





هدایه کتاب احتیاج

بسم الله الرحمن الرحیم

در جتاج سید الشهدا علیه افضل الصلوات و سلامه بکره و شکران امام تمام ابو محمد  
اعلیٰ علی بن ابی طالب علیه السلام سوال کردم از پدرم ابوالحسن علی بن محمد علیه السلام حضرت زین  
العابدین علیه السلام را با خود و سرکار میفرستاد که در مجلس حضرت حاضر میشدند و بعد از  
عروسی که در آن مجلس عزت و شرف و کرامت بران دلالت و تشریح این مقام و منزلت  
جمال است و روزی حضرت را در مجلسی نشسته بود که جمعی از رؤسای قریه و  
دوله بن میزدند و عذری میخواستند و ابوالحسن بن شام و ابوجبر بن شام و عاصم بن وائل و سحر و ابی  
محمود و باجمعی دیگر از ایشان این نوشته را علیه السلام رسانیدند و حضرت نیز صلاه و تسبیح و در  
میان جمع از ایشان این کتاب را بفرستادند و در آن روزی که در آن مجلس بود  
بعضی از آن کتبی که در آن کتاب است و ما در دفعه اول از آن کتبی که در آن کتاب است  
در مجلس آوردیم و با او احتیاج و جدل نایم و در روز شنبه و اربعه و کوشه و سید الشهدا  
آنجا که حضرت در آن روز است او نزد ایشان را میبرد و در آن مجلس از آن کتبی که

به چندم



آورده تا آن مانی که بیاوری به کتابی را که بخوانیم او را و مضمون  
آنکه این کتابست از خداوند عز و جل حکیم به عبد الله ابن ابی امیه  
مخروی و جماعت او آنکه ایمان آوردند به محمد بن عبد الله ابن  
عبد المطلب که فرستاده من است به ایشان و باوردند از ایشان  
او را که از جانب من است و با این حال معلوم نیست که ایمان  
بیاوریم بلکه اگر ما را به اسمانها بری و در آسمان بودی  
و روی ما بکشائی و در اسمانها در آئی هر آینه خواهیم گفت اظها  
سکوت ابصار یل من قوم مستعویون این تصریح است که  
در چشمها ماکو دند و سحر نیست که با ماکوده حضرت صاعقه فرمود  
ای عبد الله دیگر سخن داری گفت ای محمد آنچه گفتی به ادای مقصود  
من وافی هست آنچه ترا بطریق میرسد در هر باب بکورت پس حضرت  
فرمود ای خداوند تو شنونده هر سخن و دانای هر چیزی میدانی  
گفتار بندگان خود را پس این آیه نازل شد و قالوا هذا الرسول  
یا کل الطعام و عیسی فی الاسواق فاما انما که فلا یستطیعون  
و آیت تبارک الذی انشاء جعل لک خبراً من ذالک  
انما و تجعل لک قصوراً و آیت قل الذی تارک  
تبعی ما یوحی الیک و ضالک به صدرت تا آخر آیت  
و قالوا لو انزل علیه مملک و لو انزلنا مملکاً بعضاً الاصر  
تا و لانا علیهم ما یلبسون و مقصود آیات از تفصیل احتجاجات

معلوم

معلوم خواهد شد پس حضرت فرمود که ای عبد الله آنچه گفتی که من طعام  
بخورم همچنانکه شما بخورید در بازار میروم همچنانکه شما میروید و کمان میزد  
که بدینجهت است نتواند بود که من رسول خدا باشم ندانسته که امر بدست  
خدا است آنچه خواهد میکند و کس را به او اعتراض نیست و چون و چرا  
نتوان گفت بعضی را غنی و بعضی را ذلیل و بعضی را عزیز و بعضی را  
شریف و بعضی را وضع گردانیده ایشان طعام بخورند و بازار میروند  
فقر را نرسد که گوید چرا من فقیرم دیگر غنی و ذلیل نیز بدستور  
بر من قیاس است حال ما عدای ایشان و اگر کسی بالفرض این  
سخن گوید منازع احکام الهی و ردکنده حکمت نامتناهی است زیرا  
که حفظ و رفع و ذلت و فقر و غنا و سقم و صحت با مر خداست و  
بندگانش را بجز تسلیم و انقیاد طریق نیست پس اگر متغاد باشند ثمن  
و مطیع اند و اگر با کینه کافر و جاحد بعد از آن این آیت نازل شد  
قل انما انا بشر مثلیکم یعنی بگوای محمد که من بشرم مانند شما بخورم  
و می انام یوحی الی انما الهکم الله واحد و وحی کرده میشود  
بمنزله که معبود شما نیست مگر خدا تعالی عرض آنکه من بشرم مانند شما  
اما پی و ردکار عالم را مخصوص گردانیده به نبوت شما را  
همچنانکه بعضی را مخصوص بغنی و صحت و جمال و بعضی را از آنها  
بافضیب گردانیده باز حضرت فرمود آنچه را گفتی که پادشاه روم



و ملک فرس رسول ایشان با مال و عزت و قصور و زور میباشند  
و رسول خدای تعالی باید که بر سینه حال باشد و بهترین جواب این است  
که ندیدم امور با حق تعالی صحت آنچه خواهد میکند افعال وی نه بر  
حب ظنون و پندار مردمان صحت بلکه بر مقتضای حکمت بالغه اوست  
پیغمبران را بدان جهت میفرستد که نامردمان را بطاعت حق تعالی  
خوانند ایشان را تعلیم دین شریعت کنند و سعی بیهل در پیج باب در آنا  
اللیل و اطواف النهار بتقدیم رسانند و صاحب مال و قصور و عظم و خشم  
تفرق نمیم بنوعی که سزوار این امر صحت قیام و اقدام نتوانند نمود و از  
شیع نیعم دنیاوی دینی قصور و فتور تبلیغ رسالت را باید  
حق تعالی بدان جهت مرا به مال و مدد کار بر رسالت برانگیخت تا  
بر شما قدرت و استیلا و اظهار گردد و بدانید که با وجود تنهاده  
و تنگدستی و قوت و مال و شرورت شما نتوانید که منع رسالت  
می کنید و قادر نباشید که مضرت بمن رسانید و زود باشد که  
حق تعالی مرا ظفر و نصرت دهد بر شما و بلاد شما را مسخر اهل ایمان  
گرداند باز حضرت فرمود و اما آنچه گفتی اگر تو پیغمبر میبودی هر  
آنچه با تو فرشته می بود که مشاهده مردم میشد تصدیق رسالت  
توی نمود بلکه اگر حق تعالی خواست که پیغمبر بر ما فرستد فرشته را  
بما میفرستاد بی نه بشری که مثل ما باشد حضرت فرمود بدان  
ای عبد الله که ما فرشته را بجواسی نتوانیم یافت و اگر فرشته بصورت

بشر محسوس

بشر محسوس شما کرد و نخواهی دانست که آن فرشته صحت یا بشر صحت  
و همان در التباس و اشتباه خواهی مند از این جهت حق تعالی  
پیغمبر خود را از جنس بشر گردانید و مظهر معجزات ساخت که چون  
بدانید که از بشر چنین معجزات صدور نتواند یافت آن معجزات  
ساخت کواه عدل بر صدق نبوت او باشد و اگر ظاهر شود  
بر شما ملک و اظهار معجزات کند که در قدرت بشر نباشد  
دلیل نشود بر نبوت وی چه از آنها معلوم نشود که قدرت  
ملک اظهار چنین معجزات نیست مثلا مرغان را پرندگی  
اعجاز ایشان نتوان بود چرا که در قدرت آدمی پرندگی  
نیست پس حق تعالی آنرا گردانیده بر شما امر شما را گردانید  
نبوت را در جهاد که اقامت تواند کرد بر شما حجت انرا و مطلوب  
شما چیز صحت که دشوار کرد و اقامت حجت بران را برای  
شما و اما گفتی شما که مرد مسکین و باکوسه گردند چگونه مسکین  
باشم و شما میدانید کمال عقل و دانش مرا و میدانید که از آن  
زمان که در میان شما نشو و نما کردم تا اکنون که چهل سال از  
عمر من گذشته هرگز زشتی و خطای در قول یا سفاکی در  
رای از من در وجود نیامده پس گمان فساد عقل و خفت



رای بر چنین مردی ظاهر البطلان است و این معنی آن است که حق تعالی  
فرمود انظر كيف ضوبوا لك الامثال فقلوا فلا يستطیعون متبیل  
یعنی نگر ای محمد ص که چگونه میزنند از برای تو مانند پس گمراه  
شدند و بر یافتن راه راست توانا ندارند باز حضرت فرمود  
واما کفتم تو چرا قرآن نفرستاد بر مردی بزرگ از مکه که آن ولید  
بن مغیره و یا از طایف که آن عروه بن مسعود باشد بدانکه مال  
نزد حق تعالی آن عزت و منزلت ندارد که بنزد شما عزیز و گرامی است  
بلکه اگر دنیا نزد حق تعالی برابر سیره مکی بودی بهیچ کافری از دنیا  
شریعت آبی نپاشانیدی حق تعالی قسمت رحمت خود را بشما تفویض نکرد  
و خود قسمت کننده رحمت خود است و بایندهکان خود بنوعی که میخواهد عمل  
مینماید اندیشه از مال و جاه کسی ندارد تا بداند جهت نبوت را باو  
تفویض کند و هم چنین طبع در مال و جاه مردم ندارد و یا با کسی جهت  
هوا و ارز و ندارد تا او را در نبوت تقدیم کند بر دیگری افعال حق تعالی  
بتی بر عدالت او است اختیار نمیکند افضل مراتب دین را مگر  
از برای کسی که فاضلتر باشد در طاعت و مجد تر باشد در خدمت  
و هم چنین تا غیر نمیکند در دین مگر کسی که قاضی تر باشد طاعت او و پی  
اجتهاد باشد در خدمت و خداوندی بدین صفت باشد نظریه مال  
و جاه مردم نخواهد داشت بلکه تفضل او است و چنان است که اگر کسی را تفضل  
کند لازم باشد که نبوت را باو تفویض کند و کسی را اگر حق تعالی بخواهد  
مراد او نرسد و کسی را التزام وی بر تفضل چیز نباشد نه بینی که یکی را  
غنی و فقیر

غنی و فقیر صورت گردانیده و یکی را حسن صورت و فقیر و یکی را  
شریف آفریده و فقر و یکی را وضع آفریده و غنی و همچنین ام را اعتراف  
نرسد بآنکه چرا کمال دیگر ضمیمه کمال او نکرد انید افعال او موافق  
حکمت کامله اوست آن چنان که خواهد و این معنی قوله حق تعالی است  
وقالوا نزل هذا القرآن علی رجل من القرینین عظیم یعنی گفتند  
مشرکان قریش که چرا در میان ایشان معیشت ایشان را در نزد  
این دنیا پس محتاج گردانیدیم ما بعضی را بر بعضی یکی را محتاج گردانیدیم  
به مال دیگری و یکی محتاج گردانیدیم بخد مت دیگری و برین قیاس  
تا به حدی که نفرستادیم قرآن را بر مردی بزرگ از این قریه که مکه  
باشد و طایف و باز فرمود انهم رسوله ربك نحن قسمنا بينهم  
معیشتهم فی الحیوة الدنیا یعنی ای محمد ما قسمت میکنیم پادشاهان  
عظیم ایشان را با فقر فقراء محتاج میشوند بایشان به انواع مختلف از علم  
با از حکمت یا امثال آن پس شاید که فقیر محتاج باشد به مال آن پادشاه  
غنی و آن پادشاه محتاج باشد بعلم و حکمت آن فقیر و پادشاه را نرسد آنکه  
بگوید چرا علم و حکمت فقر را ضمیمه مال و جاه او نکرد انید و فقر را روانی باشد  
که گوید چرا مال و پادشاه ضمیمه علم و حکمت او نیست باز حق تعالی فرمود  
ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات لینفذ بعضهم بعضا سیرا  
و برافروشیم درجات بعضی را بر بالای بعضی دیگر تا فرایند بعضی از ایشان  
بعضی دیگر را مسخر خود با آنکه اغنیاء منک تسخیر کنند فقر را به مال خود



و خدمت فرمایند ایشان را پس بعضی شوند از برابر بعضی در معیشت  
 دنیا یکی به مال و یکی به خدمت و منتظم کرده بان معیشت اهل دنیا و دین  
 ربك خیر مما یجمعون یعنی در راه رحمت پروردگار تو که هدایت  
 راه دین است بهتر است از مال که ایشان فراهم آورده اند باز حضرت ۱۵  
 فرمود اما کفائی تو و لن تو من لك حتی یفجروا من الارض یلینوعا یعنی  
 هرگز ایمان نخواهم آوردن بنو تان ز عالم که روانی که داند از برابر ما در زمین  
 مکه چشم آب را و تكون لك جنته من یحیل و عذب و یفجروا لانها  
 ملا لها نفیر سعی تانزل علینا کتبا نقرء و ترجمه آن سبق ذکر یافت  
 پس تحقیق که تو طلب کرده از منی که رسول خدایم انواع چیزها و  
 بعضی از آن قبل است که اگر ایشان به آن نمایم دلیل بر نبوت نشود  
 و شان نبوت از آن رفیع تر است که متوجه به چهل جا هلاک کرده  
 و اقامت نماید چیز را حجت نباشد نبوت او را بعضی از آن قبل است  
 که ایشان بان نمایم موجب هلاکت و فتنای شما باشد و غرض از اقامت  
 حجت بر نبوت رفاهت حال شماست در دنیا و عقبی پس شما طالب  
 هلاک خودید و رحمت حق تعالی را باده از آن است که شما را به هلا  
 کت رساند بدان جهت که شما طالب هلاکت خود باشید بعضی  
 از قبل محالات است و نتواند که وجود یابد و پیغمبر خدا ترا بر این  
 احوال اکابر میدهند طریق معذرت بر تو مینهد و راه مخالفت  
 را بر تو مضیق میسازد و جنبها از برابر تو اقامت میکنند تا باور

دار نبوت او را و ترا مخلص به جز هر و حق نباشد و بعضی از آن  
 قبل است که مثل بر اعتراف تو است بلکه معاند و متعبد حق و استماع  
 بر آن حق و قبول صحبت وی نخواهد کرد و آن کس که از آن قبل است  
 علاج او بجز عذاب حق تعالی نیست که بر و نازل کرده و او را به هلا  
 کت رساند پس کفائی تو ای عبدالله که ایمان نخواهم آورد تا روا  
 کرده ای از برابر ما چشم آب در زمین مکه چه زمین سنگستان است  
 و ما را احتیاج تمام به آب حاصل است سوالی کرده که از دلائل  
 حق تعالی غافل زیرا که اگر منی ایشان نمایم با آنچه مطلوب تو است  
 آن دلیل پیغمبر نیست ایانه بینی که در طایف ترا بستانهاست  
 که مواضع معطله ضایعه بوده که آن را اصلاح کرده و چشمهای  
 آب از برابر آنها جاری کرده و از این قبل از امثال و نظیران  
 تو در وجود آمده و محکوم از تو و امثال تو پیغمبر میشوند گفت نه  
 فرمود پس همچنین دلیل نبوت منی نیز نشود و این سخن بان ماند  
 که گوید ما ایمان نخواهم آورد تا بر خیزد و در روز زمین راه روی  
 و یا طعام خوری و اما کفائی تو ای عبدالله که ما ایمان بنویس و ایم  
 تا زمانه که باشد ترا بستان از خرمای و انگور و از آن بخور  
 و ما را بخورای و جو بهای آب در میان آن جاری سازد



رسل و رسل صحت پس حضرت فرمود که اکثر کاشته گان و خدمتکاران  
شما یا فرستاده شما گویند که ما تصدیق نمیکیم سخنان شما را تا زمانی  
که عبد الله را حاضر سازید که تصدیق شما نماید معقول می شمارید  
این سخن را از ایشان گفت نه حضرت فرمود پس چهره واجب  
شود بر فرستگان شما بگوید از آنکه دلیل ظاهر کردارند که دلالت  
بر صدق قول ایشان کند و بعد از آنکه چنین دلیلی ظاهر  
کردارند واجب شود بر ایشان تصدیق فرستاده شما بانه  
گفت بلی حضرت ما فرمود ای عبد الله اگر فرستاده گان  
تو از طایفه نزدیک تو آیند و گویند که برخیز و با ما بیا  
بیا و تصدیق سخن ما بکن تا ایشان آنچه گفته عمل نمایند  
زیرا که مطلوب ایشان این است ایاه نزدیک تو  
پسندیده باشد و به این افعال مستحق ملامت نشوند  
عبد الله گفت چون نشوند حضرت ما فرمود پس چگونه  
طلب میکنی از رسول رب العالمین آنچه جایز نمیداری  
که از کاشته گان و خدمتکاران تو در وجود آید و این  
مجتبی است قاطع در ابطال آنچه طلب کردی و اما گفتن  
تو که ایمان نمیاوریم تا زمانی که ترا خانه باشد از طلا  
ایا خبر

ایا خبر نیافته که عظمای مصر را خانه های طلا میباشند گفت بلی فرمود  
ایا ایشان بدان جهت که صاحب خانه طلا اند پیغمبر میشو گفت نه  
حضرت ما فرمود پس هم چنین محمد ص نیز بدان جهت که صاحب  
خانه طلا باشد پیغمبر نشود و اما گفتن تو ای عبد الله که ما  
ایمان بتو نمیاوریم تا زمانی که به آسمان روی و ایمان نمیا  
وریم به بالا رفتن تو به آسمان تا زمانی که فرود آوری از  
آسمان کتابی را که بخوانیم آن کتاب را ای عبد الله بالا رفتن  
از آسمان دشوار تر از فرود آمدن از آسمان است و چون معترف  
شدی که ایمان نخواه آوردن ببالا رفتن من پس همچنین ایمان  
مخوای آوردن و فرود آمدن من از آسمان و بعد از آن گفتی تا بیاوری  
کتابی که ما بخوانیم انرا گفتی نمیدانم که ایمان خواهم آورد یا نه پس  
تو ای عبد الله معترف باشی با آنکه معاند هست خدا و دوی  
تو نیست الا آنکه ادب کرده شوی بدست دوستان او از شر  
با بواسطه ملائکه ربانی و حق تعالی در ابطال آنچه مطلوب تو است  
میفرماید قل سبحان ربی هل کففت الا بشور رسولی یعنی  
بگو ای محمد که پاک و منزّه است خداوند من آنکه انبیا نمیدانند به آنچه شما



از روی چهل طالب ان شده اند <sup>چشم</sup> من الالبشری فرستاده  
اولا زم نیت برین الامامت جتی که عطا کرده اند بمن <sup>آنان</sup> سزا  
که مرا امر کنی یا نهی کنم پروردگار خود را پس باشم مانند رسولی  
که پادشاه اورا به مخالفان خود فرستاده باشد پس باز گردد  
به نزدان پادشاه و امر کند پادشاه را به آنچه مخالفان از وی  
طلب کرده باشند پس گفت ابو جهل که ای محمد صا ایا به زعم تو  
این نیت که قوم موسی سوخته شدند بصاعقه که از آسمان  
فرود آمد ان زمان که از خدای تعالی سوال کردند که ویرا  
اشکارا به بینند پس اگر تو پیغمبر مبودی ما سوخته شده  
میبودیم زیرا که ما از تو طلب کردیم بدتر از آنچه ایشان سوال  
کرده بودند زیرا که ایشان گفته بودند که خدایا بمانما و ما بیکو  
بیم که ایمان بتو نمائیم آورد تا ز ما بد که خدای تعالی و ملائک او  
به عیان به بنیم و ایشان اقرار کنند نبوت ترا حضرت فرمود  
ای ابو جهل لعین آیا ندانستی که چون حق تعالی ابراهیم خلیل را  
را به ملکوت سموات برده ایشان را به این فرمود ای ابو جهل  
آیا ندانستی

آیا ندانستی و کذا لک و ابراهیم ملکوت السموات والارض یعنی  
همچنان نمودیم ما ابراهیم را ملکوت السموات و زمین دیده ابراهیم را  
چنان قوت داد که آنچه در زمین واقع شد مشاهده او میشد فردی  
وزنی را که به فاحشه مشغول بودند برایشان نفرین کرد و به هلاکت  
رسیدند باز دو شخص دیگر را بر این حال دید و برایشان نفرین  
کرد هلاک شدند باز شخصی دیگر را نفرین کرد هلاک شدند باز دو شخص  
دیگر را بر چنین حال دید و قصد کرد که دعای بد کند خطاب رسیده  
که ای ابراهیم نفرین خود را از بندگان من باز دار که امر زنده بچشم  
و جبار حلیم از کنهه بندگان مضرت نیابم و از طاعت ایشان به منفعتی  
ترسم مقصود از ایجاد ایشان اظهار عنایت و رحمت است باز  
دارد دعای بد را از بندگان من به تحقیق که تو بنده بیم گفتندی  
نه شریک در مملکت من و معامله من با بندگان خودم از حال بیرون  
نیست یا تو به گفتندی تو به ایشان را به پسر سرم و عیب به پوشم و کنهه را  
بیا مرزم و یا باز دارم از ایشان عذاب را بدر آن جهت که از صلب  
ایشان بیرون خواهند آمد ذریات مومن پس مدارا میکنم با پدران و  
مادران کفار تا بیرون آیند از صلب ایشان ان مومنان قطع و اگر  
از قسم اول و دوم نباشند پس عذابی که من از برای ایشان آماده کردم



پیغمبر علیه السلام آمدند و گفتند ای محمد ۳ مکان برده که پیغمبر برآورده که علی نه و میان رضی نشده و میگردد  
 سید و افضل علی پس اگر پیغمبر بجزای ظاهر کردن معنی که ذکر کرده از پیغمبر آنکه پیش از تو بوده اند  
 فوج ۴ که مخافان را بطونان پاک کرده و در مخافان را بسفینه کایت داد و ابراهیم که پیش از تو میگردد گفت  
 و موسی که کوه را بر سر هودان بدشت تا از ترسانان زمان برداری گردید و موسی که جز داد خود چو در  
 با پنج بخور زدند و دوزخه می نمودند سران در آن روز چهار روز شدند بخوره فوج طلب در شدند و در دوزخه  
 و در دوزخه ابراهیم ۵ و در دوزخه عیسی حضرت رسالت پناه و نعت نمود که نم نیست که بر پا دهند و  
 رساننده آورده ام بشما بخور طهر یعنی قرآن کریم که بزبان شماست و عجزید شما و بر عجز می  
 این دین قرآن حجت خدا و حجت پیغمبر است و مرا نیست که طلب حجت دیگر از پروردگار خودی که بخور  
 می آیند بنجام الهی نباشد باطل که از او آورده باشند بخت و صدق و استحقاق این داد نخواهد  
 که از پیغمبر طلب در دین مجزات که امت از وی طلب دارند معلوم نیست که صلاح امت است  
 است یافت و حال ایشان جبرئیل ۶ آمد و گفت ای محمد حقیقتی تو را سلام میرساند و میگوید که من هرگز نیام  
 نزد برای ایشان مجزاتی که از تو طلب نموده اند و ایشان باین مجزات ایمان نخواهند آورد و کسی که بخور  
 دارند او ششم اما این مجزات بر ایشان ظاهر می سازد تا موجب زیاده از ایضاح حجت تو گردد و بگوید

جماعتی را که طلب کنند مجز فوج اند به کوه ابوقیس بروند  
 که چون بدان کوه رسند مجز فوج برای ایشان ظاهر خواهد شد و  
 چون هلاکت برای ایشان نزدیک شود پناه بکوه برند و به آن دو  
 طفل که نزد و بکوی بافرقه که طالب مجز ابراهیم اند که بجزای  
 مکه معظمه بیرون روند از هر جانب که خواهند آتش که  
 مجز ابراهیم بود مشاهده خواهند کرد و چون آتش خواهد که این  
 ن را فرا گیرد و زنی را در هوا خواهند دید که دامن مجز خود را  
 فرو گذارد ایشان چنگ درو زنند و از هلاکت خلاصی یا  
 بند و بکوی طایفه سیم که زود باشد بر شمار روشن کرده مجز موسی ۴  
 و خلاصی دهد شما را از افاق مهلکه حمزه عم من و بکوی با گروه  
 چهارم و رئیس ایشان که ابو جهل است که شما نزد من باشید  
 تا برسد بشما بخور این طایفه و مجز که مطلوب شماست در  
 حضور من بشما خواهد رسید پس ابو جهل بافرقه ثلث گفت  
 که هر یک به محل که موعود است بروید تا بطلان قول محمد ۲  
 بر شما ظاهر گردد پس طایفه اول به کوه ابوقیس رفتند و  
 طایفه دوم بجزای مکه و طایفه سیم سایه که بجزای مکه  
 موعود بودند مشاهده نمودند و باز می گشتند هر طایفه را  
 پیغمبر و اظهار ایمان میکردند و حکایت واقعه که مشاهده



ایشان شده بود ابو جهل لعین در تاخیر ایمان هر طایفه می نمود تا آنکه  
خبر فرقه دیگر برسد و تفضل آن در کتاب مفاخر فاطمه است  
ذکر یافته و درین کتاب بطریق اجمال مذکور میشود امیرالمؤمنین  
منین علی فرمود که چون فرقه سیم آمدند و خبر دادند آنچه مشاهده  
ایشان شده بود و بخدا و به رسول خدا ایمان آوردند حضرت  
به ابو جهل لعین گفت که فرقه سیم آمدند و ترا خبر میدهند به آنچه  
مشاهده کرده اند ابو جهل ملعون گفت معلوم نیست که راست  
میگویند یا دروغ یا امریست محقق یا خیالیست در نظر  
آمده اگر من به بینم آنچه معهود از برای من است از معجزه  
عیسی علیه السلام لازم شود مرا ایمان بتو و لازم نیست مرا تصدیق  
این طایفه نمودن حضرت فرمود که آیا جهل اگر لازم نباشد  
ترا تصدیق این طایفه با کثرت و انبوهی ایشان پس  
چگونه تصدیق کرده بمفاخر و مآثر آبا و اجداد خود و چگونه  
باور داشته وجود شام و عراق و خراسان را از جماعتی که خبر  
داده اند ترا به وجود آنها و خبر دهندگان به این معجزات کمتر  
از خبر دهندگان به وجود این پلیدان نیستند هر فرقه آنچه  
مشاهده کرده اند حجت بر ایشان است و آنچه تو ای ابو جهل

از ایشان استماع

از ایشان استماع نمودی حجت بر توست انگاه حضرت خبر داد او را  
از معجزی که طلب کرده بود و گفت امشب در خانه خود فلان طعام خوردی  
و مرغ سیاه بریان کرده زخیره کرده آن مرغ حاضر شد خالق متعال او را  
زنده فرمود و خبر داد ابو جهل را به آنچه کرده بود و دیگر سخنان با وی  
گفت ابو جهل لعین تصدیق معجزات نکرد و تکذیب بعضی و انکار  
بعضی نمود حضرت فرمود ای ابو جهل کافی نبود ترا آنچه مشاهده  
کردی ایمان آوردن تا این که روی از عذاب حق تعالی ابو جهل لعین  
گفت کجا من آن است که آنچه بر من ظاهر شد خیال و اوهام است  
و حقیقی ندارد و حضرت فرمود هیچ فرقی هست میان آنچه  
مشاهده کردی آن مرغ را که زنده شد و با تو سخن از احوال خود گفت  
و میان مشاهده تو و قریش و سایر عرب را و مشاهده احوال و  
استماع کلام ایشان نمودن ابو جهل لعین گفت حضرت فرمود  
پس از کجا معلوم کردی آنچه مشاهده توست از زمین و آسمان و مردم  
و حیوانات خیال و اوهام نیستند ابو جهل لعین گفت که مرا معلوم است  
که اینها خیالات نیستند حضرت فرمود پس آنچه از ما دیدی  
خیالات نباشد چه قابل فدی که در دیدن معجزات و دیدن



وفودن بر شمرده مردم بسیار از قریش را و فرمود ایشان به قلب  
بدر مقتول خواهد شد و منی متفاد نفر از شما خواهم کشت و هفتاد  
نفر اسیر خواهم کرد و از ایشان فدای کران خواهم گرفت بعد از  
به حاضران خطاب فرمود که ای جماعت آیا میخواهید که مقتل  
هر یک را بشما بنمایم گفتند بلی حضرت فرمود بموضع بدر  
پند که جای مصیبت ایشان تا قدم بر جای کشته شدن نهم  
و مقتل هر یک را بشما باز نمایم هیچ یک از ایشان قبول نکردند  
مگر امیر المومنین علی که قبول فرمود و دیگران گفتند که ما محتاجیم به  
مرکب و آلات و نقصان و ممکن نیست ما را به انجارتان  
زیرا که چند روز راه است حضرت فرمود ما بایهودان فرمود  
شما هم میگویید که کشتن مادر خانهای خود مباحیم و احتیاج به مشاهد  
ان نداریم و تو بامردمان در مقام حبلی حضرت فرمود که بشما  
هیچ رنج و تعب نمیرسد در حاضر شدن بدر یک کام می نهید و  
در کام دیگر حق تعالی بطی ارض شما را به بدر میرساند موندن  
گفتند راست میگوید رسول خدا و منافقان و کافران گفتند  
امتحان کنیم این کذاب را تا دروغ او بر مردمان ظاهر شود و دروغ  
و منافقان

و مفتی کرد پس همه قوم حاضر شدند و یک کام نهادند و در کام دیگر  
بر چاه بدر حاضر بودند تعجب عظیم کردند حضرت فرمود که چاه را  
نشانه ساختند از یکطرف به چند ذرع فرمود مقتل ابو جهل لعینی است  
که فداوان انصاری او را ضربت زد و عبدالله مسعود که ضعیف ترین  
اصحاب من است او را بقتل رساند و از طرف دیگر بچند ذرع  
مقتل عتبیه است و از طرف دیگر بچند ذرع مقتل ولید است  
و از طرف دیگر مقتل شیبیه است و برین قاعده تعیین میفرمود  
تا هفتاد کس از ایشان تعیین فرمود با اسم و نسب و هفتاد نفر  
دیگر تعیین فرمود به اسم و نسب که اسیر خواهند شد انگاه فرمود  
انچه کنیم حق و صدق است از امروز تا هجده روز که روز بهت نهم  
از وعده اول است تحقیق خواهیم دید بقضای تحبوس لازم نقل  
احتجاج حضرت رسالت ص بر طایفه یهود در جزایر شریع  
و غیران از ابوالحسن عکری عم منقول است که فرمود در روزی  
که حضرت رسالت بنام طافات در کلام داشت قبله نماز آنحضرت  
پایت المقدس بود و خانه کعبه در میان مصلی و بیت المقدس  
می بود در وقت امکان و اگر ممکن نبود بی توجه به نجاست بیت المقدس



مقرر بود عمل پیغمبر در طول اقامت آن حضرت در مکه معظمه که  
سیزده سال باشد برین منوال بود و چون بجهت آمدن به مدینه  
مشرق فرمود بعضی اوقات بنقاعده معهوده قبله ایشان جهت  
المقدس بود و طول آن شانزده ماه و پانزده ماه بود علی الاطلاق  
الروایات جمعی از ملامتین یهود گفتند محمد نمیدانند که چگونه نماز  
گذارد و توجیه قبله نمیکند و نماز را بر مبدایت مایکند و  
نام پیغمبر بر خود نهاده این سخن بر خواطر آن سرور بجا  
بیت دشوار میآمد کرامت قبله ایشان در ضمیر آنور آن  
حضرت جای کرده و دوست میداشت که قبله آن سرور کعبه  
معظمه باشد جبرئیل را اطلاع گفت هر آینه دوست میدارم که  
حق تعالی قبله مرا از بیت المقدس بگرداند و کعبه معظمه قرار  
دهد از پس که ازیتی که از یهود بمن میرسد و درین جبرئیل گفت  
از حق تعالی درخواست کن تا قبله ترا کعبه معظمه گرداند چه در میان  
تو برین درگاه رود نمیشود حضرت خدا این معنی را از حق تعالی  
استدعا نمود و جبرئیل به مخام خود بازگشت بعد از ساعتی  
جبرئیل علامت آمدن کرد و گفت بخوان ای محمد قَدْ نَزَّلْنَا  
وَجَاءَكَ فِي اسْمَاءٍ فَلْيُؤْمِنْكَ قِبْلَةً لِّكَ قَوْلٌ وَجْهَكَ  
مُتَوِّجًا

شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ یعنی تحقیق که ما بهیچم گردانیدن روی تو به جانب  
آسمان و دساکردن تو از برای توجیه قبله بر آینه خواهیم گردانید از برای  
تو قبله که راضی باشی به آن قبله پس بگردان روی خود را در نماز  
بجانب مسجد الحرام که آن کعبه معظمه است و چون بهودن بر تحویل قبله  
مطلع گشتند بر ایشان دشوار آمد و گفتند مَا وَلَيْتُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ  
الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا یعنی چه چیز گردانید ایشان را از قبله که ایشان بر  
آن بودند جواب داد حق تعالی ایشان را به احسن جواب و گفت  
قُلِ اللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ یعنی بگو ای محمد که رخداد این است مشرق  
و مغرب عالم ماکث هم است و تکلیف تحویل است بجانب دیگر بقدی  
مَنْ يَشَاءُ الی امراط استنیم یعنی مبدایت میکند انکس را که میخواهد  
به روزه راست که آن را هدایت که صلاه حال ایشان در آن است  
و فرمان برداری آن راه به هدایت و نیم آن میکند احاطه ابو محمد  
که گفت قومی آمدند از یهود نزد حضرت پیغمبر و گفتند ای محمد  
چهارده سال نماز بر قبله بیت المقدس گذاردی اکنون آن  
قبله را گذارشی و خانه کعبه را قبله ساختی اگر اول حق بود حق  
گذارسته و عمل بر باطل مینماید و اگر باطل بود در طول این مدت



کواهی میدهم که هر کسی دشمن جبرئیل علی باشد دشمن میکائیل است و ایشان  
دشمن اند از آنکه بایکی از ایشان دشمن باشد و دوست اند  
با کسی که با هر دو در مقام دوستی باشد درین مقام حقوقی  
موافق قول سلمان رحمه الله این آیت فرستاد من کان عدوا  
لجبرئیل یعنی آنکس که دشمن بوده جبرئیل را در مدد کارش دوستان  
خدا وارد فضایل علی رضی از نزد حق تعالی فائده ناله علی است  
یعنی پس به تحقیق که جبرئیل فرود آورده این قرآن را بر دل تو  
باذن الله به امر خدا مصدقا لما بین یدیه در حالتی تصدیق کنند و  
کتابهای آسمان را که پیش از وی بوده و در راه نمایند  
و بشرا المؤمنین و بنارست دهند است مؤمنان را به نبوت محمد  
و ولایت علی بن ابی طالب و آنکس که بعد از وصیت از ائمه  
به آنکه ایشان دوستان حق تعالی اند هرگاه که با محبت محمد و علی  
وال طیبین ایشان بمرند آن گاه حضرت رسالت نباهد فرمود که  
ای سلمان حق تعالی تصدیق قول تو کرد و زاری ترا پسندید و جبرئیل  
از حق تعالی مراد داده که ای محمد حق تعالی فرمود که سلمان و مقداد را و  
برادرانشان را در محبت تو و در محبت علی و برادر تو و وصی تو برگزید  
ایشان را در میان احباب تو مانند جبرئیل و میکائیل و دشمنان اند از آنکه

کسی که دشمن باشد یکی از ایشان را و دوست اند از برای کسی  
که دوست باشد ایشان را و دوست باشد محمد و عمار را و دوستان ایشان  
را و کرد دوست داشتند اهل زمین سلمان و مقداد را همچنان که دوست  
میدارند ملائک آسمان و ملائک عرش و کسی ایشان را خاکی از برای  
دوستی ایشان محمد و علی و دوستان ایشان را و دشمنند ایشان دشمنان  
ایشان را هر آینه حق تعالی هیچکس را از بندگان خود عذاب نکردی  
امام ابو محمد الحسن العسکری ع فرمود که چون این آیت نازل شد  
ثم قسمتم لکونکم من بعد ذالک فیه ک ایجاره او  
مکشی قدسوة یعنی بعد از آنکه شما بجزات ظاهره مشاهده  
نمودید سخت شد دلهای شما مانند سنگها بودند در محکمی  
یا از آنها سخت تر این آیه در حق یهو و ناصبان ال محمد است صراحت  
و چون یهودان را این سرزنش به ایشان رسید بغایت رنجیده  
جماعتی از یهود و ساری ایشان که صاحب زبان و بیان بودند گفتند  
ای محمد چه کردی ما را و از برای دلهای ما حق تعالی که خدا تعالی  
بر خلاف آن آگاهی دارد به تحقیق که در دلهای ما خیر بسیار است و نه  
میداریم و تصدیق میکنیم و مواسات با فقراء به جای میآوریم حضرت



فرمود که عمل خیر آن است که مقصود از آن رضای حق تعالی باشد  
و باشد عمل بر آنچه امر کرده شده اند به آن و اما عمل که مقصود از  
ریا و پلوع و معادات رسول و اظهار غنا و اثبات شرف  
خود باشد آن ارباب خیر نیست بلکه شر خالص است و وبال  
عمل کننده است و عذاب میکند او را حق تعالی به آن بدترین عذاب  
یهودان گفتند ای محمد! تو این میگوی و سخن ما آن است که هر چه اتفاق  
کیم از برای ابطال امر تو و دفع ریاست و تفریق احباب تو آن جماعت است  
و امید ثواب عظیم از این عمل میداریم و اگر ما از این مقام تفسیر کنیم که دروغ  
بی مساوی باشیم ترا ز یاد حق بر ما از جهت است با شده حضرت فرمود  
که ای برادران یهود به تحقیق که در دعاوی اهل حق و باطل برادران  
اما حجت و دلیل الهی در میان ایشان پیدا نمیشود و هر چه گفتند بکلی  
بطلان دیگری را بطور و میرساند و من تکلیف نمیکند شما را قبول کنید  
دعوی مرا بدست خدا و الهام است بکلمه بر شما حجتی را که قادر بر دفع بنا شد و  
امتناع از مقتضای آن نتوانید نمود اگر من معجزی از پیش حق تعالی را  
خود از برای شما آورم شاید که شما شک آورید و چنانچه در آن است  
معجزی که شما طلب دارید را بر شما ظاهر گردانم تا شما را از کمال شک و تردید  
و سرود

و عده داده مرا آنکه هر معجزی که شما طلب دارید را بنمایم و آورد تا ما فرمان  
را عذری نماند و مؤمنان را بصورت افزاید یهودان گفتند ای  
محمد! آنچه گفتی انصاف نیست پس اگر وفا کنی به آنچه وعده  
کردی هر آینه ایمان بتو خواهیم آورد حضرت فرمود اکنون طلب کنید آنچه  
خواهید از معجزات تا بر شما ظاهر گردانم انرا جماعت یهود گفتند ای محمد!  
نعم تو آن است که هیچ چیز در دل ما نیست و تصدیق نمیکیم موااسات فقرا بجای  
نمیآوریم و معاونت ضعیفا و اتفاق ما در ابطال باطل و احقاق بجا نمیآوریم  
و آنکه اجازه صلیبه از دلهای ما نرم تر و فرمان برتر است و این کوه ها که در  
برابر ما است از یکی از این کوه ها کوهی بر صدق خود و بر کذب ما طلب دار  
پس اگر ناطق شود به تصدیق تو هر آینه حق باشی و پیروی تو بر ما واجب  
گردد اگر ناطق نگردد ظلم هر شود که از اهل بطلانی پس اختیار یهود کوهی را  
از بزرگ ترین آن کوه ها حضرت صبا بان جماعت متوجه آن کوه شدند  
چون به کوه رسیدند گفتند ای محمد! کوه کوهی بر صدق و راستی خود  
بطلب انگاه حضرت صفا فرمود ای کوه بجا محمد! الی محمد که بوسیله  
نامهای ایشان حق تعالی کراهی عرش مجید را از دوش تلمه عرش  
برداشت بعد از آنکه کراهی آن بر تلمه بود که قادر نبودند آن را بکنان  
که شماره آنها را که خدا تعالی داند که از جای خود جنبش دهند و محمد  
و آل طیبین و طاهرین او که بوسیله اسماء هادیون ایشان حق تعالی



حضرت حاضر شد و گفت شنیدم امرت را و اطاعت کردم به زعم  
 انف این حاصدان باز حضرت فرمود که ای کوه امر میکنم که از  
 جای خود برکنده شوی و دو نیم کردی و نیم بالای تو زیر شود  
 و نیم زیر به بالا شود انگاه کوه از جای خود کنده شده به نزد حضرت  
 حاضر شد و گفت شنیدم امرت را و اطاعت کردم به زعم و انف این  
 حاصدان و نصف بالا به زیر آمد و نصف زیر به بالا رفت و پیوست  
 چون این احوال را مشاهده کردند بعضی گفتند که در مجز بودن  
 آن سخن نمائند و بعضی گفتند که محمد را راه شعبه چتری نمائند  
 که انرا وجودی نبود مغرور نشوند بدین این اعمال مکر سفها و  
 ابلهان انگاه کوه به ایشان در سخن آمد و گفت ای دشمنان  
 خدا و خود را باطل کردید به آنچه کفید و به نبوت موسی و حجرا  
 با موسی و انکه گفتید چون عصا از دماغ شد و در پاد و از دماغ  
 خشک پدید آمد و کوه بر بالای سر شما به ایستاد که از راه شعبه  
 به نامودی و ان را حقیقت و هستی نبود انگاه کوه بجای خود فرود  
 گرفت و تحت پیر خدا بران جماعت یهود قایم شد

که گفت شنیدم از امام همام انب عبد الله که فرمود آمد مروی نزد  
 حضرت پیغمبر و در برابران حضرت به ایستاد و نگاهی به ان نمود  
 بگریه حضرت

فرستاد  
 و گفتید

میگرد حضرت فرمود ای یهود مهم توجهت گفت سئوالی دارم حضرت  
 فرمود بگو یهود عرق کرد که آیا تو فاضلری یا موسی پسر عمران که خدا  
 تعالی با وی سخن گفت و نوریت را بوی فرستاد و عصا را از دماغ  
 گردانید و در باران برای او شکافت و ابر را به ان سایه گردانید  
 پس حضرت فرمود شاید نیست که مرد تزکیه نفس خود کند  
 اما میگویم که آدم چون خطبه از او در وجود آمد و توبه او  
 ان بود که گفت خداوند بحق محمد و آل محمد که گناه مرا ببامری  
 حق تعالی گناه او را ببامری زد و نوح را در کشتی در آمد و از  
 عرق شدن خفیف و ترسان بود گفت خداوند بحق محمد و آل  
 محمد که مرا از عرق شدن نجات دهی حق تعالی او را نجات داد  
 و ابراهیم را در حبیبی که او را به آتشی افکندند گفت خداوند  
 بحق محمد و آل محمد که مرا از آتشی نگاه داری حق تعالی آتشی  
 را بروی خشک و سلاست گردانید و موسی را چون عصا  
 بینگند و از دماغ شد در دل او ترسی در آمد گفت خداوند  
 بحق محمد و آل محمد که مرا از ترس ایمان دهن از ان ترس  
 یافت ای یهود اگر موسی ایمان نبرد و نبوت حق را نبرد  
 ایمان وی نافع نبود و نبوت وی نفعی نرسانید ای  
 یهودی یکی از ذریت من است که چون شروع کرد و



آید عیسی علیه السلام از آسمان بجهت حضرت او و نماز را در عقب او گذارد  
و از ابن عباس منقول است که وی گفت از مدینه چهل نفر یهود بیرون  
آمدند و گفتند ما را به نزد ان کا هینی دروغ گوی برید تا ویرا سزشتی  
و تکذیب کنیم چون بجماعت حضرت رسیدند و گفتند ای محمد پیغمبر آخر الزمان  
بهترین انبیاء است چگونه پیغمبر آخر الزمان باشی حال آنکه آدم از تو  
بهتر و نوح از تو فاضلتر و دیگر انبیاء را بر شمردند حضرت با عبد الله  
سلام گفت تورا در میان من و ایشان حکم باشد یهود به این معنی  
راضی شدند و گفتند ای محمد آدم از تو فاضلتر است از برای آنکه  
حق تعالی او را بدست خود آفرید و روح خود را در وی دمید حضرت  
فرمود که آدم پدر من است و حق تعالی بمن عطای فاضلتر از عطای  
آدم فرموده که روزی پنج نوبت منادی میکنند که اشهد ان لا  
اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله و نگفتند که آدم رسوله  
و لولای محمد بدست من خواهد بود و در روز قیامت نه بدست آدم نه  
یهودان گفتند راست گفتی ای محمد و در تورات هم چنین مکتوب است  
پس گفتند ای محمد موسی بهتر از تو است از برای آنکه حق تعالی  
با موسی چهار هزار سخن گفت و با تو پنج سخن گفت حضرت فرمود  
حق تعالی با من عطا کرد فاضلتر از ان فرمود سبحان الله  
اسمعی بعباده لیل من المسجد المحرام الی المسجد الا  
قصی یعنی پا کا منزله الکسی که شب به برده بنده خود را  
از مسجد الحرام

از مسجد المحرام تا مسجد اقصا و از مسجد اقصا تا آسمان و ختم بر هر چیز ثلث  
نشانند و از سدره المنی که جنت الملو انجا است بگذراند و بر سرش  
اعظم رساند و از ساق عرش ندای رسید انا الله لا اله الا  
یعنی منم ان خدای که نیست هیچ خدای بکرم و دیدم خدای خود  
را به چشم سیرنه چشم سر که او را به چشم سرنموان دید و این فاضلتر  
از ان است یهودان گفتند راست است ای محمد و تورات چنین  
نوشته است و باز گفتند نوح بهتر از تو است از ان سبب که سفینه  
سوار شد تا زمانی که قرار گرفت بر یهودی که کونی است در مصل و بعضی  
گویند که کوبیت در شام حضرت فرمود بمن عطای بهتر و فاضلتر  
از ان عطا کردند مرا شهری در آسمان که مجری ان زیر عرش است  
و هزار و هزار نهر بران قصر بنا کردند خشتی از طلا و خشتی از نقره  
و گیاه ان رعنران و سنگ ریزه ان در و با قوت و خاک ان سنگ  
سفید و ابن بهمن است از برای من و به ان الان ان قول حق تعالی  
انا اعطناک الکوثر یهود گفتند راست است ای محمد و در  
تورا چنین مکتوب است باز یهود گفتند ابراهیم بهتر از تو است  
زیرا که حق تعالی ابراهیم را خلیل و دوست خود خواند از ان حضرت  
فرمود که ابراهیم را خلیل خواند و مرا حبیب گفت یعنی محبوب و نام  
مرا از نام خود پیرون آورد من محمد و او محمود و امت من حامدان اند



ایشان کردانید یعنی راست و کتاب مرا نسخ کنید کتاب ایشان کردانید و در  
شریعت من حلال کردانید آنچه در شریعت ایشان حرام بود و حرام کردانید آنچه  
در شریعت ایشان حلال بود از جمله آنکه موسی حرام کردانیده بود صید  
کردن ماهی را در روز شنبه و چهارشنبه و یهود را که در روز شنبه صید می کردند  
ایشان را بصورت میمون کردانید و من حلال کردانیدم آن صید را حتی تا  
در کتاب مجید فرمود *أَحَلَّ لَكُمْ صَيْدَ الْبَحْرِ وَطَعَامَهُ مَتَاعًا لَكُمْ لِلْمَسِيحِ*  
و حلال کردانیدم بچه و تخم حیوانات را بر شما و حرام بود خوردن آن  
بنما و باز حق تعالی صلوات فرستاد و بر من در کتاب خود فرمود *إِنَّ اللَّهَ*  
*وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا*  
یعنی بدرستی که حق تعالی و ملائک او درود میفرستند بر پیغمبرای آن  
کسانی که ایمان آورده اند درود فرستید برو و سلام فرستید بر او  
و سلام فرستادنی است و باز حق تعالی مرا ستایش کرد به مهربانی و  
محبت نسبت به امت من و فرمود که *لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ*  
*أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ*  
*رَؤُوفٌ رَحِيمٌ* یعنی مرا آینه به تحقیق که آمد شما را پیغمبری  
از مردم شما که دشوار است بر و رنج کشیدن شما و مهربان است  
بر طلب فراغت و راحت شما و بر مؤمنان دوست و مهربان است  
و باز حق تعالی امر کرد که با من سخن بنمایند تا آنکه مالی  
در راه باشد

در راه بود و پیغمبر را

در راه حق تعالی نازل و پیغمبری را مکرر فرمود اینجا که فرمود *يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ*  
*أَنْتَ وَمَنْ يَتَّبِعُكَ مِنَ الْقَوْمِ هُمْ سَفَهَاءٌ مُضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ* یعنی ای  
آن کسی که ایمان آورده اند هرگاه که خواهید که سخن بنمایند با پیغمبر  
پس پیش از سخن گفتن یعنی نهان صدقه بکنید و بعد از آن بر من خود  
تکلیف را از ایشان بردارست و از ثوبان منغول است که وی گفت  
روزی یهودی نزد پیغمبر آمد و گفت ای محمد صراحت تو سؤال دارم  
مرا از آن خبر ده پس ثوبان پای خود را بر وزد گفت بگو ای رسول  
خدا ی یهود گفت نمیخوانم اینرا مگر به آنچه خوانده او را اهل او انگاه  
یهود گفت روزی که بدل کنند این زمین را بغیر این زمین و  
آسمانها را بغیر این آسمانها و مردم در آن روز در کجا باشند حضرت  
فرمود که در ظلمات محشر باشند یهودی گفت که اول چیزی که اهل بهشت  
تناول نمایند چون در بهشت در آیند چه چیز باشد حضرت فرمود جگر او  
و یهودی گفت آبی که بعد از آن بیاشامند از کجا باشد حضرت فرمود در چشم  
سلسله یهودی گفت راست گفتی ای محمد صراحت تو سؤال میکنم ترا از  
چیزی که ندانم کسی مگر پیغمبر حضرت صراحت فرمود بگو سؤال تو چیست یهودی  
گفت چرا فرزندان گاه به پدر مشایه باشد و گاه به مادر حضرت فرمود  
که آب مرد سفید و غلیظ است و آب زن زرد و تنک و گاه آب مرد به  
بالای آب زن آید فرزندان زینه میشود و شبیه به پدر میرد و هرگاه آب



زن بر بالای آب مرد آمد فرزند مادینه میشود و شبیه به مادر  
پیر از این رهگذر است انگاه حضرت ص فرمود بخدا که جان  
محمد ص در قبضه قدرت اوست که جواب این سؤال نزد من نبود  
تا زمانی که او از من سؤال کرد حق تعالی بعد از سؤال وی  
مرا به جواب آن آگاهی داد در مجلس فصل در احتجاجات  
حضرت رسالت پناه ص در راه تبوک چون قصد قتل آن  
سرور کردند در عقبه و غیوان امام ابو محمد الحسن العسکری ع  
فرمود که در ليلة العقبة کفره الفجوه قصد قتل پیغمبر کردند و  
منافقان که در مدینه بودند قصد قتل امیرالمؤمنین کردند  
باعث برین حد ایشان بود بر پیغمبر وی با امیرالمؤمنین ص  
و تعظیم شان و تفهیم امر وی آورده اند که چون حضرت ص از  
مدینه فرمود امیرالمؤمنین ع را بجای خود نصب کرده کوفه  
فرمود که جبرئیل ع آمد و گفت ای محمد ص به تحقیق علی ع  
ترا سلام میرساند و میگوید که یا تودر مدینه امامت نمایی و  
علی ابن ابی طالب ع را به جهاد کفار ان رود و یا علی بن  
ابی طالب ع در مدینه توقف نماید و توبه غزاه پیر  
رو چون حضرت امیرالمؤمنین را به جای خود در مدینه  
گذاشت و منافقان درین باب سخنان گفتند از آن  
جمله آن

جمله آن بود که محمد ص از محبت او ملال یافته و ملاقات او را مکروه دانسته  
برایین جهت او را در مدینه بداشت و چون امیرالمؤمنین ع آن سخنان را  
استماع نمودند بخدمت حضرت ستافت و آنچه که از منافقان بوی  
رسیده بود به موقف عرض رسانید و خواست که با حضرت رفاقت  
نماید حضرت ص فرمود ایا راضی نیستی آنکه باشی از برای من بمنزله  
یزید از برای موسی بود الا ان است که پیغمبر بعد از من نخواهد بود  
پس حضرت امیرالمؤمنین از این التفات سرور گشته بجانب مدینه  
متوجه شد جمعی از منافقان که در مدینه مانده بودند پیغمبر در  
باب قتل امیرالمؤمنین ع کردند و محل تنگی که بضرورت عبور حضرت  
امیرالمؤمنین ع از آن محل بود کودی کردند و موافق عرض آن محل در  
نجاه نزع و از حال روی آن را پوشیدند و در اطراف آن کود پنهان  
شدند و مراقبت آن داشتند که چون امیرالمؤمنین در آن کود افتند  
سنگباران کنند چون امیرالمؤمنین در آن محل رسید فریادی که بر کعب  
انحضرت بود روی خود را بجانب آنحضرت آورد به آواز  
عزیزین عرض داشت که درین محل کودی است که منافقان از برای  
هلاکت شما اند پر کرده اند حضرت ع فرمود که خبر دهید تا آگاهی  
کسی را که خبرخواه اهل ایمان است انگاه فرس برکنار آن



از احباب علی بن ابی طالب علم نزد محمد ص آمده یا کبوتری  
از مدینه از برای اعلام این احوال فرستادند و کمان ماچنان است  
که علی بن ابی طالب مملوک یافته و محمد ص انرا بر احباب خود  
ظاهر نمیداد تا موجب تفرقه ایشان نشود شک نیست که او در  
انجا مملوک شده و این انجا مملوک خواهد یافت حالا صلاه  
آن است که محمد را تهیت گوئیم و اظهار سرور کنیم به خلاصی علی بن  
ابی طالب ص از کید اعداء پس نزدیک حضرت ص آمدند و تهیت  
گفتند و اظهار سرور بر سلاطین امیرالمؤمنین ص نمودند و از فضل  
حضرت امیرالمؤمنین ص پرسیدند و گفتند که ایا علی بن ابی  
طالب ص فاضلتر باشد یا ملائیک مقرب حضرت فرمود که شرف  
ملائیک به محبت محمد ص و علی و آل طیبین و قبول ولایت  
ایشان است بلکه هر کسی از محبان امیرالمؤمنین ص که از شک  
و تفاق خالی باشد و از راه اخلاص علی ص را دوست  
و یک جهت باشد و خود را به نجاست گناه نیالوده باشد فاضلتر  
از ملائیک مقرب و حق تعالی ملائیک را بسجود آدم ص بدان جهت  
امر کرد که در اعتقاد ملائیک ان بود که اگر ایشان را از عالم غالی  
بعالم بالا ببرند هرگز در زمین گرونی که فاضلتر از ایشان در علم  
دینی و داناتر از ایشان در معرفت خدا تعالی پیدا نیاید  
حق تعالی خواست

حق تعالی خواست تا بر ایشان ظاهر گرداند انکه اعتقاد ایشان  
خطاست آدم را آفرید او را علم اسماء اعظم در آموخت انگاه  
موجودات را بر ملائیک عرض کرد و ایشان بمعرفت موجودات  
عاجز آمدند پس امر کرد آدم را که بزرگوار ملائیک را از اسماء  
موجودات و بان الحاح شنند که آدم ص در علم فاضلتر از  
ایشان است بعد از ان پیروان آورد از صلب آدم ذریعت او را  
از ان جمله انباء و رسل و برگزیدگان امت ایشان بودند و  
فاضلتر از هم محمد و آل محمد بود و بهترین امت انبیاء و برگزیده  
کان امت محمد ص بودند و شناسانید ملائیک را به انکه ایشان  
فاضلتر از ملائیک اند هرگاه ایشان حامل اشغال تکالیف شوند  
و مخالفت هوا و آرزوی نفس را بر خود لازم دارند و با شیا  
طیبن در مقام عداوت باشند و با عیال و سعی در طلب مال  
حلال و خوف اعداء در سفر و پیان و در با و خوف پادشاهان  
صورت و در راههای تنگ دشوار در آیند و پیروان روند و  
در کوچههای و بندیهها بر آیند و بزرگوارند در طلب رزق  
حلال از برای خود و از برای عیال خود انچه این مؤمن  
برگزیده و فاضلتر از ملائیک اند زیرا که اطاعت حق  
تعالی ایشان را بعد از مخالفت هوا و مخالفت لهوت بطین



از طعام و مخالفت فرج و حب ریاست و فخر و غیلا و کشیدن  
ریج و عنا و دفع و سواس و خاطر و مکاید شیطان و صبر  
برالم ملامت و طعن و دشمنان دین میسر کشتم و ملائیک را  
چنین مزاحمت و مخالفت در راه طاعت حق تعالی نیست  
پس آنکسی که حق تعالی را با این همه محنت و بلا پرستش کند  
فاصله باشد از کسی که عبادت حق تعالی بی دفع مزاحمت  
و مخالفت او را میرساند و چون فضل آدم بر ملائیک از راه علم  
و عمل ظاهر شد امر کرد حق تعالی ملائیک را بسجده آدم نه از برای  
آدم بلکه سجده ایشان از برای حق تعالی بود و آدم قبل از ایشان  
بود چه روانیست هیچ احدی را آنکه سجده کند غیر خدا تعالی را  
و خاضع و خاشع شود از برای او همچنانکه خاضع و خاشع میشوند  
از برای حق تعالی و اگر و ابودی که مخلوقی مخلوقی را سجده کند  
به نوعی که مذکور شد هر آینه امر کرده میشود که ضغفاء شیعه و سایر  
مکلفین از شیعه سجده کنند کسی را که وارطه است در رسانیدن خلقت  
و حق تعالی که بهترین خلق خداست بعد از محمد رسول الله و احتمال  
محنت و بلا در اظهار حق ائمه ال عبا نماید حضرت رسالت چنانچه  
مودعیان کرد ابلیس خدا تعالی را و هلاکت یافت چون مغرور به  
تکبر بر آدم بود و عیسان کرد آدم حق تعالی را به اکل شجره و هلاکت  
نیافت چون مغرور و تواضع با محمد و ال محمد بود زیرا که حق تعالی با  
آدم گفت ای آدم عیسان کرد ابلیس مرا در امر تو و تکبر نمود بر تو پس  
هلاکت یافت

هلاکت یافت اگر تواضع کردی از برای تو و فرمان بری و حکم مرا  
در باره تو مرا آینه نجات دادی او را همچنانکه نجات دادم ترا و  
تو عیسان کردی و اکل شجره و تواضع کردی با محمد و ال محمد  
و گفتی خداوند بحق محمد و ال محمد که از گناه من در گذر چون  
به عرو و نعمی محمد و ال محمد چنگ زدی رسکارسای یافتی و شری  
لیلۃ العقبه آنکه چون نصف اول شب گذشت امر میابون بنوی ط  
صدور یافت که از آن منزل روانه عقبه شوند و ندانند که کسی  
پیش از حضرت ص از عقبه نگذرد و حدیثه یمانی مأمور شد که  
در پای عقبه مخفی شود از احوال مردم بر خبر باشد و براندیشد  
فاسد بر طایفه اطلاع یابد و حقیقی که بر و ظاهر گردد بهوقف  
عرض رساند و ماء مودر شد که در قفای سنگی بزرگ که در عقبه  
باشد مستور شود و خدیجه گفت یا رسول الله من شرارت تمام در  
روی رسوای شما شده و میگویم و اندیشم آن دارم که اگر در  
سنگی عقبه کسی پیش از حضرت ص برسد که شری در  
خاطری او باشد و به تفحص اغیار مشغول گردد مراد را انجام یابد و  
چون خصوصیت من به حضرت معلوم است از خوف که او را باشد فقد  
هلاک من کند حضرت فرمود ای خدیجه چون به عقبه رسیدی سنگی بزرگ  
کی که در عقبه پای آن به نزد وی روی و بگویی که رسول خدا ای  
امر کرده است ترا که شکیافته شوی و مراد را ندرون خود جای



نفت کند و پی امتدای نمایند و سفرت را در یکی از کودهای  
 بابل اندازد و سبب هلاکت آنحضرت شود چون منافقان  
 آن دبهها و سنگ را از بالای راه روان ساختند و نزدیک رسید  
 آن دبهها به امر حق تعالی از بلندی به کودهای عمیق افتادند بنوی  
 که اصل صدای آن به نایقه حضرت نرسید و نایقه در آن شد  
 مت از عقبه بگذشت انگاه حضرت طبا عمار گفت بر کوه برای  
 و عصیای خود را بر روی اندازند که کان هفتان و ایشان به آن  
 جماعت منافقان کن پس عمار را بر روی ایشان افتادند  
 مجموع منافقان از کوه افتادند یعنی دست شکست و بعضی  
 را بهل و بعضی را پا و درد عظیم برایشان مستولی شد و در  
 میان متوسنان خوار و مفتضح شدند چون بعضی ایشان بخان با  
 لکان خرزخ دادند و از این جهت پیغمبر خدا در شان امیرالمؤمنین و خدیجه  
 فرمود که ایشان هستند و منافقان بدان جهت که در کنار عقبه نشسته  
 بودند و مشاهده احوال ایشان نگذاشته بودند چون آن حضرت بسا  
 دست معاودت بمدینه نموده حق تعالی کسوت دل به آن منا  
 فقان پوشانید و لباس خواری و فحشیت را به آن جماعت  
 داد که قصد امیرالمؤمنین را در راه مدینه کرده بودند و رفعت و  
 سرافرازی حضرت پیغمبر و امیرالمؤمنین علی بود

فصل در احتجاج

فصل در احتجاج حضرت رسالت پناه ص در روز قدیر ولایت  
 حضرت امیرالمؤمنین ع و اولاد معصومین آنحضرت شیخ مصنف رحمه  
 الله میگوید خبر داد مرا سید عالم عابد ابو جعفر محمد بن ابی انحراب  
 الحسنی رضی الله عنه که وی گفت خبر دادند مرا جماعتی از ابی  
 محمد مروان بن موسی تلحکری که وی گفت خبر دادند ما را ابو  
 علی محمد بن همام که وی گفت خبر داد مرا علی سوری که وی گفت  
 خبر داد مرا ابو محمد علوی از فرزندان اقدس و او از بنده کان صا  
 ح بود وی گفت خبر داد ما را محمد بن موسی همدانی که وی گفت  
 خبر داد ما را محمد بن خال طلیاسی که وی گفت خبر داد ما را سیف  
 بن عمرو صالح بن عقبه که ایشان را خبر داده اند از قیس بن سحمان  
 و او خبر داد از علقم بن محمد مخزومی و او از حضرت امام همام ابو جعفر  
 محمد بن علی که وی روایت فرمود که حضرت رسالت از مشرفه  
 به نیست هیچ بلکه معظم توبه فرمود مدینه و جمع احکام شرع  
 مظهر را به امت خود رسانیده بود مگر منافقین را و بیان  
 ولایت امیرالمؤمنین و اولاد معصومین آنحضرت را  
 پس جبرئیل ع آمد و گفت ای محمد خداي عز و جل ترا



سلام میرساند و میفرماید که من هیچ پیغمبری را از دنیا نبردیم مگر که  
 دین وی را بحال رسانیدم و بجهت خود را تمام کردانیدم و  
 حال باقی ماندست از دین تو و فریضه که بر تو لازم است که  
 بامت خود برسانی یکی فریضه پنج و یکی ولایت و خلافت  
 بعد از تو پس به تحقیق که من مرکز زمین را از امام خالی  
 نکردانیدم و مرکز خالی نخواهم کردانید پس خدای تعالی امر کرد ترا  
 که مناسک پنج را بامت خود برسانی و در پنج کذاری پنج گذارند بانو  
 هر آنکس که استطاعت پنج گذاردن داشته باشد از اهل بیته و  
 دیروانزاد و غایبان و تعلیم کن ایشان را هم چنانکه تعلیم کرده ایشان را  
 و روزه و زکوة و واقف کردن بر امرایه نازل شده بر تو از هر  
 عمره و تعیین کنی از برای ایشان امام و خلیفه ایشان را بعد از تو  
 پس منادی پیغمبر مدینه ندا کرد که ای مردمان بدانید و آگاه  
 باشید که حضرت پیغمبر قصد پنج گذاردن فرموده و میخواهد که تعلیم  
 کند شما را مناسک پنج هم چنانکه تعلیم کرده است شما را بر شما دین  
 شما را و واقف کرده اند شما را بر احکام نماز و روزه و زکوة و  
 انگاه پیغمبر خدا از مدینه بیرون آمد و فرمود عباس بن ابی طالب  
 رفت و منتظر بودند که دیگران چه خواهند کرد و هم مردمان موافقت  
 کردند با حضرت پنج گذارند و عهد و جماعتی که به آن حضرت پنج گذارند  
 هفتاد هزار

هفتاد هزار بودند گویند زیاده بر آن بود موافق عدد احباب موسی  
 که هفتاد هزار بودند که موسی بیعت از ایشان از برای بیرون گرفتن  
 و ایشان بیعت و عهد را شکستند و پیروی سامری اختیار کردند  
 و کوساله پرست شدند و ام چنین حضرت رسالت پناه صلوات  
 را از برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام و خلافت بر عدد احباب  
 موسی ع گرفت و ایشان نیز بیعت را شکستند و کوساله پرست  
 شدند انچه آنکه قوم موسی ع کردند بی تفاوتی و متعل کردند انچه  
 نبی سبیح را از مدینه تا بکنه و چون بموقف رسید جبرئیل ع نازل  
 شد گفت ای محمد ع به تحقیق که خدای عز و جل ترا سلام میرساند  
 و میفرماید بدان و ای بابائی که اجل و موعود تو نزدیک شده  
 و مدت حیات تو منقضی گشته و انجام و اکمال دین بر تو لازم است  
 ای عهده ای که ترا بامت است به ایشان رسان و وصی که ترا با  
 ایشان است بگوید در آنچه که نزد تو است از علوم انبیاء که پیش از تو  
 بودند و سلاج و تابوت سکیه و هر آنچه نزد تو است از ابیات  
 انبیاء تمام تسلیم وصی و خلیفه خود که بجهت بالغ من است برهم خلا  
 یق علی ابن ابی طالب رسان و او را بجای خود نصب کن و بعد از  
 عهد و میثاق از برای ولایت ولی من و مولای بر مثنوی و مؤمنه  
 علی ابن ابی طالب عا بکن و به تحقیق که من قبض روح پنج



پیغمبری از پیغمبران خود نکردم مگر بعد از انکال دین خود کرده ام و اتمام نعمت  
کرده ام بر ایشان بگرفتن عهد از برای تولد خود و معادلات اعدای  
ایشان و این کلمات دین و توحید من است در اتمام نعمت من است بر  
خلق که ان ابتداء ولی من و طاعت او است و این بدانست  
که من نمیکند از زمین خود را خالی از هجرتی که بخت من باشد بر  
خلق پس امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را بولایت  
یت ولی خودم و مولای هر مؤمن و مؤمنه علی ابن ابی طالب  
بنده خودم و وصی پیغمبرم و خلیفه او و بخت با اله است بر  
خلق من مغزون است طاعت او به طاعت محمد ص که پیغمبر من است  
و مغزون است طاعت او و طاعت پیغمبر من هر آنکس که طاعت کند  
او را طاعت کرد است پیغمبر مرا و هر آنکس که طاعت کند پیغمبر مرا  
و طاعت کرد است مرا و هر کس که عصیان کند او را عصیان  
کرده پیغمبر مرا و آنکس که عصیان کند پیغمبر مرا عصیان کرد است  
مرا و اوستا نه ساخته ام در میان خود و در میان خلق  
خود هر که شناخت حقوق او را مؤمن است و آنکه انکار  
کرد حقوق و پراکافریست و آنکس که شرک آورد به پیغمبت  
او و شرک است بمن و هر کس که ملاقات کرد مرا بولایت  
او جزای بهشت است و آنکس که ملاقات کرد مرا بعد از این  
او جای توبه است ای محمد ص علی را قایم مقام خود گردان  
و فراگیر از این

و فراگیر از این بهجت و تجدید عهد و شایق از برای وی  
بکن که روح ترا قبضی خاتم کرد و ترا به نزدیک خود خواهم برد  
حضرت پیغمبر ص از اهل نفاق ترسان و از عداوت اصحاب  
شفاق ترسان بود که مبادا متفرق شوند و رجوع به جاییت  
کنند چون آنحضرت را معلوم بود عداوت و کینه ایشان با ابر  
المؤمنین ع و پی صبری ایشان در حسد و نفاق و تمهل بود  
که حضرت ان حاسد ان بحضرت رسالت پناه رسد پس  
التماس فرمود از جبرئیل ع که عصمت حضرت از شما مردان  
استدعا نماید و منتظر اجابت ان بود تا خبر در ان باب  
واقع میشد تا زمانی که حضرت ص بمسجد حنیف رسید جبر  
ئیل ع آمد و امر کرد که حضرت عهد انامت را از امت  
بهجت امیر المؤمنین ع ظلم دارد و قایم مقام خود گرداند و  
در باب عصمت آنحضرت شکی نفرمود و از انجا بمنزل کراع  
که منزلت میان مکه و مدینه فرمود باز جبرئیل ع آمد  
و امر کرد حضرت را تبلیغ امامت حضرت امیر المؤمنین ع  
و در ان منزل نیز از عصمت ساکت بود پس حضرت ص فرمود  
ای جبرئیل ع من میترسم که قوم من تکذیب کند مرا و قبول  
نکنند قول مرا در حق ابن عم من علی بن ابی طالب ع



و از آن منزل متوجه حجه شد و چون بغداد رسید که تا آنجا  
سه میل است جبرئیل عا آمد در وقتی که پنج ساعت از روز  
گذشته بود و بمالقه بسیار در تبلیغ امر امامت فرمود و آیت  
عصمت را حق تعالی با محضرت از شرا عدا آورد و گفت  
ای محمد صلی الله علیه و آله ترا سلام میرساند و میگوید یا ایها  
الرسول ای پیغمبر بلغ ما آتینک من ربک فی علی  
برسان به مردمان آنچه فرستاده شد بتو از جانب پروردگار تو در  
حق بنی ابی طالب و آن لم افعل فما بلغت رساله الله  
و اگر نکنی آنچه امر کرده شد بگردن آن ایمان باشد که نرسانیده  
باشی پنج چیز که برسانیدن آن مأموری و الله به حساب  
من الناس و خدا تعالی نگاه خواهد داشت ترا از شد و نماندن  
تو و دشمنان علی بن ابی طالب و چون آیه کریمه نازل شد  
خلاف بعضی بجهت رسیده بودند و بعضی هنوز ملحق نشده  
بودند و بعضی در خدمت آن سرور بودند حکم نبوی برین  
نقطه صادر شد که اوایل آنکه که گذشت بودند باز گردانیدند  
و جمعی که نرسیده باشند از آن محل نمانند و مجموع امت  
در آن منزل توقف کنند تا آنچه حکم شده در حق امیرالمؤمنین  
به ایشان رسانیده شود و از جانب راست راه متوجه مسجد  
غدير شد

غدير شد با شریعت جبرئیل عا و امر فرمود که ندا کنند مردمان را  
به اجتماع در آن مکان چون حضرت صا به غدير رسید سلمان را  
امر فرمود که بعضی اجمال و اشتغال جمع آورد و مرحله مرتفع بر  
هیئت منبر ترتیب دهد و چون به ترتیب اشتغال نمود حضرت  
بر آن بلند می برآمد و هم خلایق بر آن حاضر بودند و خطبه در کمال  
بلاغت بر خواند که ترجمه آن طویلی دارد و بعد از آن فرمود که بسم الله  
الرحمن الرحیم یا ایها الرسول بلغ ما آتینک من ربک فی علی  
علی و آن لم تفعل فما بلغت رساله الله و الله به حساب من الناس  
ای شعر الناس من تغیر نکردم در رسانیدن آنچه حق تعالی بمن فرستاد  
و من از برای شما جهان کنم سبب نزول این آیه به تحقیق که جبرئیل  
عظمت بر من نازل شد و سلام حق تعالی رسانید و امر کرد مرا  
انکه درین منزل ایستادگی نمایم و خلایق را از اسود و ابيض و  
اهل حذر و اهل اعلام نمایم که علی بن ابی طالب عا برادر و  
وصی و خلیفه من است و امام خلایق است بعد از من نخواهد  
بود کسی مگر او ولی شما است بعد از رسول خدا و حق آیتی  
درین باب از کتاب خود فرستاده و این آیت هدایت را آیت  
انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یفهمون الصلوة  
و یؤتون الزکوة و هم را کعبون و علی بن ابی طالب عا بود که  
بر باری داشت نماز را و بعد از رکات او در رکوع بود و من از



مرا به ان اکای کرامت فرموده و هیچ علمی نیست که مرا به ان اکا  
هی نداده که مکر من انرا بعلی بن ابی طالب عدا را موختم و او امام  
مپای هست ای گروه مردمان کمره مشومید در امر علی بن ابی  
طالب علم و نفرت کنید از او و سر باز زنید از ولایت او چه اوست  
که بدایت میکند بحق و عمل میکند بحق و منع از باطل بنماید و از ملامت  
سلامت کننده اندیشه ندارد و او اول کسی است که ایمان بخدا و  
رسول خدا آورده و او نفس خود را فدای رسول خدا کرده و  
با او رسول خدا بود در ایمان و طاعت و هیچ احدی با رسول  
در ایمان و طاعت نبود مگر علی بن ابی طالب عدا ای گروه مردمان  
تغضیل کنید بعلی بن ابی طالب را عدا بر همه خلق ای گروه مردمان  
علی بن ابی طالب امای است که نصب کرده حق تعالی است هرگز  
قبول نخواهد نمود کسی را منکر ولایت او باشد و هرگز نخواهد  
امر زید کسی را که مخالفت وی کند و او را امام خود ندرند و هم  
جنبی معذب خواهد بود بعد از اب دایم پس سزا کنید که مخالفت  
نمائید امرویی را که خواهد در آمد در آتش که ان آتش افرو  
زان باشد و سنگها که بنان ایشان اند که آماده شد است ان در  
آتش از برای ایشان ای گروه مردمان بخدا سوگند که من سید  
اولین و آخرین و خاتم انبیاء و مرسلین ام و بخت خدا ابراهیم

سموات

سموات و زمینی ام هر که شک کند درین کافر بفرجایه است  
و هر که شک درین قول میکند پس شک آورده درجه انکام  
دین و ملت ای گروه مردمان حق تعالی منت نهاده بر من به  
تفضیل علی بن ابی طالب عدا بر همه خلق و احسان است که  
با من فرمود شکر این مغمت میسر نیست ای گروه مردمان علی  
بن ابی طالب عدا فاضلتر از همه مخلوقات دانید چه او بعد از  
من فاضلتر از همه مکنونات است حق تعالی به برکت ما رزق بخلاف  
میفرستد و بسبب بقای ایشان در لعلت خداست و غضب او  
گرفتار است انکس که این سخن را در مقام رد و انکار است بدانید  
و آگاه باشید که جبرائیل عدا مرا خبر داد است باین سخن و میگوید که  
هر کس دشمنی کند علی بن ابی طالب را عدا و دوست وی را پس  
برو لعنت و غضب خداست پس باید نقل کند هر کس با هم عمل  
از برای فردای خود میکند و به پر میزد از انکه مخالفت کند  
حق تعالی را و تزلزل زل پیدا کند بعد از انکه قدم را در امری  
ثابت گردانیده باشد و حق تعالی با نجه شما خواهد کرد خبر و  
آگاه است ای گروه مردمان به تحقیق که علی بن ابی طالب ع  
جنب الله است که در آیه کریم یا حشر فی ما فرطت فی جنب الله  
که ما جان حشر در آخرت نخواهند گفت و احسن بر تفسیر ما از  
جنب خدا تعالی این جماعت است که تغیر در حقوق امیر المؤمنین



و ائمه معصومین ع بوده باشد در دنیا ای گروه مردمان تدبیر کنند  
در قرآن تفکر کنید در آیات و نظر کنید در حکمت آن دینی  
که بدست شماست از این که سوگند هرگز به آن نخواهد کرد و امروز  
اجرا را و تغییر از ابرش روشن نخواهد کرد و اندک کسی که در دین  
با من است و دست وی دست من است و او معلم شماست به تحقیق  
که عیان ای طالب علم و اولاد طایفه علم او تغل اصغرند و قرآن  
ثقل اکبر و ثقل عجزی است که شخصی را در منزل بگذارد و سفر  
کند یعنی که من سفر میکنم به آخرت در منزل دنیا و چیز میکند  
یکی عیان ای طالب علم و فرزندان او ائمه معصومین ع و علم  
و یکی قرآن مجید بایکدی موافق خواهند بود و جدا اند در میان  
ایشان پدید نخواهد نامانی که بر بعضی من در آیند ایشان  
ایمان خدا اند در خلق او و حکماء خدا اند در خلق و در زین  
و بدانید و آگاه باشید که من واضح و روشن گردانیدم انرا به آیه  
و آگاه باشید که رسانیدم حکم خدا را بشما بدانید و آگاه باشید  
که شنواید ام انرا و من واضح و روشن گردانیدم انرا آنچه  
گفتم حق تعالی فرموده بود و من فرموده حق تعالی را بشما رسانیدم  
و نیست ابرش کسی بغیر از برادر من و غیر او را لیاقت ندارد  
نداده اند ای گروه مردمان بنای طالب علم برادر من  
و وصی من

و وصی من و نگاه دارند علم من و خلیفه من بر امت من است و  
مفسر کتاب حق تعالی و داعی خلائق به قرآن است و عمل کننده  
به آنچه رضای قرآن در آن باشد و بخار به کننده با عبادی دین  
و امر کننده مطیعان و نهی کننده عاصیان و امیر مؤمنان و امام  
و راه نماینده و کشنده ناکثان یعنی عهد شکننده کائنات طعمه و زهر  
و نظایرانها باشند و قاسطن یعنی جابرین که آن معاویه و عمرو بن  
عاص و استیاه انیان اند و مار قینی که آن خوارج زمان اند  
به امر خدا و من میگویم که تفسیر بر پرست این سخن که از حق ا  
تعالی بشما میرسانم پس میگویم بار خدا یا دوست دار آنکس  
را که دوست دارد علی بن ابی طالب را دشمن دار آنکس  
را که دشمن دارد او را و لعنت کنی آنکس را که انکار امامت  
دی کند و بفر و غضب باش با کسی که در مقام فرمان برداری  
او نباشد بار خدا یا فرستادی بر من امامت ولی خود را و  
امر کردی مرا با آنکه برسانم به مردمان آنچه کامل گردانیدی بان  
دین مردمان را و بان تمام گردانیدی نعمت خود را بر مردمان و را  
حق شدی آنکه اسلام دین و ملت ایشان باشد و فرمودی و حق  
بیستغ غیر الا سلامه در دنیا فلن تقبل منه و هر که طلب کند  
که غیر دین اسلام دین او باشد هرگز قبول نخواهد بود از وی



بهر و با یکدیگر وصیت کنند در محافظت حق که آن ایمان بولایت  
علی بن ابی طالب و فرزندان او و با یکدیگر وصیت  
کنند بصبر بر اذیتی که از دشمنان علی بن ابی طالب که  
به وستان او رسد ای معاشر مردمان به تحقیق که من  
گواه کرده اندم خدا تعالی را و شما را بنده پیغامهای خدا  
را و نیست بر پیغمبر مگر آنکه برساند آنچه رسانیدن آن مأمور  
ای گروه مردمان به هر چیزید از خدا تعالی حق بر هر کاری  
به او باید کرد و باید که نمیرید در حالتی که ایمان آورده باشید  
و مطلع و متقاد باشید بر آن چیزی را که ایمان به او آورید  
و طاعت و انقیاد آن بجای آورید ای گروه مردمان  
ایمان آورید بخدا تعالی و بر رسول خدا و ایمان آورید بنوری  
که فرستاده شدست به او ای گروه مردمان که اول نور  
حق تعالی است و بعد از آن نور نبوت است که در من ظهور  
کرده و بعد از من نور ولایت است که با علی بن ابی طالب  
خواهد بود و از او انتقال بفرزند آن او خواهد نمود تا صاحب  
حب الابرار صلوات علیهم اجمعین حق تعالی ما را حجت گردانید  
بر خیران و معاندان و مخالفان و ظالمان از هم علایان ای  
گروه مردمان من پیغمبر شما را به آنکه من پیغمبر خدا ام و آمده اند  
پیش از من پیغمبران

پیش از من پیغمبران پس از من پیغمبر یا کشته شوم باز خواهد گشت  
به کفر و ضلالت خود و آنکس که بکفر و ضلالت خود باز گردد  
هرگز نصرتی از آن بخدا نخواهد رسید و زود باشد که خدا تعالی  
جزای خیر دهد شاکران را بداند و آگاه باشید که علی بن ابی  
طالب موصوف بصبر و شکر است و بعد از وی دو پسر من که  
از صلب وی اند موصوف بصبر و شکر اند ای گروه مردمان  
منت بر خدا ای تعالی منهدم با سلام خود پس غضب کند خدا  
تعالی بر شما و برساند بشما عذابی از پیش خود بتحقیق که حق  
تعالی راه نگاه دارند او است تا اگر کسی بی راهی کند او را  
بشر او جزای خود برساند ای گروه مردمان زود باشد که بعد  
از من امامان باشند که مردما را به آتش دوزخ خوانند و در  
روز قیامت کسی ایشان را مدد و یاری نکند ای معاشر  
ضلالت و اتباع و انصار در درک سفل دوزخ خواهند بود و  
جای منکران که آن درک سفل است بدانید و آگاه باشید که  
اصحاب صحیفه اند پس باید که نظر کنید یکی از شما در صحیفه خود  
پس امر صحیفه مشکل شد بر مردمان مگر آنکه کی از ایشان ای  
گروه مردمان من میگذریم امامت را در پیش علی بن ابی  
طالب عا و میراث میدهم از ا بعد از خود به تحقیق که رسانیده



بشما آنچه مأمور بودم برسانید آن وصیت بر حاضر و غایب و بر هر احدی  
از آنان که حاضرند و بر آنان که متولد نشده اند پس باید که برسانند حاضر  
و غایب را و پدران بفرزندانشان خود تا روز قیامت و زود باشد  
که بگردانید شما امامت را ملک و سلطنت و استیلا و به دیگری بدانید  
و آگاه باشید که گفت خدا تعالی لعنت بر کسی است که غصب  
کند حق علی بن ابی طالب و فرزندانش او را و بر این حال  
حق تعالی فرماید **مَنْ غَصَبَ لَكُمْ مِنْهَا نَفْسًا يَمُوتُ**  
باشد که فایز شویم از برای عذاب شما از هر آنچه باز میدارد  
ما را از عذاب شما و میسر علیکم شواظ من نار و  
نحاس فلا تنصرون فرستاده می شود بر شما زبانه خالص  
از آتش و مس که اخفته که بر سر شما ریخته شود پس شما سر باز  
نخواهید زدن از آن ای گروه مردمان به تحقیق که حق تعالی  
نخواهد کند اشت شما را بر حالی که شما بر آنید و امتیاز خواهد  
داد نیک و بد را و سزاوار نیست که اطلاع دهد خدا تعالی شما  
را به سبب ای گروه مردمان هیچ قرینه قرائت مکر که خداوند  
هلاک کننده اوست به تکذیب ایشان قول پیغمبر خود را و هم  
چنانی هلاک میکرد اند آن قرینه را که ظالم باشند اهل آن قرینه  
چنان در طرحی الهی مذکور است و این علی بن ابی طالب امام و ولی  
شماست و خداوند

شماست و خدای تعالی بر مخالفت شما او را وعید فرموده برایمان و طاعت  
شما و برو وعده رحمت و عنایت کرده ای گروه مردمان به تحقیق که گمراه  
سند پیش از شما اکثر اولیایان و بر آئینه هلاک اولیایان را و هلاک خواهد  
کرد ایند آخریان را ای معاشرناس به تحقیق که خدا تعالی بمن امر و نهی کرده  
و من امر و نهی پروردگار را بشما گفتم پس بشنوید امر و نهی را تا از عذاب  
خدا سالم باشید و صبر کنید بر مراد او و راه راست که راه متابعت اوست  
ان راه صراط مستقیم است و بعد از او فرزندان او پسند که از صلب او آید اتم  
به و ن به با الحق و به بعد لون ایمانند که راه منما پسند بحق  
و عدالت میکنند بعد از آن سوره فاتحه را تا آخر بر خوانند و فرموده  
در من نازل است و در ایشان هم را فرار رسیده و مخصوص ایشان است  
**اولئك اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یخزون**  
ایشانند دوستان خدا تعالی هیچ ترس نیست بر ایشان و نه ایشان اندوه  
ناک میباشند الا ان حزب الله هم الغالبون بدانید  
و آگاه باشید که گروهی که از برای خدا باشند ایشان غالب اند  
بدانید و آگاه باشید که دشمنان علی علیه السلام اهل شقاق و عدوانند  
و برادران شیطان اند انکسان که حق تعالی ایشان را میفرماید یوحی  
**بعضهم الی بعضی من قول من و را یعنی میرساند**  
ایشان بعضی دیگر را سخنان روی اند و از آن جهت که مغرورند به اند



که بشارت داده اند بوجود او و هر آنکس که از پیش او بوده اند و  
بدانند که او بخت باقی است و هیچ عیبی نیست بعد از او و  
هیچ حقی نیست مگر که با او است و هیچ نوری نیست مگر که با او است  
و بدانند که وی خدا است در زمین او و حکم خداست در خلق  
او و امین خداست در زمان و انکار را ای گروه مردمان  
پایان کردم و در محیط فهم شما در آوردم آنچه بان ماء نور بود  
و این علی بن ابی طالب عالم و تفهیم شما خواهد کرد بعد از من  
و بدانند که من بیعت کردم با خدای و علی بن ابی طالب عالم  
بیعت کرد با من و من طلب میکنم بیعت شما را از برای علی  
بن ابی طالب عالم فانی نکشت فانی نکشت علی نقیسه پس  
هر کس میکند بیعت را که با علی کرده پس تحقیق که وبال آن  
به نفس آنکس باز میگردد و ای گروه مردمان به تحقیق که  
چرخ و آفرینش و خدای تعالی است پس هیچ گذر نیست  
مخالفه داده که چرخ گذارند غنی و توانگری یابند و آنکه  
متخلف نمایند فقیر و محتاج شوند ای گروه مردمان حاضر  
در موافق هیچ مؤمنی مگر که با خدای تعالی گناه  
سابق او را تا از مافی که چرخ میگذارد و ای گروه مردمان بر پای دارید  
خاز را و بدید زبانت را هم چنانکه امر کرد است خدای تعالی شما را  
و اگر زمان بسیار

و اگر زمان بسیار از شما گذرد و تحقیق کنید شما با فراموشی کنید پس  
علی بن ابی طالب عالم ولی شماست و بیان کننده احکام دین شماست  
خدا تعالی نصب کرده است او را بعد از من به امامت و هدایت و  
انکس آن که آفریده خواهد شد از من و علی بن ابی طالب عالم  
بیعت خواهند کرد شما را از هر چه شوال میکنند از این و بیان  
خواهند کرد از برای شما چیزی را که ندانید و حلول و حرام پیش  
از آن است که در شما آید و چون امر کنم شما را به حلول و نهی کنم از  
حرام در مقام واحد پس امر کرد مرا خدا تعالی که بیعت و میثاق از  
شما بگرم در قبول آنچه بر من نازل شده در ولایت علی بن ابی طالب  
لب عالم و ائمه دین که بعد از او است که از من و از وی خواهند بود  
تا قیامت حاکم بر حق ایشانند در حلولی که دلالت کردم شما را بر آن  
و هر حرام که نهی کردم از آن هرگز رجوع از آن نخواهم کرد و تبدیل  
احکام آن نخواهد بود پس باید آورد و حفظ کنید با یکدیگر  
و تغییر و تبدیلی به آن راه ندید و بدانند که من محمد بن قولی با شما میکنم با  
بر پای دارید تا از او بدید و امر کنید بمعروف و نهی کنید  
از شکر و بدانند که عده در امر معروف و نهی است که برسانند قول مرا  
با آنکس که حاضران شهید نیست و امر کنند او را به قبول آن و نهی کنند  
او را از مخالفت آن که امر خدا تعالی امر من است و امر کنید بمعروف و  
نهی از شکر نیست مگر امام زمان ای مردمان به تحقیق که قرآن مجید می خواند



شی را که انیم بعد از من و او و فرزندان او است و من شما را ندیدم  
 شی را که انیم بعد از من و بعد از وی است اینجا که حق تعالی فرمود  
 کلمه باقیه فی عقبه و گفته هرگز گمراه نشوید اگر چنانکه زنی در  
 دامن ایشان ای کرده مردمان پرهیزکاری کنید و بر عذر باشید  
 از ساعت قیامت همچنانکه حق تعالی فرموده انزل الیه الساعه  
 مثبته عظیم بتحقیق که حرکت و لرزیدن در روز قیامت چیزی  
 بزرگ است و یاد کنند وقت مردن و حیات و میزان و زمان  
 محاسبه را در حضور خداوند جهان و یاد کنند ثواب و عقاب را  
 که هر کس که نیکی کرده باشد ثواب یابد و هر کس بدی کرده باشد  
 از بهشت بی نصیب گردد ای گروه مردمان بیشتر آئید و دست  
 خود را بدست رسانید و بیعت بر امامت علی بن ابی طالب و  
 اولاد او کنید و من مأمورم از جانب خدا تعالی انکه فرمایم  
 از زبان شما اقرار در حق علی بن ابی طالب علیهما السلام  
 از امامت مؤمنان و آنکس که می آید از پس از امامان که فرزندان  
 من و فرزندان اویند پس بگوئید همه که ما شنیدیم و فرمان برداری میکنیم  
 و به آن رضا دادیم و منقاد گشتیم آن چیز را که بپا رسانید پس از پروردگار  
 ما و تو در حق علی بن ابی طالب و انیم حق از فرزندان او بیعت  
 میکنیم ما را آنچه گفتیم و پندهای خود و زبانهای خود و بدین عزیمت  
 خواهیم بود تا زنده باشیم و باین اعتقاد مبعوث خواهیم شد در قیامت  
 تغییر نیابد و تبدیل نیابد

تغییر نیابد و تبدیل پذیرد و شک نیاوریم و اراستایان یکم و از عهد  
 باز نکردیم و میثاق نمیکیم و عهد خود را بخدای تعالی و پیغمبر او و به امیر  
 المؤمنین و فرزندان او که انیم دین اند از حلب او بعد از امام  
 حسن و امام حسین ع که دانستیم منزلت ایشان را نزد و به نزد پرورد  
 دگار تو و بدانید که رسانیدم بشما پیغام خدا تعالی را در حق علی ع  
 و انیم دین از فرزندان او ای گروه مردمان خدای تعالی عالم اسرار  
 و انخفیات است و شنو است بسخن هر کس و داناست با آنچه در  
 ضمیر هر کس است پس هر که راه حق یافت فایده آن به نفس وی عا  
 یدست و هر که گمراه شد مغفرت گمراهی ما و باز میگردد و هر که بیعت  
 کرد با آنچه شنید و دانست در حق علی بن ابی طالب ع پس به تحقیق  
 با خدا تعالی کرد است ید الله فوق اید یهم دست خدا تعالی بر  
 بالای دستهای ایشان است ای معاشر مردمان به پرهیزید  
 از خدا تعالی بیعت کنید با علی ع با ما راست مؤمنان و انیم امام  
 حسن و امام حسین ع و انیم که بعد از ایشان است کلمه باقیه اند  
 در حق او و در غضب او هلاک میکند خدا آنکسی را که عذر میکند  
 و عنایت و شفقت میکند آنکسی را که وفا بعهد او میکند  
 حق نکشت و انما نیکست علی نفسه او حق بیاعا ع  
 علیه الله خدمت و تلبه اجوا عظمای یعنی هر آنکه بیعت کند عهد را  
 پس است آن شکست مگر بر نفس او و هر که وفا کند به آنچه عهد کرد است  
 بران با خدا ای تعالی پس زود باشد که به عهد او را خدا تعالی



عمر لعنت الله گفت ویرا نمیشناسم حضرت ۳ فرمود که این روح  
 الامینی ۳ است و فرمود مبادا که تو این عهد بشکنی پس بتحقیق  
 که اگر تو این عهد بشکنی خدا و رسول خدا و ملائک و مومنان از  
 تو پشوار باشند فعل در ذکر تعینی ایشان ظاهرین بعد از حضرت  
 حق تعالی بر علو مکان و منزلت بر کافه خلق روایت میکند  
 ابو بصیر از امام بحق ابو عبد الله جعفر بن محمد ۳ که فرمود در روزی پدرم  
 محمد بن علی با قرعا با جابر بن عبد الله انصاری گفت که مرا بتوجهی  
 هست درگاه مجال این باشد سوال خواهم کرد جابر گفت که پسر رسول خدا  
 درگاه اراده فرماید بجواب اشتغال نمایم پس امام ۳ با جابر گفت  
 ای جابر بن زده مرا از لوحی که دیدی انرا بدست مادرم فاطمه زهرا  
 و آنچه خبر داده ترا در امامت مرا که در آن لوح مکتوب است جابر  
 رضی الله عنه گفت کوالی میدهم نزد حق تعالی آنکه در آمدم من روزی  
 نزد مادر تو فاطمه علیها السلام در زمان حیوة پیغمبر ۳ و من از برای  
 تسهیل ولادت امام حینی ۳ بمنزل ان حضرت رفته بودم دیدم  
 در دست ان حضرت لوحی بنزد پس گمان بردم که ان زبرجد است  
 و بروی نوشته بود از سفیدی بمنابر نور آفتاب با وی گفت ای  
 دختر رسول خدا این چه لوحی است حضرت فرمود این لوحی است نوشته  
 خدا بر پیغمبر خود فرستاده و در وی نام پدرم و شوهرم و دو پسر من و حینی  
 و نامهای فرزندان ایشان که اوصاف خواهند بود و پدرم ان لوح را بمن  
 عطا فرمود تا مرا بان بیاد و خرم گردانید انگاه حضرت فاطمه ۳ ان لوح را  
 بمن داد و من خوانم

بمن داد و من خوانم و نوشتم پس پدرم ۳ گفت ای جابر که هیچ نمیتواند  
 بود که به پانم ان نوشته را جابر گفت بای بعد از ان پنجاه جابر آمدند  
 پدرم ۳ صحیفه که در دست بود و بر پوست اهو نوشته شده بود با  
 جابر گفت تو کتاب خود را نگاه و در وی نظر کن تا بخوانم بر تو آنچه  
 که در صحیفه من است پس بخواند پدرم ۳ آنچه در صحیفه ان بود یک  
 حرف مخالفت در میان ایشان نبود و جابر رضی الله عنه گفت  
 کوالی میدهم نزد خدا تعالی که لوح را بدین نوشته دیدم بسم الله الرحمن  
 الرحیم بنام خداوند بخشنده مهربان ابتدا میگویم هذا کتابک من الله  
 العزيز الحكيم از برای محمد ۳ به محمد صبیبه و نوره و سفره و حجه و ولیم  
 این کتاب از جانب خدای تعالی عنین و حکیم از برای محمد ۳ که پیغمبر  
 او و نور او و فرستاده حق و دلیل او است قل به انی و انی  
 امینی من عند رب العالمین او رده او را روح الامینی یعنی  
 جبرئیل ۳ از پیش رب پروردگار عالمیان عظیم یا محمد ۳ آنگاه  
 و انکرم نعمای و لا یجحد الا تعظیم کن ای محمد نامهای مرا و شکر کن  
 نعمتهای ظاهره مرا و انکار کن نعمتهای باطنه مرا فانی ان الله  
 لا اله الا انما بس به تحقیق که من خدای برحق ام من قاصم الجبار  
 ین و معین المظلومین و دیان الدین تکفنده جبارم و مدد کننده  
 مظلومانم و طاعت فرمانیده دینم لا اله الا انما بیح خدای برحق



نیت ...  
عذابا لا اشد منه ...  
فضل مرا یا ترسان باشد غیر علی مرا عذاب خواهم کرد او را عذابی  
که هیچ کس را از عالمیان چنان عذاب نکرده باشم قایم باش و  
علی فتوکل پس مرا بر تنش کن و بر من توکل کن انی لم ابعث  
نبیا فاکلمت ایا صله فانقضت مدته لا عیلت له و صیبا  
به تحقیق من مبعوث نکرد انیدم هیچ پیغمبری را پس اجمال نیافت  
ایام او منقضی نشد مدت او مکرر کرد انیدم از برای او وصی  
و انی فضلت علی الا نبیاء و فضلت علی الا ونبیاء و تفضل دادم  
تر بر همه انبیاء و تفضل دادم تر بر همه اوصیاء و اگر متد لبشلیک بقدره  
و سبطیک حسن و حسین و مکرر کرده اند او را بشبلی تو و سبطین  
تو یعنی امام حسن و امام حسین علی جعلت خست خازن عالمی و اگر مت  
با الشهادة و کرد انیدم عیسی را خازن علم نمود و مکرر کرد انیدم او را  
بشهادت و هو افضل من استشهد و وارفع درجه ان شهید  
او و او افضل است از هر کسی که شهید است یافته اند بلند تر است  
درجه او از درجه هر که شهید است یافته است کلمت الله انما الله تعالی  
و ثبت الباقی الله تعالی و کرد انیدم کلمه تمام خود را با و و بخت باله  
نمودم را نزد او بفرست قلب و اعاقب بفرزندان او ثواب میدهم  
بخلایق و علیهم

بخلایق و علیهم علی سید الاولین و دین اولیاء الماضین  
اول عزت او علی بن ابی طالب است که سید عابدان و دوستان  
من است که از پیش گذشته اند و ابیه شبیه جده محمود محمد باقر الهادی  
و المعذل الحکیمی و پیرا که شبیه جدش بوده است محمد ص که  
شکافنده علم من است و سعدن حکمت من و سیهلک المربون  
فی جعفر الی و علیه ک لراد علی القول منی و زود باشد که  
هلاک شوند شک کننده کان در قول جعفر و هر که رد کند قول  
جعفر را و انکس رد کننده قول من است لا اکی من صنوی جعفر  
ولا فی اشیاء و انصاره و اولیاءه هر آینه گرامی خواهم  
داشت مقام و منزلت جعفر را و هر آینه او را در فاضلترین جای  
در میان شیعیان و مددکاران و دوستان او در خواهم آورد  
الا و من بعد و ایضا منهم فقد عهدت فی بی بداند و آگاه باشید  
که هر انکس که انکار نماید یکی از اینان را پس به تحقیق که انکار نموده  
نعت مرا و من غیر این من کتابی فقد افتری علی الله و بر انکس که  
تغییر دهد آیه از کتاب من چنان که افتر کرده است مرا و و یل للمقرین  
الحاجدین عند انقضای مدت عیدی و من و حیرت و وای  
بر انکسان که افتر کنند به بندگان و انکار نمایند انقضای مدت  
امامت بنده من موسی که خبیث من و بر کذیده من است ان انکذ بین







که در این زمان ویرا و پول در میان او را پس سلام نم یابویرا و ثم انما  
حضرت امیر ثم انما موسی بن جعفر ثم انما علی بن موسی ثم انما  
ثم النقی بن ثم انما الحسن بن علی بن ابی طالب با الحق و برتری بملا  
الارض قسطا و عدلا و سلطت جورا و ظلما و بعد از او حضرت که  
و بعد از او کافیه و بعد از او علی بن موسی کاظم است و بعد از او محمد بن علی  
نقی است و بعد از او علی بن محمد نقی است و بعد از او حسن بن زکی عکرم است  
و بعد از او پسر او قائم بحق محمد است مادی است من است هرگز ندادی  
زمن را از عدل و داد میبخش که برگردانده شده است از جور و ظلم هر لایق  
یا قیام خلفای و ادویات و اولادی و عترتی من است و بعد از او علی بن  
دین محمد بن فضل عساف و من انکرم و انکرم و احل من انکرم و انکرم  
کرده ای و بر خلفای من داد و عساف من داد و عساف من داد که فرمان  
بردار کنند ایشان را پس تحقیق فرمان بردار کرده و اس که سیاه  
کنند ایشان را عساف من کرده است و اس که انکار کنند بی زاری را پس  
انکار کرده است مرا هم بسک است و انان نقی علی الارض و انان  
بازند و هم لفظ است الارض ان تمش باطلما و بولک ان تمش  
نیمه ان تمش باطلما انکه مرد و زبانی باشد که با ذی ابهر است انان  
میدانند انان را انکه تمش و دور انان با خود بر دور و دور که

نموده و در این زمان ویرا و پول در میان او را پس سلام نم یابویرا و ثم انما

از حضرت پیغمبر که با علی گفت یا علی ۳ دوست ندارد ترا من  
کسی که با ظهار است متولد شده باشد از بدکاری مردمان و دشمن  
ندارد ترا مگر کسی با غیبت و لاد است باشد و لا یجادیک الا  
کافرا و عداوت نکند با تو مگر کسی که کافر شده باشد عبد الله  
معود برخواست و گفت شما ختم علامت غیبت و مولد و کافرا  
در زمان حیات تو بد و دشمنی علی بن ابی طالب ۴ و عداوت  
او پس علامت غیبت مولد و کافرا از حیات تو چیست چون اظهار  
اسلام کنند بزبان و مخفی باشد بر ما و پوشیده نمی ضمیر ایشان  
حضرت ۵ فرمود یا بنی معبود ان علی بن ابی طالب است اما کم بعدی  
و خلیفتی علیکم فاذا مضی و ائمن و ائمن و ائمن انما کم ثم انما  
من و انما ائمن و ائمن بعد و ائمن ای ابن معبود تحقیق که علی بن  
ابی طالب ۶ امام شماست بعد از من و خلیفتم من است بر شما چون  
ابام حیات او منتفی شود پس حسن و حسین دو پسر من امام شما اند  
بعد از او و خلیفتم شما اند و بعد از ایشان نه فرزند حسین ۷ یکی بعد  
از دیگری انهم شما اند و خلیفهای من اند بر شما تا بعید قایمهم علا  
الدنیا قیامت و عدلا و سلطت جورا و ظلما یعنی نه ایشان  
قایم ایشان است بعد از او و داد پر کنند دنیا را هم چنانکه پر کرده شده است  
بجور و ظلم دوست ندارد ایشان را مگر کسیکه حلال زاده باشد و  
دشمن ندارد ایشان را مگر کسیکه حرام زاده باشد و عداوت نکند  
با ایشان مگر کسیکه کافر باشد انکسی که انکار کند یکی از ایشان را پس  
تحقیق که انکار کرد است مرا و هر که انکار کرد است مرا انکار کرد است



گفتند انصاری اند حضرت فرمود که اینچاس است از اهل بیت من  
 گفتند علی بن ابی طالب و عباس پس بجوانند ایشانرا  
 و تکیه بر ایشان داد و بیرون فرمود پشت بر ستون داد از  
 ستونهای مسجد و آن ستون از درخت خرما بود پس مردمان  
 جمع آمدند و حضرت خطبه خواند و در انشای سخن فرمود نمیرد  
 هیچ پیغمبری مگر که بگذشت ترک و من میکنم در میان  
 شما دو چیز را که عبارت از آن است که یکی کتاب اله مجید و  
 اهل بیت من است پس هر آنکه ضایع کرد ایشان را ضایع  
 کرد اند خدای تعالی ایشانرا و سفارش به انصار کرد فرمود  
 وصیت میکنم شما را به برهنگاری و احسان به ایشان آورید  
 و به نیکوکاران ایشان و محبوز کنید از کناه کاران ایشان  
 انگاه اسامت بن زید را بخواند و امر کرد بغزای که خزر  
 شده بود توجه نماید مغرون برکت و نصرت و عافیت و  
 امر فرمود بود که جماعتی از مهاجر و انصار و از انجمله ابوبکر  
 و عمر بودند لعنهم الله و جمع از مهاجر و انصار با وی رفیق  
 باشند تا اشد موت مسلطین بروند و با اعداء خدا تعالی بجای  
 اسام گفت ای رسول خدا مادر و پدرم فدای تو باد درخت  
 میدی که چندی نمایم که حق تعالی شفا دهد شما را از این بیماری  
 و اگر بیرون رویم و شما برین حال باشید دل من پر الم و چهره  
 خواهد بود حضرت

خواهد بود حضرت صل فرموده بمن رسانند که شما گروه در فرستادن  
 اسام و فرستادن پدر او زید از پیش بخدا سو کنند که اسام  
 هر آینه سزاوارست به امارت و تحقیق که پدر او نیز سزاوارست  
 بخلافت بود هر آینه او از دوست ترین مردمان است و وصیت  
 میکنم شما را بر غایت منزلت او و اگر سخنی گوئید شما در امارت  
 اسام و پدر وی پس بتحقیق که شما سخنی گفتید قابل و بعد از آن  
 در آمد پیغمبر در منزل خود و اسام در همان روز از مدینه بیرون  
 رفت در قریب یک فرسخ از مدینه نزول نمود و منادی حضرت  
 رسالت پناه صد کرد در مدینه که باید تخلف نکنند اناکم مأمورین  
 که با اسام بغزای کفار بروند پس ملحق شدند با اسام اناکم  
 مأمورین بودند اول کسیکه ملحق شد ابوبکر و عمر بود علیهم السلام  
 و ابوعبید جراح و ایشان به رفاقت در یک ناصبه از معرکه  
 اسام فرود آمدند و حمایت نقل بیماری حضرت صل بر زبانها  
 افتاده بود از هر طرف حکایت موعظی مذکور میشد و هر کس  
 سخنان پنهانی داشتند و پیوسته انصار از مدینه نزد سعد بن  
 عباد میامدند و سخنان ناملاطم از گزافی مرض حضرت صل مذکور  
 میشد وقت ضحای روز دوشنبه بعد از خروج اسام به روز حضرت  
 غیر البشر صل از دار قنابد را البقا رحلت فرمود و چون خبر بکسر اسام  
 رسید در ساعت هم ایشان متوجه مدینه شدند و زلزله عظیم و



واضطراب تمام بر اهل مدینه بود ابو بکر علیه العنه شتر سوار بود بدر  
مسجد مدینه آمد و گفت ای جماعت چیست شما را که چنین اضطراب  
پیدا کردید اگر محمد مرد خدای محمد حی لا یموت است و نبود محمد  
پیغمبری مگر که پیش از او پیغمبران بودند پس اگر محمد پاکشده شود  
شما بکفر خود باز خواهید گشت و آنکس که بکفر خود باز گردد هیچ مشرف  
بخدای تعالی نخواهد رسید بعد از آن انصار بسرعت تمام نزد  
سعد بن عبادہ رفتند و بجهت مشورت در امر خلافت و در سقیفه  
شاعده جمع شدند و چون این خبر به ابو بکر ملعون رسید و بسرعت  
تمام متوجه سقیفه بنی ساعده شدند و ابو عبیده بن جراح همراه  
ملعون لعیبی بود و مردم بسیار در سقیفه بودند از انصار و سعد  
بن عبادہ در میان ایشان بود اما مرضی داشت و نزاع بسیار  
در میان ایشان واقع شد و سخن باخوار رسید که ابو بکر علیه العنه در  
آخر سخن با انصار گفت که من شما را به پیغمبت ابو عبیده جراح بخوانم  
یا عمر و رضا دارم که یکی از ایشان صاحب خلافت باشد و آن دو  
نفر گفتند ما ترا سزاوار این امر میدانیم و ما تقدیم بر تو نمائیم کرد تو  
سابقی با ما در اسلام تو احق باین امر و انصار گفتند که میترسیم که  
غالب آید بر ما کسی که نه از شما و نه از ما باشد ما بان رضاداریم  
که از ما امیری و از شما امیری باشد و اگر امیر ما هلاکت یابد  
امارت از آن ابر

امارت از آن ابر دیگر از ما باشد ابو بکر علیه العنه و العذاب بعد  
از مدح و ثنای بسیار از مهاجران گفت ای گروه انصار شما  
مگر هستید فتنل مهاجران را و بزرگی منزلات ایشان را در اسلام و  
خدای تعالی شما را مددگار دین و انصار پیغمبر خود کردند و شما را  
مهاجر خود ساخت و زنان و فرزندان او را در میان شما جای داد  
و کسی بعد از مهاجرین اول بمنزله شما نیست امارت از برای ایشان  
است و وزارت از برای شما پس برخواست حباب بن منذر انصاری  
گفت ای گروه مردمان مالک بشوید حقوق خود را بدستهای  
خود چه مردمان مادرین هستند که راهی اختیار کنند که مخالف راه  
شما باشد و رای دیگری که منافی رای شما باشد و ثنای بسیار  
از برای انصار گفت بعد از آن گفت که اگر قبول نکنند این گروه  
که ما امیر ایشان باشیم ما راضی هستیم با امارت ایشان بر ما و ما  
قانع نمیشویم مگر باینکه از ما امیری باشد و از ایشان امیری  
عمر خطاب علیه العنه گفت میبایست دو شمشیر در یک غلاف  
نکنند و عرب را حاضر خواهند شد با مارت شما و پیغمبر ایشان از  
غیر شما باشد اما عرب امتناع ندارند از آنکه متولی امارت  
ایشان کسی باشد که پیغمبر از قبیل او باشد و برابرین بخت قائم است  
و امارت از برای قریشی مقرر است و کسیکه مخالف است باین



شما و باغنا بر و قبایل خود در مناک با شما قتال نکنم و آرام ندارم و  
بمخدا سوگند که اگر انس و جن اتفاق نمایند به این امر مرکز بیعت نکنم  
با شما و چون این حکایات را به ابو بکر علیه العنه رسانیدند عمر ملعون  
گفت تا چاراست از بیعت او و بشیر بن سعد وی هم قبول بیعت  
نخواهد کرد تا زمانی که کشته شود و کشته نمیشود تا زمانی که کشته شود  
اوس و حرزج و باید او را بحال خود گذاشت که در آن مضرت  
نیست پس قبول کردند قول وی را و بگذاشتند سعد را بحال خود و  
سعد هرگز در عقب ایشان نماند و رد و قضا بحکم ایشان نکرد و اگر  
مده کاری باقی با ایشان قتال کردی و همیشه برین حال بود تا  
زمانی که ابو بکر علیه العنه هلاکت یافته به جهنم و اصل گشت و چون  
عمر علیه العنه متولی این امر شد از مضرت عمر ترسان بود بجانب  
شام رفت و در آنجا وفات یافت و با کسی بیعت نکرد القنه  
جماعت انصار بیعت کردند و دیگران که آنجا حاضر بودند بیعت کردند  
حضرت امیر المومنین ع با بجهیز و تکفین حضرت رسول ص منقول  
بود و چون فارغ شد از آن و نماند از آن بران حضرت و در  
مسجد پیغمبر ع نشست و بنوعی ششم بروی جمع آمدند و با ایشان  
زهر بن عوام بود و بنی امیه بر عثمان بن عفان ملعون تبع  
آمدند و بنی زهره بر عبد الزمان بن عوف و این قبایل در  
مسجد بودند که ابو بکر و عمر و ابو عبده لغزیم الله علیه و آله و محمد در  
آمدند و گفتند چیست شما را که پراکنده نشسته اید بر خیزید  
بیعت کنید با ابو بکر ملعون بتحقیق که بیعت کردند به او انصار  
و دیگر مردمان پس برخواستند عثمان لعین و عبد الرحمن عوف  
و جماعتی که با ایشان بودند و بیعت کردند

و جماعتی که با ایشان بودند و بیعت کردند به ابو بکر علیه العنه  
و حضرت امیر المومنین ع با بنی عا ششم بمنزل حضرت امیر  
المومنین ع آمدند و گفتند که بیعت کنید به ابو بکر علیه العنه  
به تحقیق که مردمان بیعت کردند به او و زهر بن عوف است و بشیر  
خود از خلاف برگشید و فرخانش کفان متوجه عمر لعین شد عمر التما  
بمردم خود برد و گفت مرا نگاه دارید سلام بن سلام پیش دستی  
کرد و بشیر او را بگرفت و عمر علیه العنه او را برداشت و بر زمین زد  
و نیز و نیز در جماعت بنی عا ششم و غیر جماعت مینکرست و با ایشان  
انصار عداوت میکرد تا ایشان را نزد ابو بکر ملعون آورد به ایشان  
گفتند بیعت کنید با ابو بکر ملعون پس بیعت کردند به او مردمان و  
بمخدا سوگند که اگر سر بارز زیند از بیعت بجز بشیر نخواهد بود و چون بنی  
عا ششم این حال مشاهده کردند یک یک تاملی میکردند و بعد از آن بیعت  
میکردند و نماند کسی که بیعت نکرد از این جماعت مگر شاه مردان  
و شیرزدان و میرمیدان امیر المومنین عیدر علی بن ابی طالب ع  
و گفتند به آن حضرت که بیعت کن ابو بکر را حضرت فرمود من احکم  
بما امر و شما اولی اید به بیعت من و شما امارت از انصار میباشد  
نید و تحت شما تیران قرابت بشیرست و از ما که ال پیغمبر صم عقب  
میکند حق مرا ایاز عم شما این نبود که شما استعبد باین امر از  
انصار بسبب قرابت شما به پیغمبر خدا و انصار باین جهت تسلیم کردند



امارت را بنما و من بخت میازم بر شما مانند آنچه بخت ساختند  
بر انصار و من اولی بر رسول خدایم در حیات و ممات و من و منی  
او و وزیر اویم و من مستوی علم و اسرار اویم و من صدیق اکبرم  
و من اول کسیم که ایمان آورد و تصدیق رسالت او کردم  
و بهترین شمایم در مشقت کشیدن جهاد مشرکان و اعلم شما ام  
بکتاب و سنت و افعی شما در دین و اعراف شما ام بعواقب  
امور و افصح شما در زبان و اثبات شما در دل پس بحکم چه  
منازعت میکند شما مرا در دین امر و در راستی و انصاف باشد  
با ما اگر از خدای تعالی ترسی دارید و حق را از برای ما دانید و چیزی  
که بشما نباشد از ان در گذریدیم چنانکه انصار چیزی که حق ایشان نبود  
از ان در گذشتند و شما اصرار بر ظلم مینمایید و میدانید که ان ظلم است عمر ملعون  
میکند و گفت اهل بیت تو خلافت ابو بکر ملعون را حق دانستند آیا تو  
افتدای اهل بیت خود نمیکنی از بنی هاشم گفتند بخت ما بخت بر  
علی بن ابی طالب نیست و ما استحقاق او را از راه قرابت به  
رسول و حسن جهاد و هجرت و دیگر صفات زیاده از دیگران میدانیم  
عمر ملعون گفت ما ترا نخواهیم گذاشت تا زمانی را که بخت کنی  
بطوع یا با کراه امیرالمؤمنین عمر فرمود بخدا سو کنید که من قبول  
نکنم قول شما را و اطاعت نمیخواهم کرد و به پیمعت شما نخواهم  
آمد ابو بکر ملعون گفت ما اگر اه نمیکنم ترا بر پیمعت و درین

باب تشددی

باب تشددی نداریم ابو عبیده برخواست و نزد یک حضرت علی  
آمد و گفت ای پسر عم ما افکار قرابت تو بر پیمعت خدا نمیکنم و نمی  
تو در اسلام و علم و تقوا و نصرت تو قایلیم این قدر هست که تو  
مرد جوانی و دران روزا میرالمؤمنین عاسی سالم بود و ابو  
بکر ملعون مرد پیرست و متحمل این امر میشود و او عمر خود را گذارا  
نیده به او مضایقه مکن اگر خدا تعالی ترا عمر دهد بعد از ان دو  
کس هیچ کس خلاف نخواهد کرد در امر تو و خلافت را تسلیم  
تو خواهند کرد چه همه را معلوم است که تو باین امر از همه سزاوار  
تر و لایق تری و چون زمان فتنه است اگر زیاده از این بمالیم  
کنی فتنه انگیزنده شود که تسکین ان میسر نشود و تو میدانم مافی الضمیر  
عرب و غیر عرب را نسبت با خود امیرالمؤمنین عافرمود ای گروه  
همه جبر و انصار فراموش میکنند عهد پیمعت خود را و از مقام و منزل  
که او را در میان است بخدا سو کنند که حق تعالی این مقام را از برای  
من حکم کرد و پیمعت اعلام کرد شما را به ان و شما میدانید که ما اهل  
بیت باین سزاوارتریم از شما پس بروی هوا و ارزوی خود  
مکنید و از حق دوری بجوئید و روش قدیم خود را با عداوت بدعت  
و ضلالت فاسد میکردانید بشیر من بعد انقاری که ساعتی در تشبیه  
امرا ابو بکر ملعون متفک نبود و گفتند جماعت انصاری که با وی بودند  
ابو الحسن اگر این سخن را انصار از تو میشنید پیش از بخت ایشان



که با تو مشورت کنیم و بدانیم که روی تو چیست و ما را چه فرمائی ای پسر مظلومین  
فرمود بمحمد اسو کند که اگر چنین کاری بکنید مرا آینه شمشیر کشیده  
باشید از برای قتل من و مستعد حرب من باشید و مرا آینه شمشیر  
کشیده گویند بجهت کن و اگر نه ترا میکشیم و ناچار هست مرا انکه دفع  
کنم قوم را از نفس خود و این بران جهت است که رسول خدا را پیش  
از وفات گفت که ابوالحسن علیه تحقیق که امت عذر گفت بر  
تو بعد از من و بشکنند در تو عهد مرا و بتحقیق که تو نسبت با من  
بمنزله امرونی نسبت بموسی علیه و امت من بعضی بعد از من  
بمنزله امرونی اند و انکسائی که پیرون بودند و بعضی بمنزله  
سامری اند و انکسائی که تابع سامری بودند پس گفتم  
رسول الله هرگاه چنین باشد مرا چگونه باید بود حضرت  
فرمود که اخوان و انصار یایی جهاد کن با ایشان و بحق  
خود قایم شو و اگر نیایی دست خود را از ایشان کوتاه  
دار و خون خود را محافظت نما تا زمانی که ملحق شوی بمن  
در حالی که مظلوم باشی و چون وفات کرد پیغمبر خدا را و شیطان  
شدم به تبعه و تکفای او چون فارغ شدم و مدد از اهل  
بدر و سبغان اول طلب نمودم اجابت نکردند مرا مگر چهار  
نفر سلمان و عمار و مقداد و ابوذر پس سلاح در آن دیدم که خلا  
زم خانه خود با لقم از خدای تعالی برتر سید و خاموشی باشید شما

چشم میدارند

چشم میدارند که دشمنی این قوم را پس بروید با تخاف نزد این مرد بگویند  
به او آنچه شنیده شد از پیغمبر خدا تا سخن شما تا کید بجهت باشد و  
سبب از دیاد بعد او و از پیغمبر زمان که وارد شود بران پس جها  
عت نزد پیغمبر رسول خدا آمدند روز جمعه بود چون ابوبکر ملعون  
بر پیغمبر آمد مهاجران با انصار گفتند پیش روید سخن گویند انصار  
گفتند بلکه شما پیش روید از انکه خدای تعالی شما را در کتاب  
مجید مقدم داشت انجا که لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین  
والانصار یعنی مرا این بتحقیق که باز گشت خدای تعالی بر مها  
جران و انصار و از گناه ایشان در گذشت ابان بن ثعلب  
میگوید من گفتم ای پسر رسول خدا عامه این آیه را چنین نمیخوانند  
که نزد شماست امام عامه فرمود که عامه چگونه میخوانند گفتم چنین میخا  
نند که لقد تاب الله علی النبی و المهاجرین و الانصار  
امام عامه فرمود و ای برایشان چه گناه داشت پیغمبر خدا عامه تا خدای  
تعالی باز کرد او بقول تو به تحقیق که باز گشت خدای تعالی مگر  
به امت او که پیغمبر خدا عامه پس او که سخن گفت خالد بن سعد بن العا  
می و بعد از آن باقی مهاجران و بعد از ایشان انصار و گویند که  
ایشان در وقت وفات پیغمبر در مدینه بودند و چون بمدینه  
آمدند ابوبکر لعین متولی امر شد بود و ایشان در آن روز اعلام  
مسجد نبی بودند پس برخواست خالد بن سعید بن العاقی گفت  
ای ابوبکر از خدا برتر پس چه دانسته که رسول خدا عامه گفت و ما



برخواستی او بودیم در روزی قریبه وقتی فتح فلاح ایشان  
امیرشد علی بن ابی طالب بسیار بی از صنادید ایشان را به  
قتل آورده و اکثر بزرگهای و سرداران ایشان را به تیغ تیر  
گذرانیده بود که ای معاشرها بجز و انصار من وصیت میکنم  
شما را بوصتی پس نگاه دارید انرا و به امانت بگذارم نزد  
شما پس محافظت کنید آن سخن را بدانید و آگاه باشید که  
علی بن ابی طالب ۱۲ امیر شماست بعد از من و خلیفه  
من است در میان شما و باین وصیت کرده مرا پروردگار  
شما بداند و آگاه باشید که اگر شما محافظت نکنید مرا و  
وصیت مرا و نصرت نکنید مرا و اختلاف کرده باشید در  
امر دین و اضطراب یافته باشید نزد شما احکام شرع شما و  
دوستان شما اشرار شما باشند بدانند و آگاه باشید که اهل  
بیت من و ارثان امر من اند و عمل کنندگان با من اند  
بار خدایا انکس که فرمان برداری کنند از امت من و نگاه  
دارد وصیت مرا در حق ایشان پس بفرستی او را در  
زمره من و بگردان از برای او مرا فوت من که در باند  
به آن نور آخرت را و انکس که بدی کند در امر خلافت  
در اهل بیت من پس محروم گردان او را از بهشتی که عرض او  
همچو عرض آسمان و زمینی است عمر خطاب ملعون مردود  
یعنی گفت خاموشی

۱۱  
یعنی گفت خاموشی باشی ای خاند که تونه از اهل مشورتی و  
اعتباری یاری تو نیست خاند لغت تو خاموشی باشی ای  
یعنی که کهنه بزبان غیر خود میگوئی بخدا سوگند که هر آینه  
قریش میدانند که تودون ایشان از روی حسد و احسن  
ایشان از روی قدر و اهل ایشان از روی ذکر بلی افسح  
ایشان از روی نسب و اشرافه بجهت خفاک و غنیمت  
بود تو لیثی بمالی و ترا در میان قریش غری نیست و نه در  
جنگ نام تنگی داری و تودرین امر بمنزله شیطان آن زمان که  
با تو میگوید که کافر نشود چون نماز فرمود میگوید من از تو پیروانم  
ترسم از پروردگار که خدای عالمیان است پس عاقبت شما آن  
خواهد بود هر هر ملعون همیشه در آتشی دوزخ باشید و این است  
جزای ظالمان پس ساکت شد عمر علیه السلام بعد از سلمان فارسی  
برخواست و به زبان فارسی گفت کردید و نگردید ای ابوبکر یعنی  
بچه چیز هستند خواهند شد هرگاه نازل شود بتو عقیبت آنچه نادانسته  
کرده و جنگ در خواهی زد هرگاه رسول الله از چیزی که غیب اندیش  
عاقبت از تو دور وجود آمده و بچه عذر خواهی گفت بر تو بر  
انکس که اعلام از تو است و اقرب از تو است بر رسول خدا و اعلم  
است است به تاویل کتاب خدای عز و جل و بسنت پیغمبر و تقدم  
تو بر کسی که پیغمبر را او را تقدم داشت در جهات نمود وصیت کرد شما را  
به او و بعد از وفات خود شما بگذرانند به قول او را و خاموشی کردید



و تدارک حال خود کن پیش از آنکه اوقات تدارک راه شود و به  
عذاب ابدی گرفتار شوی و تسلیم کن امری را بکسی که از توانایی  
ست و من آنچه شرط نصیحت است بجای آوردم و راه نجات بتو نمودم  
باید که مدد کننده گناه کاران نباشی بعد از آن عمار یا سر برخواست  
و گفت ای معاشر قریش اگر ندانسته باشید بدانید که اهل بیت پیغمبر  
اولی اند بخلاف و احق اند بوارثت و اقوام اند به امور دین و  
احفظ اند بر عایت ملت و نایب اند بر امت امر کنید صاحب خود را  
تا حق را به اهل حق باز گذارد و پیش از آنکه مضطرب شود حال شما و  
طمع کنند در شما اعداء شما چه میدانید که منی باشم از شما احق اند به  
این امر و علی بن ابی طالب علم در میان ایشان امام شماست به  
عهد خدا و رسول او و در میان منزلت او و منزلت شما قرب عظیم  
ست و شما دانسته اید که در علم مردم را از مسجد فرد نمود و در  
خانه علی مرتضی را در مسجد گذارست و در میان خواهند کان فاطمه  
زهره علی و علی را اختیار کرد فرمود من مدینه علم و علی بن ابی  
طالب علم است او است و حلال مشکلات شماست در دین و  
هرگز او متکلم نبود پس شما حیات دنیا را بر لذت عجبی ترجیح  
میدید و پشت بروی و بکفر باز میکردید که خاسر و زیان کار  
باشید و بعد از او ای بنی کعب برخواست و گفت ای ابو بکر  
لعن الله عناد من در حق خدای تعالی از برای غیر مقرر دانسته  
است و میبایست اول کسی که عجبان پیغمبر خدا کند در حق وصی او

وصفی او

بر

وصفی او و حق را به اهل حق گذارد و از این گمراهی پنهان باش  
که عنقریب مفارقت خواهی کرد و از این باطل و عذاب آن همیشه  
بتو خواهد بود و بعد از او هر چه بن ثابت برخواست و گفت ای  
مردمان ای شما میدانید که پیغمبر خدا کواهی مرا تنها قبول کرد  
و مرا بجای دو عادل اعتبار فرمود گفتند بلی گفت من کواهی  
میدهم که از پیغمبر خدا شنیدم که فرمود اهل بیت من فارق مبان  
حق و باطلند و این پیشوای امت اند و قائم مقام من اند پس  
گفتم آنچه شنیده بودم و بعد از او ابولہب بن الشبهان برخواست  
و گفت من کواهی میدهم که پیغمبر خدا در روز غدیر ختم علی را بجای  
خود بداشت و فرمود هر که من مولای اویم علی بن ابی طالب مولای  
او است انصار گفتند مقصود تفویض خلافت است بعلی و معنی  
گفتند غرض تعظیم و تکریم است و مردم درین باب سخومت تمام کردند بعد از  
تعالی قبل مردم را نزد حضرت رسالت نباه خلافت رساندند و مشول کردند  
حضرت فرمود که مراد من آن است که علی بن ابی طالب علم امام مؤمنان  
است بعد از من و نایب ترین مردم است از برای امت من و آدم با نعم  
دانسته ام هر آنکه نخواهد ایمان آورد هر آنکه نخواهد کافر شود پس بتحقیق  
که روز قیامت موعدهم است بعد از او و سهل بن حنفی برخواست و گفت  
ای معاشر قریش کواهی میدهم بر من که کواهی میدهم بر رسول خدا که  
دیدم او را در بین مکان یعنی روضه او و دست علی بن ابی طالب را  
را بدست خود داشت و میفرمود ای مردمان ای امام شماست بعد از



من و وصی منست در بیات من و بعد از وفات من قاضی دین  
 من و مسجد من است و اول گیت که ساخته کند مرا بر حوضی من خوش  
 حال کسی که متابعت کند او را و نصرت دهد و بر او ای بر کسی که  
 تخلف کند از او و از متابعت او روی بگرداند و برخواست  
 با او برادر او عثمان بن حنیف گفت شنیدیم ما از رسول خدا ۴ که  
 فرمود اهل بیت من ستارگان زمین اند پس پیشی بجوئید بر ایشان  
 و ایشان را مقدم خودانید پس بتحقیق که ایشان و اهلان امرند  
 بعد از من پس برخواست مردی گفت ای رسول خدا ۴ کدام  
 از اهل بیت تو فرمود علی بن ابی طالب عا پس بدرستی که  
 بمغیر ص فرمود ایم دین را پس مباحش ای ابو بکر لعین اول کسی  
 که کافر شود به این سخن و خیانت در امر خدا و رسول او  
 ممکن امانت خدا را و تودانی که خیانت کنند چون است  
 و بعد از او ابو ایوب انصاری برخواست و گفت که از  
 خدای تعالی بترسید ای بنده کسان خدا در حق اهل بیت  
 و حق ایشان را به ایشان باز گردانید پس جویقت شنیده اید  
 شما مثل آنچه شنیده اند برادران ما از پیغمبر ص متعدد و در مجالس  
 مختلفه آنکه فرمود اهل بیت من ایم شما اند بعد از من و اشارت  
 به حضرت علی کرد و گفت علی امیر کبراه و قاتل کفره است مخدول  
 است آنکس که در خدایان ایشان گوشت و منصور است آنکس که  
 نصرت ایشان جوید پس باز کردید به خدای تعالی از ستم خود

حال

بحقیق

پس به تحقیق که خدای تعالی نواب و رحیم است امام همام  
 ابی عبد الله عا فرمود الزام یافت ابو بکر لعین در منبر و قادر  
 بر جواب نبود بفرورت گفت ولایت از شماست و است  
 بجوایکم و علی افیکم اقبلو لی اقبلونی و منا بهترین شما  
 نیستیم و علی در میان شماست انا کنیز یعنی را با من گردید  
 عمر بن خطاب ملعون گفت فرود آمد از منبر ای لکع  
 یعنی ای ذلیل النفس و ای لیم چو ل از عهد و حجت قریش  
 بیرون نمیتوانی آمد چهار در اول قبول غنای منزلی میکردی  
 برای من سزاواران است که از تو منزلت بستانم و بسالم  
 مولی ابو خدیجه دهم از من فرود و عمر ملعون مرد و در دست  
 و پراگفت بمنزل ابو بکر لعین رفتند و سار و ز از منزل  
 بیرون نیامد از برای نماز به مسجد رفت چون روز چهارم  
 شد خالد بن ولید ملعون آمد و با وی هزار نفر بود و گفت  
 چه در خانه نشسته و بنویسم طمع در خانه وقت کرده اند و سالم  
 مولای ابو خدیجه آمد و با او هزار نفر بود و معاد بن جبل آمد  
 بدستور هزار نفر را و بود و لا یزال جمع میشدند بر ایشان تا  
 ده هزار مرد بر ایشان جمع آمدند پس شمشیر کشیده بیرون  
 آمدند و مقدم ایشان عمر خطاب بود و بر دره مسجد به ایستاد  
 و عمر لعین گفت ای اصحاب علی اگر یکی از شما چنان سخنان



و دو پسران او در این خانه اند و آثار رسول خدا در اینجا است  
و چون آن لوی افکار مردمان نسبت با خود مشاهده کرد گفت  
زعم شما آن است که من چنین عمل خواهم کرد غرض من تهدید این  
ان است انگاه بفهم فرستاد با امیرالمؤمنین علی که به جز بیرون  
آمدن جمله نیست حضرت علی فرمود بیرون نیایم زیرا که من  
مستغولم بجمع کردن کتاب الله تعالی که مردم او را در پس پشت افکنند  
و دنیا ایشان را غافل گردانیده و من سوگند یاد کردم که از خانه  
بیرون نیایم و ردالزدوشی نهم تا جمع قرآن نکنم انگاه حضرت  
فاطمه بیرون آمد و نزد باب ایستاد و فرمود ای صاحب قومی  
هست که سهد ترا از شما به پیغمبر خدا می شود گذارند و بدو با بخت  
را بنزد ما به نخبه بزرگترین و نه بردا خندید و تمهید قواعد حکومت  
مستقول شدید و هیچ مشورت با ما نکردید و حق مادران ندیدید  
گو یا در روز غدیر سخن با شما نبود و عهد خلافت از غیر شما گرفته  
بودند شما قطع کردید اسباب اشتیاقی در میان ما و خود در دنیا  
و آخرت و در روایت سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی  
آن است که گفت من نزد امیرالمؤمنین علی آمدم و او مستغول به  
غسل پیغمبر بود و حضرت جنین وصیت کرده بود که کسی غسل  
ندهد آن حضرت را مگر علی بن ابی طالب عا و در آنوقت  
حضرت علی عا از پیغمبر استول کردی مدد کار من باشد در  
این امر و جواب فرمود که جبرئیل عا فرمود بود و چون غسل  
داد و تکفین کرد پس طلب کرد مرا و ابوذر و مقداد و امام

حسن و امام علی

حسن و امام علی عا را و پیش رفت و ماصف کشیدم و در عقب  
آن حضرت نماز گذاردیم و عایشه ملعون در تجربه بود جبرئیل عا در  
تجربه چشم وی را پوشید و این حال را مشاهده نکرد و بعد از آن  
دو کس از مهاجر و ده کس از انصار نماز گذاردند انگاه گروه گروه  
از مهاجر و انصار می آمدند و نماز میکردند من با امیرالمؤمنین عا  
میگفتم که قوم چنین و چنان کردند همین ساعت ابو بکر ایان بر منبر  
رسول خواهد آمد و راضی نخواهند بود که مردم بیعت با او بیک دست  
و مردم بیعت خواهند کرد با او بهر دست او امیرالمؤمنین عا  
فرمود ای سلمان هیچ میدانی که اول کسیکه با او بیعت کند بر منبر  
رسول صا کی خواهد بود گفت نمیدانم در سقیفه بنی ساعده در وقتیکه  
مخومت میان ایشان و انصار بود کسی که بیعت کرد بشیر بن  
سعد بود بعد از او ابو عبده بن جراح و بعد از آن عمر ملعون  
و بعد از ایشان سالم و حضرت عا فرمود این شول نمیکنم سوا  
من آن است که هیچ میدانی که اول کسی که او را بر منبر رسول صا  
که خواهد بود گفت نمیدانم حضرت فرمود برو و مراقب این حال  
باش تا بدانی سلمان رضی الله عنه گفت مرا غیب این حال  
بودم چون ابو بکر ایان بر منبر برآمد اول کسی که با او بیعت  
کرد پسر مردی بود تکیه بر عصا زده و در میان چنجهای او آثار  
بجده بود که به کنان بر منبر آمد و گفت الحمد لله و الحمد لله که مردم تا  
در این مقام دیدم دست خود را بکن تا با تو بیعت کنم و بیعت کرد



و فرود آمد و از مسجد بیرون رفت من نزد امیر المومنین سلام رفتم و شرح  
 حال عرض نمودم حضرت فرمود که میدانی که او چه کسی است گفت نمیدانم  
 اینقدر رخصت که گفتار وی بمن به آمد و همچو منم میشد که او را وفات  
 حضرت خدا نخواستی آمد حضرت علامه فرمود که آن شخص ابلیس بود گفت اله  
 علیه جزاد را رسول خدا اما که ابلیس و راء و ساء احباب او حاضر شدند  
 و قیام نصب میفرمود رسول خدا صلا را در غدی بر ختم به امر خدای تعالی  
 و خبر میداد ایشان را که من اولی باشم به ایشان از نفسهای ایشان  
 و امر کرده ایشان را که برسانند حاضر و غایب را پس جمله مرده و او از  
 شیاطین برو جمع آمدند و گفتند این جماعت امت معصومه میروم اند  
 و ترا و ما را بر ایشان را می نیست امام خود را بعد از این خود میدانند  
 ابلیس از این سخن ملول و غمزون گشت پس خبر داد مرا رسول خدا  
 به آنکه زود باشد که بیعت کنند مردمان ابو بکر لعین را در کعبه بنی  
 بعد از آنکه مخاصم کند در حق تو و چون بمسجد آیند اول کسی که بیعت کند  
 او را بر من ابلیس باشد به صورت مردی که شاد باشد به امارت  
 او و چنین و چنینی گوید انگاه جمع آیند بر و علمه و فعله او از شیاطین  
 و با ایشان گوید شما را که ما را آن بود که مرا بر ایشان را می نیست اکنون  
 دیدید که چه کردم با ایشان آن زمان که ترک کردند امری را که بطلان  
 آن ماء مومر بودند و کردند به هر آنچه کردند سلمان گفت که چون شب  
 در آمد امیر المومنین علامه اهل سنت و عصمت از مردم خود را آنجا نهاده  
 اهل از مهاجر و انصار فرستاد و ذکر حقوق امیر المومنین را کردند  
 و ایشان را به نصرت امیر المومنین دعا خواندند پس هیچکس از ایشان  
 نکرده که چهل چهل نفر پس امر کردند ایشان را که جاساخ پیکار سلاح

ساعده

بر خود راست

بر خود راست کرده بر دره و در است سرای حضرت علی بن ابی طالب عا حاضر  
 باشند و بیعت بر سر گشته چو صبح شد هیچ یک حاضر نشدند مگر در آن روز گفتیم  
 چهار نفر چه کسی بودند گفتی بودم و او زور و تقداد و زهرای انعام و شب دیدیم سوز قبول بودند  
 کردند صبح و غرضه ند سیم به ای قاعده کردند چون امیر المومنین عا معلوم نمود که این جماعت  
 در مقام غدر و بوفاتراند در منزل خود قرار گرفت و طوق جمع کردن ایات فراوان شد و بیرون  
 نفوذ تا زمانی که همه قرآن را جمع آورده و کتب کرد از هزار و چهار که فزایل بود و اختیار  
 ناسخ و منسوخ آن میفرمود از ابو بکر عهده العنه شخص نزد امیر المومنین عا فرستاد که بیرون آید  
 و بیعت کن جواب فرستاد که من بیعت کردن قرآن سکول ام و اهتمام تمام به آن دارم و با هر  
 دیگری بر دارم و بعد از چند مدت که فارغ شد از منزل سرفیض مسجد شریف بر دوردان  
 بابو بکر عهده العنه این حاضر حضرت به روز زبانه فرمود که امر مردمان تحقیق که من بعد از وفات  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله جمع کردن قرآن مشغول بودم آنچه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله را جمع آوردیم و هیچ استر  
 نیت نکردیم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را بفرستد و تا ویل از برای من تقدیم فرموده این سخن فرمود بنزد  
 شریف بر دوردان بابو بکر عهده العنه که بیعت تا عذر را بیاورد و بیعت کند که امر ما بیعت او  
 تمام نیست و اگر او بیعت کند ما از هر نفره ای پس خواهیم بود ابو بکر عهده العنه شخص نزد  
 امیر المومنین عا فرستاد و آن حضرت را بجلوس خلیفه رسول خدا علیه السلام چو حضرت حضرت  
 فرود آمد ای چه افرات که بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله میکنند چه این و جاست که کرد این ندیده اند که  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را بغیر از من خلیفه نکرده اند ای شخص را گفت ای چه حضرت امیر فرمود بود  
 و دیگر بازه الشوق فرستاد حضرت گفت پس آن امر ندیده اند که این سبب که دیگر غیر  
 من صلاح آن ندارد و بسیار زانی نیست که امر کند او را رسول خدا صلی الله علیه و آله و دو ختم مفکری است که  
 سلام کند مرا بایات عثمان و سوال کرد او و ما عیب او عذر را بیا آن بیعت کسی گفتند  
 ای ای حکم از جانب رسول خدا اوست حضرت صا فرمود به انانیت خدا و رسول خدا امیر المومنین  
 عا پس رسیدند و ما عیب او را عرض جولان است خدا را قانع از او را برکنی صراطی است نه  
 نادر او در دوستان خود را در مهلت و دوستی خود را در روزی پس شخص باز گشت  
 آنچه از حضرت باز شنیده بود بابو بکر عهده العنه رسانید و انروز به آن حال گذشت و چون



قتل امیرالمؤمنین علی و آن حضرت میفرمود که اگر شمشیر من بدست من بودی  
شما را این ارزو بجای نمیگذشت و اگر چهل کس با من متفق بودند  
جمعیت شما را بنوعی متفرق میساختم که داستان عالمان مبرود عمرامون  
برخواست و گفت بیعت کنی حضرت علی فرمود که اگر بیعت کنی چه  
خواهد کرد عمرامون گفت ترا بقتل خواهم آورد حضرت فرمود اگر  
بنده خدا و برادر پیغمبر خدا باشی بیعت نکنم خواهد گفت برادر  
ملعون گفت اما آنکه بنده خدا مسلم و ایمان برادر رسول خدا است و بیعت  
حضرت علی فرمود اما آنکه انکار میکند پیغمبر خدا میان من و میان خود  
دری نهاد و بیعت این سخن فرمود که من برادر رسول خدا و برادر  
رسول نشد انگاه متوجه جماعت شده گفت ای معاشرنا پس بیعت و انشاء  
سوگند میدهم شما را بخدا و رسول خدا که شنیده بیدار حضرت پیغمبر و روز  
غدیر که جنای و چنین فرمود و در غزوه تبوک چنین و چنین فرمود و نکدا  
شت چیزی که حضرت خدا در جامع ناس از برای آن حضرت فرموده بود  
مگر که در آن مجلس مذکور ساخت پس جماعت گفتند بی شصت و پنج  
مودی و چون ابو بکر ملعون اقبال مردم را به آن حضرت مشاهده نمود  
ترسید که قوم نصرت کنند او را و از بیعت امتناع نمایند گفتند هر چه  
گفتی ما از پیغمبر خدا بگوش خود شنیدیم و نزد ما روشن است و لیکن  
شنیدیم از پیغمبر خدا که بعد از آن فرمود ما اهل بیت ایم برکنیم ما را و مردم  
ساخته و آخرت را از برای ما اختیار کرده بر دنیا بخدا سوگند که هرگز جمع  
نخواهند کرد از برای ما اهل بیت نبوت و خلافت را امیرالمؤمنین علی  
فرمود هیچ یک از اصحاب پیغمبر خدا فرمود که این سخن شنیده باشد عمر علیه  
السلام گفت راست میگوید خلیفه رسول خدا و من شنیدم از پیغمبر خدا که این  
سخن فرمود حضرت امیرالمؤمنین علی فرمود پس شما بجهاد بیکدیگر و قایم کنید  
عهدیست که در خانه

عهدیست که در خانه کعبه با یکدیگر کرده بید و صحیفه بر آن نوشته اند که  
اگر عهدی گشته شود و یا وفات نماید امامت و نبایت آن حضرت  
را به اهل بیت آن حضرت نگذارید ابو بکر ملعون مردود گفت از کی  
معلوم کرده و بر آن ترا مطلع گردانیده امیرالمؤمنین علی فرمود که  
ای سلمان و ای مقداد و ای زبیر شما را بخدا سوگند میدهم که  
ایا شنیده که پیغمبر خدا فلانی و فلانی تابع نفر بر شمرده فرمود اینان  
معااهده و معاقد کرده اند که بعد از من چنین و چنانی کنند ایشان  
گفتند بی شنیدیم این را از خدا پس کفتم من فدای تو کردم یا  
رسول خدا مرا چه باید کرد در آن زمان و حضرت فرمود که اگر مرد  
کار نیایی با اینان بیعت کن و خون خود را نگاه دار پس امیرالمؤمنین علی  
فرمود که اگر آن چهل مرد که با من بیعت کردند و قایم بیعت خود میکردند  
بر آئینم میاد میگردم باشد در راه خدای تعالی و پیش از آنکه بیعت کنند  
به او از بلند فرمود یا بنی اصران القوم استضعفون و کاد و بقتل  
این سخن بیرون بود که یا موسی علی میگفت که در زمانی که بنی اسرائیل  
تابع سامری شده بودند که ای پسر ما درین بنحقیق که قوم را ضعیف  
دیدند و نزدیک بود که مرا بقتل آورند بعد از آن دست ابو بکر لعین  
را گرفت و بیعت با او کرده بعد از آن باز بیعت بیعت کن زبیر  
ابا خود پس عمر ملعون و میرا بنیداخت و بر سینه او نشست و زبیر  
عمر ملعون را دشنام داد و نسب او را میگفت تا چنانکه در میان جمعی



ذکر کرد و چون نزدیک بود که کشته شود بفرار پست کرد و  
بعد از آن سلمان و ابوذر و مقداد با چار پست کردند و هیچ یکی  
از امت پست نگذاشت مگر امیر المومنان ع و این چهار  
نفر و بعد از آن پست مکررا عمر لعین را این چهار نفر خواندند و  
سیدند که چهار کس چه کرده و بچه جهش این چهار کس میخواست  
زهر گفت چهار کس که بی بود و حمله مملوک عبدالمطلب  
نقیل بد رخطاب با او زنا کرد و پدر او و خطاب مشغول شدند  
و عبدالمطلب کینه را به نقیل بخشید بعد از آنکه خطاب از او متوجه  
گشته بود و خطاب چون ولده زنا بود بنده و بنده و بنده ما  
عبدالمطلب بود و چون سخن با آنها رسید ابو بکر لعین بیان  
آمد طرفین را که می میداد تا با صلوات آورد سلیم گفت با سلمان که  
پست کردی هیچ حرف حقی نگفتی سلمان گفت بعد از پست گفتم  
که هلاکت بر شما باد هیچ میدانید که چه کردید بعد از آنکه بدایت  
یافته بود آنچه ضلالت افتادید و حق اهل بیت نبوت را  
بنافق گرفتید عمر ملعون گفت چون پست کردی و صاحب تو پست  
کرد و آنچه میخواهی میگوید من گفتم که گواهی میدهم که زنا پست  
شدیم که فرمود بر تو و صاحب تو که پست کرده با او مثل شما است  
تا روز قیامت و مثل ایشان است عمر ملعون گفت بگو آنچه خواهی باز  
گفتم که گواهی میدهم که در بعضی کتب منزه خوانده ام که در روزی  
جهنم بنام تو و نام صاحب تو خوانده بود عمر ملعون گفت بگو آنچه خواهی

گواهی میدهم

گفتم گواهی میدهم که شنیدم از پیغمبر خدا در وقتی که رسول انحضرت را از  
آیت قیوم **لَا يَعْذِبُ عَنْهُ أَحَدٌ وَلَا يُوْتَقُ وَثَاقُهُ**  
احد یعنی پس در روز قیامت عذاب نکند هیچ احدی را مانند  
عذاب آن و محکم نکند آنند بنده آنرا مانند بنده او حضرت خدا فرمود که آن  
تو را و صاحب تو عمر ملعون آغاز درشتی و ناهمواری کرد امیر المومنان  
فرمود خاموش باشی و اگر امر نمیکرد مرا به خاموشی مرا آنچه از پیغمبر  
خدا شنیده بودم و اگر نه در حق شما آنچه میدانستم میکردم عمر ملعون با  
من گفت خاموش باشی هم چنانکه ابوذر و مقداد را خاموشند و حال  
آنکه محبت ایشان با اهل بیت زیاده از محبت تو است و تعظیم ایشان به  
اهل بیت را زیاده از تعظیم شما است ابوذر گفت ای عمر ملعون عرض  
تو سرزنش ما است محبت اهل بیت اما لغت خدا و تقرین رسول بر کسبت  
که غضب کند حق ایشان را و ظلم کند بر ایشان و مثل کند مردمان را بر رفقا  
ایشان عمر ملعون گفت هر چند جنایت است و غاصب حق ایشان ملعون  
است اما ایشان را در امر خلافت هیچ عقی نیست چه عامه راضی شدند  
بخلافت صاحب من و راضی نشدند بخلافت طاعه و امیر المومنان  
فرمود اما خدا و رسول خدا را راضی نیستند مگر بخلافت من و بنابر  
باد ترا و صاحب ترا و تابعان ترا بغضب خدا و عذاب و نکال او  
و لای بر تو ای پسر خطاب اگر بدانی که از چه سعادت محروم مانده  
و چه شقاوت مبتلا گشته و چه خیانت بر خود و صاحب خود کرده



منزل شریف شد و بمجد اسو کند که من دیوارهای مجذرا دیدم که از پیشانی فتنه  
 شد از عقب حضرت فاطمه و بعد از آنکه بمنزل خود روانه شد دیدم که  
 دیوارها به یکدیگر متصل شده و گردان در محشوم مردمان بجای میگرفت و  
 از حضرت ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام منقول است که عمر خطاب ملعون  
 به ابوبکر لعین گفت که کتابتی به اسام بن زید نویسی که نزد تو آید که  
 در آمدن وی مشقت مردم از ماسا قسط میکرد و پس ابوبکر لعین مرد  
 کتابتی به اسام نوشت که این کتابت از ابوبکر خلیفه رسول خداست  
 به اسام بن زید چون کتابت رسد باید که تو و اناس که با تو است متوجه  
 مدینه مشرف شوید پس بتحقیق که مسلمانان اجتماع کرده اند بر من و تولیت  
 امور خود را بمن تفویض کردند پس باید تخلف نکنی از آنچه اجتماع که  
 مسلمانی است و اگر عاصی شوی و برسد شمار از من آنچه مکرر شده است  
 و السلام اسام جواب نوشت که این کتابت از اسام بن زید عامل  
 رسول خداست بر غزو و شام اما بعد بتحقیق که آمد نزد من از  
 نو کتابتی که اول و آخر آن ناقص است چه ذکر کرده در اول آنکه که  
 تو خلیفه رسول خدا و ذکر کرده و در آخر آنکه مسلمانان اجتماع  
 کردند و امر خود را بمن تفویض کرده اند بدانکه من و جماعتی از  
 مهاجر و انصار که با من اند به این معنی قایل نیستند و عاصی نمیشوند  
 که تو والی امر ایشان باشی انصاف مرعی دار و حق را به اهل  
 حق و اگر از که ایشان حق اند به این مقام از تو بتحقیق حاضر  
 بودی و شنیدی و داشتی آنچه حضرت پیغمبر در روز غدیر خم  
 در حق علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود و عودی که از مسلمانان گرفت

چندان زمان

چندان زمان نگذشت که فراموش توان کرد و خلافت مکن که عاصی  
 خدا و رسول خدا را بشوی و بدانکه پیغمبر را بر او عاصی ساخت  
 بر تو و صاحب تو و عزال نفرو دنا زمانی که از دنیا رحلت کرد و  
 بر شما واجب است که فرمان برداری کنید اگر از مقام راستی تجا  
 وزنداری چون این کتابت به ابوبکر لعین رسید خوانست  
 به انصاف در آید و بشما بی از آنچه کرده بود آنها را نمود و  
 خوانست که حق را به اهل حق گذارد و عمر سک ملعون مردود  
 امر ازاده گفت خلوت حکومت که ندای توالی بر تو بوشا  
 نیده و بدست خود خلع مکن و از من عمل بشما ن شود و دیگر باره  
 کتابت به اسام بن نویس که مخالفت جماعت مسلمانان نکند و  
 موافق باشد آنچه ایشان کرده اند ابوبکر ملعون کتابتی نوشت  
 به اسام و کتابتی نوشتند به او بعضی منافقان که راضی با آنچه  
 ما اتفاق به آن نموده ایم و بران جاسس که فتنه انگیزه شود  
 در میان اهل اسلام از قبل تو چه ایشان قرب العهد اند  
 بکفر و خلافت چون این نوشتن به اسام رسید باز نشست و  
 با جماعت خود بمده پیغمبر آمد چون اجتماع مردم را بر ابوبکر مردود  
 و ملعون از سک کمتر مشاهده کرده بعد بمجتبای حضرت امیر المؤمنین  
 شتافت و گفت شنیدم که بیعت گردید با ایما به اراد است با بکراهت حضرت  
 امیر فرمود ان امر است بکراه و اقع شد بیعت انگاه نزد ابوبکر  
 رفت و گفت السلام علیک یا خلیفه المسلمین ابوبکر ملعون گفت علیک  
 السلام ایها الامیر روایت کرده اند ای فتنه بر ابوبکر ملعون در

شو



طایف بود بعد از بیعت مردمان به او کتابی نوشت به ای قیام  
 مضمون آنکه اما بعد پس بتحقیق که مردمان ماضی شدند بخلاف  
 من و امروز من خلیفه الامام پس اگر مقبول شوی و نزد من آید  
 احسن است و ای قیام کتابت را خواند با فرستاده ایشان گفت  
 مردم چه مانع بود که بیعت نکردند با علی بن ابی طالب در جواب  
 گفت مانعی بغیر از این که او مرد جوان است و بسیاری از مردمان  
 قریش بشمشیر او کشته شده اند و ابوبکر ملعون از ایشان باس است  
 ای قیام گفت اگر مدارا این امر بربری و جوانی است من به این امر  
 احقم از ابوبکر ملعون و این ظلم که در حق علی بن ابی طالب عا کرده  
 اند چه بغیر از این امر از برای علی بن ابی طالب عا وصیت کرده  
 امر کرد ما را بیعت با وی کنم و کتابتی به ابوبکر ملعون نوشت که  
 پس بتحقیق که آمد به نزد من کتابتی از تو و این کتابت ای قیام  
 بود که بعضی از آن مناقص است و بعضی نوبتی خلیفه رسولی  
 و نوبتی خلیفه الامام و نوبتی حاکم برضای مردمان و این امر است  
 بنایت منکلی باید که امروز در امری شروع نکنی که فردا از عهد آن  
 بیرون نتوانی آمد و ندامت فردا سودی ندارد و ملامت  
 نفس لوامه نزد صاحب روز قیامت هم فایده کند تو میدانی که  
 علی بن ابی طالب عا اولی است از تو به این امر پس مراقبت

کتابت به ای قیام

حق تعالی باشی و این امر را به صاحب آن و اکثر و مهربان امروز ترک  
 کنی از برای تو سالمتر و غلطتر او کمتر باشد عا مرستی روایت کرده  
 از عروه بن زبیر و او روایت کرده از زبیر بن عوام که وی گفت  
 چون منافقان مدینه میگفتند که ابوبکر ملعون فاضلتر است از  
 علی عا و ابوبکر لعین بخلاف است احق و اولی است از علی بن  
 ابی طالب عا روزی ابوبکر ملعون بر منبر آمد گفت چنان  
 میگویم که مردمان را زعم این است که من فاضلترم از علی عا  
 چگونه این سخن گویم و مرا نباشد آن سابقه که علی بن ابی طالب  
 در اسلام است و نباشد مرا قرابتی که او را بر رسول خدا است  
 و نباشد آن خصوصیت که او را بر رسول خدا است او قایل  
 بتوحید حق تعالی بود وقتی که حاصد بودیم و او عابد حق بود  
 و نیکه ما عابد صنم بودیم او محب رسول خدا بود و نیکه ما به  
 رسول خدا در عداوت بودیم بتحقیق که علی بن ابی طالب عا  
 فایز گشته از جانب حق تعالی و بخت و از جانب رسول خدا  
 و بقرابت و از جانب ایمان بر تثبیت و اگر کسی از من از ما  
 بپایان و لا حقان غیبی بپیرای هرگز بدیده او نخواهند رسید  
 و سالک طریق او نخواهند بود و ندانند چنان شود در راه  
 خدا و محبت خود را در راه رسول و بهما مع علم و فهم و علم است و فاعلی

لب



چاره ندیدم جز اختیار آن مرویست آنکه ابو بکر و عمر ملعونان خالد  
ابن ولید را بمنزل ابو بکر یعنی طلب کردند قرار دادند که حضرت علی را  
بقتل آوردن پلید ملعونان از این لعینان قبول کرد و مواعد  
ایشان بعد از غار صبح بود و السماء بخت عجمی در پس پرده  
این مقامی میشد خادم خود را نزد امیرالمؤمنین عدا فرستاد  
حضرت را از غار و اراده ایشان خبر داد که میخواهند که ترا بقتل  
آورند حضرت امیرالمؤمنین عدا فرمود که حق تعالی رحمت کند  
مولای ترا با وی بگو که اگر ایشان مرا بقتل آورند پس کشنده  
ناکشین و قاسطین و مارقین که خواهد بود ایشان این اراده  
کردند خدای تعالی آن نمیکند که اراده آنهاست چون ابو بکر  
یعنی با خالد پلید جنان قرار داده بودند که چون ابو بکر ملعون  
از غار صبح منصرف شود و سلام دهد در همان حال حضرت  
علی را بقتل آورد پس خالد پلید ملعون شمشیر خود را جاهلی  
کردانید و در وقت غار پهلوی حضرت علی نشست و  
منتظر بود که چون ابو بکر یعنی سلام دهد و او بقتل حضرت  
قیام نماید و ابو بکر ملعون چون منتظر در عواقب این  
عمل شده بود در میان غار پشیمان شد و در لباس  
غمار فکر بسیار کرد و نزدیک بود که افتاب طلوع کند از غار  
منصرف نمیشد چنانکه از فتنه میترسید و از برای نفس خود

الذی

اندیشه داشت بهر صورت پیش از سلام سه نوبت گفت ای  
خالد ممکن آنچه ترا امر کرده بودم و در روایت آن است که باید بکند  
خالد به آنچه که به آن مامور است در پیشگاه حضرت امیرالمؤمنین  
منین عدا خالد را دید که شمشیر جابلی کرده در پهلوی او نشسته  
حضرت فرمود ای خالد آیا بهیله میآوری آنچه ترا امر کرده  
بودند خالد لعین گفت بخدا سوگند که اگر منع نمیکرد هر  
اینه سر ترا جدا میساختم حضرت عدا فرمود دروغ گفتی مادرت  
مباد و آن مثل که در میان عرب مشهور بود که من فاعلیه عقیق  
خلفه استند منک از برای او گفت و در روایت ابو زر  
رحمت الله علیه آن است که حضرت امیرالمؤمنین عدا و آنکست سیاه و  
وسطی خالد را بگرفت و چنان در یکدیگر فشرد که خالد پلید از الم  
ان صیحه های منکر زد و مردم بروی جمع آمدند و عباس عدا را شفع  
ساخت امیرالمؤمنین عدا از این انت ان ملعون در گذشت فصل  
در اجتماع امیرالمؤمنین عدا بکتب و سند بر ابو بکر و عمر ملعون در  
وقتی که منع کردند ایشان فاطمه زهرا عدا از فدک حماد بن عثمان از  
حضرت امام ابی عبد الله عدا روایت میکند چون بهجت کردند مردمان با  
ابو بکر ملعون و استیلا یافت بواسطه مهاجر و انصار و فرستاد بجانب  
فدک شخصی را که بیرون کند و کیل حضرت فاطمه عدا را از فدک و در  
آن تصرف نماید حضرت فاطمه عدا گفت ای ابو بکر لعین منع میکنی میراث

چون



پدرم را از من و بیرون کردی و کبل مرا از فدک و حال آنکه  
 پدرم او را بن داد بود ابو بکر لعین گفت کواه بر این مدعی  
 اقامت کن حضرت فاطمه ام ایمن حاضر گردانید ام ایمن  
 به ابو بکر لعین گفت اداء شهادت نمیکم تا زمانی که بیاد  
 آورم ترا آنچه حضرت پیغمبر فرمود که ام ایمن زنیست از اهل  
 بهشت و تو در آن مجلس حاضر بودی ابو بکر ملعون گفت چنین  
 بود پس ام ایمن گفت کواهی میدهم که چون خدای تعالی و حق کرد  
 پیغمبر ایه کریم و آت الدنئی حقه یعنی بدو خویشان خود را باقی  
 ایشان را حضرت پیغمبر فدک را از برای معاش حضرت فاطمه را مقرر  
 داشت به امر حق تعالی و امیر المؤمنین علامه کواهی داد بروی که ام ایمن کواهی  
 داده بود ابو بکر لعین حرام زاده مرود فدک را بحضرت فاطمه باز کرد  
 و بر شوت مدعی حضرت فاطمه کتابی نوشت و تسلیم آن حضرت را کرد و عمر لعین  
 مرد و در مجلس درآمد و گفت این چه کتاب است ابو بکر ملعون گفت فاطمه  
 دعوی فدک کرد و ام ایمن با اداء شهادت کردند و من درین  
 باب کتابی نوشتم عمر حرام زاده ملعون در حال آن که ب را از فاطمه  
 گرفت و باره کرد حضرت فاطمه از مجلس بیرون آمد بنایت ملول  
 و محزون و بعد از آن امیر المؤمنین علامه نزد ابو بکر لعین آمد و در مسجد  
 بود و مهاجر و انصار حاضر بودند فرمود ای ابو بکر ملعون چرا منی کردی  
 فاطمه را از میراث پدرش و حال آنکه در زمان حیات خود و تملک  
 او کرده بود ابو بکر لعین حرام زاده گفت فدک با مسلمانان است اگر فاطمه  
 اقامت شهید کند بر آنکه پیغمبر را از ابوی داده بود ما هم به او دهم

والا او را در آن حق نباشد امیر المؤمنین علامه فرمود ای ابو بکر آیا حکم  
 میکنی در حق ما بخلاف آنچه حق تعالی حکم کرده است از برای مسلمانان  
 امیر المؤمنین علامه فرمود اگر دست مسلمانان چیزی باشد که مالک باشند  
 از او من دعوی ملکیت آن کنم طلب کواه از که خواهی کرد ابو بکر  
 گفت کواه از تو طلب نخواهم کرد امیر المؤمنین علامه فرمود پس چیست ترا  
 که کواه از فاطمه طلب میکنی برای آنچه که در تصرف مالکانه اوست و  
 در زمان حیات پیغمبر و بعد از وفات آنحضرت متصرف آن بود  
 و از مسلمین کواه طلب نمیکنی برای آنچه دعوی میکنند ابو بکر حرام زاده  
 ساکت شد عمر ملعون گفت ای علی این سخنان بکن در اگر کواهی  
 عادل داری فدک از شماست و اگر فی مسلمانان است امیر المؤمنین  
 فرمود ای ابو بکر هیچ میدانی که ایه کریم انما یبذلک بصلح  
 الرعیس اهل اللیت ویطهرکم تطهیرا در حق ما نازل  
 شد نهت یاد در غیر ما ابو بکر لعین گفت در حق شما نازل است و  
 حضرت فاطمه گفت العیاذ بالله اگر کواهی دهند بر فاطمه بنا  
 شایسته چه خواهی کرد در ماده او ابو بکر ملعون گفت اقامت  
 جدید بروی خواهم کردم چنان که بر زمان عالمیان اقامت خواهم کرد حضرت  
 امیر المؤمنین علامه فرمود در بین شما از کجا فرای باشی زیرا که رد  
 میکنی شهادت حق تعالی را و قبول میکنی شهادت و کواهی اعزازی  
 که بول بر عشب خود میکنند آنکه فدک فی مسلمانان است و از فاطمه



بدارید و بخدا سوگند که پس ابوطالب را موالفم بمرکز زیاده است  
از موالف طفل به پستان مادر در حقایق کتاب منزل را کسی  
مثل من نمیداند و اگر اظهار کنم حقیقت آنچه حق تعالی فرستاده از  
کتاب او بر ایند بمرزید بر خود هم چنانکه ریمان در چاه بعید انور  
بر خود بارزد و از خانه های خود بیرون آید و روی در چاهان  
نهد و از خود چیران بماند و لیکن تکبیر میدهم خود را در تنهای  
نارمانی که ملاقات کنم پروردگار خود را و دست من خالی باشد  
از لذات و شما هر ایند مثل دنیا می شمارد من مثل ابر است که بلند  
شود و هم آسمان را فرا گیرد و قوت یابد و بعد از آن از یکدیگر جدا  
شوند و به تحلیل روند که گوشت هرگز نبوده و عنقریب منجلی خواهد  
شد این ابر شما پس خواهد یافت ثمره کردار خود را بقیات تلخ  
و خواهد بد رویید آنچه کشته اید همچو زهر قاتل و مار کافی است  
آنکه خدای تعالی طاعت ما است و پیغمبر خدا ختم پیام است و قیامت  
موقف ما و شما خواهد بود و سلامتی کبر است که پیروی هدایت  
کند چون ابوبکر لعین این کتابت بخواند خوف و رعیت تمام در  
دل پلید آن ملعون بدید آمد و مهاجر و انصار را طلب کرد و  
با ایشان گفت که من در امر فدک با شما مشورت کردم و شما گفتید  
که اولاد انبیا میراث از انبیا میبرد و اموال ایشان فی سبیل الله  
است انرا صرف در ابواب جهاد و مصالح فقور باید کرد و من فروا می  
از این کار و شما قبول نکردید و این هم از برای کرامت خا طریقه

و اینست از آن

و اینست از نزاع با وی و نزاع نکرد با وی کسی که در تنهای  
خواست ملعون گفت ای لعین شعار تو در گفتار بجز سخنان تو زیون  
نیت اما تو پسر تنگی که در عرب با زهره بود و در محل مروتی گرم  
بود و چه ضعیف است دل تو و چه خفیه است نفس تو و اب تمام من  
از سعی من در ظرف توست و تو ایامی کنی از آن میدانی آن و میخواهی  
که تشنه لب سمانی و خوانده ام کردن کثرت عرب را به نزد تو و تو  
جوبای مذلق و اگر تدبیر اهل تدبیر نبودی پس ابوطالب استخوان  
نهای ترا چون خاک میکرد و این علی بن ابی طالب عاقل و حماسه است  
که اب از آن بیرون نیاید مگر که بشکند او را و ما زیست زهرناک  
بجز آشوبن گری با او نتوان بود و در تنگی تلخی است که اگر او را بعل  
طلا می کنند میوه تلخ بارد دهد و بقتل او رضایت فریش را و بزرگان  
ایشان را و از آن پاک نداشت و اما از صدمات او اندیشه ناک  
منو که من با جماعت مهاجر و انصار شد باب حضرت او را میکنم  
ابوبکر لعین گفت بخدا سوگند که تدبیر شما دفع حضرت او را نمیکند  
و اگر خواهد که مرا و ترا بقتل آورد بر و اسان و آسان است و آنچه  
سبب نجات ما است تمام چیز است یکی آنکه وحید و تنها و بی مدد  
کار است دوم بی روی و صیفت پیغمبر خدا را بر خود لازم داشته  
سیم آنکه قبایل عرب با وی در مقام کینه و عداوت اند و اگر نه ایشان  
بودی این امر به او قرار میکرد و اگر چه نزد ما مکرر بود و دنیا  
نزد علی بن ابی طالب ما مکرر و ترست از مرکز نزد و آنچه ما  
میده ما است در جنگ بزر و احد و شدت و غیر که بی از پیش در مها  
لک میامد و کمال مرذی و مردی و سزاه آمدن بی جای میاورد



و در بلبل روشن است بر صدق این سخن و پیش از این صدمات از او  
منصور است که بخارسد و من همواره از این جهت خائف و شکر میباشم  
و تدبیر که درین کرده بداند خالد را جرئت آن گنجی است که قصد قتل میآید  
تواند کرد و اگر این داعیه را بخاطر او رد نیک نیست که بدست او کشته  
خواهد شد و مرا برین تدبیر خند آن اعتمادی نیست فصل در  
احتیاج حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر این گروه چون منع کردند فدک را از  
آن حضرت و مذمت حضرت آن طایفه را در امامت در وقت وفات  
روایت کرد است عبد الله بن الحسین با سند صحیح از پدران خود آنکه  
چون ابو بکر لعین و جماعت او اتفاق کردند بر منع فدک از حضرت فاطمه  
آن حضرت با جمعی از زنان بنی هاشم نزد ابو بکر لعین آمد در وقتی که مهاجر  
و انصار و دیگر قبایل عرب حاضر بودند چون قرار گرفت بنوعی ناکند  
که مردم بی اختیار بکبره در آمدند و کبره و زاری بسیار کردند و بعد  
از آن خطبه در کمال فصاحت و بلاغت برخواند و متوجه اهل مجلس  
شد و فرمود ای بنده خدا که بر پای در رند و امر شریف آید و  
حاملان و محافظان دین و ائمه حق تعالی آید و رسانند و حتی بامت  
و پیرو او و بداند که آنچه در میان گذاشت آن کتاب به ناطق و قرآن  
صادق و نور ساطع و ضیاء لامع واضح البصائر و مشکف السرائر و  
مبین الضواهر است میباید راه بهشت اتباع خود را و کشته است  
بجانب رضوان اتباع خود را و خدای تعالی ایمان را بشمارد و نیم  
و نماز را شرب بهی و زکوات را تزکیه نفس و راه غمای رزق و مقام را  
سبب اخلاص و حج را تشبیه دین و عدل را تشبیه انطباق و طاعت

ما اهل بیت را

ما اهل بیت را نظام ملت و امامت ما را امان از تفرقه و جهاد را عزت  
اسلام و صبر را معاوی استجلاب اجبر و امر معروف را نصرت مسلم و  
بر والدین نگاه دارند از غضب خدا و صلح رستم نه یاده کنند اعداد  
و قصاص را نگاه دارند خون ناحق و وفا به نذر را مغرب مغفرت  
و نهی از شراب خمر را شرب از شرک پس به پرمیزید از خدای تعالی حق  
پرمیزگاری و باید که نمیزید مگر که شما مسلمان باشید و فرمان برداری کنید  
در هر چه امر کرد است شما را به آن و نهی کرد است شما را از آن به تحقیق  
که نمیزید از خدای تعالی از بنده کمال او مگر علما بعد از آن فرمود ای  
مردمان بدانید که من فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله میگویم آنچه میگویم مگر حق و صدق  
و نمیکم آنچه نمیکم مگر درست و راست مرا این آمده است شما را پیغمبری  
از مردم شما که دشوار است بر و رنج کشیدن شما و حریفی است بر عافیت  
و راحت شما و با موافقان دوست و همریان است و این به غیر پدر من است  
نه پدر دیگران شما و برادری گرفت پس غم مرا نه دیگر مردمان شما را  
و رسانید احکام الهی را بشما و بنارست داد مطیعان را و نرسید  
از عذاب خدا اعاصیان را و مردم را بر راه حق تعالی خواند و گاه به  
حکمت و گاه به عظمه صحت و گاه مجادله فرمود با ایشان بطریق حق  
و گاه بتبع قهر بر فرق ایشان میزد تا زمانی مهتر میشدند بجهاد حق  
ایشان و پشت نمیکردند قوم ایشان و بیهشای ایشان است حکمت  
و بت خانها را خراب میکرد تا آوازه دین بلند شود و شوق مشق  
شیا این فرو نشست و به ملاکت رسیدند اهل حق و سلمه



یعنی هر چیزی را قرار گاهی است و زود باشد که بدینند که انکس را میباید او را  
عذاب که خوار کننده اوست و فرو میآید بر و عذاب که دایمی است بعد  
از آن نظر بجانب انصار افکند و فرمود ای گروه برگزیده که باروی  
ملت و نگاه بان شریعت اید این چه حیل است که در ابطال حق می کنید  
و این چه ظلم و پیداد است که بامن میلوک میدارید ایا پدرم رسول خدا  
نفرموده امر را بحفظ می ولده یعنی مرد می حفظت میکند حقوق او را  
بر رعایت کردن اولاد او و چه دور است از کردار شما رعایت تعظیم و  
احترام پیغمبر شما و اعتقاد شما این است که موت حضرت محمد ص امتی بسیار  
عظیم بود و بموت او زمین ظلمت گرفت و ستاره ها در روز نمودار  
شد و اهل بیت بی اعتبار شدند و حرمت از میان برخواست پس  
بخدا سوگند که ناز که کبری و مصیبت عظمی است هیچ ناز که بزرگتر  
از وی و هیچ مصیبت دشوار تر از آن نیست که کتاب عذاب الهی برای هر  
میان شما باشد و در پاداد و شکوه بطلان مره ان استغفار داشت  
باشد و ثمره ای چنین اعتقادی باشد فاشد پیش از پدرم انبیاء  
و رسل بودند و از میان امت بیرون رفتند و بدار بقا رحلت  
کردند بر تنیده گمان امت ایشان بر طریق تعظیم و تکریم و برپا ده  
مستقیم پیغمبران خود ثابت و راسخ بودند و بکفر و بدعت باز نگشتند  
و این ایم بنمودند و ما محمد الا رسول الله فو نه است من قبله  
الرسول اقل مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب  
علی عقبیه فلن نه الله سنیا و سنیا و الله انشا کن یعنی نیست  
محمد مگر محمد پیغمبر خدا ص و تحقیق که مردند پیش از او پیغمبران ایا پس  
که بگویند که

اگر بپزد یا گشته شود باز میکردید شما بکفری که در آن بودید و انکس  
که اگر باز کردد بکفر خود پس بکفر مضرت نخواهد رسانید بخدا ای  
قوی و زود باشد که جزا دهد خدای تعالی او را و ناظر است به آنچه شما  
میکند فسیعلم و ان فی طلبی ای منقلب ینقلبون یعنی زود  
باشد که بداند آن کسی که ظلم کردند که بچه باز گشته باز میکردند  
و من دختر بچم کنند شما هم برسیدن عذاب دردناک بشما پس میکند  
الهم خواهید بجهنم که ما کننده ایم آنچه میخواهیم و انتظار کشید  
به تحقیق که ما انتظار کشیده ایم انکس ابو بکر مسلمون جواب  
داد گفت ای دختر رسول خدا هر آنچه بدو حضرت محمد ص  
بمؤمنان عطف و رؤوف و مرفق و مهربان بود و بهر کافران  
عذاب الیم و عقاب عظیم بود چنان بزرگ مرتبه بدو بود که  
بدرد دیگران و برادران گرفت پس عزم ترا اندیکه مردمان را و بر  
گزیده او را بر همه خویشان و ارا بمراتب کریم و مقامات عظیم  
اختصاص داد و دوست ندارد شما را مگر سعادت مندان و دشمن  
ندار شما را مگر بی دولتان شما اهل بیت طیبین اید و برگزیده  
منتخبانید و الالت کنند امت پاشید براه خیر و طریق صواب  
و تو بهترین زنان عالمیان و دختر بهترین پیغمبرانی راست است  
گفتار تو و تو مقدم بر عالمیان بودی و عقل و دانش و بخدا سوگند  
که از حق خود مانتی و زنگردیم و از فرموده رسول خدا ص امتحان  
نکردیم و من خدا را سوخوای میخوانم که شنیدم از پیغمبر ص که فرمود بخشن  
معاشر الانبیاء لا نورث نورا و لا فضل و لا دار و لا غنارا



و انما يورث الكتاب والحكمة والعلم والنبوت وما كان لنا  
فلا دلي الا من بعدنا ان يحكم فيه بحكمه يعني ما كروه انبياء  
ميراث نمیدهم وارثان خود را نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه اموال  
و تحقیقا که ما میراث میدهم کتاب و حکمت و علم و نبوت را و آنچه  
بوده ما را از اسباب خورش و یونش پس از برای والی ابراست  
بعد از ما بآنکه حکم کند در آن با آنچه روی آن و اقتضای آن کند و  
من حاصل فدک را صرف اسلحه نمائیم تا بکافران قتال کنند  
و دفع مرده فی راز اهل اسلام نمائید و من این عمل با جماع مسلمانان  
میکم و منفرد نیستم درین عمل و نویسد است پدر خودی و بنی طایفه فرزندان  
خودی حکم بخواهد است در آنچه در دست ما است و ما خداوند گفتیم  
قول پدرت را القصة سخن چنان ناملایم که مشفق الیه کریم و من الناس  
من يعبدك قوله في الدنيا وليشهد الله على ما في قلبه و هو الله  
الخبير ما که در کتاب ما فغان تا زل کشته حضرت فاطمه را فرمود سبحان الله  
هرگز پیغمبر حق حکم کند که مخالف کتاب خدا و کتاب طایفه این پیغمبر است و خداوند  
او امر و ناسر کتاب الهی است و اجماع است بر ظلم و ستم و آنچه حق است بدار است اینک  
کتاب خدا و کتاب عالم عدل و مطلق فصل است میفرماید یوشی و یوشی بن العقیوب  
و میفرماید و و دث سلیمان داود و دیر لایت که ترجمه آن سستی است از برای ایشان  
ما عاده فرمود گفت حاشا که پیغمبر خدا حکم که مخالف ضرر و محکست قرانی باشد از و ظهور است  
و این آیه بخوانه بل سولت لکم انفسکم امر افصبر جلیل والله المستعان علی ما له  
لصقون نیز از برای نیکو بار عفو از برای است نفسها را در قیاس بر سر صبر است و خداوند

المنزلة

استقامت نموده مرشد با او آنچه مرستند او را ابو بکر علیه السلام گفت خدا و رسول خدا را است  
گفتند و در خبر رسول را است گفتند که من حکمت و مطلق هدایت و رحمتی الهی را نمیکشیم خطاب  
با جواب ترا و این جماعت علما و بزرگان با حق میکنند بر آن عمل نمائیم و این برین منتر متفق اند حضرت  
فاطمه را فرمود که بجانب مردمان و فرمود اگر کرده مسلمانان کشته بنده اید باطل و کرد از کفر سره  
افلا یقیدون القرآن ام علی قلوب افلا یفهمون لا یسئلونکم فی دینکم و فی فرائضکم یا در دین  
فداست که بر دین مرشد و این دین است زکات گرفته بشوئی اعمال ناپسندیده است فخر طاهر  
و کس شانهاده و هر آینه بد آنچه تاویل کنید شما کتاب خدا را و بد آنچه گفتند شما و محقق نیست  
فیال کوران اند در آخرت اهل طایفه از آن روی بغیر پیغمبر آورده و این است خوانه انما  
فقد ناک فقد لادض و ایلها و اختل قومک و اشل هم ولا لعیب و ترجمه ای این است  
از پیش گذشت و کریم کن خود را بر روی قبر حضرت رسالت بده صا الکره و حضرت امیر المؤمنین  
انظار و اجبت حضرت فاطمه زهرا داشتند انحضرت بمنزل شریف آمد کریم کن و با امیر المؤمنین  
گفتند ای پسر ابوطالب چه حال دارد خوی بر سریده و در خانه سر نشسته پس این فی فخر حق مرید طر  
می باشد و میراث پدرم را و تصرف میجو و مردم حقوق را فراوش کرده اند و دیده از ارض بده حق  
خواه بینه در حضرت و عدالت با او و لایق و بکجهت اند چون مرا مانع و مانع نمید بدلی چشم  
و سینه پر دارد بر کشته و خنده براد و دشمنان و بدخواهان دیدم و شکایت این ترا نزد پدرم بر دم و  
ستم این ترا به رگهای فدای کافر کردم و الله اشق بنا سقا و اشق تکلیفای من فدای تو را  
گفت که هر وقت غدا بر تر است امیر المؤمنین ما از راه ملاطفت فرمود و بر تو نیت بر داشتند و  
ایده دختر صفوت لبیا و از قبیله نبوت تعمیر از بنی عمر نیت و بد آنچه فرمود است هر کس شوم خدا



رضی الله عنه بعد از رفتن حضرت پیغمبر ص به ستر روز در مجمع الناس خطبه  
 خواند و در افتای آن فرمود ای مردمان بشنوید سخن مرا و ابا منکند  
 در آن و بداند که خدای تعالی بمن و آل من بسیار کرامت فرموده  
 اگر اظهار غم از برای شما آنچه میدانم در فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام  
 از شما را به جنون کنند و طایفه قتل مرا ثواب دانند و بدانند و آگاه  
 باشید آنکه از برای مناباست که در پی میاید انرا بلا ما نزد علی بن  
 ابی طالب علم مناباست و هم بلا باد با وی میراث و عتقاد و فضل  
 خطاب و اصل انساب است بر من و آنچه در روز بن عمران از موسی عازرا  
 که پیغمبر ص با وی گفت که ای علی تو وصی منی در اهل من و خلیفه منی  
 در امت من و به منزله ی روئی از برای موسی عازرا شد و اگر رفتی  
 راه بنی اسرائیل و از جمیع وجه موافق ایشان شدیدی و سوکند  
 به آن خداوندی که جهان سلمان در قبضه قدرت او است که اگر  
 امیرالمؤمنین علی امام و مقتدای خود نمیکرد انیدید که کلام من فوکم  
 و من تحت ارجلکم هر آینه روزی شما از بالای سر شما و از زیر قدم  
 شما بشما میرسد و اگر میخواهند بدو مرغان حواری هر آینه فرمان برداری  
 شما نمیکردند و اگر میخواهند پادشاهان را بفرستند شما میدادند و هیچ دو کس  
 اختلاف در حکم خدا تعالی نمیکردند اما شما را با کردید و غیر او را  
 و ای امرد الستید پس بشارت باد شما را به بلك و نالایدی از عاقبت  
 و از دوستی شما پشیمان شدیم و علاقم که در میان بود از محبت آل

محمد ص بواسطه شما کشته شد و دست تو لا از دامن ایشان و را  
 کردید و ایشان کشیده اعیان امت اند به پشت در روز قیامت و  
 بر شما باد که پیروی کنید امیرالمؤمنین را پس بخدا سوگند که ما سلام اما  
 رت بر امیرالمؤمنین کردیم بکرات و مرات با هر پیغمبر و بشارت وی  
 پس بخت حال قوی که حسد میرند بروی و بخت حال قوی که کافرو  
 مرتد شدند هیچ امت موسی عازرا بنی اسرائیل از میان ایشان  
 پروان رفت پس حال این امت چون حال بنی اسرائیل است بی تقا  
 و ت و بدانید و آگاه باشید که من اظهار کردم از خود را و منقاد شدم  
 پیغمبر خود را و پیروی کردم امام همام و مولای خود را و مولای هر مؤمن  
 و مؤمنه و حضرت امیرالمؤمنین عازرا وصل در احتجاج ابی این  
 کعب بر قوم هم چنانکه احتجاج کرد سلمان رضی الله عنه محمد و بنی امیران عبد الله  
 ابن الحسن از پدر خود روایت کرده اند عبد الله از پدر خود حسن و حسن  
 از امیرالمؤمنین عازرا چون ابو بکر ملعون بر من پیغمبر ص را بد و خشمه بخواند و  
 روز جمعه اول ماه رمضان بود ای ابی کعب برای برخواست و گفت  
 ای گروه مردمان که پیروی رضای حق نمائید میکنید و او ثنای شما گفته  
 در قرآن مجید ایا نمیدانید شما آنکه پیغمبر خدا را در میان ما است و علی بن ابی  
 طالب را نزد خود بد رشت و فرمود من کنت مولا فاعلم مولا و من  
 کنت نبیه فاعلم امیره هر آنکس که من مولا ی اویم پس علی بن ابی طالب عازرا  
 مولای او است و هر آنکس که من پیغمبر اویم پس علی بن ابی طالب امیر او است



ایا نمیدانید انکه پیغمبر خدا ص فرمود ای علی بن ابی طالب خدا تو را از برای  
من بنزد من برای موسی علیه السلام طاعت تو واجب است بر هر که بعد  
از من باشد چنانکه طاعت من واجب است در زندگی من این  
قدر است که بعد از من پیغمبری نیست ایا نمیدانید که فرمود وصیت  
میکنم شما را باینکه نیکو بدارید با اهل بیت من که اعلام دین و راه  
نماینده گان بخدای تعالی ایا نمیدانید انکه فرمود ای علی طوره  
نماینده از برای من که راه ایا نمیدانید که فرمود که علی بن ابی طالب  
اچنانکه در سنت من است و بر پای دارند هجرت من و بهترین  
کسانی است که بعد از من است و سید اهل بیت من و دوستترین  
مرد است نزد من طاعت او و اطاعت من است بر امت من  
و والی و امیر نمیدانید یکی از شما را بر علی بن ابی طالب علیه السلام و والی  
کرد انکه علی بن ابی طالب را بر شما در هر عصر ایا نمیدانید انکه  
پیغمبر خدا ص فرمود که هرگاه که غایب بشوم خلیفه بگردانم بر شما  
مردی را که هیچ من نباشد ایا نمیدانید که پیش از رحلت جمع کرد  
ما را در خانه دختر خود فاطمه زهرا ص و فرمود که من را بخدای تعالی و حق  
کرد به موسی پس از آن فرا کرد از برای خود برادری از اهل بیت من او را  
و اهل او را فرزند ان تو کرم و پاک و منزله کرد انم ایشان را از گناه  
پس موسی علیه السلام و بن را به برادر سر گرفت و ان بنی را علی  
کرد انید از بعد او و انکه خدای تعالی و حق فرمود که خدا کبر  
علی بن ابی طالب را بر برادری هم چنانکه فرمود موسی علیه

سلام را

هرون را و برادر و فراتریم فرزندان او را و فرزندان خود و خدای تعالی پاک  
و منزله کرد انید فرزندان هرون را این قدر است که من ترا خاتم پیغمبران  
کرد انیدم و پیغمبری بعد از تو نیست و ایشان امام مانند و راه نمایند و بخدا  
سوکند که شما را مهمل نکند انشد و از برای شما امامی نصب کردند که بیان  
حلال و حرام شما را کند و اگر اطاعت میکردند او را در میان شما هرگز اختلاف  
فی پیدا نمیشد و باینکه بیکدیگر در مقام خصومت و عداوت نمیشد و بخدا سوکند  
که شما باینکه بیکدیگر اختلاف نخواهید کرد و در احکام و عهد پیغمبر خدا را نخواهید شکست  
و در محافظت صودة الوالقرنی پیغمبر که فرض عینی شماست از شما بنظر  
خواهد رسید و انکار حقوق عترت طاہره نخواهید کرد و در مشکلات شرع  
فتوی برای خود نخواهید داد و ضلالت شما سبب اختلاف اداء شما  
میشود و اختلاف رحمت نخواهید داشت بهیات این اختلاف است که  
حق تعالی میفرماید و لا یكونوا الذین تفرقوا و من یفرق ما جاءهم مع  
البینات و اولئک لهم عذاب عظیم یعنی میباشید مانند انکسانی  
که چه اکتید از یکدیگر و اختلاف کردند بعد از آنکه آمده بود ایشانرا آیه  
روشن و این گروه را ایشانراست عذاب بزرگ و بعد از آن خبر داده است  
ما را از اختلاف و فرمود است که و لا ین فی اللون مختلفین الا من رحم ربک  
یعنی همیشه اختلاف میکنند ایشان مگر انکسانی که رحمت کرد است خدای  
تعالی بایشان که ال محمد انید ص و من از پیغمبر خدا ص شنیدم که گفت ای علی تو



ابو بکر لعین مرکب از شیع شد و اهل حق و ارباب تحقیق را در مقام انکار یافت  
همواره در مقام اظهار تسلط با امیرالمؤمنین علیه السلام و اوصیای او  
بود و از ایشان لایزال نفرت و انقباضی با او میرسید و این معنی  
بر خواطرش گران میامد و جوایب ملاقات امیرالمؤمنین علیه السلام بود و غرض خوا  
هی انجامه از او در وجود آمده بود از قبایح اعمال و اظهار صدور این افعال  
از جهت تکلیف مردم بود و بهت ایشان از روی اراده و اختیار بود و رفت  
یافت و بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام شتافت و استماع خلوت حضرت امیرالمؤمنین  
منین کرد و گفت ای ابوالحسن ما بخدمت تو میرویم و آنچه واقع شد بری  
من نبود و بان راغب نبودم و مرا بریتودان اعتماد نبود که از عهده محتاج  
الهم امت بیرون توانم آمد و مرا مال و منال بسیار نبود که بدان جهت بخوا  
تفوق یابم و صفای خاطر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام استماع نمود و حضرت  
فرمود چون تو راغب نبودی و حرص بران داشت ترا و اعتماد بر نفس  
نمود نبودی ترا که اقدام بر این امر بر وجه لایق سزاوار توانی نمود پس  
چیز را بر ارتکاب این امر خوانند ترا پس ابو بکر لعین گفت باعث منی برین  
امر حدیثی بود از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودم که فرمود لا یجتمع اهل  
علی الضلالة یعنی اجتماع نمیکند امت منی بر چیزی که منی و ضلالت  
باشد و چون متابعت ایشان دیدم متابعت حدیثی کردم و محال  
دانستم اتفاق ایشان را بر خلاف بدایت پس انقباض کردم ایشان را  
و اگر میدانستم از احدی خلاف را بر این امتناع میکردم حضرت امیرالمؤمنین  
علیه السلام فرمود ای مرا از امت محمد صلی الله علیه و آله میدانستی گفت بلی فرمود ای اجماعی  
که از خلاف فرمود امت

که از خلاف فرمود امت

که از خلاف تو امتناع نمودند و از سلمان و عمار و ابوذر و مقداد و  
سعد بن عباد و متابعان او از انصار از امت پیغمبر بودند گفت بلی  
فرمود پس چگونه احتجاج به حدیث و امثال این گروه متخلف کرده بود  
و ندانند و امت را برین گروه طعن نبود در صحبت ایشان پیغمبر را  
سخنی نداشتند ابو بکر ملعون گفت عالم نشنیدم به تخلف ایشان مگر بعد از  
آنکه امر قرار گرفته بود و ترسیدم که اگر تقاعد کنم از دین امر مردمان از  
دین برگردند و چنان دیدم که اگر شما اجابت کنید امر را و تمکین دهید مرا  
در این امر آسان تر است در رعایت مطاعت دینی از آنکه خلاف در میان  
آید و بعضی بعضی را بکشند و بکفر و ارتداد بازگردند و میدانستم که اهتمام  
شما در رعایت حفظ دین زیاده از اهتمام دیگر مسلمانان است و آنچه واقع  
شده اگر در ابطال آن کوشند عاید بفساد مردمین میشود شما را بان رضا  
نمیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که بنیان است و لیکن خبرده مرا که مستحق  
این امر چه مستحق میشود این امر را ابو بکر ملعون گفت مستحق میشوند  
این مقام رفیع را بنصرت و وفا و دفع هر اینه و محاباه و حسن سیرت  
و اظهار عدالت و علم بکتاب و سنت و فضل خطاب با زده در دنیا  
و قلت رغبت به ان و انتصاف من ظالم از دور و نزدیک و بعد  
از ان خاموشی شد پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ای سبقتی در اسلام و قرابت  
پیغمبر را با هیچ دخلی هست ابو بکر ملعون گفت بلی سبقتی در اسلام و قرابت  
پیغمبر را و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود سوگو کند میسر ترا بخیر از آنکه منی اجابت



دعوت اسلام را پیش از مسلمانان کردم یا تو جواب داد که تو سابقی در  
اسلام و باز سوگند داد که صاحب اذان از برای اهل موسی جمع اعظم  
از برای امت بسوره برات من بودم یا تو گفت شما باز فرمود سوگند  
میدم ترا که من فدایم جهان خود را از برای پیغمبر خدا ۳۱ من بودم یا  
تو گفت شما باز فرمود که در روز غار گفت بلی بلکه تو و باز فرمود که سو  
گند میدم ترا آنکه مولای تو و مولای من بر مسلم بر عهدت پیغمبر در روز  
غدير خیم من یا تو گفت شما و باز فرمود سوگند میدم ترا بخداي تعالی که در  
رت پیغمبر و بجای بیرون از برای موسی ۳۲ که پیغمبر خدا را من بودم یا  
تو گفت تو بودی و باز فرمود سوگند میدم ترا آنکه پیغمبر خدا را من بودم یا اهل و  
ولد من از منزل من بیرون آمد در روز مباهله مشرکان و ایله با جمله از  
برای من و اهل من نازل شد یا از برای تو و اهل و وارث تو نازل شد و  
باز فرمود سوگند میدم ترا آنکه از برای من و اهل و ولد من از  
رحمت نازل شد یا از برای تو و اهل و ولد تو جواب داد که از برای تو  
نازل شد باز فرمود سوگند میدم ترا که صاحب دعاء پیغمبر در روز  
کسان بودم و اهل و ولد من بود یا تو گفت تو بودی و اهل و ولد تو باز  
فرمود سوگند میدم ترا آنکه صاحب آیه یوسف و یوسف و یوسف بود  
فاکان مشهوره مستطیرا تو بودی یا من گفت تو بودی یا من سوگند میدم  
ترا که آنکس که باز گردانیدند از برای او افتاب را بر سر او و بپوشانیدند  
گذارد افتاب متواری شد من بودم یا تو گفت تو بودی باز فرمود  
سوگند میدم ترا آنکه تو بودی آنکس که امینی ساخت او را در رسالت  
چنین پس قبول کرد رسالت را و به بنیان رسانید تو بودی یا من گفت تو  
بودی باز فرمود

بودی باز فرمود سوگند میدم ترا آنکه من بودم آنکس که اختیار کرد اختیار او را  
پیغمبر خدا و دست خود را با داد تو بودی یا من گفت تو بودی باز فرمود که  
سوگند میدم ترا آنکه من پیغمبر حسن و حسین است که سبطین پیغمبر در بختانین ان  
زمان که فرمود ایشان دو سید جوانان بهشت اند و پدر ایشان بهتر  
از ایشان است من بودم یا تو گفت تو باز فرمود سوگند میدم ترا آنکه  
برادر من است آنکس که مزین است به و بال که پرواز میکند با ملائیکه  
مغرب در بهشت یا برادر تو گفت برادر تو باز فرمود سوگند میدم ترا  
آنکه من بودم که خاص من شدم دین پیغمبر خدا را و خدا کردم در سیم بنجا  
نقلا و یا تو گفت تو باز فرمود سوگند میدم ترا آنکه من بودم آنکه بخواند ترا رسول خدا ۳۳  
و مع بران که نزد او حاضر است شمس که با او تامل فرماید میفرماید اللهم انی اقبل  
خلقت الیک باکل مع هذا الطیر یعنی باز فرمود یا پیغمبر خدا دست تری خلق تو از نزد تو  
باز فرمود یا من این رخ را پس بدایا غیر من یا غیر تو گفت تو باز فرمود که سوگند میدم ترا که  
آنکه من بودم که در رت دلدار و پیغمبر خدا است باقی انکس در قسط و در قسط بر تامل  
قرآن گفت تو باز فرمود که سوگند میدم ترا آنکه من بودم آنکس که در قسط پیغمبر خدا و متکفل  
غسل و کفایت و دق او بود یا تو گفت باز فرمود سوگند میدم ترا آنکه من بودم آنکس که ولایت کرد او را  
پیغمبر خدا بعد وفات و فضل الخطاب و فرقی اقصای کم علی عینی و انما نری بعد قضا علی  
اب طالب است یا تو گفت باز فرمود سوگند میدم ترا آنکه من بودم آنکس که امر کرد پیغمبر خدا  
اصحاب خود را که سلام کنند بر او و بامارت در زمان حیات او گفت باز فرمود سوگند میدم ترا آنکه من  
آنکس که سبانی است او را فرابت پیغمبر خدا با پیغمبر یا من گفت بعد از آن فرست پیغمبر خدا



عمر مرد و هر امراده لایق ملوک با و رسید و در جای اولی و کف حیات از خلیفه  
رسول خدا که تراقیه حال مریم پس خبر داد و زور استخوانی که دیده و آنچه میان او و  
میان حضرت امیر المومنین است که نشسته بود گفت عیبه منه گفت خلیفه رسول خدا بر تو  
با که عز و شرفی بسجده بنی شمر و اعتقاد کنی بر آن و این اول سیرت است که با تو می  
کنند و هواری قیبه سخنان: ای گفت تا آن فتنی ازین راهی بر گردانید و از آن عزیت  
باز داشت و او را در صلابت قفا ثابت قدم گردانید و حضرت امیر المومنین را در میان غر  
ب مسجد آمد احدی از ایشان در مسجد ندید و فرستاد دریافت که سیر لایق مرد و زور او را  
صواب بر گردانید و متوجه قبر مبارک پیغمبر شد و نانی از بی توفیق بود و هر عیبه منه در آنجا خیر  
و گفت ای علی نزدی که بچه تو خدای خراطی قفا ده دست آن خرم و دست که از آنست و عزت و  
دارد و دست در آن نمیشود آورد از هیچ طرفی حضرت امیر المومنین عدالت که از هر چه دست  
و منزلت بر این نهاد و دست فرستاد در آنجا چندان فارسی ز منی به من بر عیبه منه عیبه منه  
در جواب آن بنی که با و نوشته بود در وقتی که در مدای خدیفان بنان جواب آنست ای بنی  
که بسم الله الرحمن الرحیم ای کن بنی است از سندان از او کرده پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
لا بد پس تحقیق که آمد مرا کن بست و ای عمر ملوک که سر زدن بر تو ده که استغفار کنم  
و نه آنکه مرا فرستاده با اهل مدای تا تحقیق کنم علی سیر خدیف بنی ایان را از سر زده که بتفاریم  
ایام حکومت او را در اعلام کنم حص و قی و علی ویرا و علی اندک خدای قافله و دست ازین عمل  
انجا که فرمود و لا تجتنبوا لیکن تجتنبوا علی یکدیگر مکنید و لا یقربنکم عیبه منه خدای که در ام  
سیر خدیف و اطاعت که ترا در او و آنچه ذکر کرده بودی که من پیغمبر است و ای عیبه منه

کیاه صحرای تناول می نمایند این امر است که مؤمنی را بان سر زدنش  
کنند و بخدای سوگند ای عمر ملوک که بر این تناول نان جوین و  
کیاه صحرای از آن استغنا حاصل شود از بهر کردن در مطعم و مشرب  
حرام و غضب مال مؤمن و طلب کردن چیزی را که شخصی را در آن  
حق نباشد دوست ترست نزد خدای تعالی و تقوی و پرهیزکاری  
نزدیکتر و من دیده ام پیغمبر خدا را صحرای که بنان جوین رسید بر غنبت تمام  
تناول میفرمود و شادمان بود بان و مکروه نیشود آنرا اما آنچه ذکر از عطا کرده  
احسان من با اهل ایمان پس بنحقیق که آن وسیله است که پیش میفرستم از  
برای روز فقر و فاقه نمودم و اما آنچه ذکر کرده انکه من ضعیف گردانیده ام  
سلطنت احکام الهی را و نفس خود را ذلیل و خوار داشته ام تا غایبی که  
اهل مداین فراموشی کرده اند امارت مرا بشاید چیزی دانسته اند و  
فوق من همواره عبور و مرور دارند و زعم توان است که این حال  
موجب دهن و ضعف در سلطنت احکام الهی است پس بدانکه  
تزلزل در طاعت حق تعالی نزد منست و دوست ترست از نصرت و در  
معصیت خدای تعالی و بنحقیق که دانسته که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
با مردمان میگرد و نزدیکی میکرد با ایشان و ایشانرا بخود نزدیک  
میکردانید و ضعفی در نبوت و سلطنت احکام او واقع نمیشد و همواره  
و همواره طوعم فقرات تناول میفرمود و لباس مساکین میپوشید و



و نزد وی اشراف ناس و والی و ابیض و اسود ایشان  
 برابر بودند در دین و من از پیغمبر خدا شنیدم که فرمود هر کس که باکم  
 و الوالا در هفت نفر از مسلمانی شود و بعد از آن عدل نکند  
 در میان ایشان ملاقات نخواهد کرد با خدای تعالی با او در مقام  
 غضب باشد پس آرزوی من آن است که سلامتی حاصل باشد  
 مرا از امارت مداین با این تزلزل و مهاجرت نفس پس چگونه باشد  
 عمر یعنی حالی کسی که والی امارت باشد بعد از پیغمبر و بعد از آن که  
 شنیدم آنکه میفرماید خدای تعالی تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا  
 لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا فِي الْعَاثِلَةِ  
 اللهم تعالی یعنی این خانه اخراست میگردانم ما را از برای انکسان  
 که نخواهند رفعت و سر بلندی را در زمین و نخواهند رفعت و عالی  
 شایقی را و عاقبت نیکو از برای پرهیزکاران است و بد آنکه من بیکان  
 ایشان واقف است حدود شریعت در ایشان نمیکند و هر چه ارشاد و  
 راه غایب و انابه استحقاق و برای که مرا فرمود مستحق میدارم  
 و بپیرت عمل میکنم و اگر خدای اراده کرده بود بپیرت امت  
 و رشد را بر آینه والی میکرد اند بر ایشان علم و فضل ایشان را و کرامت  
 میکرد و از خدای تعالی خائف بودند و متابعت قول پیغمبر خود را کردند  
 و عمل ایشان موافق حق بودی و ترا امیر المؤمنین ناکردندی پس بکن با من  
 آنچه توانی کرد و از تو نمی آید مگر عزت و در دنیا و زود باشد ترا

عزیزم

عواقب ظلم تو در دنیا و آخرت تو زود باشد که شوال کرده شوی از  
 درجه کرده از پیش و از پس فصل در اجتماع امیر المؤمنین علیه السلام  
 قوم چون هر دو علمای و خلافت را بمشورت ایشان کردند و روایت  
 کرده است عمرو بن شهر از جابر رضی الله عنه و از امام همام جعفر بن  
 محمد روایت میکنند که چون عمر بن خطاب منحصر شد و رای او در  
 امر خلافت بمشورت قرار یافته بود کسی فرستاد و شش نفر از قریش  
 طلب نمود علی بن ابی طالب و عثمان بن عفان و زبیر بن  
 عوام و طلحه بن عبد الله و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاف  
 و امر کردند ایشان را که در خانه در آیند و بیرون نروند از آنجا تا بچند  
 یکی از ایشان بکنند پس اگر اجتماع کنند چهار نفر از ایشان بر بیعت  
 واحدی و امتناع نمایند یکی از ایشان از بیعت بکشند آنکس را و اگر  
 دو کس امتناع نمایند و سه کس بیعت کرده باشند آن دو کس را بکنند  
 و چون امیر المؤمنین علیه السلام که رای ایشان بر آن قرار خواهد یافت  
 که عثمان متوالی امر باشد بر خوار است تا بر ایشان اقامت کند و فرمود  
 بشنوید سخنان مرا پس اگر حق دانید انرا قبول کنید و اگر باطل دانید  
 رد کنید انگاه فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه میدانند  
 صدق شما را اگر صادق باشید و میدانند کذب شما را اگر کاذب باشید  
 آنکه هیچ احدی هست در میان شما که نماز گذارده به و قیام غلبه از من  
 گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ در میان



وارش سلام بهر خدا باشد و رایت او و خاتم او غیر از من گفتند  
 باز فرمود آنکه هیچ مردی در میان شما نیست که گردانیده باشد پیغمبر را و ظواهر  
 زنان خود را بدست او غیر از من گفتند باز فرمود آنکه هیچ مردی نیست در  
 میان شما که پیغمبر خدا را او را بدوش خود نهد باشد تا بکشد یا در  
 خانه کعبه غیر از من گفتند باز فرمود هیچ مردی نیست در میان شما که زنده باشد  
 او را بنام او در روز بدر بکفتار لا فئی الا علی لا سیف الا ذو الفقار  
 غیر از من گفتند باز فرمود آنکه هیچ مردی نیست در میان شما که دوسری از خلق باشد  
 نزد حق تعالی و خورده باشد مرغ بریان را بدعای او گفتند باز فرمود هیچ  
 مردی نیست در میان شما که پیغمبر خدا را که باو کفنه باشد که صاحب رایت منی  
 در دنیا و صاحب لوا منی در آخرت غیر از من گفتند باز فرمود آنکه هیچ  
 مردی نیست که پیغمبر را باو کفنه باشد که منی برادر توام و تو برادر منی غیر از  
 من گفتند باز فرمود آنکه هیچ مردی در میان شما نیست که کفنه باشد او را پیغمبر  
 که خدا یا علی بن ابی طالب را و شیرین خلق تو بسوی من و گویا من خلق  
 تو هست بحق غیر از من گفتند باز فرمود آنکه هیچ مردی در میان شما نیست که  
 صد دلو آب کشیده باشد و صد علم خردا در بخونی گرفته باشد و طعام پیغمبر  
 کرده باشد در وقتیکه گرسنه بوده باشد غیر از من گفتند باز فرمود آنکه هیچ  
 و میکائیل و اسرافیل با شما از ملک سلام کردند بر او و در نزد غیر از من  
 گفتند باز فرمود هیچ مردی نیست در میان شما که خدا را یا علی بن ابی طالب  
 باشد پیش از من گفتند باز فرمود هیچ کسی باشد که اول آن باشد که در  
 آمده باشد

آمده باشد بر پیغمبر و از هر کسی باشد که بیرون رفته باشد از پیش او  
 غیر از من گفتند باز فرمود هیچ مردی نیست که با پیغمبر در بستانی و آمده باشد و کفنه  
 باشد چه نیکو است این بستان و پیغمبر را باو کفنه باشد که بستان تو در بهشت  
 بهتر از این بستان است و هم چنین در بستان بستان در آمده باشد و هر یک از  
 آن پیغمبر را فرموده باشد که بستان تو در بهشت بهتر از این بستان است غیر  
 از من گفتند باز فرمود هیچ مردی نیست که کفنه باشد از برای او پیغمبر را که اول  
 کسی که مصافحه کردی باو و اول ایمان آوردی بمن و اول کسی که مصافحه خواهی  
 کرد بمن در روز قیامت غیر از من گفتند باز فرمود هیچ مردی نیست در میان شما  
 که پیغمبر را فرمود اول کسی که در آید از این ایام تا تحقیق که او امیر مؤمنان  
 و سلمان و اولی مردمان بر دستان پس انسی گفت با رخدا یا انرا مردی از  
 انصار کرد ان پس او از ان در در آمد پس پیغمبر با انسی گفت ای انسی تو  
 اول کسی هستی که دوست دارد قوم خود را غیر از من گفتند باز فرمود هیچ مردی  
 نیست در میان شما نازل شده باشد در حق او ایها و لیکم الله و الو سئوله  
 و الذین امنوا الذین یقمون الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم را کعون گفتند  
 باز فرمود هیچ در میان شما مردی نیست که نازل شده باشد در شان او و در شان او  
 لا و او ایها ان الای و یمنیون من کان من اشیای خود را تا اخر سوره  
 غیر از من گفتند باز فرمود هیچ کسی در میان شما نیست که نازل شده باشد در شان  
 او ایها جعلهم متقابه الخناج و عمارت المسجد الحرام لمن آمن بالله و  
 الیوم الاخر و جاعده فی سبیل الله لا یستوف عند الله یعنی ایا  
 میگردانید شما اسب دادن حاجیان را و عمارت کردن مسجد حرام را و ایمان آنکس

این کتاب از کتابهای  
 خطی است که در  
 کتابخانه  
 مجلس شورای  
 اسلامی  
 تهران  
 نگهداری  
 میشود



که آورده باشد بخدای تعالی و بروز آخر و غزاکرده باشد در راه خدا  
برابر نیستند نزد خدای تعالی بخیر از من گفتند باز فرمود آنکه هیچ مردی نیست که سخن  
پنهانی گفت با و پیغمبر خدا پس ابو بکر و عمر لعین گفتند سخن پنهانی گفتی  
با علی علیه السلام با ما پس پیغمبر فرمود من سخن پنهانی نگفتم با وی خدا تعالی  
امر کرد مرا بسختی گفتی پنهانی با او غیر از من گفتند باز فرمود در میان  
شما هیچ مردی هست که پیغمبر با او گفت که تو کمتر من خلیفه یعنی آنچه در روز  
قامت شفاعت تو در بهشت بیشتر از شما پیغمبر و من غیر از من گفتند  
باز فرمود هیچ مردی هست در میان شما که پیغمبر خدا را که با او گفته باشد که ای  
علی تو پوشیده میثوی در وقتیکه من پوشیده میثوم غیر از من گفتند  
باز فرمود هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر در حق او گفته باشد که تو  
و شیعه تو را بر از من گفتند باز فرمود که در حق او گفته باشد  
و در حق گفت کسی که گمان برد که دوست میدارد مرا و دشمن دارد  
او را نیز از من گفتند باز فرمود که کسی هست که از برای او گفت هر کس  
دوست میدارد مرا و دوست دارد او را و هر کس دوست دارد  
خدای تعالی را بخیر از من گفتند که خدای پیغمبر خدا را دوست میدارد فرمود  
علاء و حسن و حسین و فاطمه علی غیر از من گفتند باز فرمود با و گفته باشد که تو  
بهترین بشری بعد از من و پیغمبران گفتند و گفته باشد با او که تو فاروقی  
و قرق یکنی میان حق و باطل غیر از من گفتند و گفته باشد که تو افضل خلایق  
یعنی از روی عمل در روز قیامت بعد از پیغمبران نیز از من گفتند  
باز فرمود

و باز فرمود که کسی هست که کساء خود را با و پوشیده باشد و بر روی چشم و  
دو پیرا و فرمود با رخدایا ایشان اهل بیت من از حبس گناه از  
ایشان ببرد پاکیزه کرد آن غیر از من گفتند باز فرمود که هیچ مردی در  
میان شما هست که طعام از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در غار بود  
و او را اکاه می داد از چیزی که قوم غیر از من گفتند باز فرمود که پیغمبر خدا  
گفته باشد با او که تو برادر من و وزیر من و صاحب منی غیر از من گفتند  
نه و گفته باشد مرعوب یهودی را که فارسی و مبارز ریه و دان بود غیر از  
من گفتند و باز فرمود در میان شما هست کسی که پیغمبر در حق او گفته باشد  
که تو اقدام منی از روی اسلام و افضل اینانی از روی علم غیر از  
من گفتند باز فرمود که هیچ مردی هست در میان شما که برداشت در راه  
خبر را و قتی که فتح خیر کرد و تا صد زرع برد و بنیداخت و بعد از آن جهلی  
مردان را نتوانستند برداشت غیر از من گفتند و باز فرمود که هیچ مردی  
هست در میان شما که کسی که نازل شد که یا ایها الذین امنوا اذنا  
جلیتم الرسول بعد ما ثقل صوابی یحیی انجوبکم صلی الله علیه و آله  
پس او آنکسی بود که پیش از همه صدقه داد غیر از من گفتند باز  
فرمود که پیغمبر خدا را فرمود از برای او که هر کس دشنام دهد او را دشنام  
داده مرا و هر کس دشنام دهد مرا دشنام داده خدا را غیر از من گفتند  
و باز فرمود که هیچ مردی هست که در میان شما که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته باشد که  
منزل تو برابر منزل من است در بهشت غیر از من گفتند و باز فرمود



اورا و تصدیق کند او را پس بتحقیق او متولی امر شماست غیر از من گفتند  
نه باز فرمود که هیچ مردی هست در میان شما که در حق او این آیه نازل شده باشد  
و نواز و ن علی انفسهم ولو كان بهم خصاصة و من یوق شرب نفسه  
فاولئك هم المفلحون غیر از من گفتند نه و باز فرمود که کسی  
در میان شما هست که جبرئیل علیهما السلام او بوده باشد غیر از من گفتند  
نه باز فرمود که هست در میان شما که پیغمبر با و داده باشد کافور است  
و فرمود او را به دست بخش کن و داندک او را از برای من نگاه دار که  
بوی خوش سازی از برای من و دودانک او را بدختر من ده فاطمه علیها  
و دودانک او از برای تو باشد غیر از من گفتند نه باز فرمود هیچ مردی  
در میان شما هست که هرگاه که در میان من پیغمبر خواهم بنیت پیغمبر  
او را و نزدیک شود میخواند و مرعبا از برای او میفرمود و انارشادی  
در روی او ظاهر میشد غیر از من گفتند نه باز فرمود که هیچ مردی هست  
در میان شما که پیغمبر از برای او فرموده که من افتخار میکنم بتو در روز  
قیامت هرگاه که افتخار کنند انبیاء به او و با خود غیر از من گفتند  
باز فرمود که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا را با و گفته باشد که  
مرا رحم میاید بر تو که کینه که در سینهای مردمان است بر تو ظاهر  
نمیکرد اند تا زمانی که مرا نیابند پس هرگاه که نیابند مرا مخالفت  
مرا در امر تو غیر از من گفتند نه باز فرمود که هست در میان شما  
که پیغمبر او را فرستاد بمکه تا سوره برات را بر مشرکان مکه رسانید پس  
امر خدا غیر از من گفتند نه باز فرمود هیچ کسی در میان شما هست که

نفاذ کند

فتح کرد قلعه خیرا و دختر مرعبا را گرفت و به پیغمبر رسانید غیر  
از من گفتند نه باز فرمود هیچ مردی هست در میان شما که پیغمبر با و گفته  
باشد که تو قیم بهشت و دوزخی بیرون میاوری آنکس را که بهجت تو را  
لحم است بگذاری در دوزخ منکران معاند را غیر از من گفتند نه باز فرمود  
پیغمبر با و گفته باشد که بر عوض در میان تو و شیعی تو سیر آب و روپهای پیغمبر  
و در میان دشمنان تو بر منی نشسته لب و سیاه رو و متخیر غیر از من گفتند  
انگاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون شما اقرار کردید بر نفس خود  
و ظاهر شد اولیت من از قول پیغمبر شما پس باید که از خدای تعالی به ترسید  
و خود را از غضب حق تعالی نگاه دارید و مخالفت مرا و مکنید و رد کنید  
حق را به اهل حق و پیروی کنید سنت پیغمبر خود را و مخالفت مکنید امر پیغمبر  
را تا که مخالفت آن مخالفت حق تعالی است و دفع کنید خلافت را بکسی که  
اهل خلافت است پس ایشان یکدیگر را نگاه کردند و بیکطرف نگاه کردند  
و بعد از مشورت گفتند که ما شناختیم فضل او را و دانستیم که او اهل حق است  
بمخالفت اما او مردی است که تفاوت نمیدهد در میان مردمان پس  
اگر شما او را خلیفه گردانید شما و سایر مردمان برابر خواهید بود بنزد  
او و بهتر آن است که عثمان لعین را مستویا امر خلافت گردانید که او  
از موافق شما بیرون نخواهد رفت و قرار این امر را بر عثمان ملاحظه  
دادند فصل در احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام بر بیعت پادشاه از مهاجر  
و انصار در وقتیکه یاد میکردند ایشان فضایل خود را با آنچه پیغمبر خدا را



در حق امیرالمؤمنین علم فرموده از مناقب و مفاخر روایت کرده شده  
از سلیم بن قیس هلالی رضی الله عنه که وی گفت دیدم حضرت امیرالمؤمنین  
منی را در مسجد پیغمبر در زمان که عثمان ملعون متوکل امر بود و جماعت  
عش هاشمی و انصار با یکدیگر در حکایت بودند و فضایل خود را میگوید و  
و جماعت قریش فضل و نایب خود و اجرت خود را با یکدیگر میگویند و  
دند و آنچه پیغمبر خدا در فضل ایشان فرموده بود مانند این است  
از قریش اند و آنکه مردمان تبع قریش اند و قریش ایشان را میگویند  
و آنکه دشنام ندهد قریش را قوت دوم است از غیر قریش و آن کسی که دشمن  
دارد قریش را دشمن میدارد او را خدای تعالی و آن کسی که دوست دارد  
قریش را دوست دارد او را خدای تعالی و همچنین انصار را دوست دارند  
فضل و سابقه خود را و آنچه پیغمبر خدا در حق ایشان فرموده بود و ثنای  
که حق تعالی در کتاب مجید از برای ایشان کرده بود یا دیگر دارند و  
آنچه پیغمبر خدا در حق سعد بن معاذ فرموده که آن کسی که غلبه میدارد او را ملائک بود  
و همچنین هر طایفه فضایل خود میگویند و قریش گفتند پیغمبر خدا از ما بود و  
حمزه سید الشهدا از ما بود و جعفر طیار از ما بود و عقیل از ما بود و عقیل  
الحارث و زید بن حارث از ما بود و ابوبکر لعین و سعد و ابوعبیده  
و سالم و ابی عوف از ما بودند از این معقوله سخنان میگویند و قریب  
دو سبک از مردم حاضر بودند و حضرت امیرالمؤمنین علم فرمود و قاضی  
و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و عمار و مقداد و ابوذر و عثم  
بن عتب و ابن عمر و امام حسن و امام حسین علم و ابی عباس و محمد بن  
ابوبکر و عبد الله بن جعفر و از طبقه انصار ابی بن کعب و زید بن ثابت  
و ابویوت انصاری و ابوانتم و محمد بن سلم و قیس بن سعد بن عباده

باز از این خبر

و جابر بن عبد الله و انس بن مالک و زید بن ارقم و عبد الله بن ابی  
اوی و ابولیلی و پسر عبد الرحمن در پهلوی او نشسته بودند در  
کمال حسن و صاحت و رسافت قدس بیامد حسن بصری و با او پسر او  
بود عیسی جوانی با جمال صبح الوجه معتد القام سلیم بن قیس میگوید من  
نظر میکردم در و در عبد الرحمن بن ابی لیلی و نمیدانستم که کدام ایشان  
اهل و احسن اند و این جماعت از ما مداد بود وقت زوال و عثمان لعین  
در خانه خود بود و برین احوال اطلاع نداشت و حضرت شاه مردان  
علاء بن ابی طالب و اهل بیت او خاموش نشسته بودند و با کسی سخن  
نمیگفتند پس روی آوردند این جماعت با امیرالمؤمنین علم و گفتند چه باز  
میدارد ای ابوالحسن علم ترا که سخن کوی در فضایل خود و حال آنکه  
هر قبله در فضایل خود سخن گفتند امیرالمؤمنین علم فرمود سؤال میکنم از  
ثنا ای قریش و انصار که حق تعالی این فضایل را بشما سبب که عطا  
فرموده اما سبب نفسهای شما با قبایل و اهل بیت شما یا بغیر شما گفتند  
بلکه عطا فرمود ما را خدای تعالی و منت نهاد بر ما بسبب محمد و  
اهل بیت او نه بسبب ما و عثمان و قبایل ما امیرالمؤمنین علم فرمود  
راست گفتند ای معاشر قریش و انصار را یا نمیدانید که آنچه شما رسیده  
از خرد دنیا و آخرت بسبب ما اهل بیت با آن رسیده است و غیر ما پس  
بحققیق که هر علم من پیغمبر خدا فرمود که بحقیق که من و اهل بیت من بودیم نوری



ابوبکر و عمر لعین و گفتند یا رسول الله این آیه خاص در حق علی بن ابی طالب است حضرت ۳ فرمود بلی در حق اوست و در حق اوصیاء که بعد از اوست تا روز قیامت بعد از آن ابوبکر و عمر را وین سخن گفتند یا رسول الله بیان کن از برای ما اوصیاء خود را حضرت فرمود امیر المؤمنین است ۴ برادر من و وزیر من و وارث من و خلیفه و ولی من در امت من و ولی امر من و مؤمنه و بعد از آن دو پسر من حسن امام حینی ۵ و بعد از ایشان نه فرزندان امام حینی ۶ یکی بعد از دیگری قرآن با ایشان باشد و ایشان با قرآن باشند و مفارقه نکنند تا زمانی که وارد شوند بر حوضی من پس گفتند بلی چنین است و تنبیه و تنبییه هم ده کردیم بروجهی که فرمودی و بعضی از ایشان گفتند ما پس از این سخنان را حفظ کردیم و انا که فاضلتر و بهتر ما هم این سخنان را حفظ کرده باشند امیر المؤمنین ۷ فرمود راست گفتید هم مردمان در حفظ این تنبیه سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکس را که حفظ کرده باشد از این سخنان این سخنان را بر خیزد بخورد همدما را با منجه شنید است پس بر خیزد از زمین ارقم و براء بن عاذب و ابوذر و مقداد و عمار که گواهی میدیم که شنیده ایم از پیغمبر که در بالای منبر بود و تو در سجده ایستاده بودی و حضرت ۸ میفرمود ای مردمان به تحقیق که این تنبیه است را خدای تعالی آنکه نصب کنم از برای شما امام شما را و آن کسی که والی امر شماست و خواهد بود بعد از من و وصی و خلیفه من خواهد بود و آنکس که فرض کرده خدای تعالی طاعت او را بر مؤمنان و طاعت او را مقایسه طاعت من و طاعت خود کرده اند در کتاب مجید و من بخدای تعالی

باز گفتند

باز گفتم و استغفار کردم در رسانیدن این احکام بواسطه ترس من اهل نفاق و کذب ایشان پس حق تعالی بمن تنبیه کرد و فرمود و فرمود اگر ترس من عذاب کنند مرا پس ای مردمان بدانید که خدای تعالی امر کرده شما را در کتاب خود به نماز و من بیان کردم آن را از برای شما و امر کرده بروزه و کوا و حج و من بیان کردم آنرا و تفسیر کردم بحالات آنرا و امر کرده شما را بولایت من و گواهی میدهم از برای شما آنکه این ولایت از برای امیر المؤمنین است بعد از او از برای دو پسر اوست امام حسن و امام حسین و بعد از ایشان از برای اوصیاء ایشان و بعد از او از اولاد ایشان از قرآن جدا نخواهند بود تا زمانی که وارد شوند بر حوضی من ای مردمان تحقیق که بیان کردم از برای شما امام شما و مهدی شما را و آن برادر من علی بن ابی طالب است و او در میان شما بمنزله من است پس متابعت او کنید در دین خود و فرمان او برید در امور خود تحقیق که نزد اوست مرافقه حق تعالی و عده کردم است مرا از علم و حکمت پس سؤال کنید از او و پادشاه زید از او و از اوصیاء که بعد از او است از فرزندان او پس تحقیق که ایشان با حق اند و حق با ایشان است و بعد از آن بنشینند سلیم بن قیس گفت بعد از آن امیر المؤمنین علی فرمود ای مردمان ایامید اند که خدای عز و جل در کتاب مجید فرمود انما ید الله لیس فی صلب عنکم الوعیس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پیغمبر خدا هم فرمود حج و عمره



مرا وفاطم و دو پسر خود و امام حسن و امام حسین عدا را و کسان را بر ایشان  
 پوشید و فرمود بار خدا یا ایشان اهل بیت من اند و الم میرساند بمن  
 آنکس که الم رساند به ایشان و دو دشمنی کرد است با من آنکسی که دشمنی  
 کرد است با ایشان پس بر ایشان را رجسی را و پاکیزه کردن ایشان  
 ن را و چون ام سلمه گفت من غیر از ایشان یار و الله گفت تو نیز خواهی  
 بود از نزدیک کاران و این آیه نازل شد مکر در حق من و حق بر من علی  
 بن ابی طالب و در حق دو پسر ام و در حق نه پسر علی و امام حسن و علی  
 با ما غیر ما و بهم ایشان گفتند گواهی میدهم آنکه ام سلمه این حدیث را بدین  
 وجه فرمود و ما سؤال از پیغمبر ص کردیم پس آن حضرت فرمود مطابق  
 آنچه ام سلمه روایت کرده بود و بعد از آن امیرالمومنین علیه السلام فرمود  
 سوگند میدهم شما را آنکه شما ایامید انید آنکه خدای تعالی این آیه فرستاد  
 یا ایها الذین امنوا لی که و اسمجد و عبس و اریکم و اخلو  
 بخیر تا آخر سوره پس سلمان برخاست و گفت یا رسول الله کی شد  
 آن گستاخی که تو بر ایشان گواه مخواستی بود و ایشان را بر مردمان  
 آن گستاخی که بر کذب ایشان را خدای تعالی و گستاخی بر ایشان را  
 دین هیچ جرحی ملت پدر ایشان ابراهیم ص و حضرت فرمود مراد  
 از این سیزده مردند خاصه نه غیر ایشان از امت و سلمان گفت  
 بیان کنی ایشان را از برای ما حضرت ص فرمود من و برادر امیرالمو  
 منین ص و یازده کسی از فرزندان من گفتند بنی هاشمی بود باز

فاطم

فرمود

فرمود سوگند میدهم شما را آنکه ایا نمیدانید شما آنکه رسول خدا ص برخواست  
 و خطبه خواند پس فرمود ای مردمان بتحقیق که منی گذاشته ام در میان شما دو  
 چیز را یکی کتاب خدای تعالی و یکی عترت من اهل بیت من پس جنگ زنید در  
 ایشان تا مگر راه نشوید پس بتحقیق که خدای تعالی بفرزاده مرا وعده کرده با  
 من آنکه ایشان مرا از یکدیگر جدا نهند تا وارد شوند به موتی من پس عمر  
 خطاب لعین برخاست و خشم الوده گفت یا رسول الله آیا من اهل بیت  
 تو اند حضرت ص فرمود نه بلکه اوصیای من از اهل بیت من اول ایشان  
 برادر من و وزیر من و خلیفه من در امت من و والی هر مؤمنی است بعد از  
 من عابن ابی طالب ص و بعد از او هر سرمنی امام حسن و امام حسین و بعد  
 از ایشان نه فرزند از فرزندان امام حسین علی یکی بعد از دیگری تا زمانی  
 که وارد شوند بر محضی شهد الله اند در زمین خدا و حجت خدا اند بر خلق و  
 خازنان علم و معدن حکمت او نید آنکس که اطاعت کند ایشان را  
 اطاعت کرده خدای تعالی را پس همه ایشان گفتند گواهی میدهم آنکه  
 پیغمبر ص چنین فرمود بعد از آن فرمود امیرالمومنین علیه السلام سؤال میفرمود  
 و ایشان تصدیق میکردند تا در آخر سخن ایشان گفتند بار خدا یا گواه  
 باشی که ما تصدیق نکردیم مگر آنچه شنیده بودیم از پیغمبر خدا ص و از ائمه  
 و اهل اعتبار بما رسیده بود امیرالمومنین علیه السلام فرمود ایا شما اقرار دارید  
 آنکه پیغمبر ص کسی که کمان برد آنکه پیغمبر خدا ص دوست میدارد بنی ابی طالب  
 را یکی از فرزندان گفتند این چگونه باشد ای پیغمبر ص فرمود زیرا که او از  
 من است و من از اویم که دوست دارد او را بتحقیق که دوست داشته



شخصی باشد که دانا تر باشد از او مگر آنکه امرایشان را روی در تنگنای داشته  
باشد تا زمانی که باز کردند با آنچه ترک کردند و اما قول ایشان ولا  
یت غیر امارت است شخصی باطل است و دلیل بر کذب و بطلان و  
فجور ایشان آن است که ایشان سلام کرده اند بر من با ما و مؤمنان  
بحکم رسوله و آنچه محبت است برایشان و بر تو و بر من با تو است  
یعنی زیر و بر امت و بر سعد و ابن عوف و بر ابن عاصم و یحیی  
عثمان ملعون بتحقیق ما کرده اهل مشورت که حاضریم و اندید است  
امر عمر خطاب لعین از اهل مشورت پس اگر راست است است آنچه  
او و اصحاب او نسبت بر پیغمبر ما کردند پس این مشورت مشور  
تی است بجهت خلافت یا بجهت غیر خلافت اگر بجهت غیر خلافت  
است عثمان لعین بجهت این مشورت خلافت نباشد زیرا که ما مورد  
بمشورت نه از برای خلافتیم و اگر این مشورت از برای خلافت است  
پس چرا درین مشورت مرا داخل گردانیده و حال آنکه پیغمبر ما را  
اهل بیت خود را از خلافت و خبر داده آنکه ایشان مشورت نصبی  
نیست و چرا گفت عمر لعین در وقتیکه میخواهند یک یک بر او متوجه عبدالله  
پسر عمر لعین شود و فرمود سوگند میدهم ترا بخدا ای قاتل ای عبدالله که  
چه میگفت بدو در وقتیکه بیرون میامدی از نزد او و عبدالله گفت چون  
سوگند دادی مرا پدرم گفت اگر مردم بی روی کنند اهل قریش را ایشان برابر

عمر خطاب لعین

مجموعه بیضا دالالت کند مرا ایشان را بر کتاب خدا و سنت رسول الله  
میدارد امیر المؤمنین عا فرمود نویسمه گفتی عبدالله گفت با پدرم که من پس  
چم باز میدارم ترا آنکه خلیفه گردانید او را پس حضرت امیر المؤمنین عا  
از عبدالله پرسید که چه جواب داد ترا پدر تو عبدالله گفت جواب داد که نهان  
میدارم از امیر المؤمنین عا فرمود که پیغمبر ما خبر داده است مرا در وقت حیات  
خود بعد از آن خبر داد مرا در شبی که پدر تو مرده بود در خواب فرمود که پیغمبر ما در  
خواب پندم چنان است که در پنداری پیغمبر ما را دیده باشد عبدالله گفت چه  
خبر داد ترا پیغمبر ما حضرت امیر المؤمنین عا فرمود سوگند میدهم ترا ای پسر عمر که  
اگر خبر دهم ترا با آنچه از پدر خود شنیده تصدیق کنی مرا در آن عبدالله بن  
عمر لعین عا موش شد امیر المؤمنین عا فرمود پدر تو چون پرسید که چه باز  
میداشت ترا و چه مانع آمد ترا آنکه خلیفه گردانی علی بن ابی طالب را عا  
گفت آن صحیفه که نوشته بودیم در میان خود و عهد کرده بودیم بر مضمون  
آن در خانه کعبه پس خاموش شد عبدالله بن عمر لعین و گفت به امیر المؤمنین  
در خواه میگم از تو این سخن پیغمبر ما که از این سخن خاموش باشی سلیم  
بن قیس گفت من دیدم عبدالله عمر را در آن مجلس که کرم کالوی او را  
گرفته بود و از چشم او اشک روان بود امیر المؤمنین عا فرمود پدر تو چون  
پرسیدی که چه باز میداشت ترا و چه مانع آمد ترا آنکه خلیفه گردانی علی را  
گفت آن صحیفه که نوشته بودیم در میان خود و عهد کرده بودیم بر مضمون آن  
در خانه کعبه پس خاموش شد عبدالله بن عمر لعین و با امیر المؤمنین عا گفت در  
خواه میگم از تو این سخن پیغمبر ما که از این سخن خاموش باشی سلیم بن قیس گفت



من دیدم عبد الله بن عمر بن الخطاب را در آن مجلس که کرب کلوی او را گرفته بودند و از چشم  
او اشک روان بود امیر المؤمنین علیه السلام متوجه طلحه و زبیر و ابن عوف و سعد شدند  
و فرمود سوگند میدهم بخدا که اگر بجنفر دروغ گفتند بخدا و رسول خدا حلال  
نبود ولایت ایشان بر شما و اگر راست گفتند حلال نبود آنکه در آورده اند مرا  
در این مشورت زیرا که در آوردن من درین مشورت برین سخن مخالفت  
رسول خداست و رد کردن سخن رسول خدا بعد از آنکه او را روی ببرد  
مان آورد و فرمود خنده میدهم از منزلت من در میان شما آنکه من میتوانم دانستم  
ایده ایام در راست گویم در میان شما یا دروغ گو گفتند تو راست گویی و ما هرگز از  
تو دور نمی گردیم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بخدای که مکرم گردانید اهل بیت را  
به نبوت و مکر گردانید بعد از آن با ما امت و خلافت با ما امت و خلافت  
فت نکردانید مکر در میان ما و غیر ما را درین امر غلطی ننهید و پیغمبر ما را خاتم  
انباء گردانید که بعد از او پیغمبری نیست ختم انبیاء با او است و روز قیامت  
و ما را بعد از پیغمبر امام و خلیفه گردانید در زمین و نشانی بر خلق فرض  
گردانید اطاعت ما را بر خلق و در کتاب خود ما را قرین رسول  
خود گردانید در چند آیه از قرآن مجید و امر کرد پیغمبر خود را آنکه برساند آنرا  
با امت خود و در میان ایشان آنچه بآن مامور بود پس هر کس از ما حق و او  
لی باشد بمقام و منزلت پیغمبر در وقتیکه مرا از سرایت سوره برات بکه  
میفرستد که میفرمود باید که برساند از من مگر کسی که از من سوگند  
میدهم شما را بخدای تعالی آنکه شنیدید این سخن را از پیغمبر گفتند ای شنیدیم  
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود چون خلافت من را شد تا من بمکه بروم و اولی بایم  
از وصیقه را که چهار رکعت باشد نیز از من پس کدام حدیث را از پیغمبر اما بعد  
مجلس و مکان پیغمبر طلحه گفت بتحقیق که شنیدیم مایه حق را از پیغمبر اما بعد

بگویند

بگویند

که چگونه خلافت من را شد احدی آنکه برساند از پیغمبر و از آنکه از آن  
آنکه ما و ما بر مردمان شنیده ایم که پیغمبر فرمود باید که برساند آنرا آنکه  
مرا بجا بیاورد و زعفران حجت الوداع فرمود خوشحال بود آنکه از آن  
مردی را که بشنود سخن مرا و بعد از آن برساند مردمان و پیغمبر شنیده است  
پس بسیار محامل باشد و بسیار رفیع و محامل فقیه باشد که برساند آنرا  
بکسی که فقیه تر باشد از او در غیر این محل نیز فرمود باید که برساند حاضر  
سخن مرا بغایب امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بتحقیق آن چیزیکه پیغمبر خدا  
در روز غدیر خم و در روز عرفه در حجت فی اخر خطبه که بخواند و فرمود  
که من میگذارم در میان شما و چیز را که اگر شما چنگ در آن زنید گمراه  
نشوید کتاب خدا و تعالی است و اهل بیت من پس بتحقیق که خدای  
تعالی با من عهد کرده آنکه ایشان از یکدیگر جدا نباشند تا زمانی که  
دارد شوند بر عوض من یکی از ایشان مقدم است بر دیگری پس تمک  
جوئید بایشان تا گمراه نشوید و از جاده حق تلف نشوید و تقدم بجوئید برایشان  
و دست از متابعت ایشان مدارید و در مقام تعلیم ایشان مباشید پس  
بدرستی که ایشان اعلم از شما اند از کتب عام را مگر آنکه برساند آنکس را که ملا  
قات از عام که نرسیده باشد بایشان فرض طاعت ایم ال محمد و از یجاب  
حق ایشان و تکلف از برای عام تبلیغ فرض طاعت ایم ال محمد و اما تبلیغ  
ایم از حق تعالی به پیغمبر آمده از کتاب و سنت موقوف بایم اهل بیت است بعد  
از آنکه کسی که فرض کرده است خدای تعالی طاعت ایشان را در کتاب خود  
و امر کرده است بولایت ایشان طاعت ایشان را و طاعت ایشان را طاعت  
عت خدای گردانید و معصیت ایشان را معصیت حق است و طاعت ایشان  
ابوالحسن این غم را از دل من برداشتی و آنچه میخواستم که برانم که مراد



پیغمبر از آن تبلیغ عام نیست میدانم خدای تعالی ترا جزای پیغمبر داد  
و برابر باب خبرت پوشیده نمائند که در این مقام بعضی حکایات و روایات  
مذکور است که قبلی متشابهات کلام اینهمه جدا تواند بود و بی تاویل  
مناسب موافق محکات کلام ایشان و مطابق قواعد مقرر و علمای اما  
میه رضوان الله علیهم نمی شود و چون این بنده غلامی بر تاء و یاء این مطلع  
نبود اندیشه نمود که از آنجا که کمال اعتقاد و عقانیت تقی و تطلب  
نواب همایون اشرف اعلا خلد الله ملکه بشریت عز و طریقه بیضاء ال  
عباحلوات الله علیهم می تواند بود که ذکر متشابهات کلام اینهمه بی تاویل  
صحیح که رفع شهاب و رفع توهمات فایده نماید ملایم نمی تواند بود تا نظر  
نیفتد و پندیده نیامد بنا بر این عنوان خامه را از صوب ذکر آن روایات  
و حکایات معروف داشت صاحب کتاب رحمه الله از کسی نقل میکند  
که سلیم بن قیس گفت من و ابن عمر در مکه بودیم که ابوذر رضاعی برخواست  
و حلقه در کعبه را گرفت در موسم و به او از بلند گفت که ای مردمان انکس  
که می شناسد مرا و انکس که نمی شناسد مرا که من حدیب ام ابوذر رضاعی می تحقیق  
که من شنیده ام از پیغمبر خدا که می فرمود که مسئله اهل بیت من است پس بنده  
است و قوم او انکس که سوار شد بر آن و در شکی نیست که انکس که بکذا  
شت از آن عرق شد و ما شنیدیم که خطم است از بنی اسد و ای مردمان  
می تحقیق که من شنیده ام از پیغمبر خدا فرمود که من کذا رفته ام میان شما دو چیز  
را که اگر شما جنگ در ایشان زنید گمراه نگردید یکی کتبه است و یکی اهل  
اهل بیت من و چون ابوذر بمدینه آمد عثمان لعین کسی را به نزد وی

فرستاد که پیغمبر را

فرستاد که پیغمبر بر آن داشت ترا که در موسم برخواستی و گفتی آنچه گفتی ابوذر  
گفت عثمان بن عفان لعین که پیغمبر خدا با من کرده بود بجای او و من عثمان لعین گفت کواهی  
میدم ترا بر آنچه گفتی که امیر المؤمنین علی و مقداد و شایسته این حال پس  
ایشان ادای شهادت کردند بر آن انگاه عثمان لعین گفت این مرد و در  
مصاحب او پندارند که در کاری هستند و مرویست که روزی از روز  
عثمان بن عفان لعین با امیر المؤمنین علی گفت که اگر تو انتظار مرک منم داری  
پس تحقیق که تو انتظار مرک انکس از منم و تو بودند داشته امیر  
المؤمنین علی فرمود که بهتر از منم که بود عثمان لعین گفت بهتر از تو ابو  
بکر و عمر لعین امیر المؤمنین علی فرمود در روح گفتی من بهتر از تو و بهتر از  
ایشانم عبادت کردم خدای تعالی را پیش از شما و عبادت میکنم او را  
بعد از شما سلیم بن قیس گفت روایت کردند سلمان و مقداد و ابوذر  
و بعد از آن از حضرت امیر المؤمنین علی که گفتند تحقیق که مردی فخر  
بر امیر المؤمنین علی میکرد پیغمبر خدا را شنید فرمود ای علی که تو فخر بر عسک کن  
که تو اگر من ایشان از روی پرسم و تو اگر من ایشان بی جهت زوجه و تو  
اگر من ایشان از روی فرزندان و تو اگر من ایشان از روی بیعت برادر  
و اعظم ایشان از روی علم و اگر ایشان از روی علم و اقدام ایشان  
فی از روی سلم و اقرآن ایشان بکتاب خدا و سنت پیغمبر و زاهد  
ایشان در دنیا و احسن ایشان از روی خلق و احصدق ایشان بی



و واجب الی ثانی بخدای و نزد من و زود باشد که باقی باشی بعد  
از من سی سال عبادت کنی خدای تعالی را و صبر کن بر ظلم قریش  
بر تو و چون مدد کار یابی جهاد کن با ایشان بر تپا و بل قرآن همچنانکه جهاد  
کردی در زمانی که با من بودی بر تنزیل قرآن بعد از آن شهادت مینماید  
و رنگینی میشود محاسن تو بخون سر تو و کشنده تو بر بری کشنده ناقص صلح  
بود و در دشمنی خدای تعالی با و سلیم بن قیس میگوید که شنیده بودم تا سلمان و  
ابو زر و مقداد ناکاه مردی از اهل کوفه نزد ایشان آمد و از ایشان ارشاد  
طلب کرد سلمان گفت بر تو باد که تابع کتاب خدای تعالی باشی و بروی  
علی بن ابی طالب عمل کنی پس بتحقیق که او کتاب خداست و مفارقت نمیکند  
از او و ما گوی می دهیم که از پیغمبر شنیده ایم بتحقیق علی بن ابی طالب است  
امیر با حق است هر کجا حق می رود علی بن ابی طالب است و انجا می رود و بتحقیق که  
علی بن ابی طالب است امیر با حق است و صدیق و فاروق است و فرق کننده  
میان حق و باطل مرد کوفی گفت پس چیست مردمان را که از پیغمبر یعنی راضی  
و عمر ملعون را فاروق میخوانند گفتند که مردمان را که پیغمبر را که منصب او را  
بدیگری دادند صفات و کمال او را بنام دیگری کردند و امارت مؤمنان ابر  
المؤمنین است بتحقیق که امر کرد ما را پیغمبر خدا و امر کرد ایشان را باکم  
سلام کنند امیر المؤمنین را را با امارت مؤمنان رواست از قاسم بن معاویه  
که گفت به امام همام جعفر بن محمد علیه السلام که این گروه عامه روایت میکنند  
حدیثی که چون

حدیثی که چون پیغمبر خدا را همه را می بردند دید که بر عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر گفت سبحان الله تغیر و تبدل کردیم  
چیزی را که تغیر داده اند این را و گفت بتحقیق که حق سبحان و تعالی با فرید عرش  
را و نوشت بر و لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین  
و چون با فرید اب را نوشت بران لا اله الا الله محمد رسول الله  
علی امیر المؤمنین و چون گرسی را با فرید بر قوایم او نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و چون لوح را با فرید  
نوشت بران لوح لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین  
منیان و چون اسرافیل را فرید نوشت بر بال و پشانی او لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و چون اسما را  
را فرید نوشت بر اطاق او لا اله الا الله محمد رسول الله  
علی امیر المؤمنین و چون طبقات زمین را فرید نوشت بر او  
لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و چون  
کوه را فرید نوشت بر و لا اله الا الله محمد رسول الله علی  
امیر المؤمنین و چون افتاب را فرید نوشت بر و لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و چون ماه را فرید نوشت  
بر و لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و چون  
و این کتاب سیاحت است که بروی فرید است پس رساله که یکی از شما



شفاء ده امیر المؤمنین عارا و عافیت ده اورا که درین شب بواسطه  
بیماری او خواب نکردم بعد از آن پیغمبر در مجمع اصحاب بن گفت  
که بشارت باد ترا ای علی! آنکه من درین شب چیزی از حق تعالی در  
مخواسم مگر که عطا کرد انرا بمن و سئوال نکردم از برای چیزی مگر که  
سئوال از برای تو مانند آن و من در خواستم از حق تعالی آنکه برادری  
باشد میان من و تو و خدای تعالی انچنان و سئوال کرد که خدای  
تعالی ترا اولی هر مؤمن و مؤمنه گرداند و ان چنان کرد پس دوم  
گفت یکی از ایشان صاحب خود را ایادیدی چه در خواب دیده است  
بخدا سوگند که صاعی از ضرب بهتر است از آنچه او در خواب دیده است  
و اگر از خدای تعالی در خواستی آنکه بفرستد از برای من مملکی که  
یاری کند او را بر دشمنان او یا بفرستد با و کنجی که در دست  
او و اصحاب او بر این بهتر بود از آنچه سئوال کرد  
در احتجاج امیر المؤمنین عا بر شکنده کان او و بیعت او و طلبه از  
برای ایشان خوانند در وقتیکه بیعت شکسته اند از علیهم و حضرت  
امیر المؤمنین و امام المتقین عا فرمود که حق تعالی شما را در جلال و  
اکرام است چون خلایق را آفرید بهترین خلق را بر برگزید و از برای  
گزیده کان خود و انیم عا را بخلایق فرستاد و از برای حق تعالی  
کتاب و شرع و دین آوردند و بر خلایق فرایض و سنن و احکام و احادیث  
و خلایق را بطاعت ایشان امر کرد و بجهل او را در کتب و اشاره

کتاب

فرمود انما که فرمود اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم این  
اولو الامر ما اهل بیت خاصه نه نیز ما پس باز گشتند شما بر اعتقاد خود و از دین  
بر گشتید و عهد شکستید اما این مخالفت شما بحدای تعالی و رسول خدا ص  
و اولو الامر از شما که استباط علم با ایشان مفوض است اگر از دیدن بعد از آن  
حاصد شدید و حال آنکه حق تعالی فرموده بود آنکه وفا کنید بعهده من تا وفا کنم  
به شما و از من اندیشه کنید که اهل کتاب و حکمت و ایمان الی ابراهیم اند  
و حق تعالی بیان کرد است از برای شما انرا و عهد بردید شما بر ایشان  
پس حق تعالی این آیه فرستاد ام یحیی و ن الناس علی ما اتاهم  
الله من فضله فقل اتینا الی ابراهیم الکتاب و الحکم و اتیناهم  
ملکا عظیما یعنی عهد میرند مردم را بر آنچه داده است ایشان را از  
فضل خود پس بتحقیق که ما داده ایم الی ابراهیم را کتاب و حکمت و دادیم  
ما ایشان را پادشاهی بزرگ فمنهم من آمن به و منهم من صلی عنه  
و کفی بجهنم سعیرا یعنی پس بعضی از مردمان آنکسی که ایمان آوردند  
با و بعضی از ایشان آنکس است که باز میگردند به کفر با از آن و کافی است  
دوزخ از برای ایشان از روی برافروختن و تشریف الی ابراهیم ما ثم  
مردم بر ما عهد کردند و بر پدران ما از کسی که عهد کردند بر و آدم  
صی بود ما که با فرید او را خدای تعالی بدستها و در میدان در و



روح خود را و بجزد فرمود بر ملائیک را و در آموخت او را هر چه از اسماء و بر  
گزید او را بر همه عالمیان پس حسد برد بر شیطان و از کفر او بزدید  
از آن حسد برد قایل و پهل را بقتل آورد و از خاسران شد و همد بردند  
بردند بر نوح و قوم او و گفتند نیست این یعنی نوح مکر بشری مانند شما  
میخورد از آنچه میخورید شما وی ایشامد آنچه میباش میباید و اگر فرمان  
برید شما بشری را که مانند شماست پس بتحقیق که شما در بین تمام از زبان  
کاران باشند اختیار خدا پراست بر میگویند انکس را که بر او عهد و عفو  
میکرد اند بر حجت خود از آنکه میخورد و بعد از او حسد بردند بر او و انگاه حسد  
بردند بر ما اهل البیت بدان جهت که بر حق تعالی از ما رجس گشتند و بایز که در اندیشه  
و ما کرده حسد برده کایم هم چنانکه بدان ما حسد برده شده و بر دند حق تعالی  
در کتاب مجید میفرماید که ان اولی الناس با بر ابراهیم و تبعوه و عطفوا  
النبی یعنی بتحقیق که اولی مردمان ابراهیم است هر یک از ایشان اند که شما  
بعث کرده اند او را و این پیغمبر یعنی حضرت محمد در حق تعالی میفرماید که و  
اولوا الارحام بعضهم اولى ببعضی فی کتاب الله و صاحبان  
خون و ند بعضی از ایشان اولی ببعضی دیگرند و کتاب خداوند  
پس ما اولی به ابراهیم ایم و ما میراث برندگان از ابراهیم ایم و ما خون  
و ند این که کعبه معظم بما رسیده و آل ابراهیم ایم پس شما روی از  
ملت ابراهیم میکردانید و حال آنکه حق تعالی بر ما عهد فرموده فتمن

تبغی فانه

تبغی فانه منی پس بر انکس که پیروی کند مرا پس بتحقیق که او از من است  
فرمود ای قوم میخواهم شما را بخدای تعالی و به پیغمبر و کتاب خدا و بولی  
امرا و بوسی او و بوارث او بعد از او پس ایها بیت کنید مرا و پیروی  
کنید آل ابراهیم را و اقتدا بما بتحقیق که امامت و تقدم ما راست که آل ابراهیم  
و دلهای مردمان مراد دوست دارند و این نتیجه دعای ابراهیم است ایها که فرمود  
فاجعل افئدة الناس تهوی اليهم یعنی پس بگردان ای خدای  
با وجود و مرجعت دلهای از مردمان که دوست دارند ایشان را پس دشمن بگردانند  
شما را مگر از برای آنکه ما ایمان آورده ایم بخدای تعالی و با آنچه فرو فرستاده  
شده بر ما پس شغوق میشود که موجب کراهی شماست و خدای تعالی گواه است بر شما و  
من ابراز کردم شما را و دعوت کردم شما را براه حق و صواب و شما را و اختیار شما  
را بهم گذاشتم فصل در احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام بر زبیر بن عوام و بر طلحه بن  
عبد الله لعینی و فتنه عزیمت کردند بر خروج بر امیرالمؤمنین علیه السلام و حجت در آنکه ایشان  
پیروان رفتند از دنیا پی آنکه تائب باشند از شکستن عهد بیعت روا  
یت کرده است از ابن عباس رضی الله عنه آنکه فرمود من نزد امیرالمؤمنین  
بودم و فتنه آمدند طلحه و زبیر لعینی جهت رخصت طلب کردن که بمکه معظمه  
روند و عمره گذارند پس ابا فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام در اذن دادن ایشان  
پس اعاده کردند ایشان طلب خود را پس اذن داد ایشان را و التفات  
فرمود بجانب من و گفت بخدای سوگند که ایشان را و پیروان من در اندیشه کفر  
پس چرا اذن دادی ایشان را و باز التفات فرمود بجانب من و گفت بخدای



جملند اگر ز سپهر او فرمود ای ابا عبد الله شرمه سپرون پیاپی سپرون  
آنگاه ز سپهر و طلحه با وی بود فرمود بخدا سو کند که شما میدانید و این عالم اهل  
محمد میدانند و عایشه دختر ابوبکر ملعون میدانند که اصحاب با او ملعونان  
بزیان پیغمبر محمد از لطف خدای تعالی کسی که افترا کند ملعون باشد  
ز سپهر گفت چگونه ملعون باشیم ما و حال آنکه ما از اهل بهشتیم و از مؤمنین  
فرمود که اگر من می دانستم که شما از اهل بهشتید حلال نمیدانستم خدای را با  
شما ز سپهر گفت ایا شما شنیده حدیث بن عمرو بن بقتل را که روایت میکنند که  
شنیده از پیغمبر که میفرمود ده نفر از قریش از اهل بهشت اند امیر المؤمنین  
فرمود شنیده ام این سخن را که عثمان لعین روایت در ایام خود رفت خود  
و ز سپهر گفت ایا افترا و کذب است که نسبت به پیغمبر میگوید پس امیر المؤمنین  
فرمود بخواه جواب بخواهم داد ترا تا نامبری که چه کنند ایشان ز سپهر گفت ابو  
بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و  
عبد بن ابی اسحاق و سعید بن عمرو بن نضیل پس امیر المؤمنین علی فرمود نه نفر شمری  
دهم ایشان کیست ز سپهر گفت ان توفی پس امیر المؤمنین علی فرمود ایا افترا  
کردی که من از اهل بهشتیم و آنچه تو از برای خود و اصحاب خود گفتی من  
و منکر آنم ز سپهر گفت این سخن ایا افترا و کذب است ز سپهر گفت پس امیر  
المؤمنین علی فرمود بخدا سو کند که بعضی از این مردم که نام بردی در  
تابوتی اند از ایشان در جای اسفل در کجهم و برادران و سنی  
بزرگ هرگاه که خدای تعالی بخواهد که دوزخ را عذابی از او بدست  
عذابها باشد بر میدارند ان سنگ را از دران بجایه و از سس و عقوبت

ان بجایه اهل

ان بجایه اهل دوزخ عذابی میکنند که مزیدی بران تصور نمیتوانند نمود  
این سخن را از پیغمبر خدا شنیده ام و اگر خلاف گویم خدای تعالی ترا بر من  
ظفر دهد و خون مرا بدست تو بریزد و اگر راست باشد ظفر دهد مرا خدای  
ی تعالی بر تو و اصحاب تو و جان ناباک ترا بما لکان دوزخ رسانم و  
پس باز گشت ز سپهر میان اصحاب خود و گریان بود روایت کرد است  
نصرتی بر احم انکه امیر المؤمنین عا در قحطی قتل کردند و ز سپهر گشت  
امیر المؤمنین بر استر شهاب عمره سوار بود و در میان دو صف قتل در آمد  
و ز سپهر را بخواند ز سپهر نزد یک امیر المؤمنین حضرت امیر کل علی فرمود  
ای ز سپهر سو کند میدهم ترا بخدای تعالی که از پیغمبر شنیدی که با تو میفر  
مود زود باشد که تو قتل کنی با علی بن ابی طالب عا و تو ظلم کننده  
باشی بر علی بن ابی طالب عا گفت بلی حضرت علی فرمود پس شما شنیده  
درین مقام گفت حاضر شدم از برای اصلاح میان مردمان افکاه  
هست کرد ز سپهر بیت چند میخواند مضمون آنکه ملا حفله عواقب امور مرد  
را بهتر از دین و دنیاى اوست و اظهارند است از افعال قبیحه خود نموده  
که از ترک ملا حفله عواقب باشی نصرت مرا هم میگوید که ز سپهر نزد عایشه  
ملعون رفت و گفت ای مادر بخدای سو کند که آنچه میکنم نه از روی  
بصیرت است و من از این باز گشتم عایشه ملعونه گفت ای ابا عبد الله  
از شنیدن پسرا بوطالب میگری گفت بخدای سو کند که شنیده ای ایشان  
در از و برنده بدست جوانان دلیکاردان است و از آنها باز گشت و در



وادی سباع در آمد احنف بن قیس را از اینجا که در بنی تميم جدائی  
اختیار کرده بود ز سپهر داد احنف را از انصراف او از مکه اقبال و  
احنف گفت مشغول شد بجنبک ز سپهر این خلاف با تمام و به پدید آمده  
از مکه حرب و قتال گریزان است و ایشان بعضی بعضی را میکشند و  
او میخواهد که با اهل خود ملحق شود این سخن را این حرور شنیدند و دور  
بود از اهل خود بیرون رفتند و پیش از رسیدن ایشان سپهر ملحق شد  
بود مردی از بنی کلب با غلام خود چون این حرور بایشان نزدیک شد  
ان دو مرد که ز سپهر بودند مرکب خود را بر سرعت راندند و ز سپهر گذشتند و  
ز سپهر گفت چه میشود شما را ایشان را نترساند چون این حرور به پدید رسید و  
ز سپهر گفت از من و ورشو این حرور گفت ای ابا عبد الله نزد تو آمده  
تا شوالی کنم از احوال مردمان ز سپهر گفت گذارستم مردمان را در معرکه قتل  
ل که بعضی بعضی را بقتل آوردند این حرور گفت ای ابا عبد الله خبر  
ده مرا از اموری که شوال میکنم این حرور گفت خبر ده مرا که سبب هم  
بود که از بیعت عثمان لعین بر گشتی و با علی بیعت کردی و بعد از آن  
بیعت او را چه شکستی و عایشه ملعون را از اینجا بیرون آوردی  
و نماز در عقب سپر خود گذاردی و این جنگ را بکنی و اکنون ایشان  
را گذاشته با اهل خود ملحق میشوند ز سپهر گفت اما بیعت عثمان  
لعین را از جهت آن شکستم که اقدام بر خطبای نمود و ما خبر کرد در توبه

از آن و این

از آن و اما بعضی که با علی بن ابی طالب کرده اند امری بود بحسب  
ضرورت واقع شد از آن جهت که مهاجرو انصار تمام بیعت کردند  
و اما نقص بیعت منی بدان جهت بود که بیعت منی با علی عابدست بود  
نه بدل و اما پیروان آوردن عایشه ملعون بجهت امری بود که اراده  
کرده بودند و خدای تعالی غیران اراده کرده بود و اما نماز کردن من  
در عقب بصرم پس بتحقیق که خاله او مقدم داشت او را و اطاعت او  
کردم پس حرور گفت خدای تعالی مرا بکشد اگر ترا نکشم و مروی است که سر زبیر را  
باشمیز او نزد امیر المؤمنین علی آوردند و حضرت شمشیر او را گرفت و فرمود بسیار  
بوده که این شمشیر غم و الم را از پیش پیغمبر برداشته در معرکه و جنگگاه بداد این  
معرکه و جنگگاه است مشغول است که چون امیر المؤمنین علی در جنگگاه بر گشته کان  
گذشت طلحه را در میان گشتگان دید فرمود تا او را بکشند و فرمود که بتحقیق  
که ترا بر من سابقه بود اما شیطان در دماغ تو در آمد و ترا در میان آتش افکند  
و روایتی آن است که چون امیر المؤمنین علی طلحه را در میان گشته کان دید  
فرمود این را بکشند بیعت من است و مرا بکشند و فتنه در میان امت و جماعتی  
مردمان است بقتل من و قتل عترت منی بنی طلحه را پس نشانند طلحه را  
امیر المؤمنین علی فرمود ای طلحه بن عبد الله بتحقیق با من منی آنچه وعده کرده بود  
بمن حق تعالی آنکه او حق و راست بود و هیچ یافتمی آنکه حق تعالی بنوعی وعده کرده بود  
راست و حق است بعد از آن فرمود بمخبر طلحه را و از او برگشت گفت بعضی



برای آنکه اگر کشته میشدی تو با جلی خود مرده بودی و به بهشت در میآمدی  
و ما کشته شدن ترا تشییع بنایت بزرگ بر علی بن ابی طالب میکردا  
نیدیم فصل در انتخاب ام سلمه زویم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و انصار او بروی بجهت خروج او برادران مؤمنین را روایت کرده از شیعی  
عبد الرحمن بن مسعود عیدی که وی گفت من در مکه بودم با عبد الله  
ابن زبیر و طلحه و زبیر نیز بودند پس بنمای فرستادند ایشان را عبد الله  
بن زبیر و با او گفتند که عیسیٰ مظلوم کشته شد و ما از فدک کار آمدن  
محمد صلی الله علیه و آله را اگر صلاح عیسیٰ لعنه در آن باشد که پیروان آید با ما شاید  
که خدای تعالی پریشانی است محمد صلی الله علیه و آله به جمعیت مبدل گرداند و بی انتظا  
می ارامت محمد صلی الله علیه و آله بنظام آید شیعی گفت پیروان آمدیم متوجه شدیم تا زنا  
خی که عیسیٰ ملعونه را دیدیم و عبد الله بن زبیر بنمای که عیسیٰ لعنه  
لعنه رسانید و عیسیٰ لعنه گفت سبحان الله من ماء مؤمنین و بیستم بخروج  
او و حاضر نیست مرا از مهمات مؤمنین مگر ام سلمه پس که پیروان آید  
ام سلمه من نیز پیروان تو انم آمد عبد الله بن زبیر باز گفت و انصار را از این  
شنیده بود بایشان باز رسانید گفتند که باز کرد و با عیسیٰ ملعونه  
بگویی که اگر صلاح این مهم را ما ام سلمه پسند میتوانیم بفرستیم عبد الله بن  
میت عثمان لعنه برخواست و او را زاده از دیگر خواطر است عبد الله بن  
سخن را بعیسیٰ لعنه رسانید عیسیٰ ملعونه بنی نه ام سلمه ام سلمه بنی و کتریم

و انصار را از این

او مشغول شد گفت عجب میدانم این تفقد و ملاطفت را از تو مگر  
امری را می شنیدم که داعی برین الطفات باشد عیسیٰ ملعونه گفت  
طلحه و زبیر آمدند و بسیار پریشان و متاعم خاطرند بدان جهت که عثمان  
مظلوم کشته شده ام سلمه چون این سخنان شنید فریاد زد که اهل بیت  
که بفراد او اطلاع یافتند و گفت ای عیسیٰ لعنه لعین دیگر و زکولای  
بر کفر و فجور عثمان میداد و امروز بر مظلومیت او مراد شما از این سخن  
حیث عیسیٰ ملعونه گفت مراد آن است که موافقت کنی و با ما پیرون  
ای که شاید به پیرون رفتن ما خدای تعالی مراست محمد صلی الله علیه و آله را بصلاح آورد  
ام سلمه بعیسیٰ ملعونه گفت پیرون میروی و حال آنکه شنیدی از پیغمبر خدا صلی  
الله علیه و آله که ما شنیدیم سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که میداند راست ترا اگر برایت  
شکلم باشی ایادر خواطر داری که روزی که روز بود از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و تو خیره  
در خانه مس بخت بودی و خبر بزه طعمای است که ارد و شیر را بخت بخت  
و انرا نزد پیغمبر خدا آوردی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار شب و روزی که  
که او از کندی سکان اسب جوی در حوالی عراق برجامی که در میان ایشان از  
باشد از زنان من و ایشان گروه اهل بنی باشند من از خوف آن سخن بر خود  
بلرزیدم و ظرف طعام که در دست من بقصد حضرت سر بر آورد و در دست  
نکر است و غرور و جیست ترا ای سلمه کفر یا رسول الله چگونه ظرف از دست



من نیفتد که از شما شنودم آنچه میفرمودم بهیچ چیز ایمن شوم که من زن  
 توبیخ مکر پس بخندید حضرت ۱۵ بتو ملتفت شد و فرمود بهیچ چیز ترا  
 بخندد و او را ای چهار یعنی ای سرخک به تحقیق که منم که میفرم  
 ترا که ان زن تو باشی باز گفت سو کند میدهم ترا بخند ای خاتون ای  
 عایشه که داری شبی را که در خدمت پیغمبر از مکان بیرون نرفتی  
 محل میرفتی و پیغمبر خدا در میان من و میان علی بن ابی طالب علم  
 بود سخن با ما می گفت پس در آوردی شتر خود را و حایل شد میان  
 پیغمبر و علی ۱۶ و پیغمبر فرمود که در دست مبارکش بود بر روی تو  
 نزد و فرمود بخند سو کند که روز حضرت او از توبه یک روز است  
 و بلیه او از توبه یک بلیات است بدان و آگاه باش دشمن ندارد  
 او را مگر منافق و کذاب باز فرمود سو کند میدهم ترا بخند ای تنالی  
 انکه یاد او ری مرض پیغمبر را که بان مرض رحلت فرمود از زمان که  
 بدست آمد و عمر یعنی با وی بود تا عیادت کند آن حضرت ۱۷ علی بن ابی  
 طالب غم در آن وقت مشغول با صلوات و سجده و توبه و توبه بود  
 و شکاف نعلین میدوخت و در عقب خانه ایشان بود دست و پا میزد و مرض  
 نمود و عیادت کردند و حضرت هم بخند و شکر خدای تعالی اشتغال فرمود بعد  
 از آن گفتد مگر چیزی است که از آن گریز نیست حضرت ص فرمود بل ای از آن  
 گریز نیست پس گفتند یا رسول الله ما هیچکس را از برای خلافت مقرر فرمودی

در بیان از توبه

در جواب فرمود خلیفه من در میان شما خاضع فعل است یعنی انکه نعلین مرا در  
 یکدیگر میدوزد پس بیرون آمدند و گذشتند بر علی ص او خاضع نعلین پیغمبر  
 بود و هم این حالات را شاهدی برای احوال و تغافل از آن عینی حضرت  
 است باز ام سلمه رضی الله عنها فرمود ای عایشه من چون خروج کنم بر علی ۱۸  
 بعد از انکه شنیده باشم این سخنان را از برای علی بن ابی طالب ۱۹ پس عایشه ملعونه  
 بمنزل خود بازگشت و گفت یا عبدالله این زهر که با ایشان برسان که منم بیرون نخواهم  
 آمد بعد از انکه شنیده باشم از ام سلمه آنچه با من گفت و عبدالله این زهر بازگشت  
 و آن جواب را با ایشان رسانید ام سلمه گفت نصف نکند شده بود که او از شتر  
 عایشه ملعونه برآمد که با ایشان بیرون میرفت امام بهام جعفر بن محمد فرمود که چون  
 ام سلمه اطلاع یافت که عایشه ملعونه عزیمت خروج بجانب بصره مضم کرده نزد  
 وی آمد و بعد از حمد خدای تعالی و صلوات بر پیغمبر و فرمود ای عایشه ترا انجا  
 ری بود در نظر پیغمبر و حرمتی در میان است عجب پیغمبر بر تو و حرمت تو حقیر  
 است قرانی مجید جمع کرده اند تا انرا کشته مگردان و فراهم آورد انگشتان  
 ترا پس تو منتشر مگردان انرا تحقیق که پیغمبر خدا ص جای و منزلت ترا میداد  
 نسبت و اگر ترا درین اعمال عزت و منزلتی بودی ترا بان اعلام میفرمود بلکه  
 نمی فرمود ترا از این اعمال و چنان تصور کن که پیغمبر ص بلا فی شود ترا درین  
 بیابانها که با این جماعت بر شتری نشسته از منزلی به منزلی و از مکانی به مکانی  
 میروی بغرضی که موافق خدای تعالی و رضای خدا ص پیغمبر خدا ص نیست بلکه ان  
 سخا در مخالفت امر ایشان است و بعضی عهدی است که با حضرت کرده از خجالت  
 و شرمندگی از روی حضرت در آن براندیش و خود را درین در طر متشکن



فراگیریم او را بکناه او و اگر باز دارد از ما تحمل نمیکند ما برو کناه خود او را  
 اینست بتحقیق که محکم گردیم در میان ایشان بحکم رسول الله ص در اهل مکه پس  
 قیمت کرد آنچه احاطه کرده بود لشکریان و متعرض نشد غیر از آن و منتهی بر  
 وی نکردم مگر آنرا بر سر راه پی تفاوت ای برادر مکرر داشتی در راه در حین  
 حلال است آنچه در دست و در حین حرام است آنچه در دست مکرر بحق  
 پس اگر تصدیق نمکنند قول مرا و اگر از بر غلاف پنهانند بگویند که کدام  
 از شما عایشه را در سهم خود قبول دارید بگفتند ای امیر المؤمنین تو بر صوابی  
 و ما بر خطا و سخنان تو از روی علم است و سخنان ما از روی اهل و ما  
 استغفار میکنم از خدای تعالی با آنچه گفتیم و آواز بر او و از هر جا  
 نب که تو بر حق و صوابی ای امیر المؤمنین ما بر خطا انکه عباد بن  
 قیس برخواست و گفت ای مردمان بخدای سوگند که اگر راست است و متا  
 بعث کنی امیر المؤمنین عا هرگز گمراه نشوید از طریق پیغمبر خدا و محال  
 انکه مخصوص گردانیده است با و علم منایا و علم و صایا و فضل و غلبه بر  
 شما عا و چون عا و فرمود تو از برای من بمنزله که روی از برای منوی  
 مکران است که نیست پیغمبری بعد از من و مخصوص گشته است با من و کرامت  
 بسیار از پیغمبر و عطا کرده او را حق تعالی با آنچه عطا کرده است از  
 امت پیغمبر بعد از آن امیر المؤمنین عا فرمود نظر کنند و آنچه عا عطا کرده  
 شده اید بان و بجای آورید اینرا پس بتحقیق که عالم اعظم است با آنچه میگوید  
 از جلال عیسی و محض بی بدستی که منی راه نمائنده شما بطریق نبی است اگر  
 اطاعت کنید مرا و اگر چه در و حقیقت شدید و مرا است عتب بوده باشد

والله اعلم

و آن را خبر دیم شما را را انکه گروهی از بنی اسرائیل امر کردند ایشان را پیغمبر ایشان  
 اب نخورند از نهر مفرات ایشان لجاج کردند و ترک امر او و اب نخورند از  
 آن نهر مکرر اندکی از ایشان پس شما از آن اندک باشید که اطاعت کردند پیغمبر  
 را و عیسی نکردند هر و در کار خود پس عایشه متابعت کرد روی زنان را در  
 غلط افتاد و بر حرمت اول خود خواهد بود و حساب او بر خدای قالی است  
 ای امیر انکس که میخواهد و عذاب میکند او را که میخواهد و از اجمع این بنانه  
 مروی است که گفت من نزد امیر المؤمنین عا بودم در روزی که مردی آمد و در برابر  
 حضرت ایستاد و گفت ای امیر المؤمنین عا این قایل لاله الا الله اند یعنی انکه ما  
 قایلیم و نماز میکنیم از هر چه میخواهد ما میکنیم و روزه میداریم چنانکه ما میدانیم از برای  
 چه با ایشان قتال میفرماید امیر المؤمنین عا فرمود قتال من بنا بر آن چیزی است که  
 حق تعالی در کتاب مجید فرموده پس گفت ای امیر المؤمنین عا تعلیم کن مرا انکه در  
 کجای از کتاب مذکور است فرمود در سوره بقره مرد گفت ای امیر المؤمنین عا تعلیم  
 کن مرا انکه کدام آیه از بقره است حضرت فرمود این است تِلْكَ الرُّسُلُ فَظَلْنَا  
 بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهَ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَاتَّخَذَ  
 عَلِيسَى بِنَ مَرْيَمَ الْبِنَاتِ وَآيَدْنَاهُ رُوحَ قُدُسٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ  
 مَا قُتِلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَ بِهِنَّ الْبِنَاتِ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ  
 أَمِنْ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا قُتِلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ  
 یعنی این پیغمبران که در کتاب مجید مذکورند بعضی از ایشان را عیسی بن مریم  
 بر بعضی بعضی از ایشان انکس که سخن گفته است خدای تعالی و بپاخته شده است



حق تعالی در رجعت بعضی از ایشان را و داده ایم ما عیسی بر سریم را  
از اینها روشنی و تقویت کرده ایم او را بروح قدس که جبرئیل باشد  
و اگر خدای تعالی مواساتی قتالی و کارزار نکردندی ایشان را بخند  
پیغمبران بودند از بعد آنکه آمده بود ایشان را آیات و معجزات روشن  
و لیکن اختلاف کردند ایشان پس بعضی از ایشان بودند  
که ایمان آوردند و بعضی از کافر شدند و اگر خدای تعالی این خواستی  
ایشان را یکدیگر قتالی و کارزار نکردندی و لیکن خدای تعالی میکند  
انچه میخواهد امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود پس ما انکسایم که ایمان آوردند  
و ایشان انکسایند که کافر شدند و آن مرد گفت بنده ای کعبه که  
کافر شده اند قوم سلاح خود را برگرفت و جهاد میکرد با این قوم  
تا زمانی که شهادت یافت رحمة الله علیه مبارک بود فیض اله از مردی  
نقل میکند که ذکر کرده اند او میگوید آن مرد که مشرک بود و با شیطان  
تعالی مرا از این مشکل خلاصی بخش پس اگر این عمل را طاعتی که  
از ماصد و ریافت بتوبه و انابت بدرگاه حق تعالی بار کردیم  
و اگر غیر است که در وجود آمده در از دیاد آن کوشیده و برده مرا از  
امر خود که بآن اشتغال داری ایافته است که غرضش شده ترا  
و اهل اسلام بشمیرند از یکدیگر میکند رانی و یا غیر است که مخصوص  
کردند است ترا بان پیغمبر خدا صلوات الله علیه و آله فرمود خبر خواهم

داد ترا از حقیقت

داد ترا از حقیقت این حال بتحقیق که جماعتی از مشرکان نزد پیغمبر خدا  
آمدند و اسلام آوردند بعد از آن که ابوبکر ملعون گفتند که رخصت  
از پیغمبر حاصل کن از برای ما تا در میان قوم خود در آئیم و اموال خود  
را متصرف شویم انگاه باز کردیم ابوبکر لعین از پیغمبر خدا صلوات الله علیه طلب رخصت  
کرد از برای ایشان عمر لعین گفت ای رسول خدا ایابا میگرد از اسلام بکفر  
حضرت فرمود چون داشتی ای عمر شاید بروند و پیاورند با خود از قوم خود  
مثلی خود را بعد از آن نزد ابوبکر لعین آمدند در سالی بعد از آن و سؤال کردند  
از ابوبکر لعین که رخصت حاصل کند از برای ایشان از پیغمبر صلوات الله علیه و ابوبکر لعین  
رخصت طلب کرد عمر لعین حاضر بود گفت انچه پیش از آن گفته بود پس پیغمبر  
غضب فرمود و گفت بخدا سوگند که نمی بینم که تمتع شوید و باز ایستید تا زمانی  
که بر انگیزد بر شما خدای تعالی مردی را از قریش که بخواند شما را بخدای تعالی  
پس بنی اختلاف کنید و از وفات جوئید مانند شترانی که از صاحب خود نفرت  
کرده باشند ابوبکر ملعون گفت فدای تو باد پدر و مادرم ای مردم قریش منم  
حضرت فرمود نه عمر لعین گفت منم خواهم بود حضرت فرمود نه عمر لعین گفت  
پس که خواهد بود حضرت فرمود اشارت کرد بر من و در آن وقت فعلی حضرت را  
مید و ختم و فرمود آن دو زننده فعلی من است و پسر عم من و برادر من و صاحب  
من و ادا کننده فرض من و وعده های من است و رساننده سخنها من و قلم  
کننده مردمان من است بعد از من و بیان کننده تاویل قرآن من است انچه مردم از من  
پس آن مرد گفت پس مرا از تو این سخنان یا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که در میان  
با این پس آن مرد بهتر اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود در شده بر مخالفان آن حضرت



آیند و اظهار رغبت کردند پس در امر شما و مرا از منزل خود بیرون آوردند  
تا بیعت کنند پس من ابا و امتناع نمودم از آن و مکرر بیعت نکردند  
و من قبول نکردم و چنان از دحام کردند بر من که از دحام کنند شتران  
بست نشسته بر خوفی آب در روز و روز ایشان تا غایت که من ترسیدم  
از آنکه بقتل آورند بعضی ایشان بعضی را و چون این حال را از ایشان  
مشاهده نمودم ندیدم در امر ایشان و در امر خود و گفتم اگر بیعت  
کنم قول ایشان را و قیام ننمایم با مرا ایشان نیابند احدی را که قیام  
مقام من باشد و عدلی کند در میان ایشان آنجا که عدل من است  
و با خود گفتم که اگر قبول کنم قول ایشان را و داند ایشان حق  
مرا و فضل مرا دوست تر است نزد من از آنکه امتناع کند و ایشان  
عارف بحق و فضل من نباشند پس من خود را کفایت دادم و با من بیعت  
کردید و در میان شما مهاجران و انصار و تابعان ایشان با عهد  
بودند پس فرا گرفتم از شما عهد و بیعت را بجهت پیغمبران عهد  
مبتاق کنند و مقرر داشتند که بشنوبد امر را و هر که بر داری  
من باشی و قتال کنی با هر که بغض کند بر من قبول کرد این  
جمله را از من و عهد بران نمودید و خدای تعالی را بر خود گواه گرفتید  
و بعضی از شما بر بعضی گواه شدید و من قیام با مر شما نمودم بکتاب  
خدای تعالی و سنت خدا پس محجب از معاویه بن ابوسفیان لعین

که من از پیوسته

که من از پیوسته میکند با من در امر خلافت و حجب میکند با من در امر محبت و کمان میرد  
آنکه او حق است از من بخلافت و این چنانی است که بر خدای تعالی  
میکند بغیر حق و بی بیعت و حال آنکه بیعت نکرده اند با او مهاجران  
و راضی نشده اند با انصار ای گروه مهاجر و انصار و ای جماعتی  
که میشنوبید سخن مرا ابا و احب نکردانیده اند بر خود طاعت مرا و بیعت  
نکرده اید با من برضا و رغبت خود ایا بیعت نمی دران روز اگر از بیعت  
ابوبکر و عمر علیهما السلام نبود پس چیست حال شما که مخالفت میکند مرا و  
مخالفت نکردید آن دو کس را تا زمانی که از عالم رفتند آیا واجب نشده  
است بر شما طاعت من و لازم نگشته است بر شما انقیاد من ایا ندانسته اید که  
بیعت من لازم است بر شما و غایب شما و بیعت معاویه بن ابوسفیان لعین  
و اجماع او را که طعن کنندگان در بیعت من اند و وقایع بیعت من  
نمیکند و حال آنکه من در قرابت پیغمبر خدا و سبق ایمان و دیگر صفات او  
لی ام باین امر از کسانی که پیش از من و ای این امر بودند ایا شنیدید  
قول پیغمبر خدا را در روز غدیر در ولایت و موالا من پس ای  
مسلمانان از خدای تعالی بپندیشید و مردم را بر عهد معاویه لعین برانگیرید  
که او مرد ظالم و شکننده عهد است و بشنوبد آنچه بر شما میخواند از کتاب  
مجید که منزلی بر پیغمبر است تا پند گیرید از آن و منتفع شوید بکتاب  
حق تعالی و مترجبر شوید از معاصی حق تعالی نزد ابراهیم و اسماعیل



نصیحت کردست حق تعالی شما را باحوال غیر شما با پیغمبر خود فرمود الهی  
الی الملاء من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ قال مولی  
لهم ابعث لنا ملکا تقابل فی سبیل الله یعنی تنگرسنی بانی تروه از  
بنی اسرائیل که بعد از موسی بودند از زمان که گفتند مر پیغمبر خود را که برانگیز از  
برای ما پادشاهی تا قتال و کارزار کنیم در راه خدای تعالی آن چهل عیسمان  
کتب علیکم القتال ان لا تقاتلو پیغمبران ایشان گفت مسیحی باید که بشود اگر  
فرض نبود بر شما قتال آنکه سر باز زنید و قتال نکنید و ما لانا تقاتل فی سبیل  
الله و قد اخوضنا من دیارنا تا بهم گفتند و چه باشد مراقبتی و کارزار کنیم  
در راه خدا و حال آنکه ما پیرون کرده باشیم از خانه های خود را و فرزندان خود  
فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم و الله علیه و آله و سلم  
و چون نوشته شد بر ایشان قتال با اعدای دین پشت و فرار و قتال  
نکردند مگر اندکی از ایشان و خدای تعالی داناست بر حال ایشان و قال  
لهم ننبیهم ان الله قد بعث عنکم طالوت ملکا و گفت از برای ایشان  
پیغمبر ایشان که بتحقیق که خدای تعالی برای یکتا نبوت را به  
پادشاهی قالو فی یکون له الملک علینا و نحن احق بالملک منه  
و لم یؤت سعة من المال گفتند از چه باشد از برای او سلطنت  
و پادشاهی بر ما و حال آنکه ما سزاوارتریم بسلطنت و پادشاهی از او و  
دادند او را وسعت و گشادگی از مال قال ان الله اصطفی لکم وزرا

بسیار

بسطه فی العلم و الجسم و الله توفی من یشاء و الله و  
سبع علیهم گفت پیغمبر ایشان بتحقیق که خدای تعالی برگزیده است طاووت  
را بر شما و زیاده کرده ست از برای او گشادگی در علم و قوت بدن حق تعالی  
میدهد ملک و سلطنت خود را بانی کس که میخواهد و خدای تعالی گشاده رحمت  
و داناست بهم امورای مردمان شما را در آیات بند و نصیحت و عبرت  
ست اما بدانید آنکه خدای تعالی فضیلت داده طاووت را و بر ایشان مقدم  
گردانیده ست او را و زیاده گردانیده از برای او گشادگی در دانش و  
در قوت بدن اما هیچ میدانید آنکه خدای تعالی برگزیده ست نبی الله را  
بر نبی ما ششم و زیاده کرده ست از برای معاویه یعنی گشادگی در علم و  
در قوت پس از خدای تعالی برانند پیشید و بهما دکنند در راه خدا پیش  
از آنکه قهر خدای تعالی بشی لا حق شود بواسطه آنکه عصیان شما حق  
تعالی میفرماید که لعن الذین کفرو من بنی اسرائیل علی لسان داود و  
عیسی بن مریم ذالک بها عصو و کاتو یعتدون کانوا  
یتناصون عن منکر فعلوه لیس عیسی کاتو یفعلون یعنی لعنت  
کرده شده ست انسانی که کافر شدند از نبی بر زبان داود و عیسی  
بر مریم این بسبب آن بود که عصیان و نافرمانی کرده بودند که تجاوز  
میکردند از حد خود و بودند که باز نمی ایستادند از مفکری که میکردند و  
هر آینه بدان چیزی که بودند که میکردند از حق تعالی میفرماید  
ماتو منون الذین با الله و رسوله ثم لیسوا بایمان و



مردی از نبی امید و آن بلائی باشد که حق تعالی از اقصا کرده باشد برین  
اعت که بکش اخبار شما را در فرمان خود در آورید اشرار شما را و انحراف  
کنند کنوز و ذخایر شما را از اندرون جلیبهای شما پیش از آنکه در وجود  
آید با شما از آن برحد زندان و بیم کنید آنکسی را که پند پذیر باشد و از  
خبر عبرت گیرد گوید در میان شما بخی هستند که میگویند علی بن ابی طالب  
دروغ میگوید همچنانکه قریش از برای پیغمبر خدا داد که میگفتند وای بر شما  
بر که دروغ میبندیم آیا بر خدای تعالی و من اول هم که او را به حدانیت  
پرسیدیم و یا به رسول خدا و من اول کسی ام که ایمان آوردم با او  
و تصدیق کردم او را و نصرت دادم دین او را نه چنانی است و من دروغ  
بند گوئیم اما این را نمی بیند کان است تا مردم را از طاعت من سب و  
برند و بر آینه خواهند داشت حقیقت این اخبار را بعد از ابایی  
و در آن وقت بهل شما حسرت شماست و دانش شما بی منت است و  
بی خاصیت و قبح درشتی شما راست ای انا که بمردم پناه پند و مردم را  
بسته اند و اندیشه شما اندیشه اطفال و عقول شما عقول اطفال است با  
نبد و اکاد باشد ای آنکس که حاضر است از شما و عايب است از شما  
عقول شما و مختلف است هوا و ارزوی شما و نصرت تمیای به آنکس که  
شما را بهمدکاری میخواهند و راحت نمیا به دل آنکس که خجسته شما میکند و رو  
شن نمیشود چشم کسی که شما را بخود جای میدهد او را از شما در حق نمی بینم  
مرد و فعل

حلاوت و فعل شما در طمع اندازنده عدو و مناب است بعدای نهاد خدای  
تعالی در میان ما و شما و برساند بمن آنکس را که بهتر باشد از برای من  
از شما طاعت حق تعالی میکند و شما معصیت امام خود را و امام شما معصیت  
میکند حق تعالی را و این ان اطاعت میکند او را بعد سو کند که دوست  
میدارم که معاویه لعین با من مصارقه کند بشما مانند صرف دینار بدیم  
فرا کرد از من ده عدد از شما و بدید مرا یکی از مردم خود و بعد سو کند و  
ست میداشتم آنکه نشناختم شما را و نشناختی شما مرا نه این شناختی  
ست که منجر به ندامت است بر اینده شما پیدا کرده اید چشم را در سینه من  
و فاسد گردانیده اید کار مرا بر من تا غایبی که گفتند قریش که علی بن ابی  
طالب مردی شیاع است اما نمیدانند علم حروب را چه نیک میدانند و  
هیچ هست در میان شما و این مردی که پیش از من مبارکست حروب کرده  
باشد و شد اید آن کشیده باشد و من شروع در محاربه کردم و سال  
من به پست نرسیده بود و اینک من زیاده بر سن شصت سالگی ام هیچ امری  
تمشی نیست اگر کسی اطاعت نکند او را من ارز و میکنم آنکه پروردگار من  
پروان پرورد مرا از میان شما و برضوان خود برساند و مرک نیز مترصد من است  
چه چیز منع میکند استغناء ایشان را که غضاب کند این را اشاره به محاسن  
مبارک خود فرمود و اشارت بدست مبارک بر سر خود و این چیزی است که پیغمبر  
ای عربی مرا خبر داده و تو میدانی آنکس که افترا کند و نجات یافته است آنکس  
که هرگز کار کرده و حق را باورد داشت ای اهل کوفه خواندم شما را بجهد اهل



شام در روز و در شب و در سر و در آشکار و در کفتم شما را که غمناک اند و  
پروان روید بچنگ ایشان پس بتحقیق که غمناکند قوی در خانه  
خود مگر که دلیل و غار شدند پس شما تغافل کردید و راه خدا را  
رفتید کمران آمد گفتار من بر شما و دشوار نمود امر من بر شما پس پشت  
افکنید تا زمانی که بر اطراف شما غارها ظاهر شد و قواش و  
منکرات در میان شما شایع گشت روز شب میکند رانید و عنقریب  
با شما ان خواهند کرد که با احباب بلیات که پیش از شما بوده اند  
انجا که حق تعالی بفرستید از اخبار طعنه و منصفین و میفرماید  
یذبحون ابناء هم و لیستبحون لنساء هم و فی ذالک هم ربکم  
عظیم یعنی میکنند این را بر سران شما را و زنده میکند از زبان شما  
را و درین بلیه است بزرگ از پروردگار شما ای اهل کوفه بتحقیق که فرود  
خواهد آمد بر شما آنچه تهدید کردم شما را بان زیرا که عتاب مردم شما را  
بمواعظ قرآن و منفعت نیافتن از آن و ادب کردم و در پیش راست  
نشدید بامن و عقوبت کردم شما را بتاوانه که اقامت نمود بان  
میکند براه باز نکشید دانستم بتحقیق که آنچه صلاح شما میکند شمشیر است  
و من سعی در اصلاح شما نمیکم بجزی که فساد نفس در شما باشد اما  
زود باشد که مسلط گرداند خدای تعالی بر شما پاشای جبار که تو فیر نکند

بزرگ شما را و رحم نکند کوه چنگ شما را و اکرام نکند عالم شما را و قسمت نکند  
غنیمت شما را بسویت و خوار و ذلیل گرداند شما را و را بهما را بر شما ببندد  
و حاجبان بر درگاه خود بگذارند تا شما از و محبوب باشید و قوی شما ضعیف شما  
را بخورد و هر آینه بسیارند کسست دولت جماعتی پشت او را بپشتان و بعد از  
آن روی او را بپشتان و نیست بر من مگر آنکه نصیحت کنم شما را ای اهل کوفه شما  
کورانید بی چشمهای روشن و کنکاشید بازبان کویا و گرانید با گوشهای شنوا  
نه برادران صدق اند نزد ملاقات و نه دوستان با اعتماد به نزد او رود  
بلیات و من هر آینه میدانم که شما زیاده میخواهید کرد از برای من غیر از زبان  
کاری هرگاه که امر کردم شما را بجهاد عدد شما کرانی میکند در آن و جوایای تا خیره  
در آن مانند کسی که در ادای دین تعلل نماید و اگر در تابستان شما را  
بقالی میخواهم میکوید که گرمای سخت است و اگر در زمستان میخواهم میکو  
شید بغایت سرد است و مقصود شما بجز فرار از جنگ نیست و هرگاه که  
شما از حرارت و برودت هوا عاجز باشید از خجالت شمشیر عا بهتر تر  
خواهید بود ای اهل کوفه بتحقیق که بفر دادند مرا آنکه این عابدانبار  
شیخون آورده با چهار هزار نفر عارت کرده اند آن محل را آنکه هم  
چنانکه عارت کنند روم و فرنگ را و قتل آورده عامل مرا این حسان  
گشته شده اند با او مردمان خداوند فضل و عباد و بزرگهای  
داد خدای تعالی ایشان را در بهشت و نعمت مقیم و هر آینه رسانید اند  
آنکه گروهی از اهل شام درمی آیند بر زبان مسلمانان و بر زبان معاهد



زنان عالمیان بود و از جانب شما جملة الخطب و هم خدایان در بسیاری از  
انچه از برای ما بود و از برای شما اسلام ما انست که شنیده و کتاب  
خدای تعالی جمع میکند از برای ما انچه ما را منفرد میسازد از مردم میفرماید  
والوالارحام بعضهم اولى ببعض فی کتاب اللہ یعنی و صاحبان  
و خویشاوندی بعضی ایشان اولی دند از بعضی دیگر در کتاب خدای تعالی  
میفرماید ان اولی الناس با برهم الذین اتبعوه و الذین اتبعوا النبی  
والذین امنوا واللہ ولی المؤمنین یعنی بدرستی که اول مردمان با  
براهم برای این است که بپروای گردند او را و این پیغمبر که محمد است و انک  
که ایمان آورده اند و خدای تعالی ایدی کننده مؤمنان است پس در روز  
سقیفه بنی ساعده اگر فوز نظر یافته اند بر ایشان پس حق از برای  
ماست نه از برای شما و اگر حجت فوز و ظفر نیافته اند بر شما پس این  
بر دعوی خود باقی باشند و کمان برده که منبر برهم خدایان برده ام  
و برهم ایشان یعنی کرده ام انچه کمان برده واقع است پس این خدایان  
نست بر تو واقع نیست تا عذر آن از تو باید خواست پس حق مرا  
کشیدند مانند کشیدن شتری که در بینی او رسی باشد پس گفتند و بخدا  
سوگند که تو میخواهی مذمت کنی مدحت میکنی مرا و میخواهی که حجت کنی  
مرا و مفتضح میشوی بهج مسلمانان را ذلت و منفضی نیست انکه مظلوم  
شود مادامیکه شک نیاورده باشد در دین خود و مشرک نشده باشد  
در یقین خود و این بخت من است بر غیر تو و با تو نفسی ندارم و حاجت

و انچه ذکر کرده که واقع شده مادامیکه شک نیاورده باشد در دین خود و مشرک  
نشده باشد در یقین خود و این بخت من است بر غیر تو در میان من و میان  
عثمان یعنی پس من ترست انکه جواب داده شوی از آن بجهت قرآنی  
که ترا با او است پس کدام از ما دشمن ترست با و و راه نمائنده ترست  
قتال او و با انکس که بدل کرد از برای او نصرت خود را و او را در محلی  
نشانید و رفع مکاره اعدا از او میکرد یا انکس که عثمان یعنی از او  
نصرت طلبید و او تعلل و تراشی میکرد از نصرت او تا زمانی که  
دشمنان بر و غالب آمدند و او را هلاک کردند قل یعلم اللہ  
المعروفین منکم و القائلین لاخوانهم صلح الیتا و لون  
الناس الا قلیلا یعنی بتحقیق میدانند حق تعالی در تعویق اندا  
ز کان کار دین را از شما و گویند کان مرزاد را آن بود که بجانب ما بود  
در معرکه مکراند کی از ایشان و انچه گفتی که نیست مرا و اسحاب مرا نزد تو  
مکر شمر برای این بخدانید مرا بعد از انکه بگریه آورده بودی کی بافته بودی  
پسران عبد المطلب را که از شمشیر روی گردانند و از دشمنان پسران  
باشند لبث تلبلا بخوالهجا علی یعنی اندک درنگ کنی که میرسد  
شتران ما بمعرکه جنگ و کارزار و زد که طلب کند ترا انکس که تو  
طالب الی و نزدیک شود بتو انچه از ادور میباری و منبر خواهم کشید بجانب



تو لشکر عظیم از مهاجران و انصار و تابعان ایشان بالا رفتیم و مرتفع  
 القيام یعنی عمار که همای مرکب بر خود پوشیده باشید و در حین ملا  
 قات ایشان ملاقات پروردگار ایشان و شمشیر شهبان را تودا  
 نسیم خواهی بود مواقع نزول انرا در برادر خود و در حال خود و در  
 حد خود و در ایل خود و در نسبت و قوع جنایی عالی بر ظالمان  
 در بیان کتابت دیگر از امیر المؤمنین ع با معاویه و به آنکه احتجاج است  
 برو حضرت امیر المؤمنین ع جنایی نوشت اما بعد پس تحقیق که بودیم  
 ما و شما بر آنچه ذکر کردی از الفت و جماعت و جدالی انما در میان ما  
 و شما دیروز ایمان آوردیم ما و شما کافر شدید و امروز ما بطریق منتقمیم  
 و شما در خلافت و اسلام نیاورده مسلم شما مکر را کرد و بعد از آنکه  
 اسلام با عزت و شوکت بود و ذکر کرد که من طاعت و غیره را بقتل آورده  
 ام و عایشه را مطرود و مخدول ساخته ام و در میان من و شما نزول  
 کرده ام و این امر نیست که مرا بان عیب کرده بدانکه من بجهانت بر تو  
 واقع نشده و معذرت ان بر تو نمیباید گفت و در این باره که یابمی  
 از مهاجر و انصار بجهت بجانب من خواهی کرد از برادر یار است من  
 پس تحقیق که بجهت انروز منقطع شد که برادر شما اسیر کردند و اگر  
 ترا تعجیل نیست بر فایست باشی که من زیارت کند خواهی بود ترا

فصل

در بیان...

و جنایی سزاوارست بتحقیق که حق تعالی مرا از برای عداوت تو بر  
 انکسخت و اگر تو زیارت کننده باشی پس هم چنان باشد که برادر من  
 اسد گفته مستعجلان ریاخ السیف بضر بهر صاحب این اعوار  
 و جلوه یعنی روی او رنگ کنند به باد بادی شمشیر که میزند بر ایشان در  
 صاحب که نام منزلی است در میان درخت و سنگستانها و نزد من است  
 شمشیری که اب داده ام بخون جد تو و غالی تو در یک مقام و بخت اسو کند  
 که تو پوشیده دل و فاسد عقلی و سزاوارانی که گفته شود از برای تو  
 انکه بر نزد بان بلند بر آمدی تا مردمان را اطلاع بر معایب خود دهی و  
 زیرا که تو نه کم کرده خود را جو پای میکنی و نه شبانی کوفته ان خود میکنی  
 چیزی را که ابل نیستی و چه دور است گفتار تو و چه نزدیک است مشاهده  
 تو با تمام و احوال تو شقاوت و تمن باطل ایشان بر وجود سید المرسلین  
 داشت تا هر یک در مصرع و قتل خود جان سپردند و اما بیا باشد سخن تو  
 در امر قتل عثمان لعین پس درای انجا که مردمان در آمده بودند و ما کم کردن  
 قوم را و من ترا و این را با بنما فرستم و آنچه کتابت خود از حق تعالی باشد بر  
 ایشان اجرا کنم ولیکن آنچه تو اراده کرده ان فریب خیانت است از شیر خوردن  
 در او ایل حصایل ایشان و السلام  
 معاویه لعین در کتابت دیگر حضرت امیر المؤمنین ع با معاویه و به آنکه احتجاج است  
 چه حکم است لزوم تو مرا خواند بقتل و حیرت بهر صاحب این اعوار

ان







و حق علی بن ابی طالب را عا تصرف شد ماینز عبادت او این عمل نمودیم زیرا  
این عیب پدر خود را بکنی یا از این سبب گوی بگذر و السلام فعل در  
احتجاج حضرت امیر المؤمنین علیه السلام علیه السلام چون آن حضرت را برین حکم  
داشتند و بعد از آن انکار کردند بحکم را بران حضرت عا و عدوت کردند بآن  
سرو و جوی که مذکور خواهد شد و جواب داد آن حضرت را ۱۰ از وجوه  
ایشان بجهت و ظاهر کردند آنرا برای ایشان آنکه خطا از جانب ایشان  
بود در ابتداء و انتها و روایت کرده شده است آنکه مروی از اصحاب امیر  
نماین علی برخواست و گفت ای امیر المؤمنین نهی کردی ما را از حکومت و امر  
کردی ما را بان و ما نمیدانیم که کدام ازین دو چیز ما را بهتر است امیر المؤمنین فرمود  
بخدا سوگند که در وقتی که امر کردم شما را بان مکروه میدانستم که خدا تعالی در آن خبر  
بسیار نهاده بود پس اگر شما متبع منید به بران هدایت میکردم شما را اگر عا و جاهی از شما  
در ظهور میماند در استقامت میگوشتیدم و اگر با میکردید بعد از آن مفعول نمیکشتم  
روایت است که امیر المؤمنین علیه السلام علیه السلام در آمد و ایشان را عزت از بر  
انکار حکومت داشتند بعد از سخنان بسیار که از ایشان شنیدم و حضرت عا  
فرمود ای آنکه گفتید شما در وقتیکه ایشان مصاحف برافراشتند و خطبه میخواندند  
فرب انکه ترا در آن ما و اهل دعوت ما طلبه فتح بخت خود را میماندند  
و خوشحال میشوند بکتاب خدای تعالی و رشای ما آن است که قبول کنید از ایشان  
ما اطمینان خاطر جماعت ما کرد پس میگفتم باشا که این عمل ایشان امر است که  
ظاهران ایمان و باطن انان عدوان و زوال آن رحمت و انصافند و بدست است پس  
بجایم باشید بر شترها و لازم دارید طریق خود را و بکفار بی معنی ایشان مکتف  
کتاب این را

شود زیرا که اگر فرمان برداری کنید ایشان را که کرده و اگر ترک کنید و از  
ان اعتبار بکنید ایشان را و دلیل کردند و تحقیق ما با پیغمبر خدا ص بودیم  
و قتل و کشتن در میان پدران و فرزندان و خویش و اقربا دیر بود و  
زیاده نمیکرد معصیت و شدت الهی ایشان را مگر ایمان و ثبات بر حق و تسلیم  
و صبر بر تلخی زنداید و مصایب لیکن ما با مدد کرده ایم و قتال میکنم ما برادران  
خود را اسلام بدان جهت که در آمده است در اسلام شبهات و تاویلات  
و اعوجاج یافت اند اهل بدین سبب پس هرگاه که طمع میکنم مادر خطائی  
که جمع کند بان خدای تعالی تفرقه ما را از غیبت میکنم در آن و اساک میکنم از ما  
سوی آن امیر المؤمنین عا در تحکیم فرمود که ما حکم نکردانیده ایم مردمان را اما قرآن  
ما حکم کردانید ایم اما قرآن بخیر بطور بنی الوقتی نیست و بزبان ناظران نیست  
و از برای او ترجمانی ضرورت است و ترجمان آن مردمانند اعتماد کردم قول  
قرآن را در مسانی حکم کردانیم ما از آن گروه نبودیم که بعد ازین گفتم از کتاب خدای  
تعالی و حال آنکه حق تعالی فرموده فان تنازعتم فی شئی فعودوا الی الله  
والی الرسول یعنی و اگر نزاع کنید شما در چیزی پس ردد کنید در رجوع دهید انرا  
بخدا تعالی و بر رسول خدا را و بخدا تعالی از آنکه قول را حکم کردانید و بر رسول  
ان است که سنت پیغمبر ص حکم کردان پس هرگاه که بیایستی و درستی کتاب خدا  
حاکم کردانید پس ما احق مردمانم با و و هرگاه که سنت پیغمبر ص را بر راستی حکم



گفتند بلی درین سخن بحق بجانب دوست باز امیر المؤمنین علیه السلام فرمود و اما آنچه  
گفتید که من شک کرده ام در امر خود اینجا گفتم با حکم من که نظر کنید اگر عاویله یعنی  
حق باشد از من او را اقرار کنید و اگر من حق باشم از من بپرسید و اگر من شک نیست  
از من بلکه انصاف در سخن است حق تعالی با پیغمبر صلوات فرمود که بای تو این کجاست و انا  
او ای که لعلی حلی او فی ضلال صیانی یعنی بتحقیق که یکی زما باشا  
هر آینه بر خدا بیستم یا بر کمالی روشن این سخن شکی نبود از خدا و رسول  
در نبوت پیغمبر گفته گفتند بلی حق با تو است درین سخن باز امیر المؤمنین علیه السلام  
فرموده اما آنچه گفتید که من غیر حاکم گردانیدم و من نزد شما حاکم نیستم  
مردمان ام پیغمبر خدا صلوات سعد بن معاذ را حاکم کردند در روزی که  
بنی قریظ و حال آنکه پیغمبر صلوات اکثر بن مردمان بودند لعل کان لکم  
فی رسول الله اسوة حسنة یعنی برای من پیغمبر صلوات که شمار اقد  
نیکو به پیغمبر صلوات بود پس من اقتداء به پیغمبر صلوات کردم گفتند برین سخن  
حجت اقامت کردی و بر ما غالب آمدی باز امیر المؤمنین علیه السلام فرمود  
و اما آنچه گفتید که حاکم گردانیدم در دین خدا و در دنیا من حاکم نیستم  
و من کلام پروردگار خود را حاکم گردانیدم این سخن که حق تعالی از  
حاکم در میان خلق گردانید و خدای تعالی مردم را بر سر داند در  
مرغی که باشد اینرا محرم و فرموده و من قتلکم فی سبیل الله فمعه فداء  
مثل ما قتل من النعم بحکم بعد ذوا علی و انکس که

بکنه از انچه

بکنه از انچه متعهد پس گفته ان مثل چیزی است که گفته است از  
جانوران که حکم کنند بر مثلثیت ان مردمان خداوند عدل از شما پس  
خونهای مسلمانان عظیم تر است از خون مرغان گفتند بخت بر ما ظاهر شد  
باز امیر المؤمنین علیه السلام فرمود و اما آنچه گفتید که در روز بصره قسمت  
کردم در میان شما سلاح و اموالی را که در شکر ایشان بود و زنان و  
فرزندان ایشان را قسمت نکردم بر شما پس بتحقیق که من منت نهادم  
دم بر اهل بصره همچنانکه منت نهاد پیغمبر صلوات بر اهل مکه و قرآن گرفته کوچک  
ایشان را بکنه بزرگ ایشان و بعد از این میگویم کدام یک از شما  
قبول دارد عایشه را در سهم خود گفتند بلی حق بجانب شماست  
باز امیر المؤمنین علیه السلام فرمود و اما آنچه گفتید که من وصی پیغمبر صلوات بودم  
و ضایع گردانیدم وصیت را پس شما کافر شدید بر و مقدم شدید بر من  
و از اله منصب از من کردید و نصیت بر او جاء آنکه منجر اند مردم خدا  
تعالی و پیغمبران را از برای مبعوث گردانیده بخود و وصی پیغمبر صلوات  
که پیغمبران دلالت کرده اند خلافت را بطاعت او از خود اندن مردم به  
جانب خود و بر کسی که ایمان بخدا آورده لازم و مستحب است که شناسد  
وصی او را و پیدا کند و در طاعت او کوشد حق تعالی فرموده و الله علی  
الناس بح الیه من استطاع الیه سبیلا یعنی هر چند بر است بر



مردمان چه گذاردن خانه خدای تعالی انکس را که او استقامت راه  
 باشد پس اگر ترک کنند مردمان چه را نسبت به بیت الله که فرمود به  
 ترک مردم چه بیت الله را بچشم ایشان کافر میشوند به ترک ایشان ترس  
 بیت الله را زیرا که خدای تعالی نصب کرده است او را از برای ایشان تا  
 علم عبادت ایشان باشد هم چنین پیغمبر خدا نصب کرده مرا از برای امت  
 انجا که فرمود یا علی انت بمنزله الکعبه ثقی و لا یافق عینی ای  
 علی تو بمنزله کعبه بجانب تو آیند مردمان و تو بجانب کسی بروی و  
 گفتند بلی حق با توست و خطا از ماست پس باز گفت بسیار  
 از ایشان و چهار هزار از ایشان بر ضلالت خود باقی ماندند و در  
 جای خود ثبات ورزیدند و جهاد کردند با ایشان و اگر از ایشان بشنید  
 فخر کردند و با تشویش رسانید در احتجاج و توبین  
 در اعتذار از قعود آن حضرت از قتال آنانکه که با شما بودند و تسلط  
 ورزیدند از اولیایان و اقیام آن حضرت بقتل آنانی که بغی کردند  
 برو از ناگهانی و قاسطی و مارقینی و روایت کرده اند که امیرالمؤمنین  
 روزی نشسته بود در بعضی از محال خود دید از برای آن حضرت  
 از هر اون سیاق کلام آن افتضاء کرد که ستمواران کردند از حضرت امیر  
 المؤمنین علیه السلام که چرا محاربه نفرمود آن حضرت با ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه  
 محاربه کرد باطلی و زبر و معاویه علیها السلام و امیرالمؤمنین و فرمود بتحقیق که

فصل

از برای انجا که

من همیشه مظلوم بودم و دیگران غاصب حق من را شغف بن قیس برخواست  
 و گفت ای امیرالمؤمنین علیه السلام چرا با ایشان محاربه نکردی و مدارا کردی و حق  
 بخود از ایشان به شمشیر باز یافت نفرمودی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که مرا اقتدا  
 نسبت انباء سابق روی داد اول اقتدا به نسبت به نوح علیه السلام کردم انجا که  
 فرمود ای مصلوب فاقصص یعنی باری خدا با بر من غلبه کردند دشمنان  
 پس نصرت ده مرا پس اگر قایلی گوید که این در غیر مقام خوف بود کافر  
 می شود و اگر گوید که در محل خوف بود پس وحی مقام اولی باشد از نبی  
 سیم اقتدا نسبت به ابراهیم خلیل الله کردم انجا که فرمود و اعزکم و ما تله  
 عون من دون الله یعنی کنار می کنم از شما و آنچه میرسد از شما از  
 غیر خدای تعالی پس اگر قایلی گوید که این در غیر مقام خوف بود کافر گردد  
 و اگر گوید که در مقام خوف است پس وحی اولی باشد بان از نبی چهارم  
 افتد اگر دم نسبت بموسی علیه السلام انجا که فرمود ففررت عنک لما خفتک  
 یعنی پس گریختم از شما چون میترسیدم از شما پس اگر گوید در غیر مقام خوف  
 بود کافر شود و اگر گوید در مقام خوف بود پس وحی اولی باشد درین  
 معنی از نبی پنجم اقتدا کردم نسبت به برادر او هر او را انجا که فرمود ان  
 القوم استضعفون و کادوا یقتلونی و ان الله یمیز بین المستضعفین و المستغنیین  
 قوم مرا ضعیف یافته و نزدیک بود که مرا بکشند و الله این حال را در غیر محل خوف



اخبار بطریق مختلفه از این عباس رضی الله عنه که فرمود روزی در خدمت  
 امیرالمؤمنین ما بودیم در رجب و ذکر میکردند امر خلافت را و تقدیم آنکه تقدم  
 کرد بر امیرالمؤمنین ما در خلافت پس آنحضرت ما فرمود که اگر در مقبله بنشینید  
 بخدا سوگند که هر آینه خلافت را پسین خود کردانید و در پیش پشید پس  
 ای حی فیه و بخدا سوگند که هر آینه میدانست آنکه عاقل از خلافت  
 محل قطب بود از آید فرود میامد از منسبیل نمید و از نمیکرد  
 بر بلندای منسب و رخساری پس فرو گذاشتم نزد خلافت و خود را و در  
 نوردیدم از خلافت بهلوی خود را و نزدیک شدم و در رستم که  
 اندیشه کنم و رای بگیرم در میان آنکه جمله آورم بر این است بریده  
 بی مدد کار و یا صبر کنم بر تاریکی که راه حق در آن تنهایی یافت آن  
 تاریکی که هر شود در آن و جوان شود در آن مثل صقور و رخ  
 کند در آن ظلمت چنان تا برسد پروردگار خود پس دیدم که صبر برین تاریکی  
 ظلمت اولی است پس صبر کردم و در چشم من خار و غبار بود و در کلهای  
 اندوه و غم میدیدم میراث خود را بفارست میرودند و در آن که برفت آن  
 مرد اول یعنی ابو بکر یعنی براه خود پس فرو گذاشتم و در سال نزد خلا  
 فت را به جانب پس خطاب لعانی بعد از وی شد و آورد امیرالمؤمنین  
 میان علی بن ابی طالب و این بیت بر خواندند و ما بوی علی اگوز  
 و بوم حنای اصفی جا پری یعنی درست آن روزی که بر بالان ناله بوم

(در میان)

و روز چنان برادر بجا بر پس ای عجب که در میان آنکه او یعنی عباس را  
 بکر یعنی طلب اقامه عقد بیعت خلافت میکرد در زمان حیات خود  
 آنگاه عقد کرد از آنرا برای دیگری بعد از وفات خود یعنی عمر لعنی  
 تا محکم کند آن قسمت که کرده بود و بستان خلافت را پس کردانید  
 خلافت را در ناحیه درشت که غلیظه است سخنان او یا بجهت آن  
 او درشت و ناموار است پس آن و بسیار است پس در آمدن در  
 آن ناحیه و عذر آوردن از آن پس این ناحیه با صاحب خلافت همچو  
 کسی است که برگردن شتر را ناکرده سوار شد اگر یکصد هزار را ببرد و بیانی آنرا  
 و اگر نهم کند از برای او هزاران را در هلاکت آورد او را پس در آن زمان و افکنده  
 شدند مردمان برنده گانی بخدا سوگند بسبب بی راه رفتن و شت بخت  
 آوردن و زنگها مختلف شدند و در مقام اعتراض بودن پس خبر کردم  
 بردارای مدت و شدت محنت آن تا چون گذشت و راه خود برفت  
 کردانید خلافت را در جماعتی که زعم کرده بود که منشی از ایشان پس ای قوم  
 از برای خدا بفرزاد رسید مرا و از برای این مشورت کی در می آید شک در  
 من یا اول ایشان که مرا در برابر اول ایشان میدادند تا شتم که اقران این  
 نظامم لیکن من نزدیک میشدم بر زمین آنکه که ایشان نزدیک میشدند بر زمین  
 و پرواز میکردم هرگاه که ایشان پرواز میکردند پس میای کرد مردی از ایشان  
 از برای کینه که او را بود و پیل کرد مرد دیگر برای دامادی او یا زشتیها  
 و زشتیها تا آنکه برخواست سیم قوم در حالتی فراع و در نزد بقیل خود  
 را در میان جای سرکینی و شکسته شود و برخواستند با او و میگویند که بخورند

صاحب



به پیری دهن خود مال مردم خدا را هم چنانکه شتر میخورد علف بهاران را تا آنکه ناب  
باز داد بر و تاب داده او و بدخوی کرد و سر باز زد و تقریب کرد عمل او  
و بروی در افتادند او را شکم خواری او پس روی آوردند بهین مردمان  
و از دحام کردند همچو از دحام موی کردند گفتار و فرور بر بخشند بر من از  
هر جای تا غایتی که از دحام ایشان امام امام حسن و امام علی  
لکد کوب میشدند و هر دو دوشی من شکافته شد از بسیاری کشیدن  
مردم و صواره مجتمع بودند در حوالی من مانند جمع کشانی کوفندگان  
در مکان خفتن ایشان و چون شروع کردم در امر ایشان شکستند عهد  
و سابقه را برست طایفه دیگر و فاسق کشند طایفه دیگر ایشان شنیده  
قول حق تباری را که میفرماید تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْزِي فِيهَا الَّذينَ لَا يَرْجُونَ  
عِلْوًا فِي الْاَرْضِ وَلَا فِسَادًا وَلِعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ یعنی در خانه آخرت بگردم  
ما را از برای انسانی که نجات پیدا رفعت و عفو منزلت در زمین و نجات  
فساد را در زمین و عاقبت محمود از برای پرهیزکاران است پس بعد از آنکه کشیده  
اید و یاد گرفته اید و لیکن اراسته شدست دنیا را در پیش و عجب نمودند  
ایشان را از نیت آن توانند فدای که شکافت دانه را و آن آورد از او روزی  
حیوانات و بیافرید آدمی را بحضور جماعت حاضر مردی و قیام بخت  
بوجودنا صروان عهدی که فرا گرفته است خداوند را آنکه نگیرد بر  
بسیار خوردن ظالم از مال مظلوم و برگیر سنگی مظلوم را بنده پنداریم رسان  
خلافت را بر کوهان آن و بر آینه میدادم اخراج از کاسش اول آن و بر آینه  
یافته اید شما دنیا را خود را این دنیا که پی غیبت است از عطف

اعتراف آوردند

کوفندی آورده اند در این حال مردی برخواست و ایام را شاق کوفه  
و بهر و کما بیتی بحضرت امیرالمؤمنین ع داد و در این از مطالبه ان فایح  
شد این عباس رضی الله عنه گفت بخدا سوگند این کشف مرا بر هیچ کس  
نبودم مگر تا اسف من بر این کلام که امیرالمؤمنین ع فرمایند بنده انجا  
که میخواست و امثال این اخبار در کلام امیرالمؤمنین ع بسیار است و  
منی بعضی از آنها که ایراد کردم از برای امیرالمؤمنین ع و از جمله آنچه  
واضح میکرد اند این مقصود را آن است که روایت کرده شده از امام  
رضی الله عنه آنکه گفت ما از و ارج نه گمانه نزد پیغمبر ع بودیم و آن شب  
متعلق من بود بعد از آن متفرق شدیم و نوبت از من بود باز گشتم داشتم  
که حضرت با کسی در سخن است پس من بر در ایستادم و گفتم در خانه در آم  
یا رسول الله ع در خدمت نه از باز گشتم و مخاطبم الهی رسید که مبادا برای  
از من برخاسته مبارک حضرت ع بوده باشند یا نه در یکی نگردم و رفتم  
باز مرخصی نشدم و اله من در مخاطبم عافت شد و ساعتی درنگ کردم  
و باز رفتم مرخصی شدم چون بمنزل در آمدم امیرالمؤمنین ع را دیدم در  
حضور حضرت نشسته بود میفرمود فدای تو باد پدر و مادر من هرگاه این  
حالات واقع شود مرا آنچه در میفرمای حضرت ع فرمود امیرمیکم ترا  
بصبر پس اعاده کرد این سخن را از نزد او و اینها را اعاده فرمود  
در نوبت بیستم حضرت ع فرمود ای برادر من هرگاه در این شب خود را  
بکش و بر دوش خود بینه و من قدم بر قدم تا زاری کنی و از آن کنی بمن



روایت کرده اند که گفت من نزد عباد دین انصامت امدم و در میان استلای  
ابوبکر لعین و کفتم با ابا عماره ایامردمان بر تفضل ابابکر لعین پس از آنکه  
خليفة شود عباد ده گفت با ابا ثعلبه هرگاه خاموشی اختیار کنم پس خاموش  
باشید شما و تفحص کنید پس بخدا سوگند که هر آینه علی بن ابی طالب عا سزا  
وار تر بود بخلاف از ابوبکر لعین همچنانکه پیغمبر سزاوار تر بود بخیرت از ابوبکر  
ملعون و گفت زیاده از این سخن از برای تو بگویم روزی من پیغمبر خدا بودم  
پس در آمدند حضرت امیر المؤمنین ع و ابوبکر و عمر علیه السلام پیغمبر در آمد  
ابوبکر لعین و بعد از آن عمر لعین و بعد از ایشان در آمد علی بن ابی طالب لعین پس ترش  
روی شد پیغمبر و فرمود ای علی ع ایا پیشی میجویند بر من و کس و حال  
آنکه حق تعالی امیر کرد اینده است ترا بر ایشان ابوبکر لعین هر مؤمن کردم  
یا رسول الله عمر ملعون گفت سهو کردم یا رسول الله و فرمود که فراموش  
نگرد و هر چه بگویم بشنود و من می بینم شما را که فراموش کردید و عماره بنی  
نزد بانی و اعانت خواهند کردش را دشمنانی نخواهند بود و دشمنان رسول  
خدا ع و جنای می بینم شما را که مهاجران و انصار را می کشید و بعضی  
شمیر میزنند از برای دنیا و اهل بیت خود را در راه کفر و جور می بینم و  
متفرق در بلاد و افطار و این امریست که فضا را می کشد و پیغمبر  
جند آنکه اشک دیده ام حضرت بر محاسن شریف انور می ریختند بعد  
از آن فرمود ای علی ع العبر العبر بر تو باد که حیرت را زایل کرد پس  
بتحقیق که ترا چندان ابر خواهند بود در هر روز که بخواهی توانی کرد

و در ملک انوار

ان دو ملک که اعمال ترا می نویسند پس هرگاه که در آن شود ترا این امر باید  
که معامله تو با ایشان بشمیر باشد و در قتل و زانیان نقصی نکنی تا  
زمانی که بحکم خدا و رسول خدا باز گردید پس تحقیق که تو بر حقیقی و اعدای  
تو بر باطل و هم چنین در بیت تو بعد از تو بر حق خواهند بود و نار و ز  
قیامت و از امام همام جعفر بن محمد ع مقول است که آن حضرت ع  
از ابا ابراهیم خود روایت میفرماید که امیر المؤمنین ع فرمود روزی من  
پیغمبر خدا بودم در مسجد بودیم بعد از آنکه نماز صبح گذاردیم بعد از آن حضرت ع  
برخواست و متوجه شد و من در عقب آن حضرت بودم و ایشان بود هرگاه حضرت  
خواستی که بمحای فرماید مرابان اعلام پیغمبر و حضرت هرگاه که در جای دیگر  
کردی من انجا میفرم و از آن حضرت ع خبر گرفتم از برای آنکه دل قرار داشت بر  
مفارقت آنحضرت که همت و یک لحظه حضرت ع را من گفتم که من متوجه خانه عا نیام  
پس حضرت ع بجانب عا نیه فرمود و من متوجه خانه بنیران عا و من و منی علیهم السلام در منزل  
بودند و سرور و خوشحال بودند و من و عا هم شکفتی این شکفته بودیم بعد از آن مرا  
میل ملاقات حضرت ع شد و بنجان عا آمدیم و در کوفته عا نیه پرسید گیتی کفتم  
ابو الحسن جواب داد که حضرت پیغمبر در خواب است باز گشته و بعد از ساعتی رفتم  
عا نیه گفت گیتی کفتم علی ع عا نیه گفت پیغمبر بر قفا درخت است باز گشتم و  
استخبا کردم از در کوفتی بسیار را مادر سینه من و عا نیه از آن نتوانستم نمود  
بعد از آنکه باز گشتم و در را چنان کوفتم که پیغمبر از آن در گذشت و من  
گفتم علی بن ابی طالب ع پیغمبر شدند و فرمود در کوفته در گذشت و من  
نزد حضرت خدا آمدم فرمود بنشین ای ابی طالب و من بخت کنم ترا



دانشگاه تهران

چهارمین شب ترا که منتهی ابوالحسن شد کردی گفت بنده منم که آن مرغ را با حضرت تناول  
کنم حضرت هم فرمود که اول کینه است در میان تو و علی بن ابی طالب و مرا اطلاع در  
سختی تو داده اند و کینه تو به علی بن ابی طالب است و مرا خبر داده اند که تو با علی بن  
ابی طالب عاقل و کارزار خواهی کرد عایشه گفت زنان با مردان چگونه قتال  
کنند حضرت صاف فرمود که تو هر آینه قتال با علی بن ابی طالب خواهی کرد و ترا  
برین عمل خواهند داشت و جمعی از اصحاب من بر اینند درینقتال تو چیزی نخواهد  
بود که شکایت کنند از آن اولیان و آخریان و علامت آن این است که تو  
را کلب شیطان سوار خواهی بود و پیش از آنکه بمحلی برسی که قاصد آن باشی  
امتحان کرده شوی با و از سخن خواب که بر تو فریاد زنند پس تو خواهی که باز  
کردی چهل نفر از مردمان شما گواهی دهند که او از سخن خواب نیست پس شهری  
در آیند که اهل شهر مدد کار شما باشند و آن دورترین شهر بمزین باشد با شما  
و نزد بزرگترین شهر بمی زمینی باشد آب و بر اینه باز خواهی گشت خوار و ذلیل  
و نخواهی رسید با همه قصد کرده باشی و این علی بن ابی طالب عاقل کسی است که او  
و معتمدان اصحاب او باز گردانند شما و این از برای تو بهتر باشند از تو  
از برای ایشان و بر اینه ایشان هم گفتند ترا چیزی که خبر خفته باشد میان من و تو  
در آخرت و هر آنکس که بعد از علی در میان من و تو باشد از وفات من پس  
آن فراق در میان ما خواهد بود پس عایشه گفت رسول الله کاشکی من بمهموم  
پیش از آنکه این اعمال از من صادر شود حضرت هم فرمود که عایشه ایست که



نهادن او در میان اشیا قصاده دانسته شد که او را ضدی نیست بمقارنت و  
 بمقارنت نهادن او در میان اشیا مقارنه دانسته شد که او را قریبی نیست و در  
 خطبه دیگر میفرماید دلیل او آیات اوست و وجود او اثبات او معرفت او  
 توحید اوست و توحید او تمیز اوست از خلق او و حکم تمیز او از خلق او و تمیز  
 در صفت است نه خدا بعزات او برورد کار آفرینند است نه خلق بافته آفر  
 شده آنچه تصور شود پس او مخلوق خالق است بعد از آنکه تصور عبودیت  
 آنچه شناخته شد بذات خود آن کسی است که دلالت کند بر دلیل بر خود  
 و شناخته است بمعرفت بسوی خود در خطبه میفرماید پس او میگوید  
 و هیچ حدی و شماره کرده نمیشود بهیچ شمارهی آنچه محدود است نفسی او ذات  
 و بالذات اثر است بالذات تواند بود بالذات ظاهر میگردد و تعالی بر عقل  
 و به آلات متمتع میشود از نظر عبودیت جاری نمیشود بهیچ مکان و حرکت  
 و چگونه جاری خود بر روان چیزی که او را جبر کننده اوست و در نزد درو  
 آنچه او ابتدا کننده اوست و چگونه حادث شود در و آنچه در حادث  
 کننده اوست درین بین متفاوت شود و ذات او هرگز بهیچ چیزی شود که  
 او و هر آنچه امتناع نماید از ازل او و هر آنچه او را رای خواهد بود و او را  
 امام باشد و هر آنچه التماس میکند چون لازم باشد او را فقط درین مقام  
 قائم شود نشانه متعوض در و هر آنچه نکرد دلیل بعد از آنکه اول بود و چون  
 بر و بسلطنت امتناع از آنکه تاثیر کند در و آنچه میگوید در غیر و  
 خداوندی است که نمیکرد از خالی بحالی و عدم و آنچه را نیست نتراید  
 تا مولود باشد و نه زایش تا محدود شود و منزله از آنکه فرزند را و پاک

و الله اعلم

و مظهر است از ملاقات زمان نمیرسد با تمام مردمان پس اندازده کند  
 او را و توهم نمیکند او را فطرتهای مردمان پس تصور کنند او را و در نیاید  
 او را احساس پس احساس کنند او را و نمیشاید او را در استهای مردمان تا  
 مراسم کنند او را متغیر نمیشود سال او نمیکرد از خالی بحالی و بوسیده  
 و گفته نمیکرد اند او را شبها و روزی و تغییر نمیدهد او را روشن و تاریکی  
 و موصوفی نمیشود بهیچیزی از اجزاء و نه بجواری و اعضا و بعضی از اغراض  
 و نه بعزیه و انعام و موصوفی نمیشود بهیچ وجه و نه بانقطاع و  
 غایت و نیست که در اشیا در آمده باشد و نیست که از اشیا خارج باشد خبر  
 میدهند نه بزبان و جوارح و میشوند نه شکاف کوش و آلات آن میگوید  
 بی تلفظ و حفظ یابند بی تحفظ و نخواهد بی اظهار دوست میدارد  
 و راضی نمیشود و بی رغبت قلب و دشمن نمیشود و غضب نمیکند بی  
 مشقت میگوید از برای آنچه خواهد که بشود پس وجود میشود نه به آوازی  
 که بگوید و نه بصدا که شنیده شود و بتحقیق که نیست کلام حق تعالی مکرر فعل  
 او که ایجاد میکند آنچه را که نبود پیش از آن موجود و اگر قدیم بودی  
 معبود تویم پسودنتوان گفت او را که معبود و شایسته بود پس  
 جاری شود بر و صفات محدثات و نباشد پس او را محدثات متجددای  
 و نباشد او را بر محدثات فضلی پس برابر میشود معبود و معبود مساوی  
 شوند مبتدع و مبدع آفرید خلاق بقا را بی الهی و پس از آن در موجودی  
 پیش از آن بوده باشد و استعانت نکرد در آفرینش پس بی از مخلوقات



خود و بیافزید زمین را و نگاه داشت انرا بی اشتغال و غفلت داد انرا  
و حال آنکه بی قرار بود و بدو داشت انرا بی قوای و برافراشت بی کتون  
و نگاه داشت انرا از او و اعوجاج و باز داشت و بی نهایت  
و انفرج و کوبهای بلند را میخ ان کرد انید و هلمها یک یک و یکبار افکند  
رودخانه های انرا بی خرابی نیافت بنا کرده او و بی نیل نرسید به  
قوت داده او و سحر ظاهر است بر زمین بی سلطان و باطن است  
از برای زمین و علم او و معرفت او و غایب و متعجب است بر هر چیزی  
از ان بی حلال و عزت خود و قوت نمیشود از او و غلبه کند  
او را و امتناع نمیتواند از او چیزی که غالب است بر او و متعجب میشود  
اشیا از برای او و ذلیل میشوند و مسکنه میمانند بر او عظمت او  
استعانت ندارند انکه بگرینند از سلطنت او پس انرا باندازند و  
ضرر او او را نفوی نیست نیست که مکانی او باشد و انرا نیست که مساوی  
او باشد چنانکه است کننده زمان است بعد از وجود او و بی فانی گردانند  
و بنا بعد از ابداع او عجب تر از آفریدن اول و استعجاب و تعجب بسیار باشد  
و آن اتفاق کنند هم حیوانات از انش و جن و غیره و انواع و اقسام  
اضاف اینان زیرک و غیر زیرک از انستی که باطنی و بیگانه است  
قدرت بران نتوان یافت و نخواهند دانست که راه انرا چیست و چگونه است  
و متعجب خواهند بود عقل انان دران و خواهند دانست که و انرا بی نهایت و بفرار  
به غیر بر آفریدن ان و اظهار ضعف و ناتوانی بر نیست که و انرا بی نهایت و بفرار  
و انکه حق سبحانه و تعالی بعد از فناء دنیا یگانه و یکتا است و هیچ موجودی

ناروا قیام

با او نخواهد بود هم چنان که پیش از ایجاد موجودات شد و یگانه بود معدوم شود نزد  
عدم زمین آسمان و اوقات و زایل گردد سایل و مای و ذرات و ساعات پس بماند  
هیچ چیزی مگر خداوند واحد قهار که باز گشت همه امور با موت هیچ قدرتی نبود  
زمین را در زمان آفرینش ان و امتناعی نبود انرا در هنگامی افنای ان و اگر قادر  
بر امتناع بودی بقای او مگر و نیست نزد او آفرینش چیزی هرگاه که خواهد بیا  
فرزند و شوار نیست بر نگاه داشت انچه آفریده باشد و بیافریده است موجودات  
را از برای اگر اه غلبه غالبی برود و دنیا را آفرید بواسطه خوف و زوال و نقصان و نه  
از برای استعانت با و مثل مکاشرو نه از برای استراض از ضد مشا و رونه  
از برای از یاد در ملک و سلطنت او و نه از برای مکاشره شریک و نه از برای  
و حشت تنهای تا خواهد که انس کیر بان با حق تعالی افنای این میکند بعد از  
وجود نه از برای آن است که ملای یافته در تبدیل و تصرف ان و نه از برای را  
حتی که به او رسد و نه از برای کرامتی که در ایمی و ابقای ان یافته بلکه حق تعالی  
ند بر کرد انرا بلطف خود و نگاه داشت او را با مر خود و حکم و متعجب گردانند انرا  
بقدرت خود و بعد از ان اعاده میکند انرا بعد از افنای انکه او را حق تعالی با و باشد  
و نه از برای استعانت از او و چیزی و نه از برای انچه از حال و حشت بحال  
و نه از حال جهل و علمی بحال علم و معرفت و نه از برای انکه در فقر و حاجت بقا  
و نه از دل و ضعف بعزت قدرت و در خطبه و کلام انرا بی نهایت و بی حد مر خود  
ندی را که در دنیا به او را خواهد و احاطه نمیکند او را به هیچ بیفتد او را و انرا  
چنانچه نمیکند انرا و او را سوا تر و انکی است که در انست که در انست که در انست



وزمین بطوع و کره و برخاک اومی رسانند و پشانی و وجه مرتفع میسوزانند  
و پند آفریده ایشان را بر صورت مختلفه و قوایم ایشان را از اسج داشته در تر  
و زک و قوت ایشان را نقدیر فرموده و اجناس ایشان را محصا نموده این  
عذاب و ان عقاب و این عظام و آن لقا هم یک را بنام خود خوانده و غفل  
رزق او کشته ابرم می کران بار را افرید تا باران درشت دهنه بر زمین بباراند  
و از زاق ایشان از زمین بیرون آورد آورده اند که روزی قافل از  
قوافل روم بمدینه آمد در عهد ابوبکر لعین و در میان ایشان راهبی از راهبان  
نصاری بود آن راهب بمسجد میفرمود آمد و با دو شتری بود بار و طلا و نقره  
ابوبکر لعین حاضر بود با جماعتی از مهاجر و انصار راهب نزد ایشان آمد و  
تعظیم و تکریم ایشان نمود بعد از آن گفت از شما کدام یکی خلیفه پیغمبر خدا شد  
و امین دین او پس ایشان را با ابوبکر لعین کردند راهب گفت ای شیخ نام  
تو چیست گفت نام من عتیق است گفت هیچ نام دیگری نیستی آن کذب گفت  
که صدیق گفت تو صاحب من نیستی ابوبکر لعین گفت صاحب تو چیست  
گفت من از بلاد روم آمده ام و یک شتر بار طلا و نقره آورده ام تا شوال  
کنم از امین این است مشکلات خود را اگر جواب دهی از ایشان و فرمان بر  
داری کنم و این مال را در میان شما قسمت نمایم و اگر جواب ندهی عاجز آید  
بر کردم و در دین خود باشم ابوبکر ملعون گفت ستمگر آن راهب گفت منم  
تا امان نیابم از قهر و استیلا شما ابوبکر لعین او را از راهبان پس راهب  
گفت خبر ده مرا از چیزی که نیستی آن از برای خدای تعالی و نیستی آن  
نزد خدای تعالی و نمیدانند انرا خدای تعالی از این راهب چه بداند ابوبکر لعین

نقاد و از جواب

افتاد و از جواب عاجز آمد بعد از لحظه گفت ای عمر لعین را حاضر ساختند  
و عمر لعین بیامد و بر سهیلوی آن ملعون نشستند ابوبکر لعین با راهب  
گفت از وی سؤال کن راهب از آن نیز نام سؤال نمود آن ملعون نیز  
عاجز آمد بعد از آن عثمان بن عفیفه را طلب نمود و راهب سؤال کرد آن  
آن ملعون هم بدستوران ملا عیدنان از جواب عاجز آمد بعد از آن راهب  
زبان دامن برایشان کشود و سلمان رضی الله عنه برخواست و نزد امیرالمؤمنین  
نشیند و امام المتقین و یعقوب الدین علی ابن ابی طالب آمد  
و آن حضرت با امام حسن و با امام حسین علیهما السلام در صحن خانه نشسته  
بود و حکایت مجلس بازگفت امیرالمؤمنین عا برخواست و حنینی علیها  
السلام در خدمت آن حضرت بمسجد شریف آوردند و قوم چون امیر  
المؤمنین ۱۴ دیدند خرم و شادمان شدند و تکبیر و تحمید حق تعالی بجای  
آوردند تمامی برخواستند و با استقبال آمدند و آن حضرت بجای خود  
قرار گرفت ابوبکر علیه اللعنه و العذاب با راهب گفت این زمان سؤال  
کن ای راهب که این مرد صاحب تو هست راهب با امیرالمؤمنین ۱۴  
گفت نام تو چیست امیرالمؤمنین عا فرمود نام من نزد خدای تعالی الباست  
و نزد نصاری ایلیا و نزد پدرم علی عا و نزد خداوند حیدر بعد از آن  
راهب گفت ترا چه منزلت هست نزد من فرمود من فرزند من و پسر عم  
من هست راهب گفت تو صاحب منی هستی حیدر فرمود من حیدر هستم



از چیزی که نیست ان از برای خدای تعالی و نیست ان نزد خدای تعالی و  
نمیدانند انرا خدای تعالی پس امیر المؤمنین عا فرمود سقراط علی چیزی  
بدان ای کارسیده اما آنچه نیست از برای خدای تعالی ان است که  
حق یونیکناست و اورازن و فرزند نیست و اما آنچه گفتی که نیست نزد حق تعالی بدان  
ظلم و ستم است که نیست نزد حق تعالی و اما آنچه گفتی که نمیدانند نزد خدای تعالی ان است که  
از برای خود شریکی نمیدانند و نیست در ملک شریک و راجب برخواستن و زنا میکنند  
و دست مبارک امیر المؤمنین عا را بوسید و گفت کوهی میدهم بوجه نیست خدای  
تعالی و بآنکه محمد صا پیغمبر حق است و بآنکه تو خلیفه پیغمبر و امین است و معدن  
دین و حکمت و منبع عینی سحری بر آینه خوانده ام ترا در تورات پیدا و در انجیل پیدا  
و در قرآن و در کتب سابقه حیدر و یافته ام ترا بعد از پیغمبر و صی و از برای این  
ولی و تو احق درین مجلس از غیر خود پس خبر ده مرا از حال خود و از حال قوم  
خود امیر المؤمنین عا جواب فرمود و راجب برخواست و مال را تمامی تسلیم علی بن  
ابی طالب عا کرد و آنحضرت مال را در حال برافرا و مسکن مدینه قسمت  
فرمود و خواجج مخناجان را کفایت کرد و راجب بسوادش سلام رسیده و منوب  
منزل و اهلی خود گشت و رویت انکه روزی با امیر المؤمنین عا رسید قوی  
از اصحاب او و خوش در معنی عدل و جور دارند حضرت عیسی علیه السلام و بر من فرمود  
بعد از محمد و ثنای حق تعالی فرمود ای مردمان بجهت من و برای من و برای خدای تعالی و برای  
افریده مخلوقات را خواست تا ایشان بر آداب رسیدن و شریعت باشند پس  
و نیست انکه ایشان برین کمال نخواهند بود مگر حق تعالی و آنچه ایشان را فایده

و خبر از

و آنچه ایشان را معرفت است و این معرفت نبود مگر با حق تعالی و امری مجتمع نمی  
شد مگر بوعده و وعید متصور نبود مگر شریعت و وعید مکرر به تربیب و تر  
غیب صورت نداشت مگر به مشبهات نفس و متکذرات ان و تربیب نبود مگر  
با ضد ان بیا فرید ایشان را در دینا و نبود ایشان را بعضی از لام دنیا  
نماست لای کند بان بر آلام آخروی که آلام خالص است که او را بملکوت آینهنگی  
بالذات نیست زیرا که نعیم دنیا مخلوت به محنت اوست و سروران مملو به  
بکدورت ان آورده اند که چون این حدیث از امیر المؤمنین عا بجا خط رسید  
که یکی از مشاهیر یغاس است گفت این کلمه نیست که او را نشنیده و عدل نیست گویند چون  
ابوعلی جبالی این سخن شنید گفت راست گفته است بجا خط و این خبری است که  
احتمال زیاده و نقصان ندارد و روایت کرده شد که است از امام ابوحنیفه عا  
بن محمد العسکری عا در رساله او با بطلان او از در نفی جبر و قضا و فی انکه مردی با امیر  
المؤمنین عا گفت خبر ده مرا از خبری که ما بجا خط شام یا بقضاء قدر خدای تعالی راست  
امیر المؤمنین عا فرمود بلی ای شیخ بر شما مدی بر وجه بندی و فروز نفی در هیچ زمین  
کردی مگر بحکم که بغضای خدا و قدر رجب او بود ان مرد گفت پس نمی بینم از برای  
خود هیچ خبری و ثوابی بهتر از این غایب از حال این خبر و خبری را ثواب عظیم درین  
سفر است در رفتن شما و بازگشتن شما درین سفر رفتن و آمدن شما به شتیه ان مرد گفت  
چگونه که نه بنایم و حال انکه قضا و قدر را با بر آید و از قضا و قدر بود  
این سیر ما امیر المؤمنین عا فرمود شاید که تو اراده کرده باشی و قدر رجب و  
اگر قضا و لا نرم و قدر رجب باشد در این باطل شود و این را قضا و قدر و وعده  
و وعید و اقرار خدای تعالی و نهی از وی و تلاوت و دعا و غیره و هیچ نعمت



امیرالمؤمنین عا فرمود ای یهودی جواب بشنو بتحقیق که خدای تعالی فرستاده  
 مکان است پس چگونه او را مکان باشد و او منزله است از آنکه احاطه  
 او را مکان است نه بمجالست و نه بمجاورت بلکه علم حق تعالی محراب است بندگان و  
 آنچه در دست و خالی نیست چیزی از تدبیر حق تعالی و من خبر میدهم ترا با آنچه آمده است  
 در کتب بی از کتابهای شما که تصدیق نمیکند آن چیزی را که از برای خود کردم اگر  
 بدانی انرا ایمان بیاوری یهودی گفت بلی حضرت امیرالمؤمنین عا فرمود آیا نمیدانید که  
 که می یابید در بعضی کتب خود آنکه موسی عا بر سران روزی بنشیند بود ناگاه ملکی  
 آمد از جانب مشرق با وی گفت از کجای میای گفت از پیش حق تعالی می آییم بعد  
 از آن ملکی آمد از جانب مغرب گفت از پیش حق تعالی میایم بعد از آن ملکی از  
 ایمان هشتم گفت از پیش حق تعالی میایم و بعد از آن ملکی از برای من آمد و گفت  
 از پیش حق تعالی میایم موسی عا گفت با کمال منزه خداوند که خدای است هیچ مکان  
 از او نیست بمکانی نزدیکتر از مکانی یهودی گفت گوئی که این سخن حق  
 در روشن است و تو احمق بمقام پیغمبر خود ص از آنکه کسی که در پیش حق تعالی  
 روایت کرده است که روزی امیرالمؤمنین عا از مردی شنید که میگوید که خدای که گفت  
 طایفه ای از حجاب او است امر فرمود تا او را تا زیان او نرسد از آن فرمود  
 و ای بر تو خدای تعالی از آن ترفع است که پوشیده شود از عیون بصری او  
 بموالت منزه است خدای تعالی از آنکه احاطه کند او را مدانی و پوشیده شود  
 بر وجهی در آسمان و زمین پس مرد کفار را این سو کند به هم امیرالمؤمنین عا  
 گفت تو سو کنده خدای تعالی یاد نکردی تا لازم آید بر تو کفار سو کنند و تو سو کنی  
 بغير خدا یاد کرده و از امام بهام ای عبید الله جعفر بن محمد صادق عا مرویست که خبر

اخبار یهود نزد امیرالمؤمنین عا آمد و گفت ای امیرالمؤمنین عا کی بعد از شد  
 پروردگار تو حضرت عا فرمود وای بر تو کی بود تا توان گفت که کی بعد از شد پروردگار  
 من پیش از پیش است و پس از هر پس خواهد بود پس مع غایتی و نهایتی نیست  
 رعایت او را منقطع شد است غایات نزد او پس منتها هر غایت است آن  
 مرد گفت تو پیغمبری ای امیرالمؤمنین عا حضرت فرمود وای بر تو من بنده خدا  
 و امت محمد ص فعل در اجتماع امیرالمؤمنین عا بر بعضی از اخبار یهود  
 که کتب و صحف خوانده بود در معجزات حضرت ص و در بسیاری از فضایل  
 آنحضرت روایت کرده اند امام ابوالحسن موسی کاظم عا و آن حضرت از پدر  
 خود روایت کرده و آنحضرت از آباء کرام خود تا امام حسین خلوات علیهم  
 السالوات که فرمود یهودی از شام و جبری از اخبار ایشان که عالم بتورات و  
 انجیل و صحف انبیاء بود و عارف شده بود بدلائل ایشان بمجلس که احباب  
 پیغمبر ص انجا بودند و در میان ایشان حضرت امیرالمؤمنین عا و ابن عباس  
 و ابو سعید جهنی بودند و گفت ای امت محمد ص شما نگذاشته اید از برای پیغمبر  
 پیغمبر درجه و برای هیچ رسل فضلی مگر که انرا از برای پیغمبر خود قرار داده اید  
 و اگر شوال کم از آن هیچ جواب نخواهید داد قوم در شام مل شدند حضرت امیرالمؤمنین  
 عا فرمود بلی ندانده است خدای تعالی هیچ پیغمبری درجه و هیچ رسل را  
 فضلی مگر که جمع کرد است انرا در حضرت محمد ص و دیگر فضایل را بدین تمام محمد ص  
 یهودی گفت پس هیچ جواب خواهی داد امیرالمؤمنین عا فرمود بلی ذکر خواهیم کرد  
 از برای پیغمبر ص انقدر فضایل که دیده مؤمنان بان روشن گردد و دلیل شک



103.419

و از پس پی انکه محمد ترک اولی الظهور و طلب توبه آنز سرش نماید حق تعالی  
 محمد ص این عنایت فرمود یهودی گفت که حق دانی ادیسیس ص را رفیع  
 منزلت کرد و فرمود و رفعا ص صحنای علیا یعنی منزلت او را برابر فرماستم  
 بجای بلند و طعام داد ادیسیس را ص از تحفه بهشت بعد از وفات او ص  
 او پس تحقیق که محمد ص درین دنیا روزی محمد ص از سرنگی بنایت متضرر  
 بود جبرئیل ص خوانی از بهشت آورد که در و تحفه بهشت بود و در نشان  
 بودند آن جام و آن تحفه بردست محمد ص تسبیح و تکبیر و تحمید گفتند پس  
 محمد ص و اهل بیت او از آن تناول فرمودند و هم چنان جام تسبیح و  
 تکبیر و تحمید مشغول بودند محمد ص خواست که انرا با صحاب خود بستاند خبر  
 مثل ص گفت چنان مقر است که تناول نکند از این مگر محمد ص و اهل  
 بیت او علیهما السلام زیرا که آن خدای تعالی از تحفه بهشت ساخته  
 است انرا و صلا بیت ندارد مگر از برای پیغمبر و وصی پیغمبر پس انرا  
 تناول و ما اهل بیت تناول کردیم و من احوالی سلاوت انرا در ذابتم  
 خودی یایم یهودی گفت فوج خدا صبر کرد در ذات خدای تعالی حضرت  
 امیرالمؤمنین ص فرمود هم چنانی صبر کرد محمد ص و عذر خواست از برای قوم  
 خود چون تکذیب کردند او را و از میان خود بیرون کردند و سنگها  
 را ن کردند آن حضرت را و ابولهب ملعون کرد آنچه کرد پس وصی کرد  
 خدای تعالی بملک صفیان حاجلی نام تا که راهش بگشاید و با امر محمد ص  
 بر سر دشمنان او فرود آرد پس حاجلی پاره از کوه برداشت و از  
 حضرت ص رخصت خواست که بر دشمنان فرود آورد حضرت ص محمد ص  
 فرمود که من مبعوث شدم تا رحمت عالمیان باشم با خدا یا محمد ص



فرمود مرا چندان که پیر شدم و باز منده شدم و اکنون میگویم که مرا سخن کند  
پس پناه آوردم از او بجانب تو پیغمبر صاحب انرا طاعت فرمود تا آن  
شتر را بحضرت بخشید و صاحب آن بحضرت بخشید و میان شتران  
گذاشت و هم چنین روزی در خدمت حضرت ۳۰ بود و عرابی شتری  
میراند چون نزدیک شد بحضرت ۳۰ شتر بر زبان آمد و گفت یا رسول الله  
۳۰ این اعرابی صاحب من نیست و گواه بر ملکیت من درانید و صاحب  
من فلان است و فلان یهودی مراد ز دیده پس یهودی گفت که ابراهیم  
۴۰ بنقطه و انتباه یافت بر معرفت خدای تعالی و دلیل بر معرفت خود  
اقامت فرمود امیر المؤمنین عا فرمود چنین بود و حضرت محمد را بهر از  
آن عطا فرمود و تنبیه و تنبیض یافت بر معرفت خود و دلیل بر علم و  
ایمان خود اقامت فرمود و ابراهیم عا در وقتی متنبه شد نزد سالک بود  
و حضرت ۳۰ در جنت سالکی تنبیه یافت جمعی از اصحاب را بکلمه آمدند  
و در اوقات تجارت در میان صفا و مروه آهسته بودند بعضی  
از ایشان محمدا ص دید و شناخت و او را بصفت در نعت او  
و خبر سعادت او را یات او پس گفتند یا وی که نام تو چیست  
حضرت ۳۰ فرمود نام من محمد است گفتند نام محمد را گفت عبدالله  
و گفتند نام این چیست و او را رت کردند بدین معنی فرمود در حق  
و گفتند نام آن چیست و او را ره کردند بدین معنی و با شمان فرمود ما  
گفتند پروردگار این ملکیت فرمود خدای تعالی و گفت شما شک دارید

در حق خداوند

در خدای تعالی و ای بر تو ای یهود حضرت محمد ص مفتقد شد بنوعی حق  
تعالی در بر وقتی که قوم او شرک بودند و عید او تان و در میان ایشان از  
توحید چیزی نبود و او قایل لا اله الا الله بود یهودی گفت ابراهیم عا  
الزام و اسکات کرد کافران را بپیران امیر المؤمنین عا فرمود حضرت محمد  
۴۰ الزام و اسکات نکرد بعقت کرد بپیران در وقتیکه ابی بن حنفی آمد  
و با وی استخوان پوشیده بود و گفت این استخوان را زنده میکنم  
و حال آنکه آن پوشیده باشد خدای تعالی پیغمبر خود را ناطق گردانید  
بحکم آیت کتاب خود و الزام داد او را بپیران نبوت و فرمود میکرد اند او  
را آنکس که یا فرید انرا در اول بار و او برهم آفرینش داناست پس ابی  
بن حنفی متحیر و ملزم باز گفت یهودی گفت ابراهیم عا بتهای قوم خود را  
بشکست غضب از برای خدای تعالی ۲ و بت پرستان را بشمیر خوار و  
دلیل گردانید باز یهود گفت ابراهیم عا فرزند خود را با بند تا در راه  
خدای تعالی قرآن کند امیر المؤمنین عا فرمود حضرت ۳۰ مصیبت از آن دشوار  
تر کشید زیرا که از برای ابراهیم عا فرستاده شد و از آن نجات یافت و بعد  
۳۰ عا خود را خمره که اسد الله و اسد رسول الله و ناصر دین وی بود مشام کرد که  
در خاک و خون اغشته و اعضای او متلاطم بود و بران صبر کرد از برای  
رضای خدا و برای تسلیم امر او در هم و فرمود اگر نه آن بودی که صفیه مخزون  
میشد هر آینه میکرد ششم خمره را در دامن او خدا تا زمانی که بخشوری شد از

حضرت محمد ص  
فرمود تا آن  
شتر را بحضرت  
بخشید و صاحب  
آن بحضرت  
بخشید و میان  
شتران گذاشت  
و هم چنین  
روزی در خدمت  
حضرت ۳۰ بود  
و عرابی شتری  
میراند چون  
نزدیک شد  
بحضرت ۳۰  
شتر بر زبان  
آمد و گفت  
یا رسول الله  
۳۰ این اعرابی  
صاحب من نیست  
و گواه بر  
ملکیت من در  
انید و صاحب  
من فلان است  
و فلان یهودی  
مراد ز دیده  
پس یهودی  
گفت که ابراهیم  
۴۰ بنقطه و  
انتباه یافت  
بر معرفت  
خدای تعالی  
و دلیل بر  
معرفت خود  
اقامت فرمود  
امیر المؤمنین  
عا فرمود  
چنین بود  
و حضرت محمد  
را بهر از آن  
عطا فرمود  
و تنبیه و  
تنبیض یافت  
بر معرفت  
خود و دلیل  
بر علم و  
ایمان خود  
اقامت فرمود  
و ابراهیم عا  
در وقتی  
متنبه شد  
نزد سالک  
بود و حضرت  
۳۰ در جنت  
سالکی تنبیه  
یافت جمعی  
از اصحاب را  
بکلمه آمدند  
و در اوقات  
تجارت در  
میان صفا و  
مروه آهسته  
بودند بعضی  
از ایشان  
محمدا ص دید  
و شناخت و  
او را بصفت  
در نعت او  
و خبر سعادت  
او را یات او  
پس گفتند  
یا وی که  
نام تو چیست  
حضرت ۳۰  
فرمود نام  
من محمد است  
گفتند نام  
محمد را گفت  
عبدالله و  
گفتند نام  
این چیست  
و او را رت  
کردند بدین  
معنی فرمود  
در حق و  
گفتند نام  
آن چیست  
و او را ره  
کردند بدین  
معنی و با  
شمان فرمود  
ما گفتند  
پروردگار  
این ملکیت  
فرمود خدای  
تعالی و گفت  
شما شک  
دارید در  
حق خداوند



بطون سباع و از حواصل طیور و اگر نبودی که این سنتی میشد بعد از من هر  
آینه میکردم این را یهودی گفت ابراهیم ع را قوم در آتش افکندند و او  
صبر کرد و حق تعالی آتش را برود و د و سلام کرد انید حضرت امیر المؤمنین  
ع فرمود بر محمد ۲ صبیان دال گذشت در وقتیکه در خیمه بود و دختر  
یهودی بزرگاله را زهر آلود نزد پیغمبر آورد و آنحضرت تناول فرمود  
حق تعالی آن زهر را که در آتش است در آنحضرت ۳ تنگ و سلامت کرد  
نید هر چند زهر سوزاننده است هر گاه که قرار کرد در اندرون و اندرون  
هم چنانکه آتش سوزاننده میباشد با وجود آن تنگ و سلامت کرد انید حق  
تعالی از ابراهیم یهودی گفت یعقوب پیغمبر اعم خدای تعالی نصیبی بزرگ  
از خیر داد و اسباط همراه از صلب او گردانید و مرد دختر عمران را از  
فرزند آن او گردانید امیر المؤمنین ع فرمود محمد را عا بزرگ تر از ابراهیم  
فاطم سیده نساء عالمیان را دختر او گردانید و حسن و حسین را علیهم السلام  
که سیدان شباب اهل جنت اند فرزندان فرزندان او را امام و پیشوا  
گردانیدند تا روز قیامت باز یهودی گفت که یعقوب صبر کرد در فراق  
فرزند خود تا از اندوه و حزن نزدیک هلاکت رسید و این را امیر المؤمنین  
فرمود که حزن یعقوب عا بمشایده و ملاقات فرزند منتهی شد و محمد عا  
قبضی روح فرزندش ابراهیم ع را کردند و از پیش نظرش بردند و او صابر  
بود و پیغمبر خود اندوه ناک است و خیر ع میکند دل و فانی ابراهیم بخون  
و اندوه ناکیم و گفتند چیزی که رضا خدای تعالی در آن نباشد و خدای تعالی

درهم افعال او

درهم افعال او باز یهودی گفت یوسف عا به تلخی فراق صبر کرد مدتی  
در زندان بود تا معصیتی از او در وجود نیاید و او را در چاه افکندند و  
تنها در چاه بود امیر المؤمنین ع فرمود حضرت محمد ص شدت غریب و فراق  
اهل و اولاد و ماکشید در وقتی که هجرت کرد از حرم خدای تعالی و چون  
حق تعالی حزن و اندوه و الم خاطر او را دید خواهی با و نمود مشابه ثواب  
یوسف و حضرت ط را بان شکین داد و بر عالمیان صدق انرا روشن گردانید  
نید و فرمود لقد صدق الله الی سوله الی یا با الحق لند خان ا  
لمسجد الحرام یعنی بر آینه بتحقیق راست گردانید خدای تعالی پیغمبر خود را ثواب  
او که بحق دیده بود که هر آینه در می آید شما در سجده الحرام و اگر یوسف عا محبوس بود  
در زندان محمد عا محبوس بود و مدت ۳ سال در شعب ابوطالب که مطلقا ملاقات  
نمیکردند با او قوم و خویش و مقابل نمیکردند با او در محنتی بود که زیاده از آن  
متصور نتواند و عهد نام در میان خود بران نوشته بودند خدای تعالی از خیمه  
بران کما شئت تا کنایه کنی که ایشان در قطع رحم نوشته بودند پاره پاره کرد و  
اگر یوسف را در چاه انداختند محمد عا در غار محبوس بود و اعدای در قصد هلاک  
او بودند یهودی گفت خدای تعالی موسی عا پسر عمران را تورات داد که در و  
حکمت و مو عظمت بود حضرت امیر المؤمنین ع فرمود حق تعالی محمد عا فاضلتر از آن  
عطا فرمود سوره بقره را در برابر انجیل و طو اسین و طو اسین و طو اسین و طو اسین  
را عطا فرمود و در مقابل تورات و عطا فرمود و نصف مفصل را در مقابل زبور و عطا فرمود  
بنی اسرائیل و سوره براءت را در مقابل صحف ابراهیم و موسی و هرون و یونس و یوسف و یونس و یونس و یونس



و همه ایشان در یکروز کشته شدند و سبب آن بود که ایشان در آن روز  
نزد حضرت م آمدند و گفتند امروز ترا نماند پس بملت است اگر از کشتن  
از قول خود خوب و الا ترا بقتل خواهیم آورد حضرت بمنزل خود در آمد و در  
بروی خود بست و بغایت ملول و محزون بود ناگاه جبرئیل م آمد و گفت ای  
محمد حق ترا سلام میرساند و میگوید که بر خیز و برسان بامت با تو آمده  
شده بان و اعراض کن از مشرکان حضرت م فرمود ای جبرئیل بگو که من باها  
عت مستهزایان که بمن چنین وعده داده اند جبرئیل م فرمود ما کفایت کردیم  
از تو حضرت م این مستهزایان حضرت م با جبرئیل گفت ایشان اعدای منند  
من بودند جبرئیل م اظهار فرمود که یک یک بکوبند کشته شدند درین حال  
و اما بغیر فراعنه ایشان کشته شدند و زبده و مزینت یافتند بغیر ایشان  
یهودی گفت حق تعالی موسی م عصا کرامت کرده بود که از دانه میشد امیرالمؤمنین  
ع فرمود حق تعالی محمد را م فاضلتر از آن عطا فرموده بود و در آن روزی در طلب  
ابو جهل بن هشام بود و میخواست که بهاء خستری که با او فروخته شده و باز یافت  
نماید و ابو جهل از ادای آن تعلل داشت و بشرب مشغول بود و معنی از مستهز  
ان با وی گفتند که اطلب میکنی گفت عمرو بن هشام را یعنی عمر بن ابی سلمه و مرزب  
دینی است و در ادای آن تعلل مینماید گفتند که میخواهی که دلاست من ترا بکسی  
که چون ترا از او استخلاف کند گفت بلی گفتند نزد محمد م برو که میتواند  
حق ترا از او باز یافت نماید و پیوسته ابو جهل لعنه میگفت که هر گاه یکی محمد را م  
چنین بگوید تا با او استهزاء میکند می و او را تا باز نبردند از او مینزد و نزد  
چند م آمد و گفت بمن رسید است که حق مرا میتوانی از ابو جهل پسند و تو آمدم

در آن روز

تا مراد درین کار مددکاری کنی پس سحرگاه بخواست و با او و خانواده ابو جهل لعنه  
آمد و فرمود ای ابو جهل لعنه بر خیز و حق این مرد را ادا کن و حضرت در آن  
روز ابو جهل کیلت او ساخت در ساعت بخواست و با او دین پرور اهل  
چون حضرت م بمجلس خود باز گشت بعضی از اصحاب او با وی گفتند از ترس  
محمد م ان دین را بی تعلل ادا کردی گفت وای بر شما معذور دارید مراد درین  
امر زیرا که چون محمد م متوجه من شد از جانب راست او مردان دیدم که پشت  
ایشان خمر بها بود که در رخا میخند و از جانب چپ او دو زن دغ بود که دندانها بر  
هم میزدند و آتش از چشمهای ایشان بیرون میامد و چنان دیدم که اگر اتفاق بیفتد  
مرا بان خمر بها هلاک میکنند و از دانه مرا بجهت میکنند و این زیاده از آن است  
بموسی م عطا فرموده از دانه با شد و زیاده بر آن هشت ملک که بدست ایشان  
خمر بها بود یهودی گفت حق تعالی موسی م را بید و پنهان داد امیرالمؤمنین م  
فرمود حق تعالی محمد را م بهتر از آن عطا فرمود هر جا که حضرت می نشست نوری  
از جانب راست و نوری از جانب چپ او در رخا میبود و مردمان آنرا  
مشاهده میکردند و باز یهودی گفت که در بار برای موسی م شکافتند ما  
نقد آن از برای محمد م بود امیرالمؤمنین م عطا فرمود و نوری که با محمد م بجنگ  
خیمانی رفته بودیم دشمنان ما نزد یک شدند و ما ببرد و خانه رسیدیم که حق آن چهارده  
برابر قامت آدمی بود گفتیم یا رسول الله دشمن درین خانه و دشمنان باین برگی  
در پیش ما و حال ما بجای بنی اسرائیل مشایخ میگفتند این قدر کون یعنی ما  
مغلوب دشمن خواهیم شد محمد م از مرکب فرو داد و فرمود یا رب خدا یا از برای



هر پیغمبری آیت دلالتی عطا کرده و ما منتظر اظهار قدرت الهی و بر مرکب  
 سوار شد و از آن رودخانه بگذشت و مردم با وی بگذشتند و باز هم  
 یهودی گفت حق تعالی بموسی ۳ سنگی داده بود که دو از دهنش آب از  
 آن جاری بود امیر المؤمنین عا فرمود چون محمد ص بحمد پیغمبر فروید و آید و اهل مکه  
 بمحضره آنحضرت کرده بودند اصحاب محمد ص از تشنگی شکایت کردند و گفتند  
 چهار پایان بر تنه نشسته بودند که شنی کا د ایشان بکشد بکشد سیده بود محمد  
 رکوه طلب فرمود دست مبارک را بر بالای آن نهاد و در میان انگشتان  
 حضرت چشمتی آب روان شد چند آنکه مردمان سیراب شدند و بایان را  
 سیراب گردانیدند و رکوه و سقاء خود را بر آب کردند باز هم گفت حق تعالی  
 کلیم را زامن و رکوه و سقاء خود را بر آب کردند باز هم گفت حق تعالی  
 بهتر از آنرا امت فرموده و حلالی گردانید از برای محمد ص و امت و سیراب را و حلال  
 نکردانیده از برای هیچ امتی از این پیش از او و این افضل از آنست و زیاده  
 نکردانیده از برای محمد ص بلکه نیت را از برای او و امت او بود و نیت  
 نرا از برای هیچ امتی پیش از او عبادت نکردانیده بود و یکی از امت  
 محمد ص قصد حسنه میکرد و بجهل غیاورد یک ثواب از برای او می نوشتند  
 و اگر بجهل میاورده ثواب از برای او باشد باز هم می گفت موسی  
 ابر سایه میکرد از برای او و امیر المؤمنین عا فرمود که هر که بگوید  
 و رتبه و سایه بآن محمد ص از آن روز که متولد شد تا روزی که در دنیا  
 نمود خواه در سفر بود و خواه در حضر ابر و سایه بآن محمد ص از آن روز که  
 از آنجایی بموسی عطا کرده بودند باز یهودی گفت و اما در این در دست  
 او نرم گردانان آن در ده میبخت امیر المؤمنین عا فرمود حق تعالی سنگ طلب  
 را در دست محمد ص نرم ساخت تا بر تفرقی که بین محمد ص و یهودی بود باز  
 یهودی از

تعالی

یهودی گفت چون داود عا بگریه میآمد حق تعالی کوه را از جیب خوف و  
 ترس در گریه میاورده امیر المؤمنین عا فرمود محمد ص چون ببنای ایستاد  
 و از سینه و خوف آنحضرت ص آوازی می آمد بغایت دردناک از تنباری  
 گریه آنحضرت و حال آنکه خدای تعالی این گردانیده بود محمد ص را از عقاب خود  
 و مقصود از گریه اظهار بخشوع بود و پیرو در کار خود ده سال از آن قبل  
 بود که با طران انگشتان پای مبارکی ایستاد و عبادت میکرد و سینه  
 میداشت تا قدمی مبارک کنی و رم کرد و رخسار بر رخسار زرد شد از رخ  
 و محنت عبادت تا غایتی که حق تعالی عقاب فرمود حضرت را بپایان  
 چنین محنت و الم و فرمود من قرآن را بخوانی فرستاده ام تا تو این چنین  
 محنت و مشقت کنی و با این حال چند آن گریه میکرد که بی هوای میشد  
 با وی میگفتند یا رسول الله ص خدای تعالی کنایه ترا آنچه کرده باشی یا کنی  
 محمد ص از نزد حضرت محمد ص میفرمود از پس من نبی نباشد و اگر نباشد و او عا  
 و هر که آمد و با او استیج حق تعالی مرا و روزی حضرت محمد ص بر کوه حرا ایستاد  
 نرا بر سر نهاد که فرمود بر او کس نماند و هر که نماند بر سر نهاد که فرمود  
 قرار شد که فرمود بر او کس نماند و هر که نماند بر سر نهاد که فرمود  
 بر کوه حرا قرار داد و روزی حضرت محمد ص بر کوه حرا ایستاد  
 محمد ص فرمود از نزد حضرت محمد ص میفرمود از پس من نبی نباشد و اگر نباشد و او عا  
 بر سر نهاد که فرمود بر او کس نماند و هر که نماند بر سر نهاد که فرمود  
 قرار شد که فرمود بر او کس نماند و هر که نماند بر سر نهاد که فرمود  
 بر کوه حرا قرار داد و روزی حضرت محمد ص بر کوه حرا ایستاد  
 محمد ص فرمود از نزد حضرت محمد ص میفرمود از پس من نبی نباشد و اگر نباشد و او عا  
 بر سر نهاد که فرمود بر او کس نماند و هر که نماند بر سر نهاد که فرمود  
 قرار شد که فرمود بر او کس نماند و هر که نماند بر سر نهاد که فرمود  
 بر کوه حرا قرار داد و روزی حضرت محمد ص بر کوه حرا ایستاد











شده بود بدن او و تضرع بسیار کرد حضرت محمد ص قح آب طلب کرد و بن مبارک  
خود را در آن افکند و فرمود تا آن آب را بر بدن خود بمالد چون مالید در آن حالت یافت و اگر  
میگویند که عیسی بریم با کور مادر زاد را پنا کرد پیغمبر ما زیاده از آن معجزات بنهور میرانند  
از انجمله آنکه قتاده بن ربیع در روز احد نیزه بر چشم او آمد و حدقه او شکافتند  
دست مبارک خود بر آن و حدقه را بجای خود گذاشت و دعای صحت نمود و بهتر و نورانی  
تر شد از چشم صحیح و همچنین عبدالم بن عتیک و قتیله بمحاصر ابن ابی العقیله بن رفته بودند  
او از بدن او جدا شده بود نزد حضرت ص آمد و آن حضرت دست او را اتعال داد بجای که  
جدا شده بود و دست مبارک خود را بر آن مالید فی الحال صحت یافت و بن محمد بن مسلم را در  
وقتی که بمحمد کعب بن شرف بمحاصر او رفته بود چشم او از حدقه بیرون افتاد و حضرت دست  
مبارک ندان رسانید پنا شد و هم اینها دلیل نبوت آنحضرت بود و پیوسته است که گمان میرند  
که عیسی بریم مرده را زنده میکرد اندر باذن حق تعالی امیر المؤمنین علیه السلام در حضرت محمد  
از آن عجیبتر بود آمده مردم مشاهده کردند که سنگ ریزه را در دست آنحضرت نهاد  
میکرد بر وجهی که نجات آن سموع اصحاب آنحضرت بود با آنکه درونی صحت و بیرون رویت صحت  
و اگر گمان بر ند آنکه مرده با عیسی عا در سخن میامد و حکایت میکرد و محمد بن عیسی بن  
در وجود آمد و قتیله بطایف فرمود و اهل طایف را محاصره کرد و کوفه بر آن  
کردند از برای آن سرور فرستادن حضرت ص دراع آن کوفه را بدست آنحضرت نهاد و فرمود  
خواست که تناول فرماید آن دراع بسختی آمد و گفت ای رسول خدا تناول فرمای که من با  
زهر لوده ام و این بزرگترین معجزه بود از برای نبوت آن سرور و پیوسته است که گفت که قوم عیسی

عزیز الله

گمان میرند آنکه خبر میداد از آنچه مردم بخورند و می آتش میداد و آنچه در خانه می خورد میکردند  
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که از حضرت محمد ص عجز از این بظهور میرسد و خبر میداد قوم خود را از  
حرب ایشان و نهادن یا قتلان شهداء ایشان و چگونه حال ایشان و کجا که کجا راه مسا  
فت در میان بود و نبوتی در مدینه بود و خبر داد عمر بن وجب را حکایت پنهانی که در میان  
او و صفوان بن امیه در مکه گذشت بود در وقتیکه عمر مدینه آمد حضرت ص از او پرسید که به  
چه کار آمده گفت آمده تو با صفوان بن امیه در عظیم بودید و حکایت کشکان بدر  
میکشد گفتند که گفتند که هرگز ما را بهتر از حیات ما آنچه دیدیم که محمد ص در روز بدر با بزرگان  
ما کرد تو گفتی که نه مرا گرفتاری عیال و قرض نبود من شمارا از آن عزم و اله محمد ص رشکاری  
مردم صفوان گفت قبول دارم قرض را از او انتم و عیال تو با عیال من یکسانند و عیال من  
را در زنده بیاوردن تو هم رسد تو گفتی ریشه سخن را پنهان دارد و محتاج الیه مرا آوردن من هم  
و او را بخش او هم اکنون آمده که مرا بخش او را عمر گفت رست نظر را بر حسن خدای که او را بر حیدر  
به هیچ شوق عبودیت نیست که خدا بر او و تو را بر میبرد و تو را بر میبرد و او را بر میبرد و تو را بر  
غیب و در زیاده از نبوت که در حقیقت آن توان نمود بهود بر گفت که قوم عیسی با آن مریدان  
را و نبوت مرا می رسد و گفت و گفت خود را بر آن مریدان می رسد و زنده بهود بر گفت که مرا می رسد  
فرمود از محمد ص امری به آن در وجود آمده در روز حسین که من بدست مبارک گرفت پس بنفسم  
و تقدیر آن سنگ را فرمود از هم شکافته میشد و در بر شکافته شد و تقدیرش بر من بود و فرمود  
منشلی شد فرمود که او را بر نبوت من و که هر دو آن سنگ به نبوت رسد و رسد بهود بر گفت  
زعم قوم عیسی که نیست که عیسی عا زنده تر بنمایند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که زنده تر بنمایند  
سیر و زنده در شریک آنحضرت بر بود و سوزن بنمایان که در خدمت بر بودند هرگز بنمایان  
حضرت ص نهادند که بر آن طایم اهل شمع بوده باشند و در بعد که بنان بنده تناول فرمایند  
کشان جویند بر سر خود و زنده است چه در چه در وقتیکه رخت فرمود زنده آنحضرت ص را زنده بود  
یکبار هم مرهون بود از نزد او بنر از صف او بیجا نبود با آنکه لاف و الوافه از غیبه و در وقتیکه  
متصرف شده بود و گاهی بود که روزی سید من از چهار صد نفر زحمت میفرمود و در آن



سایلی برسیدی میفرمودی که بخدا سوگند که در پیش شب هنگام در خانه ال...  
از غریب در می و یاد نیاری غایت است یهودی چون این سخنان شنید گفت...  
معبودی بر حق نیست که خدا بر تو... و محمد پیغمبر است و هیچ...  
مگر محمد را صفا نکر از زون عظمی... در حقیقت...  
و غیر این در انواع مفرد علوم از جمله... سر کنند...  
محمد آبا عبد الله جعفر بن محمد را روایت میکنند که فرمود چون...  
خدا در علمون بجای از زون... چون بمسجد مدینه رفته و بنشیند...  
من مرد یهودم و از دانشمندان و میخواهم که سؤال از مسئله...  
در آیم گفت بگو چه سئوالی داری گفت سه سؤال دارم و...  
تو سئوال کن و اگر در میان شما دانائی باشد هدایت کنید مرا...  
لعین گفت ترا سه سؤال از علی بن ابی طالب علیا باید کرد که اعلم ما...  
اموئین ما آمد و گفت ای علی مرا سه سؤال است و سه سؤال...  
اموئین ما فرمود هر نمیکوی که سؤال است گفت بیا برانکه...  
سؤال بیانی باشد و دیگر سؤال نکنم تا بهالت نباشد و...  
امیر المؤمنین فرمود اگر سؤال تو مجاب شود اسلام خواهی بود و...  
سؤال نکنم تا بهالت نباشد و برین غیاسی بلی فرمود پس سؤال کن گفت اول...  
سنکی که بر روی زمین نهادند و اول چشمی که بر روی زمین نهادند...  
که از زمین روی زمین کدام بود امیر المؤمنین فرمود سنکی که بر روی زمین نهادند...  
زعم شما آن است که سنکی است که در بیست المقدس است و زعم شما آن است که...  
سنگ حجر الا سود است که با آدم صفا از بهشت باین دنیا آمد و یهودی گفت...  
سوالند که چنین نوشته شد است بخط که رون باطلای موسی امیر المؤمنین...  
فرمود زعم شما آن است که آن چشمی است که در بهشت المقدس...  
لا یخبر بها احد

لا یخبر بها احد

ان چشمی است عمل است در آن ماهی موسی خدا و ان چشمی که فرمود از آن آید و...  
حیات جاودانی یافت و هر که بیاید حیات ابدی یا بدیهودی گفت راست گفتی...  
چنین مکتوب است بخط هرون و املاء موسی امیر المؤمنین...  
زعم شما آن است که آن درخت زیتون است و آن باطل است بلکه اول درختی که...  
بر روی زمین در آمد درخت خرمای بود که با آدم صفا بدینا آمد یهودی گفت...  
سه سؤال دیگر آن است که چه اندامی بادی یهودی از برای این است خواهند...  
بود که حضرت زینب ندخلان است ایشان را امیر المؤمنین فرمود دو از ده...  
امام خواهند بود یهودی گفت راست گفتی چنین نوشته شد است بخط هرون...  
و املاء موسی علیا یهودی گفت کی خواهد بود مکنی بخیران شما در بهشت امیر...  
المؤمنین فرمود در اعلا درجه و اشرف مکان در بهشت عدن گفت راست گفتی...  
چنین مرقوم است بخط هرون و املاء موسی امیر المؤمنین آن است که وی...  
پیغمبر شما تا چند مدت بعد از پیغمبر ازنده خواهد بود امیر المؤمنین فرمود سی...  
سال دیگر سؤال کرد که بمرکب خود بمید با کشته شد و حضرت امیر المؤمنین فرمود...  
کشته شود و ششتر بر فرق او زنند چون فرق او با محاسن مبارک او زدند کند...  
یهودی گفت راست گفتی چنین نوشته شد است بخط هرون و املاء موسی علیا پس آن...  
یهود اسلام آورد و نیکو مسلمانی شد و از اصحاب بنی نضار است که روزی...  
در مجلس امیر المؤمنین علیه السلام بودیم این کوار را آورد گفت ای امیر المؤمنین...  
در قول حق تالی که و لیس اشربان ثا تو ایهیوت من اهل بیت الله امیر المؤمنین اتقی...  
وا تو البیوت من ابوابها یعنی نیست از نیکوکاری و از نیکوکاری در میان شما







مرکز بدن من باین محبت نبود که احوال است و مغز نرسانید مرا از زمین و قالی پیدا  
 نشی یونانی گفت بخدا سوگند که تو نه آن کسی که دیده بودم زیرا در آن روز تو  
 حجت تریاق فلاهر کرد و چنین عجبی هرگز مشاهده ما نشده امیر المؤمنین عا فرمود  
 که اما آنچه گمان برده که ساق باریک طاقست برداشته باریک گردانند آتش باشد  
 باید بدانی که طلب خدای تعالی بالای طلب شماست و دست بر ستون  
 از ستونهای خانه که عمارت عظیم بر آن ستون بود و بر فوق ستون است و بجز  
 بود یکی بر فوق دیگری آن ستون را حرکت داده و آن ستون را از آن بجز  
 از جای برداشت یونانی چون این حال مشاهده کرد از هیبت او وحشت افتاد  
 و چون بهوش آمد گفت سبحان الله چنین عجبی هرگز ندیده بودم امیر المؤمنین  
 عا فرمود اما چنینی قوی با این ساق باریک در حرکت شماست یونانی  
 گفت بخدا سوگند که در نظر حکمت ما از منتهیات است یونانی با خود  
 مانند تو شخصی بود امیر المؤمنین عا فرمود محمد ص کسی است که علم او  
 و عقل من از عقل او و قوت من از قوت او است و در دین من از  
 تقی که بهترین اولیاء عرب بود نزد محمد ص آمد و گفت که خدای تعالی بخواهد  
 رنجی شده است ترا و من آمده ام تا بعلایح آن گوشم عجبی که ای که  
 آتی بر تو ظاهر کرد انم که بدانی عنای ما را از طبابت خود که است و فرمود  
 عجب آیت میخواهی که بر تو ظاهر کرد انم طبیب تقی گفت عجبی که در دین خود  
 خدای تعالی تا از جای خود برکنده شود نزد تو آید محمد ص از دست و پا بردار  
 خیز و در جای برکنده شد نزد محمد ص آمد و تقی گفت میخواهی که مرا کنی تا  
 بجای خود باز کرد و محمد ص از مرید درخت خرماء بدست خود باز کرد و

یونانی با او ایستاد

یونانی با امیر المؤمنین عا گفت آنچه از شما دیدم که از من غایب است و من از تو  
 به کمتر از آن اختصار میکنم از تو بر میخورم و تو مرا نزد خود بیاوری آیت باشد از سبزی تو امیر المؤمنین  
 خود نمیکم پس اگر مرا قهر و جبر نزد خود بیاوری آیت باشد از سبزی تو امیر المؤمنین  
 فرمود چنین آیتی حجت باشد بر تو نهانه بر میخیزد و من اطاعت با اختیار خود نمیکم  
 و بر سالیان فلاهر کرد زیرا که تو نهاد انست باشی اجتماع خود و از آن کردن من اختیار  
 ترا و ترا ممکن است که دعوی کنی که با اختیار نزد من آمد و ممکن است که دیگران دعوی  
 کنند که در میان من و تو موافقتی بوده و اتفاق بر من عمل کردیم سزاواران است  
 که چنان آیتی طلب کنی که حجت عالیهان باشد یونانی گفت من آن میخواهم که امر  
 کنی برین درخت فخل که اجزای آن از یکدیگر جدا شوند و از هم بپاشند و تبعاعد در  
 میان اجزاء پیدا آید بعد از آن اجتماع اجزاء بشود و چنان باشد که بود امیر المؤمنین عا  
 فرمود که ای یونانی تو رسول منی باش تا این درخت و باوی بگو که وصی پیغمبر خدا  
 امر میکند که اجزای تو از هم جدا شود و از یکدیگر متفرق و تبعاعد شود یونانی چون  
 رسالت رسانید دید که اجزاء آن درخت ذره ذره از یکدیگر جدا شدند و پراکنده  
 گشت کویا هرگز درین مکان درخت نبوده لرزه و ریشه بریدن یونانی افتاد و  
 گفت ای وصی محمد ص میخواهم که امر کنی تا آن درخت بهمال اول آید و چنان شود  
 که بود امیر المؤمنین عا فرمود که ای یونانی از حساب من پیغام بدرخت برسان که  
 بیکدیگر متصل شوند یونانی چون پیغام رسانید درخت مانند غبار از زمین  
 برخاست و با یکدیگر اجتماع خود را یونانی گفت امر کنی تا این درخت باور شود  
 و میوه آنرا تناول کنم امیر المؤمنین عا فرمود پیغام بدرخت برسان  
 یونانی چون پیغام رسانید دید که درخت از زمین برخواست و میوه آنرا  
 یافته سبز و خرم شد و خوشهها پر از آوید و از آن میوهها خورد و ترش و شیرین

که اجزاء



سیر کنید بنام خدای تعالی و مددکاری فعل در احتجاج حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام  
زندیتی که نزد آن حضرت آمده استدلال میکرد با آیات متشابهه قرآنی که  
محتاج به تاویل اند بر وقوع اختلاف و تناقض در میان آن آیات و ائمه از  
توهمات آورده اند که یکی از زندیقان نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد اگر در قرآن  
اختلاف و تناقض نبود ایمان به پیغمبرش می آوردیم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که  
اختلاف در کتابت زندیق گفت در بسیاری از آیات تناقض و اختلاف است از  
انجمله این آیت است که حق تعالی میفرماید لنسوا الله و نسوا الحیاه و فراموشی کردند  
ایشان خدا تعالی را پس فراموشی کرد خدای تعالی ایشان را و دیگر میفرماید  
فالیوم ننسوا هم کما لنسوا لقاء یومهم هذا یعنی پس فراموشی فرمودند ما ایشان را  
ما ایشان را همچنانکه ایشان فراموشی کرده بودند ملاقات روز را این  
آیت مخالف آیه کریمه و ما کان ربک لنسیا یعنی آن است که پروردگار ما از  
آن منزه است که چیزی را فراموشی کند و از آن غافل ماند بلکه خداوند علیم است باز  
زندیق گفت و از انجمله این آیت است که حق تعالی میفرماید و یوم الیوم و  
الملائکه صفالا یتکلمون یعنی روزی که بایستند روز قیامت و ملائکه صفی  
که هیچ کس نگوید و قول حق تعالی و الله ربنا صاکنات فی جنته و فرآن  
لویند بخدای پروردگار ما سوگند که ما نبوده ایم که شرک را از شما بشنیم بخدای  
تعالی و قول حق تعالی یوم القیمه یکفر بعضکم ببعض و یامین و یحلف بعضکم ببعض یعنی روز

قیامت را می بیند

قیامت کافر شوند بعضی از شما بعضی و لغت کنند بعضی از شما بعضی را و قول  
حق تعالی ان ذلک یحق تخلفهم اهل النار یعنی به تحقیق که این حق است بایکدیگر  
خصومت کنند اهل آتش دوزخ و قول حق تعالی لا یختصمون الذین یعنی خصومت  
نکنند بایکدیگر بفرزندان اهل دوزخ و قول حق تعالی الیوم ننحس علی افوا  
هم و تکلمنا ابدیهم و ننسوا ربهم بما نؤیکسبون یعنی امروز هر  
می نهیم بر دینهای ایشان و سخن میاوریم دینهای ایشان را و گواهی میدهد  
پایه های ایشان با آنچه بوده اند که کسب میکردند و غرض زندیق آنکه بعضی از  
این آیات ناطق است بآنکه اهل قیامت خواستوش خواهند بود و بعضی دلا  
لت دارند بر آنکه ایشان گوی و متکلم خواهند بود امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که مضا  
یعنی این آیات مختلفه در روز قیامت که مقدار اینجا در رسالت است هر یک  
در جزوی از اجزای آن بحسب احوال مختلفه و رفع خواهد شد و کافر خواهند  
شد بعضی از بعضی را در بعضی از اوقات قیامت و مرا از کفر اینجا برآ  
کردن بعضی است از بعضی از مواضع که بسیار میکنند و اگر او از کفر و  
نارای ایشان بر اهل دنیا ظاهر کرد در زمین کار باز ایستند و دلهای ایشان  
مالا مالی غم و اندوه کرد و همواره در گریه و زاری باشند و در موطن و  
مقامی دیگر در سخن آیند و گویند ما مشرک نبودیم و این ترویجی باشند که اقرار  
توحید خدای تعالی آورده باشند در دنیا و اقرار ایمان ایشان نافع نبوده باشد  
ایشان را بدینجهت که نقیصه عهد پیغمبر خود در باب اوصیاء پیغمبر کرده باشند و استدلال  
کرده باشند آنچه از برای ایشان بهتر است با آنچه از برای ایشان بدتر باشد پس خداوند



کند و بایشان کند تا بماند که بر خود بسته اند و درین مقام هر چه درین ایشان  
 نهند و دست و پای و پوست ایشان را آورند تا گولای دهند برین بر معصیتی  
 که از ایشان در وجود آمده باشد بعد از آن مهر از دین ایشان بردارند با بوسن  
 گویند چرا گولای دادی بر ما در جواب گویند زبان آورد ما را خدای تعالی که نرمان آورده  
 هر چیز است و در موطن دیگر مجتمع میشود و بواسطه حول انجم مشاهده میشود  
 صواب است مرد عظیم بلو قرار از یکدیگر میکنند که یوم یفر المراء من انهم یعنی روزی  
 که گردیدند فردا از برادر خود باز مجتمع شود در موطن دیگر و نالقی میشوند در  
 او دوستان او و برگزیده کسان حق تعالی پس سخن نمیکند که از ایشان مگر  
 باذن خداوند در سخن و نمیکویند مگر با انجم حق و تواب باشد و این کامیست  
 که از پیغمبر رسند از ادای رسالت با منت خود و ایشان خبر دهند که رسانیدند  
 انهم رسانیدند انما مؤر بودند و وجود و استکبار نمایند همچنانکه حق تعالی از  
 این خبر میدهد انما که میفرماید و لتسئلن الذین ارسل الیهن و لتسئلن الی  
 تسلیتی یعنی بر آئینه سؤال میکنم ما از انکسائی که فرستاده شده است که ایشان را  
 که امت باشند و بر آئینه سؤال خواهم کرد از فرستاده شده است که ایشان را باشند  
 پس امت گویند ما جاءنا من بئیر و لاند یسر یعنی نیامد به هیچ بشارت  
 دهنده و هیچ هم کننده افکاه بگوای طلب اند انباء پیغمبر را پس گویید  
 ان حضرت خیر بر صدق انباء و تکتدیب فرماید خدا ان امت را و از برای هراست  
 گوید قد جاءکم بئیر و نذیر و بتحقیق که آمده است از برای شما بئیر و نذیر

والله اعلم

والله على كل شيء شهيد قل ی و خدی تعالی بر همه چیزی قادر است و میتواند  
 شمارا گواه کرد ان غیر شما بتلیغ رسالت انباء و اشارت باین حالت انجم تعالی  
 بنفرایه فکیف اذا اجتمعنا من کلام الله لیس فی و جئتکم علی تعالی و انهم  
 پس حال چگونه باشد در وقتیکه بیاوریم از برای هراست گولای پیغمبر ایشان باشد و بیا  
 دریم ترا گواه بریم پیغمبر از درین حالت امت نتوانند که رد شهادت او کنند از خوف انکه  
 مهر بر دین ایشان نهند و بواج ایشان گولای افعال و احوال ایشان دهند و گولای  
 دهند بر منافقان قوم او و عناد ایشان و نقص عهد و تغییر سنت و ظلم ایشان بر اهل  
 بیت او و اقتداء ایشان بظلم امت انبیاء که پیش از او بودند پس با اتفاق گویند ربنا  
 غلبت مشقوتنا و کنا قوما ضالین یعنی ای پروردگار ما غلبه کن بر ما مشقوت  
 و بی سعادت ما و کشتیم ما قوم گمراه باز مجتمع میشوند در موطن دیگر که در مقام  
 شد است و انی مسی بمقام محمود است در ان مقام ثنا و ستایش میکنند خدای  
 تعالی را با آنچه ثنا کرده باشند و هیچ احدی پیش از او و بعد از ان ثنا نگوید بر ملا که  
 سموات پس هیچ ملکی نباشد مگر که ثنا گوید از برای همه انباء چنان ثنای که  
 هیچ احدی پیش از او و چنین ثنای نگفته باشد و بعد از ان ثنا گوید از برای هر مؤمنی  
 و مؤمنه ابتدا کند بعد یقین و الشهد ان بعد از ان بصالحان افکاه خد تعالی او را  
 برسانند و زمینها و این است که تعالی میفرماید عسی ان یجعلک ربکم محمودا  
 یعنی شاید که برانیزد ترا پروردگار تو در مقام ستوده شده پس خوشا آنکسی  
 که او را حظی و نصیب از این مقام باشد و ای برانکس که از این مقام بی بهره  
 و بی نصیب باشد این مواظن پیش از این مقام حساب است و چون شروع در  
 حساب شود مشغول گردد و هر آدمی با آنچه نزد وی است از خداوند تعالی هر که  
 انروز انما سی میکنم باین زندیق گفت که او را از انجمله است و جوه یوشی  
 فانیره الی ربها ناضرة یعنی رویشان باشند در ان روز با نضارت و خرمی که  
 پروردگار خود نظر کنند و انرا نهند و منافقات دارند و ضمون آیه نذیر که

مقام



مرا که این را هیچ قدری و منزلتی نباشد و ندارند امری الهی را وی هوا  
و آرزو و شهوات بجای ایشان همیشه در اسفل دوزخ باشد و محکم تنفیج و  
جوشهم النار و هم فیها کما الحوان روی ایشان قطعه قطعه گردانند  
آتش دوزخ و قیج روی درشت خوی باشند باز زندیق گفت و از آن  
جهل آن که حق تعالی میفرماید قل یتو افکم الملک الموت یعنی کجومی میرانند شما  
را ملک الموت و در محل دیگر میفرماید الله یتو افلی الا عینی حسنی موفها  
یعنی بخدای میرانند نفسهای را در وقت مرگ ایشان در محل دیگر میفرماید  
که تتو افهم الملائکة طیبی یعنی آنکس که می میراند ایشان را ملا  
یک در حالی که پاکیزه باشند و مانند آن از آیات توبتی گردانیده است  
میرانند را فعل ذات خود و توبتی کرده اند پس فعل ملک الموت و توبتی  
توبتی گردانیده است فعل ملا یک امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حق تعالی از آن ملا  
ترو عظیم تر است که مباحث این فعل شود بدست شریف شود و فعل ملا یک  
که فرموده ای او بند فعل او است زیرا که عمل او است و او است و  
برگزیده خدای تعالی ملا یک را نماز کنند با آنکه در میان او و در  
میان ملا یق و بعضی رسول و پیغام رسانیده است پس آنکه اهل طاعت  
اند از بند ملا یک رحمت را بقبض روح ایشان پس در آنکه اهل معصیت  
اند ملا یک عذاب متصدی قبض روح ایشان شود و ملک الموت را مددکاران از  
ملا یک رحمت و ملا یک عذاب است که با مراد وی آنکه از آن پس فعل ایشان

فعلی من بانه

فعل ملک موت باشد و فعل ملک موت فعل حق تعالی است که ملک موت تا از  
اراده حق تعالی نباشد کسی را متوفی نمیگردانند چه عطا و منع و ثواب و عقاب  
بامر و اراده حق تعالی است اما بدست انکس که میخواهد از بندگان او صادر  
می شود همچنانکه میفرماید و ما نشاء و ان الا ان یشاء الله یعنی میخوا  
هند ایشان را مگر آن چیزی که خواهد خدای تعالی که در محلی که میفرماید و من  
یعمل من الصالحات و هو مؤمن قولا کفران لبعیبه یعنی هر آنکس  
که عمل صالح کند و حال آنکه مؤمن باشد پس کفران سعی او نخواهد بود و ثواب  
ان خواهد رسید و در محل میفرماید و انی لغفار لمن تاب و عمل صالح نما  
هنگامی یعنی بتحقیق که من بر آینه امر زیده ام از برای انکس که بازگشت  
بخدای تعالی و ایمان آورد و عمل صالح کرد و بعد از آن راه یافت شد از آیه اول چنان  
علوم شد که هر که ایمانی آورد و عمل پسندیده کند ثواب عمل خود خواهد رسید و از  
آیت دوم چنان معلوم میگردد که با وجود ایمان و عمل صالح تا به راه حق نشود  
ثواب اعمال نخواهد رسید امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ایمان و عمل صالح بی اینها نافع  
نیست و نه چنان است که هر که ایمان آورد و عمل صالح کند و ثواب ان رسیده از  
عقوبت نجات یابد و اگر چنین باشد هر آینه چاره ای که اقرار بتوبه حق تعالی می آورند  
پس آنها را اهل نجات خواهند بود و همچنین ابلیس که قایل بتوبه است از نجات باشد  
و مؤید این مضمون آن است که آیه کریمه ان ین آمنوا و عمل صالحاتهم اولئک انهم  
الامس و هم مهتدون یعنی آنکس که ایمان آورده اند و نیکو است باشند ایمان خود را  
بنظم و سستی این گروه مرا ایشان را است انیته و حال آنکه ایشان مهتدی و راه حق باشند



و ایمان را منازلی و درجات است و شرح آن طویلی دارد و از آنجمله آن است که ایمان بر دو  
 وجه است ایمان دل و ایمان بر زبان و ایمان منافقان در عهد پیمان خود ۳۴ از ترس شمشیر  
 حضرت امیر ایمان آوردند بر زبان و دل ایشان راه حق نیافته بود و چون بدل افتاد امر  
 بر سر و کار است و کسی که متغایر برورد کار باشد استکبار را از امر و نخواهد کرد  
 بهجت که استکبار کرد ابلیس سجود او را و استکبار نمودند پیشتر امر از حد است بهمن  
 خود پس نفع نکرد این ترا بهجت که نفع نکرد ابلیس را طول سجود او و به ابلیس یک سجده  
 او هزار سال بود لیکن غرض او صارف دنیا نبود تا بهج ما شد در بری او نماز و  
 صدقه او بتحقیق که حق را قطع کرد و عذر بندگی خود را به تسمی است و از رسال رسالت  
 را بحتی نباشد بعد از رسال پیغمبر و خالی نکرد اندیشه است زمین را از و پناه خود از برای  
 تعلیم طریق هدایت همواره جماعت اقل میباشند و حق تعالی پس معنی بر در دنیا سابق بیان  
 فرموده و ممتد بیان را در اولی نموده مثل آنکه قوم نوح پیغمبر ما به و ما آیین معاد الا قبل یعنی  
 ایمان نیاید و در دنیا نوح مکر اندکی و این گروه محل علم و استند در دنیا و حق تعالی فرمود و اقوا  
 البیوت من ابواب یعنی در آئیند خانه ها را از در می ایستاد علم و نبوت انبیاء است و  
 ابواب آن ایم و ابواب اند پس هر عمل خیر که جاری شود بر دست خیر است اصل اصطفا بی بود  
 ایشان و بی مراعات حدود و ضرایع و معالیم دین ایشان از مردود و غیر قبول است و اصل آنجمله  
 است و اگر چه صفت ایشان شامل و متنازل ایشان با شد پس پس متدین شد است  
 از اصل ایمان بطریق نجات نفع نمیکند او را ایمان او بخدا و بهریت و ولایت از باب و ولایت  
 ایشان ایمان خدای تعالی اند بر خلاق از حج و ابواب در هر سری نیست که هر کسی که اقرار  
 دارد بکلمه شهادتین مؤمن باشد زیرا که منافقان قایلند بشهادتین و چون عهد پیغمبر را

الوفا ایمان دین است

در حق ایمان دین انکار کردند و پیغمبر نمودند از طریق هدایت پس و ن اند و اعمال ایشان و ایمان  
 مقبول نیست باز از ندیک گفت از آنجمله آن است که حق تعالی میفرماید و استأمن من استأمن  
 من قبلک من رسولنا یعنی شوال کن ای محمد از آن که فرستادیم ما پیش از فرستادن تو  
 از پیغمبران ما چگونه کند زنده از مرده گان پیش از بعثت و لشکر را میراث تو من علم فرمود این  
 شوال از ایات و معجزات پیغمبر است ۳۵ و محبت اوست بر سایر خلائق زیرا که حق تعالی چون  
 آن حضرت را خاتم پیغمبران گردانیده و پیغمبر کافه خلائق شد او را معراج و با تمام آنها  
 بود و در معراج انبیاء و رسل بروی جمع آمدند و پیغمبر را همه بر احوال هر یک از ایشان اطلاع  
 افتاد و ایشان قایل شدند بفضل آن حضرت و فضل او میاء و در زمین و فعل شیع و از  
 مؤمنین و مؤمنات که مسلم داشتند اند از برای اهل فضل ایشان را و در سنگها نگه داشتند از ایشان  
 و به است زبان را که اطاعت ایشان کردند و انگاه سجایان ایشان کرده اند از استیاض  
 ایشان باز از ندیک گفت که حق تعالی در قرآن مجید بعضی ذنوب انبیاء را ذکر کرده است و نسبت  
 آنرا با آن حضرت پیغمبر و تصریح با اسم آن پیغمبر کرده است یعنی که پیغمبر ما به و عاصما آدم و به  
 یعنی نافرمانی آدم برورد کار خود را و تصریح فرمود به تکذیب نوح از آنجا که فرموده آن

انبیاء من اصل یعنی از اهل بیت من است حق تعالی فرمود ابلیس من اصحاب یعنی تحقیق که عبادت  
 که پیغمبر تو نیست از اهل تو و در حق است و پیغمبر ما به که عبادت کرده ما را و تو نمی کرده است  
 پیغمبر ما به عبادت کرده افتاد ما را و در حق است پیغمبر ما به که ولایت صحت به و هم را و تو  
 بهما لولا ان را بدینی بی همان را به یعنی و هر آینه بتحقیق که میل کرد زینجا به یوسف  
 و میل کرد یوسف به زینجا اگر نمیدید یوسف بر آن برورد کار خود را هر آینه واقع میشد  
 آنچه لایق نبود و امثال آن از ذللت انبیاء مذکور شده و تصریح با اسم هر یک از ایشان  
 فرموده و جمعی از کمرانان که از جهالت بسیاری از خلائق را مغرور کردند و کمران کردند اندیشه



اولا معا بدین یعنی اگر بدی خداوند بر من او را عابد و ناسودم مراد  
از عابد آنجا که آن سرت و تاویل درین قول باطن آن مضا و ظاهر است و معنی قول  
حق تعالی هل یظنون الا ان تاویلهم الملائکة او بایستی در یک او بایستی بعضی آیات رب  
یعنی انتظار میکنند این کافران مگر آنکه بیایند ایشان را ملائکه یا بیایند ایشان را  
پروردگار تو یا بیاید بعضی آیات پروردگار مراد بامدن پروردگار است و مراد بایات  
عذاب خداست که در دوزخ واقع شود مانند عذاب امتهای سابق و میفرماید که و لنهلم الله  
انی تو افکون بکشف دخیل تعالی این ترا می گردانیده میشوند تاویل قائله الله ان است که  
لعنت کند خدای تعالی او را و میفرماید بلیغهم بلیغهم کافرون یعنی که ایشان بملقات  
پروردگار خود کافرانند مراد از ملاقات پروردگار رزنده گردانیدن ایشان است بعد از  
مرگ و همچنین میفرماید و هو الذی فی السماء الله و فی الارض الله یعنی او آنست  
که در آسمان خداست و در زمین خداست و میفرماید و هو معکم این صانع یعنی خدا با شماست  
هر گاه هستید شما و میفرماید ما یکون و من نجوی ثلثه الا هو را بعضی معنی نمیکند  
بسخن پنهانی از سزا کسی مگر خدای تعالی چهارم ایشان است امر و استیلا و انای او است  
بقدرتی که در ایشان آفریده بر جمیع مخلوقات خود و آنکه فعل ایشان فعل خدای تعالی است  
پس فهم کن آنچه از برای تو ذکر کردم و در شرح این سخن بدان جهت کردم که شاید  
بعد از این روز کسی را شک واقع شود اینجا که ترا واقع شد و نباید که  
که تشفی بخاطر او کند بجواب صواب از جهت عموم طقیه و اقتدار و اضطراب  
اهل علم و تاویل کن ببین با کتنا و احتیاج از جهت عموم ظلم و بغی بدینند  
و آگاه باشید که نزد باشد بیاید زمانی که حق مستور باشد و باطل ظاهر و  
مشهور و این گاهی باشد که اولی مردمان بحق دشمن ترین ایشان باشد

و در این کتاب

بحق و نزدیک شده باشد ایجاد و ظاهر شده باشد و این امتحان کرده شوند  
مؤمنان و در تزلزل و اضطراب آیند ایشان تزلزل محکم باز زندیق گفت که در کتاب  
خدای تعالی مذکور است که انما عرضنا الا ما نلک علی السموات و الارض  
و الجبال قانتین ان یجلبنها و اشفغن ضلکها و یملکها الا انسان انه  
کان ظلوما جهولا یعنی که ما عرض کردیم امانت را بر آسمانها و زمینها و کوهها  
پس ایا کردند آنکه بر داند ان امانت را و بترسیدند از برداشتن ان و آدم  
برداشت ان امانت را به تحقیق که آدمی بسیار ظلم و بسیار جاهل بوده است این اما  
نت کدام امانت و آدم کدام است امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مراد امانتی است  
که نباشد مگر در انبیا و اوصیاء زیرا که حق تعالی امین گردانیده است ایشان را  
بر خلق و ایشان را بجهت خود در زمین پس سامری و انکس که بر ایشان  
جمع آمده اند و اعانت کنند او را بر عباده علی نزدیک موسی است و انکس که قائم مقام  
موسی است و احتمال امانتی کند که موسی را حاملان ان امانت کسی تواند  
بود که پاکیزه از هر ریس و الوه کی باشد و اگر کسی احتمال این امانت کند که پاکیزه  
و مطهر نباشد حامل ضرر ان امانت و حامل ضرر ان باشد که این طریق ملوک  
داشته اند از ظالمان و اعدای ایشان و از این جهت میفرماید و فرموده که هر کس که  
راهی نهد که ان راه حق باشد او را ثواب نهادن ان راه حق و ثواب انکس  
که بان راه عمل کنند باشد تا روز قیامت و هر کس که راهی نهد که ان راه  
باطل باشد و او را و زر و بال نهادن ان راه باطل و و زر و بال هر انکس  
که بان راه رود تا روز قیامت و این سخن میفرماید از کتاب الله است اینجا که



میباشد در حق قایل که قایل برادر خود که بیل است حق اهل ذلالت کتبنا علی بنی  
اسرائیل انکه من قتل نفس بغیر نفس او فسناد فی الارض فکما قتل الناس  
جمعاً یعنی از جهت این نوشتیم تا بر بنی اسرائیل انکه هر آنکس که بکشد نفسی را بی آنکه او  
نفسی را کشته باشد یا فادی در زمینی کرده باشد پس گویا که او کشته مردمان را  
هم ایشان و آنکس که براندان نفسی را از کشته شدن پس گویا زنده گردانیده هم مردمان  
را بقای حیات ایشان کرده و مرا اخبار را درین آیت تا اولی است و باطنی مخالف  
ظاهر و مراد از وی هدایت است چه هدایت حیات ابدی است و آنکس که خدای  
تعالی انرا زنده گفت هرگز نمیرد بلکه که منتغلی شود از در محنت بدر راحت  
باز زندیق گفت در کتاب خدای تعالی چنان است که و ما ظلمونا و لکن کانوا  
انفسهم بظلمون یعنی و ظلم کردند بایشان که ظلم کننده بر ما که لکن بودند ایشان  
که ظلم کردند ایشان بر نفسهای خود بگویند ظلم بر حق تعالی توان کرد و این ظالمان  
چگونه باشند و چون خطاب حق تعالی گاه با افراد است و گاه جمیع مانند و ما ظلمونا  
اسرائیلیانی عا فرمود انکه خطاب گاه با افراد و گاه جمیع است باید که دانسته شود  
انکه حق تعالی در ذات خود بر صفت افراد و وحدانیت است و نورانی قدیم  
است که مثل و مانند ندارد و تغییر بان راه نیابد حکم میکند چنانکه میخواهد حکم او را  
تا خیر و در نتوان کرد و انچه بیا فرید موجب ازدیاد در ملک او نیست و انچه  
بیا فرید سبب نقصان در ملک او نیست خلق را از برای اظهار قدرت و ابداء  
سلطنت و نبی بر این حکمت خود آفرید انچه میخواهد چنانکه میخواهد است و جاری  
گردانید یعنی فرمود

گردانید بعضی افعال خود بردست آنکس که برگزیده است ایشان را از انبیاء خود  
پس فعل ایشان فعل حق تعالی شد و امر ایشان امر حق تعالی است همچنانکه فرمود و من  
یطع الرسول فقد اطاع الله یعنی هر کس که فرمان برداری بنماید پس تحقیق  
که فرمان برداری حق تعالی کرده است و شناسانید خلا بوق را بفضل منزلت اولیاء  
خود و فرض کرد بر خلا بوق طاعت ایشان را همچنانکه طاعت خود را برایشان فرض  
کرد و الزام کرد ایشان را بجهت بآنکه خطاب کرد ایشان را خطابی که دلالت بر انفراد و تو  
حید او کند و بآنکه او را اولیاست که افعال و احکام ایشان بجا بر افعال و احکام  
اوست و این که بنده کان مکرم اند و موثقه از جانب حق تعالی و اقتدار بر علم غیب یافته  
اند و این ان نعمت است که در روز قیامت از ان سؤال خواهند کرد و از اولیاء و دوستان  
ایشان که متابعت کرده اند ان اولیاء حق تعالی را باز سایل گفت آیا این اولیاء و حج جمیع  
کسانند امیر المؤمنین عا فرمود که ایشان پیغمبرند و آنکس که قائم مقام اوست از  
برگزیده کسان که ایشان را قرین رسول خود گردانیده و فرض کرده بر بنده کان طاعت  
ایشان را همچنانکه فرض کرده بر خلا بوق طاعت خود را و طاعت رسول خود را و ایشان  
ولا یت امر انکس ان که در حق ایشان است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر  
منکم باز سایل گفت این کدام است امیر المؤمنین عا فرمود این ان است که در سوره قدر  
میفرماید تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم سلام و در سوره دو خان  
میفرماید که فیها یفرق کل امر حکیم از لراقی و آجال و عمل و موت و حیات و علم  
غیب سموات و ارض ایشان وجه الله اند که در آیت اینها تومنون و الله  
من کور است یعنی در جاکه روی می آوری انجا روی خدایست و ایشان بقیة الله اند  
و چه مهدی از ایشان باقیست تا قیامت زمین را از عدل مملو خواهد کرد همچنانکه



کردنی یعنی تسلیم کند از برای آنکه وصیت کرده است و خلیفه گردانیده است او را  
بر شما و فضل او را و آنچه بر شما لازم است انقیاد آن و این از آنچه است که خبر ادم  
ترا با آنکه تاویل آنرا در نیاید که ذین صافی و طبع سلیم و همچنین است قول حق تعالی  
سلام علی الی پس زیرا که حق تعالی پیغمبر را با سبب خوانده و آنچه فرموده  
پس ۱۲ و القرآن الحکیم و عالم بود که اگر فرمود سلام علی الی محمد استسقاط میکردند  
آنرا از قرآن و اما آنچه فرمود و ما ظلمونا و لکن کافوا أنفسهم فظلموا انفسهم و حق  
تعالی از آن منزله است که ظلم بر او کرده شود لکن انما خود را بر خلق قریب درشت حق تعالی  
صفات خود گردانیده و خلایق را بر جلالت قدرایشان اطلاع داده اند که ظلم برایشان نمیشاید  
ظلم بر حق تعالی است مراد آنکه ایشان به سبب بعضی ایشان اولیاء ما را و محبت و مونس اعداء  
ایشان ظلم بر ما نکردند و لیکن ایشان ظلم بر نفس خود کردند که باین اعمال از بهشت و محل قرب  
محروم شدند و مستوجب عذاب شدند باز نزدیک گفت خدای تعالی میفرماید انما اعطاکم  
کم بواجده یعنی بدینیکه من بندگانم را که میگویند چیزی آید آن چه چیز است و کتاب از جهت  
امیر المؤمنین ۱۳ فرمود حق تعالی چون محکمت شرایع و آیات فرائض را و اوقات مختلفه فرستاد  
همچنانکه اسماء از میانی را در شش روز آفرید و اگر خواستی در یک روز هم را میافزاید  
لیکن حکمت اقتضای تأنی و مدارت میکند تا نمونه باشد از برای اسماء او و ایجاب  
حجت باشد بر خلق لهذا اول چیزی که تکلیف بر آن واقع شد از برای رسالت و ربوبیت  
حق تعالی بود و بکلمه توحید و چون اقرار بان آوردند مکلف شدند با قیامت و شهادت و چون  
منقاد امر نبوت شدند تکلیف بنماز و روزه و زکوات و حج و جهاد و قتال از آن واقع شدند بعد از  
تکالیف متنوعه منافقان میبگفتند آیا پروردگار هیچ تکلیفی را بر ما نداشت بعد از فرائض  
لا اله الا الله

مذکور در حق تعالی این است فرستاد انما اعطاکم بواجده یعنی بر شما یک تکلیف مابنده  
که اولاً مرست و مناقب آن آید انما و لیکم الله نازل شد تا انما که تقوی العباد  
و یؤتون الزکوة و هم را که مومن و بنود در میان است خلاصی در آنکه ندارد زکوة در  
آن وقت در حال رکوع مکرر یک شخصی و اگر ذکر میکرد اسم او را در کتاب هر آینه اسقاط کرده  
میشد پس این معنی بطریق ریز ادا یافت در کتاب مجید تا معنی بر محرفان پوشیده باشد  
و بان نرسند و از تغییر محفوظ ماند و بمؤمنان صادق رسد تا بمعرفت آن هدایت  
یابند و نزد این حال الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت نعمتی و رضیت بکم الاسلام  
دیناً پس فهم کنی و بهیچ آور آنچه شنیدی پس بتحقیق که آنچه ترک کردی از آن امور  
که استوال تو از آن واجب است بیشتر است از آنچه استوال کردی و من انقضاکم  
بر اندکی از بسیار بجهت عدم جهل علم و قلت رغبت راغبان با تماس آن و از آنچه  
از برای تو ذکر کردم کافیت از برای ارباب فهم و هوش سایل گفت بلی یا امیر المؤمنین  
پسندیده است مرا آنچه شنیدم و بحمد الله تعالی که مرا از بسیاری شرک و تردد در پند و  
ثواب آن عابد با یام حرکت حضرت امیر المؤمنین علم خواهد بود و از اصبع بن بنانه منقول است  
که گفت چون امیر المؤمنین ۱۴ از صفای مراجعت فرمود بمسجد آمده و عامر بن سعد  
۱۵ بطن خود نهاده و گفت ای گروه مردمان استوال کنید از من پیش از آنکه مرا  
نیاید درین مقام استوال کنید که بنزد من است علم اولی و آخرین بخدا سو کنید که اگر مرا  
در یک محل قرار یابد و مشغول نمیدوم بغزای اهل بی بی هر آینه حکم نمیکردم بر اهل  
تورات بنوریت ایشان بیایستی که قابل میباشد اهل بر کتاب بر صدق و راستی علی  
بن ابی طالب علم و اگر نه آیتی میبود در کتاب خدا تعالی هر آینه خبر میدادم شما را



با آنچه واقع شده بود و آنچه واقع خواهد شد تا روز قیامت و ان شاء الله  
بحول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ثبت عنده ام الكتاب یعنی محو و ناپدید شدن  
چیزها که منی می خورد و موجود میگرداند آن چیزها که میخواهد و نزد اوست ام الكتاب  
بسته که لوح محفوظ باشد باز فرمود سؤال کنید از منسبتی از آنکه نیاید  
مرا و اگر سؤال کنید از برآیندی که در و نازل شد یا در شب یا در مدینه  
یا در سفر یا در حضر و از ناسخ و منسوخ و محکم و متناهی و از تاویلی و از تزلزل  
آن برآیند جواب خواهیم داد پس مردی برخاست و گفت یا امیرالمؤمنین  
یادیده پردکار خود را حضرت علم جواب داد بروی که سبق ذکر یافت  
باز فرمود سؤال کنید مردی برخاست گفت یا امیرالمؤمنین علم دلالت  
کنی مرا بعلی که سبب آن خلاصی منج باشد از آتش دوزخ امیرالمؤمنین علم فرمود  
بدان و آگاه باش که هر سه چیز قائم است بعالم ناطقی که مستعمل باشد علم خود را و  
مردی غنی که بجلی بکند مال خود را بر اهل دین و فقری که صابر باشد پس هرگاه  
که بیوشند عالم علم خود را و بجلی کند مرد غنی بمال خود و صبر کند فقر بر فقر  
پس بنزد وی و بل و هلاکت و نزدیک باشد که باز نردند اما دنیا بکفر بعد  
از ایمان ایشان ای سایل باید که مغرور نشوید شما بکثرت مساجد و جماعت  
کروبی که ابدان ایشان مجتمع اند و دلها ی ایشان متفرق پس تحقیق که  
مردمان بر سه قسم اند زاهد و راغب و صابر اما زاهد پس او فرخناک نمی  
شود بدنی چون بیاید او را و محزون نمی شود اگر از وی فوت شود اما صابر  
پس تمنا و ارزو میکند آن را در دل خود و چون بدنی رسید از آن ارضی

بمکند چه که میداند

بمکند چه که میداند که عاقبتی محمود ندارد و اما راغب پس او را هیچ اندیشه  
از حلال و حرام نیست سایل گفت یا امیرالمؤمنین علم علامت مؤمن چیست  
درین حال فرمود آن است که نظر کند در روی خدا و دوست دارد او را و توی  
نماید با و و نظر کند در عهد و خدا و دشمن کرد او را و تنبیر نماید از او که وجه خویش  
مهربان او باشد سایل گفت راست گفتی یا امیرالمؤمنین علم و غایب شد و  
دیگر باره او را ندیدند امیرالمؤمنین علم فرمود او برادر من خضر بود و از اهل  
بن بنانه مرویست که روزی امیرالمؤمنین علم بر منبر کوفه برآمد فرمود ای مردمان  
سؤال کنید از من پس تحقیق که در جواب من یعنی در حوالی سینه من علم  
بسیار است پس این کو گفت یا امیرالمؤمنین علم اذاریات که در قرآن واقع  
است چه چیز است فرمود مرا رباح است یعنی باد که باز گفت حاملات و قوی  
چیت فرمود سحاب یعنی ابر که باز گفت جاربات پس او چیست فرمود غن  
یعنی کشتیها باز گفت مقسیمات امرا چیست فرمود ملائک او کو گفت  
یا امیرالمؤمنین علم چنان یافته ام کتاب خدا را بعضی آن مناقص است حضرت  
علم فرمود مادر من بر تو کبریا دای این کو کتاب خدای تعالی بعضی مقدق یعنی است  
پس سؤال کنی آنچه بر تو مشکل است گفت در یک مجلس میفرماید که رب المنا  
رق و المغارب یعنی پروردگار مشرقها و مغربها در محلی دیگر میفرماید که  
رب المشرق و المغرب یعنی پروردگار مشرق و مغرب امیرالمؤمنین علم فرمود  
که مشرق و مغرب خود ظاهر است ز مشرق یعنی یکی مشرق شرق و یکی مشرق  
صیف است و اما مشارق و مغارب پس تحقیق که افتاب را ششصد شصت



هرگز نبود که آیتی نازل شده باشد و تو غایب بوده باشی از پیغمبر خدا امیرالمؤمنین  
منین عا فرمود آنچه بر پیغمبر خدا نازل میشد در وقت غیبت من چون حاضر میشدم  
حضرت ۱۲ آن آیت را بر من میخواندند و میفرمود ای علی در غیبت تو این آیت نازل  
شد و تاویل آن چنین و چنانی است مرا بر تزیل و تاویل آن آگاهی میداد  
فصلی در جواب سئوالهای حضرت از امام امام ابو محمد الحسن بن علی بن ابی  
طالب عا در حضور پدر بزرگوار خود روایت کرده است ابو یوسف شمس داود بن قاسم  
جعفری از امام ابی جعفر محمد بن علی الهادی علیه السلام که روزی امیرالمؤمنین علم  
در مسجد المحرم تشریف داشت و امام حسن علم و سلمان فارسی در محبت آن  
حضرت بودند و آن سرور نگه بردست سلمان داشت مردی در آمد نیکو مشیت  
حسن اللباسی و سلام کرد بر امیرالمؤمنین عا و حضرت جواب سلام داد و گفت ای امیرالمؤمنین  
منین عا سئوال دارم از تو اگر جواب دهی مرا از این سئوالها معلوم شود مرا که قوم  
در امر تو بر اطل بودند و در تضع ذین و دنیا کوشیده اند و اگر جواب ندهی مرا در نزد  
و اشتباهه بمانم امیرالمؤمنین عا فرمود سئوال کن پس مرد سایل گفت ای امیرالمؤمنین  
چون شخصی بخواب میرود و روح او یکجا میرود و چنانست که مرد گاه فراموش میکند  
چیزی را و گاه بیادش می آید و چنانست که فرزند گاه متشابه نام است و گاه  
متشابه اخوان امیرالمؤمنین عا ملتفت شد با امام حسن عا و فرمود جواب  
گوی سایل را امام حسن عا فرمود که آنچه سئوال کردی از آدمی که بخواب میرود  
روح او در کجاست باید بدانی که روح او متعلق است و متعلق می شود بر روح  
متعلق میشود به هوا تا زمانی که متحرک می شود صاحب آن هوا را بیداری پس اگر  
اذن میدهد خدای تعالی به بازگشتن آن روح ببدن میکند روح روح را و میکند

در خواب و بیداری

آن روح هوا را پس باز میکند و ساکن میشود در بدن و اگر اذن نمیدهد به بازگشتن  
روح ببدن میکند هوا را و میکند روح را پس باز نمیکرد بصاحب خود  
تا زمانی که بعوث گردد و اما آنچه گفتی از آمدن کز نسیمان پس تحقیق که دل مرد در  
حقه نیست و بران حقه طبعی است پس اگر مرد صلوات فرستد بر پیغمبر و بر آل  
پیغمبر صلواتی مقرون اخلاصی آن طبق برداشته می شود از آن حقه پس روشن می  
شود دل او و بیاد میارند آنچه فراموش کرده بود و اگر صلوات نفرستد بر محمد و آل  
محمد یا صلوات از روی غفلت منطبق می شود آن طبق بران حقه پس تاریک میشود  
دل او و فراموشی میکند چنانچه بر آن متذکران بود و اما گفتی که چنانست که بعضی اولاد  
بمشابه اعمام است و بعضی مشابه اخوان بنا بر آن است که بعد هر گاه که مباشرت با  
اهل خود میکند بقلب ساکن و عروق آرمیده و بدن غیر مضطرب و ساکن میکند  
آن نطفه در رحم و آن فرزند مشابه مادر و پدری باشد و اگر آن نطفه از قلب  
غیر ساکن و از عروق و ابدان مضطرب آید آن نطفه مضطرب واقع می شود  
بر بعضی عروق پس اگر واقع شود بر عروق اعمام مشابه میشود و ولد  
اعمام را و اگر واقع شود بر عروق اخوان مشابه میشود فرزند اخوان را  
پس مرد سایل گفت کورای بیدم انکه روح من در کجاست و چنانست که بعضی بیدم انکه  
خدای بحق و کورای بیدم انکه روح من در کجاست و چنانست که بعضی بیدم انکه  
دارنده محبت او و امام حسن عا فرمود که چنانست که بعضی بیدم انکه روح من در کجاست  
و علی بن الحسین قایم مقام بامر حسین است و جعفر بن محمد قایم مقام بامر جعفر بن محمد است



و علی بن موسی قایم بامر موسی بن جعفر است و محمد بن علی قایم بامر سید بن محمد است و محمد  
بن الحسن قایم بامر حسن بن عیسی است دنیا را از عدلی بگردانند چنانکه از یحیی و یونس  
انگاه سایل گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین علم و از مجلس سید بن رفت امیر  
المؤمنین علم با امام حسن گفت از عقب سایل برو و نظر کن که کی میرود امام حسن  
و متعاقب او بیرون رفت و باز گشت که قدم از مسجد بیرون نهاد و غایب شد  
امیر المؤمنین علم فرمود که ای ایا محمد می دانی که سایل که بود امام است گفت که امیر  
المؤمنین علم اعلم است فرمود که آن سایل حضرت خضر بود علم فصل در  
جواب امام ابو محمد الحسن بن علی ابن ابی طالب علم از سایل که از روم آمده است و نزد امیر  
المؤمنین علم که جاری مجری احتجاج است روایت کرد است محمد بن قیس از امام امام  
ابی جعفر بن محمد بن علی الباقر علیهما السلام که فرمود که در آن میان که امیر المؤمنین علم در  
رحله نشسته بود و مردم اذحام تمام داشتند و بعضی مستغنی و بعضی مستعدی  
بودند مردی را برخواست و بر امیر المؤمنین علم سلام کرد آن سرور بعد از سلام  
فرمود چه کسی جواب داد که از رعیت شما و از اهل بلا دشنام حضرت علم فرمود  
تو از رعیت و اهل بلا دماندستی اگر تو روزی بر من سلام نکرده بودی بر من  
پوشیده نمی بود آن مرد گفت یا حضرت از تو امان می طلبم حضرت فرمود دیگر  
از تو صد و زیاده گفت نه فرمود پس شاید از اهل حرب باشی گفت بلی حضرت فرمود  
خوبه اندیشه نیست مرد گفت معاویه یعنی مرا فرستاده و گفت که بگویم که از جانب او  
آمده ام و سئوال کنم از شخصی که سئوال کرده اند از او یعنی از حضرت که اگر این  
مشکل را جواب دهی دانم که تو سزاوار این مقامی که دعوا کرده پس تابع شویم را  
و جایزه قبول کنم و مرا باین مهم ایشان فرستاده اند از جواب صاحبزاده و از  
دوی اظهار

دوی اظهار مرا فرستاده که از جانب خود سئوال کنم حضرت امیر المؤمنین علم فرمود  
کن دحق قایل پس حکم فرموده چنانکه را چه کور دل و کمره است با جماعتی که  
با وی اند از کمره آن قطع کردند رسم ما را و ضایع نمودند روز کار ما را و  
تخفیر کردند عظیم منزلت ما را در نظر مردم و اتفاق کردند بر شایسته بعد  
از آن طلب فرمود امام حسن و امام حسین علم و محمد حنفیه را و گفت ای مرد  
شای این در پیر رسول خدا اند و این پسر من است از هر کدام که خواهی سئوال  
کن مرد شای گفت سئوال میکنم از صاحب و فرقه یعنی انگس که موسی مراد  
ما کوشهای او است مراد امام حسن علم بود امام علم فرمود ای شای سئوال کن از  
هر چه خواهی شای گفت در میان حق و باطل چه مقدار راه است و در میان  
آسمان و زمین چه مقدار مسافت است و در میان مشرق و مغرب چه مقدار  
بعد است و قوس و قرص چیست و آن چشمه که ماء وای ارواح مشرکان  
است چیست و آن چشمه که ماء وای ارواح مؤمنان است چیست و تو  
منت چه چیز است و آن ده چیز بعضی است از بعضی است چیست امام  
حسن علم فرمود که میان حق و باطل چهار اصبع است آنچه دینی پنجم  
خود حق است و آنچه شنیدی بگوش باطل است و میان آسمان و زمین  
دعوت مظلوم است و متدبیر شخصی نیست انگس که گوید از برای تو غیر  
از این دروغ گفته است و میان مشرق و مغرب مقدار در شش روز راه  
افتاب است و قوس و قرص پس باید گوی قرص از زیر که قرص  
نام شیطان است آن قوس اله است و علامت از زانی و امان  
اهل ارض است از فرق شدن و اما چشمه که ماء وای ارواح کافران است



که در سینه ما افروختی پس خاموشی آن حضرت صلوات الله و علیها و علیها و علیها فصل در  
احتجاج حضرت زینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه که انشاء فرمود در آن روز در حضور  
اهل کوفه لعنت الله علیهم خدمت ابن سیر الاسدی روایت کرده اند که چون امام  
المنفقین علی بن الحنفی زین العابدین علیه السلام بکربلا آمد بازمان اهل بیت و آن حضرت زینب  
بود و زنان کوفه کربان چاک کردند و میگریه و میگریه و مردان و زنان ایشان گریه و  
افغان میکردند امام با و از ضعیف و نحیف میگفت این جماعت کرب را برای  
ما میکنند آیا که گشت ما را غیر ایشان زینب بنت امیر المؤمنین علیه السلام از راست فر  
مود که خاموشی باشید مردمان پس مردمان خاموش شدند و مستمع گشتند پس  
زینب علیه السلام بعد از حمد و صلوات فرمود ای اهل کوفه ای اهل عذر و مکر در کرب  
و زاری شما چیزی نیست بد آنچه پیش فرستاد از برای شما دستهای شما آن موجب  
غضب خداست بر شما و همیشه شما در عذاب خدا خواهید بود اما بگریه و بگریه  
شما بگریه سزاوارید زیرا که بجای کردار خود مبتلا شدید و عجیب آرزوهای خود گرفتار  
و آرزوی که نتیجه قبل خورند پیغمبر خدا باشد و سید جوانان بهشت شما در روز  
قیامت حاصل شود و بد آنچه شما پیش فرستادید از برای نفس خود و نا امیدت در سعی شما  
هلاکت است در دست شما و باز گشته شد غضب خدای تعالی و بخاری و مسکنی که بود  
و نصاری بان رسیدند هیچ میدانید که بکرب کوشه را هلاک کردید و چه عهده را شکستید  
و چه خری را خاری رسانیدید و چه خونری است که بظلم و ستم ریختید و نزدیکی است  
که آسمانها شکافته

که آسمانها شکافته شود از بهیبت او و زمین پاره پاره شود از غم و اندوه و کوهها  
فرورخته شود از الم و غصه این و خدا تعالی از برای شما و از برای ما هر آنچه  
بیرمضاد است و درین حال تو همه وزاری بسیار کرد امام زین العابدین علیه السلام فرمود  
ای عجم منی خاموشی شو که موجب شهادت اعداست و تو میدانی که بگریه و  
زاری باز نمیکرد و آنچه زمانه ما و را هلاک کردند آن حضرت علم خاموشی گشت  
و فرمود تا خیم زدند و مخدرات عصمت را بجهیم فرستاد و از برای تسکین اندوه  
ایشان باندرونی خیم در آمد فصل در احتجاج سید المنفقین علی بن  
الحنفی علیه السلام در شام بر بعضی از اهل ایام و در وقتیکه بریزید ملعون در آمدند از  
دبلم بوزع مروست که گفت در وقتیکه سنایای ال محمد را میزدید لعین آوردند  
و ایشان را بر در مسجد با شمشیر انجا که معهود که سنایای روم و ترک را انجا نگاه  
دارند علی بن الحنفی علیه السلام در میان ایشان بود پیری مردی از اهل شام آمد و گفت  
با ایشان که انجا که کشته شدید و میلا که کشته شد و شام فتنه شکسته شد و در آنرا  
گفتی تقصیری نکرد چون سخن او تمام شد امام زین العابدین علیه السلام فرمود سخنان گفتی ما  
خاموش بودیم تا سخنان را تمام کردی و آنچه از عداوت و بغض در دل داشتی گفتی  
الکون خاموشی باشی ما نیز بگویم پیر مرد گفت تو هم بگو بنویم امام علیه السلام فرمود آیا  
مخوانده کتاب خدای تعالی گفت بل خوانده ام امام علیه السلام فرمود آیا این آیه خوانده  
که قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ لَا يَنَامُ وَ لَا يَكُنْ لَهُ كُفُوًا شَيْءٌ يَخْتَصِمُ لَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ  
که هیچ مردی در ادای رسالت مکرر نیست و مودت خود را از یک من مرد گفت  
بل خوانده ام امام علیه السلام فرمود ما آن خودمان نزد یکدیگر ایم و پیوسته از برای



ما در سورة بنی اسرائیل معنی که مخصوص ما باشد و مسلمانان شریک با  
ما باشند گفت نه امام ما فرمود آیا این آیه بخوانده که و انا ذی  
القربی حقه یعنی بدهای محمد و خویشانی خود را حق ایشان امام ما  
فرمود ما ان خویشانی اویم که ما مورثان پیغمبر خدا ایم انکه بده حق ما را  
مرد شای گفت تحقیق شما اینانید امام ما فرمود بلی آری پس خواندی  
این آیه را که و علموا ان ما غنمتم من شیئی فان الله خمسته و  
للمرسول و لذی القربی یعنی بدانید انکه آنچه غنیمت کرداید شما پس  
بتحقیق که مر خدا ابراست پنج یک آن امر رسول خدا ابراست و بر خویش و ذل  
اوران می گفت بلی امام ما فرمود ما ایم ذی القربی میسج خوانده در سورة  
احزاب با حق که مخصوصی باشد گفت نه امام ما فرمود آیا بخوانده این آیه را که انما  
یرید الله لیذهب عنکم الریس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا  
یعنی نمیخواهد خدای تعالی مکرانکه برد از شما بلبیدن را ای اهل بیت او پاکیزه  
گردانیدی امام ما فرمود ما ان اهل بیت مرد شای دست چپش را بر  
داشت و گفت تو به کردم و باز گشتم بتو یا خدا یا بارگاهت و دست  
ال محمد و از گشتن اهل بیت محمد و قرآن خواندم روز جاری و هرگز  
باین اطلاعی نیافتم تا امروز فصل در احتجاج زینب بنت علی  
این ابی طالب عدد در وقتیکه دید یزید یلید لغت الله علیه که چوئی در دست  
داشت و بردند انهای پیش سید الشهدا حسین بن علی بن ابی طالب علی نهاده  
در آن

و شیخی صدوق از مشایخ بنی هاشم و غیر او مردمان گفته اند چون امام زین العابدین را  
با اهل بیت در آورید یزید یلید علیه مبارک امام حسین را نزد آن ملعون  
آوردند و در برابر آن ملعون طغی نهاده بود و چوئی بردست آن سکه ملعون بود  
بردند انهای پیش مبارک امام حسین را میزد و میگفت که کجاشکی نزد کان ما که در  
بدر کشته شدند اینجا حاضر بودند ی پس برخواست زینب و داد خبر حضرت امیر  
المؤمنین عا که مادر او فاطمه دختر پیغمبر خدا است بعد از چند وضوالت فرمود که راست  
گفته حق تعالی انجا که فرموده نصرکان عاقبة الذین اثناء السوای ان کل  
هو بایات الله و کائناتها لیست عزاء و ن یعنی پس عاقبت انکسان که  
بدی کردند همیشه بدی بود از برای انکه تکذیب کردند آیات را خدای تعالی را  
خواری رسیده باشد و بر گرامت و منزلت و این موجب عظیم خطر و خلا  
فت قدر تو هست و یا فراموش کرده قول حق تعالی را انجا که فرمود و لا تحسدین  
الذین کفرو انما تملی لهم لیزیدوا و ولهم عذاب مهین یعنی میبندار آنان  
که کافر شدند انکه مملتی که میدهم ما ایشانرا بهتر است از برای ایشان به تحقیق  
که ما مملت نمیدهم ایشانرا مکرر از برای انکه زیاده کرد انداختن کناه را و بر  
ایشان راست عذابی خوا کرد انده ایشان ایا از عدالت ای پسر ازاد  
کردای ما انکه کنیزان خود را در پس پرده میداری و دختران پیغمبر خدا را  
پیر کرده و پرده از روی ایشان بر افکنده و با عدا سپرده که از شهر  
بشهری میرند و ما را بگویند و محلات میگردانند از دور و نزدیک ایشان



در چشم مبارک امام علی از اجتماع این سخن پراشک شد و بدست مبارک انگشت  
را بروی زمین ریخت و فرمود نه چنان است بخدا سوگند که هیچ مسلمانی را  
و هیچ مؤمنی را نکشت و مسلمان نبوده اند آنها که با او قتال کردند بکینه ایشان  
اظهار اسلام میکردند و کفر خود را پویندند و چون مددکار یافتند در کفر  
خود اظهار کفر کردند مردی از اهل کوفه گفت که ای علی بن الحسین عا جد  
تو میگفت همیشه برادران ما بغی کردند بر ما و امام علی فرمود آنرا بخوانند  
کتاب خدا تعالی را اینجا که فرمود و الی عاد اخاهم یهودا عادیه را  
برادران نبود گفت با آنکه کافر و دشمن یهود بودند و با ساداتی که از  
پیش گذشت مرویت آنکه علی بن الحسین عا سواره و کمر سفید و در حال  
انها را که حق تعالی مسخ ایشان را بصورت بوزینه کرد از پیش اسرائیل  
فرمود حق تعالی این قوم را از این جهت مسخ کرد که ایشان را عید مای  
میگردند در کنار دریا پس چگونه یابی حال کسی را بقتل آورد رسول  
خدا را احد و تنگ حرمت ایشان نماید حق تعالی اگر چه مسخ نکرد ایشان را در دنیا  
پس عذابی آماده شد است از برای ایشان در آخرت که اضا ف عذاب مسخ است  
بعضی گفتند ای رسول خدا صا تحقیق که ما شنیده ایم این سخن را از تو و دیگران  
و بعضی نواصب گفتند اگر قتل حسانی عا باطل بودی تحقیق آنست که یهود از  
صید ماهی در روز شنبه آید غضب میکرد خدا تعالی بر قتال او و چنانکه عا بر صید کننده  
کان ماهی امام علی فرمود بان ناصبان بگو که پس اگر معاصی ابله بودی پس ترا از  
معاصی انکان بودی که کافر شده اند با عنوانی او با یستی که خداوند اند حق  
تعالی ابلیس را چنانکه هلاک گردانید قوم نوح را و قوم یهود را و حال آنکه هلاک  
نکردند حق تعالی ابلیس را و یهود او لی بود هلاکت بداند و آید با یست که

لا اله الا الله

خدا ای تعالی حکیم هست در تدبیر خود هلاک میکرد انداز که حکمت در هلاکت او است  
و ابقا میکند انرا که حکمت در بقای او است همچنین است حال صید کننده کان ماهی در  
روز شنبه و حال گروه قاتلان حسانی عا خدا میکند با ایشان آنچه میداند که اولی حکمت  
است امام علی بن الحسین علی الباقی فرمود و چون علی بن الحسین این سخنان فرمود گفتند  
بعضی که در مجلسی بودند گفتند ای پسر رسول خدا صا چگونه خدا ای تعالی عتاب و سزایش  
میکند این فرزندان را بر قبایح اعمال پدران و حال آنکه میفرماید و لا تؤزر و ازیه و زره  
اخوانی موافق کرده نمیشود شخصی بکناه شخصی دیگر امام زین العابدین عا فرمود تحقیق که قرآن  
نازل شده است بر زبان عرب پس او خطاب میکند در قرآن اهل اللسان را بلغث ایشان  
مثلا میگوید مردم تیمیمی را که غارت کرده اند قوم او در شهر فلان و کشتند مردم انبار که غارت  
کردند شهر فلان را و کشتند فلان و فلان را و میگویند عرب ما غارت کردیم فلان را و کسر  
کردیم فلان را اینجا اند که ایشان را اینا خبر این امر بوده اند بلکه غضب انکروه سزایش ایشان  
است و ان گروه اظهار غلبه و قوت پس قول حق تعالی درین آیه سزایش اسلاف ایشان  
ن است زیرا که این لغتی است که نازل شد است بان لغت قرآن و اگر این اخلاق را  
راضی بوده باشند با فعال اسلام خود جایز باشد آنکه گفته شد که ایشان کرده اند ان  
افعال را به ان جهت که راضی بوده اند بقبایح اعمال ایشان و از ان جهت شمالی روا  
یت کرده اند که روزی یکی از قضات کوفه نزد علی بن الحسین عا آمد و گفت جان من  
خدا ای تو باد خبر ده مرا از قول حق تعالی و بعلیما بلغویم و بین القرآن المتی بار کن فیها  
النسب سبی و نهال لیالی و ایام المنین یعنی و اگر دانیدیم مادر میان ایشان قریه یا که  
بر کشته نهادیم مادران قریه یا و قریه یا متصل بیکدیگر که در یک از ان قریه یا دیده شود



و کرد آن اندازه کرده ایم در آن سیر شما را که بامداد از قریه بیرون آید و شبگاه در  
 قریه دیگر باشم کفتم با شما که سیر کنید در بین قریه شبها و روزها در حالتی که اینها  
 در حق خودی نیست شما را هم از قریه بیرون کردیم و در آن شب از شما از هر عراق درین بیت گفت  
 مرکوبه مراد از آن که است لام فرقی هیچ دیده جانم که در درون این بیت باشد از کفتم  
 پس من و لولان بیت لام فرقی مراد مراد از کفتم این سخن است که در کتب فیه  
 و لولان مراد بودی این بیت خوردن دکان من قریه عت غنی است و در سلسله  
 یعنی سیر قریه که فرما در روزی که در آن است بخورند و است از قریه التي  
 کت فیما والحق التي قبلنا فیما یعنی سوال کینه قریه مار که ماران بیرون در آن که بیرون  
 در آن با سوال از قریه مرکوبه یا در مردمان و باز که روان مرکوبه یا در مردمان  
 تو با این مردمان صحت نه لام کفتم این مردمان ما هم مراد نیست از قریه یا غیر  
 ادبیت که نه که لام از قریه یعنی سیر در قریه حرس بصری بر سر راه واد و موعظه  
 در مبنی لفظ تو خسته فرقی که کفتم خاصش باشد از تو سوال کنم که در آن سیر  
 لام فرقی یا در قریه بصری حال که سر است در میان تو و در میان حق که در آن سیر  
 امروز حرس کفتم نه لام فرقی لافس خسته و موعظه و نصیحت و درین حال  
 از قریه بصری یا در قریه حرس بصری سیر در قریه کند و لولان و لولان سیر  
 اما نه از تو در حق کفتم لام فرقی که بهیبه مراد از غیر مراد است که در آن سیر  
 لام فرقی که بهیبه مراد از غیر مراد است که در آن سیر که در آن سیر  
 شوی کفتم نه لام فرقی که بهیبه مراد از غیر مراد است که در آن سیر  
 نفس خسته یا بهیبه مراد از غیر مراد است که در آن سیر که در آن سیر

از این

پرسید که این چه کسی است گفتند که علی بن الحسین است علم حسن گفت که ایشان اهل بیت  
 علم و حکمت اند بعد از آن دیگر حضرت موعظه نکرد که و خط گوید آورده اند که عباد بصری  
 در راه مکه ملاقات نمود با امام زین العابدین علم گفت ای علی بن الحسین علم نکذا شتی  
 بهما و صعوبت انرا و عبادت حج مشغول گشتی بجهت آسانی و حق تعالی بیفزاید  
 که ان الله اشترک من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون  
 فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون یعنی تحقیق که خدای تعالی خریداری است از مؤمنان  
 نفسها و مالهای ایشان را با آنکه ایشان را بهشت باشد مقابل کند در راه خدا پس کنند  
 ایشان کافران را و کشته شوند در راه خدا امام علم فرمود درگاه بیایم چنان مردان را که باین  
 صفت باشند در آنوقت بهما دفاع کمتر از حج است از امام بهما اباعبد الله علم روایت  
 میکند که مردی با امام علم گفت فلانی نسبت ترا با آنکه و متدعی امام علم فرمود که تو رعایت  
 کرده حق مجالس است آن مرد را از آن جهت که اقل کردی حکایت او را نزد ما و رعایت  
 نکردی حق مرا بدان جهت که رسانیدی بمن از برای منی آن چیزی که نمیدانستم انرا  
 به تحقیق که مرکب بهیبه خا هم رسید و عشو رخا هم گشت در قیامت حاضر میشود خدا  
 تعالی در میان ما حاکم خواهد بود باید که از غیبت اجتناب کنید تحقیق که غیبت آدم  
 کلاب و دوزخ است و انا که پیروی عیوب مردم بیشتر میکنند گواهی بر دین ایشان  
 با آنکه او طلب میکند عیبهای او را بقدر آنچه در و است از عیوب او رده اند که شخصی  
 سوال کرد از امام زین العابدین علم که سخن فاطمه است یا خاموشی امام علم فرمود  
 که هر یک را افات است پس هرگاه سالم باشند از آفات پس کلام فاطمه است  
 از خاموشی زیرا که حق تعالی انبیاء و اولیاء را مبعوث نکرد مگر به سخن گفتن نه

از  
 سنان  
 عبد الله بن



بصدق و دایمان اند و بدین خدا پنهانی و آشکارا و با سنادی که سبق ذکر  
یافت روایت کرده اند از نور العارفین علی بن الحسین علم در تفسیر قول حق تعالی  
و اکمل فی القصاص حیوة یا اولی الباب یعنی از برای شماست در حکم بقصاص  
حیات و زندگی یا ای خداوندان عقل بنا بر آنکه چون قصه کند شخصی قتل کند  
و بداند که اگر میکشد او را از برای قصاصی خواهند کشت خود را باز میدارد در کشتن  
او درین هنگام نگاه داشته میشود حیات آنکس که قاصد قتل بود و حیات غیر ایشان  
از مردمان هرگاه بداند که قصاصی واجب است زیرا که ایشان جرئت نخواهند  
کرد بر قتل از برای خوف قصاص بعد از آن فرمود ای بنده کان خدا این قصاص  
قتل شماست از برای آنکس که بکشد او را در دنیا آیا بخیر دهم شما را از بزرگترین  
از قتل و آنچه خدای تعالی واجب گردانیده بر قاتل بزرگتر ازین قصاصی گفتند بلی  
ای پسر رسول خدا امام فرمود بزرگتر ازین قتل آن است که کند او را  
کشتن که نکرده بکشد بعد از او هرگز گفتند کدام است آن گفتن امام فرمود آن است که  
گمراه گرداند شخصی از نبوت پیغمبر خدا و از ولایت علی بن ابی طالب و فریاد دهد  
او را جماعت طریق دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام و انکار فضل او و از این انانیت  
است که بجزاء او دخول در آتش دوزخ است و از امام امام ابو محمد علیه السلام بن علی  
ابو حمزه علیه السلام است که مردی نزد امام انتحی علی بن الحسین آمد و فری  
را آورد آورد و گمان برد که او پدر وی را بقتل آورده بعد از آن حقی علی  
فی بان نمود و واجب شد بر و قصاص آنکه در خواست میگردد که عفو کند و از  
قصاصی کند و تا خدای تعالی ثواب عظیم گرامت فرماید آن مرد قبول نمیکرد و  
بر خواستش گران بود امام علم فرمود نظر کن اگر این مرد را بر تو عقی باشد رعایت  
انانی ثواب

ان حق ثواب یا پی مرد گفت ای پسر رسول خدا او را بر من عقی هست  
امام چند آن که خون پدر او را مقابل آن عفو توانم کرد امام علم فرمود حق او  
بر تو چیست گفت حق او بر من آن است که تو علم کرد هست دانش مندی تو عید  
خدای تعالی و نبوت پیغمبر خدا و امامت امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه معصومین  
امام زین العابدین علم فرمود این حق است که اگر خون اهل زبانی در کردن  
کسی باشد از اولین و آخرین غیر از ائمه معصومین علم و در مقابل آن  
عفو کنی ادعای حق آن بجای نهاده باشی با سنادی که سبق ذکر یافت  
روایت کرده شده است که امام امام ابو جعفر محمد بن علی الباقری فرمود که  
روزی محمد بن مسلم شهاب الزهری نزد امام علم بن الحسین آمد و بجايت  
ملول و محزون بود امام علم فرمود که چیست ترا که ملول و محزون گفت ملال  
من بجهت محاسن ان نعمت است و بجهت طامعان در مال من و از کسانی  
که امید نیکوی از ایشان داشته ام و آنانکه بایشان احسان کرده ام و خلاف  
النجمة متوقع بود از ایشان بطهور میرسد امام علم فرمود ای زهری نگاه  
دار زبانی خود را تا صاحب برادران متفق باشی زهری گفت من  
در سخن با مردم در مقام احسان امام علم فرمود این عجب از نفس تو برین  
سخن لایق نیست و دور است از تو سخنی که سبقت کنند دلهای با نیکو آن  
ای زهری آنکس که نباشد عقل او کامل ترین صفاتی که در او است بگو گفت باید باستان  
ترین چیزی که در و است ای زهری ترا چنان لایق است که ملانان بمناب اهل بیت  
خود دانی پس بگردانی بزرگتر ایشان را بمنزله پدر خود و کوچک ایشان را بمنزله فرزندان



خود و هم سال نمود را بمنزله برادران خود پس کدام از ایشان دوست دارند که توبه کوی  
کنی ایشان را و کدام از ایشان را و اگر توبه کرده دری کنی ایشان را و اگر توبه نکرده  
لعمری در خاطر تو القا کند که ترا افضل بر یکی اهل قبله هست باید که نظر کنی اگر او بزرگتر  
از تو باشد توبه کوی که او سبقت دارد بر من در ایمان و عمل صالح پس او بهتر از من باشد و  
اگر کوچکتر از تو باشد توبه کوی که شاید در قابلیت او کمالاتی باشد که ما و رای بزرگانی باشد  
و اگر یکی مسلمانان ترا تعظیم و توفیر میکنند انرا افضلی در ان از ایشان و منت بزر  
باشی و اگر یکی که ایشان در مقام بغا و انقباضی اند انرا از مکرمانی دان که از  
تو در وجود آمده است و هرگاه که سلوک تو این باشد آسان کرد اند خدای تعالی  
زنده گانی ترا و بسیاری کرد اند خدای تعالی دوستان ترا و اندک کرد اند دشمنان  
ترا و فرضاک کرد اند ترا به نیکوی ایشان و تاسف نیری از حقایق ایشان و  
بدان گرامی ترین مردمان نزد مردمان آنکس است که خیر او بایشان رسد و او از  
ایشان مستغنی و متعفف باشد و گرامی ترین مردمان نزد مردمان بعد از او  
کسی است که متعفف باشد از مردمان و اگر چه محتاج باشد بایشان فصل  
در احتجاج امام همام ابو جعفر محمد بن علی الباقری علیه السلام که بعضی از عوام که متعلق است  
باصول و فروع روایت کرده شده است از محمد بن مسلم که وی گفت شنیدم از  
امام همام ابو جعفر علیه السلام که در معنی آیت و من کان فی ضلالت و الضلاله  
واضل سبیلا یعنی هر کس که باشد در بین دنیا جاهل و نادان و او را در راه نیست و نادان  
و گمراه تر است و فرمود آنکس که دلالت نکند او را آفرینش اسماء و زمینی و  
اجتلاف روز و شب و دوران افلاک بافتاب و ماه و ستارگان و سیاه  
و بر سر و پیکان

و غیر بسیار و دیگر آیات عجیبه بر آنکه در ما و رای این دنیا امر است بزرگتر از این  
دنیا پس او در آخرت او در آخرت نابینا است فرمود یعنی در آنچه معاینه نمود  
نابینا است و گمراه تر است روایت کرده اند که نافع بن اریق از امام علی علیه السلام پرسید  
که کی خدای تعالی موجود شد امام علی فرمود که بگو خدای تعالی کی موجود نبود تا  
بگویم که کی موجود شد حق تعالی از این منزله است همیشه بود و نخواهد بود همواره  
فرد و حمد بود هرگز فرا گرفت زن و فرزند را عبد الله ثنیان روایت میکند از  
پدر خود که گفت مردی نزد امام ابو جعفر علیه السلام آمد و گفت ای ابو جعفر آنچه چیز را  
میسپری و عبادت او میکنی امام علی فرمود که خداوند علما را میسپرم و گفت هیچ  
دیدم معبود خود را امام علی فرمود بلی ندیده ام او را بشما همه چشم سر و لیکن دیدم  
او را به چشم سر و مشاهده دل محقق ایمان و شناخته نشود بغیر اس و مدرک  
نشود بجز واس و مشاهده مناسب موصوف است بآیات و معروف است بدلا  
لای عادل است در افعال و خیر و ستم نمیکند در کردار این است ان معبود بحق که  
غیر از او معبودی سزای نیست پس بیرون رفت ان مرد و بیگفت الله اعلم  
حقیقت و بجعل رسالاته یعنی خدا را تا ترست با آنچه که بگوید اندر سالتهای خود را  
و روایت کرده محمد بن مسلم از امام همام ابو جعفر بن علی الباقری علیه السلام که او فرمود در صفت  
خداوند قدیم آنکه واحد و حمد است احدیت از روی معنی دارد و او را معانی کثیری  
و مختلف نیست و او میگوید که منم یعنی از اهل عراق آن است که او شنواست بغیر  
آنچه بان بینا است بغیری آنچه بان شنواست امام علی فرمود ان کذب و استیاد است  
و تشبیه حق تعالی صفت بخلوقات خدای تعالی شنواست با آنچه بان بینا است و بینا است  
با آنچه بان شنواست روایت کرده اند معنی از استیاد ما آنکه عمرو بن عبید نزد



بدعت خود و نافع بن ارق گفت بخدا سو کند که هرگز چنین سخنی بگویش من ترسیده  
بود و در دل من خطور نکرده و این سخن است که حقیقت آن بر کسی پوشیده  
نیست و از ابو جبار و منقول است که گفت روزی امام ۴ ابو جعفر بن محمد فرمود  
ای ابو جبار و چه میگویند مردمان در امر حسن و عیسی ۳ ابو جبار و گفت جانم فدای  
تو باد انکار میکنند انکه ایشان پسران پیغمبر خدا اند آیا شما بچه پیغمبر است بپویش برایشان  
امام ۴ فرمود ما حجت میجوئیم بقول حق تعالی و من ذریته داود یعنی از ذریه ابراهیم داود است  
تا انما که عیسی را از ذریه آدم می شمارد و حجت دیگر از برای ما بر آن قول  
حق تعالی قل تعالوا انذع ابناءنا و ابناءکم حق تعالی ما را لسان پیغمبر خود خواند  
درین آیه امام ۴ فرمود دیگر چه میگویند مردمان ابو جبار و گفت که جانم فدای  
تو باد میگویند که فرزند حضرت اکبر چه فرزند است اما فرزند صلیبی است امام ۴ فرمود من  
آیه از کتاب خدای تعالی بیاورم که ایشان را فرزند صلیبی خوانده باشد و انرا در کتاب  
کرد مگر کسی که کافر کتاب خدای تعالی باشد ابو جبار و گفت این آیه در کتاب است امام  
۴ فرمود انجا که حق تعالی میفرماید و حلوا ثیل ابناءکم الذین من اصلا بکم یعنی حرام است  
بر شما زنان و پسران شما که از صلب شما باشند ای ابو جبار و در سوره آل عمران  
که از وایح امام حسن و امام عیسی علیهما السلام بر پیغمبر خدا حلال بود یا نه اگر گویند حلال  
بود دروغ و باطل گفته باشند و اگر گویند حلال نبود پس ایشان پسران پیغمبر خدا  
باشند از صلب آن حضرت و از وایح ایشان حرام باشد بر پیغمبر خدا از برای آنکه این فرمود  
از صلب پیغمبر خدا ابو حمزه ثمالی روایت میکند از ابو ریح که گفت در سالی که من با امام  
ابو جعفر علیج میگذاردیم و آن سالی بود که هشام بن عبد الملک علیه السلام از برای  
بیمار آمد بود و نافع مولای عمر بن الخطاب علیه السلام با او بود و نافع نظر کرد در  
المنی فنادی امام

رکن خانه امام امام ابو جعفر را در آنجا دید که خلق بسیار بر او هجوم آمده  
بودند نافع گفت ای مؤمنان این مرد چه کسی است هشام گفت لعین گفت  
محمد بن علی ابن الحسین است نافع گفت من میروم سئوال چند از  
او میکنم که در جواب عاقل آید و در میان خلایق او را نجاست دم هشام  
لعین گفت برو سئوال کن شاید که نجاست دمی نافع آمد گفت ای محمد  
بن علی الحسین علیهما السلام بتجصیف که من تورات و انجیل و زبور و فرقان  
خوانده ام و دانسته ام احکام حلال و حرام را گفت خبر ده مرا که از زمان  
عیسی ۳ تا زمان محمد ۴ چند سال است امام ۴ فرمود بقول ما با نصد سال  
و بقول شما شصت سال است نافع گفت خبر ده مرا از قول حق تعالی و اسئل  
من ارسلنا من قبلك لعلنا اجعلنا من دون الرحمن آلهة یعبدون  
یعنی سئوال کن ای محمد ۴ آنان را که فرستاده ایم پیش از شما پیغمبران ما انکه آیا  
کرد انبیه ایم ما از غیر خدای رحمن حلاله که برستند مردمان ایشان را آیا محمد ۴  
ما و اورست که از کدام پیغمبر سئوال کنید و حال انکه در میان او و در میان عیسی ۳  
با نصد سال بود امام ابو جعفر ۴ این آیه بر خواند که معجمان الذی اسری  
بعبد له لیل من المسجد المحرام الی المسجد الاقصی یعنی پاکان شریف  
خداوندی که شب پرورد خود را از مسجد حرام که مسجد مکه باشد تا مسجد  
اقصا که مسجد بیت المقدس باشد با کتا حوله لذیله من آیاتنا  
یعنی آن مسجدی که خیر و برکت نهادیم مادر آن تا بنمایم او را از انتهای او  
از جمله این که نمودند محمد ۴ در شب اسری آن بود که همه پیغمبرانی را از آدم  
تا خاتم امر کردند که بنزد پیغمبر حاضر شوند تمامی انبیاء و رسل حاضر شدند امر  
کرد جبرائیل امینی را تا بانگ و قامت از برای نماز بگوید جبرائیل ۴ کلمات



اذان و قامت راد و نوبت مکرر می باشد و در اذان انا حنی علی الهی فرمود بعد از  
آن محمد امامت فرمود و انبیاء و رسل در زمان اقتدار بانی حضرت کردند و چون  
از نماز منحرف گشت جبرئیل علی این آیه آورد استعمل من امر الله الا که حضرت  
فرمود چه گواهی میدهند و چه چیز را می پرستید شما گفته اند گواهی میدهم که  
عبودی سزاوار برستی نیست مگر خدای بحق و گواهی میدهم که حق  
بیم خدای فرا گرفته اند از ماعهد و میثاق را نافع گفت راستی گفتی ای ابا  
جعفر نافع گفت بنده مرا ای پسر رسول خدا از قول حق تعالی یوم تبدل الا  
رضی غیر الارض و السموات یعنی روزی که تبدیل کرده می شود زمین بغیر  
زمین و آسمانها آیا کدام زمین تبدیل می یابد به زمینی که بمثل قری نانی سفید  
باشد اهل محشر از آن میخورند و میاشامند تا زمانی که فارغ شود خورند  
تعالی از حساب مخلوق نافع گفت آیا ایشان از خواست اکل آن باری  
استند یا نه امام فرمود ایشان در آتش دوزخ مشغول تراند باراده اکل  
ناله آن و حق تعالی از آن خبر میدهد و بنماید و نادیده اصحاب انداز اصحاب آن  
افیطو علینا من الماء و ماز فکم الله یعنی ندانند اصحاب دوزخ  
ن اصحاب بهشت را آنکه بدهید ما را از آب که تمتع میکنند از آن بزی که روزی  
کرد اندیست شما را خدای تعالی ایشان همواره مشغول باکل و شرب باشند  
چون طعام طلب کنند زقوم را بایشان دهند و آب خواهند آب عظیم دهند  
نافع گفت راست گفتی ای پسر رسول خدا مسئله دیگر باقی ماند امام فرمود  
که بگو کدام است نافع گفت بنده مرا که خدای تعالی کی بپدا شد امام فرمود  
ای نافع وای بر حال تو کی نبود که تا من خبر دهم که او کی پدا شد همیشه بود و پیشه

تأیید بود

نویسد بود فرمود و حمد است و فراموش کرد بر کز زن و فرزند را نگاه نزد هشام آمد  
و هشام علیه اللعنه از وی پرسید چه کردی نافع گفت بخد سوگند که او دانا ترین  
مردمان است و او پسر رسول خدا است بحق و راستی روایت است آنکه  
سالم نزد امام همام ابو جعفر آمد و گفت آمدم نزد تو تا سخن کنم در امر این  
مرد امام فرمود کدام مرد گفت علی بن ابی طالب امام فرمود در کدام  
امر او گفت در آنچه کرده است امام فرمود نظر کن در آنچه قرار گرفته است نزد تو  
از آنچه راویان از پدر خود روایت کرده اند بعد از آن فرمود ای سالم آیا رسیده  
است بتو آنکه پیغمبر خدا فرستاد سعد بن معاذ را به رأیت انصار بجنک خبیس  
باز گشتند منهرم بعد از آن فرستاد عمر بن خطاب را علیه اللعنه با رأیت مهاجر  
و ایشان با حسن و قوف تمام باز گشتند و سعد در آن جنک جراحت تمام  
یافت پیغمبر خدا فرمود مهاجران و انصار همی از بدش نبردند بعد از آن  
فرمود هر آینه فردا خواهم داد رأیت را بمردی که دوست دارد خدا و رسول  
خدا ان مرد را سالم گفت بلی و حاضران مجلس همگی تصدیق نمودند امام فرمود  
فرمود ای سالم اگر گوی خدای تعالی دوست میداشت او را و نمیدانست که  
او چه خواهد کرد پس بتحقیق که تو کار فرستی و اگر گوی خدای عزوجل او را دوست  
میداشت و میدانست که او چه خواهد کرد پس آنچه او کرد پسندیده و لایق بود  
سالم گفت این سخن را نوبت دیگر اعاده کن امام علم اعاده فرمود سالم گفت وای  
بر ما عبادت کردیم خدای تعالی را بر ضلالت هفتاد سال روایت کرده شده است از  
امام عادی تقی نقی ابو محمد الحسن العسکری که فرمود روزی حضرت نور العارفین  
امام زین العابدین در مجلس شریف خود میفرمود که پیغمبر خدا در زمانی که عزم سفر بنوک



داشت از فرمود که حضرت امیرالمؤمنین ۳ در مدینه بمحلافت و نیابت آن حضرت  
توقف فرماید امیرالمؤمنین ۳ فرمود یا رسول الله هرگز دوست نداشته ام که تخلف  
کنم از تو در چیزی از امور تو و غایب کردم از مشاهده تو پیغمبر خدا ۱۱ فرمود آری  
ضمی نیستی آنکه باشی از برای من بمنزل ۴ و روئی از برای موسی ۵ و در مدینه توقف  
خواهی کرد و ترا ثواب آن خواهد بود که با پیغمبر خدا ۱۱ با کفار کرده باشی و ثواب  
آنکه با پیغمبر خدا ۱۱ غزا کرده باشند و ترا بر خدای تعالی از برای محبت تو ما را آنست  
که حجاب از میان ما و تو بردارد تا مادر هر مقام و منزل که باشم تو ما را و همای  
ما را مشاهده نمای و بر احوال ما مطلع و مخبر باشی و اعتدای بمکاتبه و مراسله  
نباشد مردی برخواست و گفت چگونه چنین حالی از برای علی بن ابی طالب  
تواند بود این حال از برای انبیا و رسل ممکن باشد امام زین العابدین ۱۲ فرمود  
این چیز پیغمبر خدا ۱۱ است و بدعی آن حضرت از برای امیرالمؤمنین ۳ حاصل  
کرد و وزیادتی و قوت در نور بصر امیرالمؤمنین ۳ پدید آید و حجاب از پیش  
برخیزد آنکه امام همام محمد بن علی الباقر ۱۳ بان مرد گفت ای بنده خدا چه بسیار  
ست ظلم این است بر علی بن ابی طالب ۱۴ و چه اندک است اخفاف ایشان از  
برای او آنچه در حق صحابه قابل میشوند از برای علی بن ابی طالب ۱۴ قابل نمیشود  
با آنکه او افضل صحابه است و منع میکنند از او منزلتی او را از برای دیگران و  
قبول میدارند و از آن جهت است که دوست میدارند ایشان مجبان ابو  
بکر لعین را و تبر می کنند از اعدای او و همچنین دوست میدارند مجبان عثمان

علی بن ابی طالب

علیه اللعنه را و تبر می کنند از اعداء او و همچنین دوست میدارند نامحضر  
امیرالمؤمنین ۳ میسرند و میگویند دوست میداریم مجبان او را و تبر می کنند از  
اعداء او و بلکه دوست میدارند ایشان را و چگونه جایز باشد و حال آنکه پیغمبر  
در حق امیرالمؤمنین ۳ فرمود اللهم والی من والاه و الی من عاد من عادته  
و انصر من نصره و اخذل من خذله و ایشان دشمن نمیدارند و دشمن او را  
مخذول نمیدارند کسی را که در مقام خذلان اوست و این حال از اخفاف  
بیرون است دیگران است که هرگاه ذکر کرده میشود از برای ایشان خبری  
که مخصوص با امیرالمؤمنین ۳ بدعی پیغمبر خدا ۱۱ و کرامت او نزد پروردگار  
او وجود و انکار میکنند و قبول میکنند آنچه ذکر میکنند از برای دیگران  
از صحابه پس حضرت که منع میکند آنکه قبول کنند از برای علی بن ابی طالب ۱۴ آنچه قبول میکنند  
از برای دیگران عمر خطاب ۱۵ لویی هرگاه که از برای او میگویند که بر بالای منبر بود در مدینه  
در میان خطبه گفت یا ساریه الجبل ای ساریه کوه را نگاه دار و انکار کردند آنجا  
او و گفتند این سخن خطبه او نبود و چون خطبه و نماز منقضی شد از او پرسیدند که چه  
بود گفتی در میان خطبه یا ساریه الجبل گفت بدانید که من در آغاز خطبه انداختم  
نظر خود را بنا بر آنی که بیرون رفتم بودند برادران شما در آن ناحیه از برای عزای در  
نهادند و سعد بن وقاص برادران امیرالمؤمنین ۳ را برای عزای حجاب را از میان من  
و ایشان برداشت و دیده مرا قوت بنیای داد تا دیدم ایشان را و جمع گفتم را راده داشتند  
که بگردند بر خلف ساریه و آنها که با او بودند از سلمان و احاطه کنند بر ایشان و هم را بقتل  
آورند پس سخن گفتم یا ساریه الجبل تا ملجی شود مجبیل ایشان را از آنکه احاطه کنند با او



و بعد از آن قتال کنند با ایشان و عطا فرمود خدای تعالی برادران مؤمن شما را  
تا احاطه کردند بر کافران و فتح داد ایشان را خدای تعالی برادر کفر محافل  
کنید این وقت را که غنیمت بجزایان بر شما خواهد رسید و از مدینه تا نهاوند پنجاه  
روز راه بود امام ۴۰ فرمود هرگاه که مثل این از برای عمر قبول کنند چنانچه برای امیر  
المؤمنین علی اشغال این نخلان قبول نکنند اما ایشان قومی اند که عادت ایشان  
که گفت من نزد نا انصافی بود و مکابر است روایت است از عبد الله بن سلمان امام ابو جعفر  
بودم مردی ۱۲۰ او را عثمان اعظم گفتندی و گفت حسن بنی را زخمی است که آنان  
از اهل بصره که میهن نند علم دین را از دست خواهند یافت از ذبیح بطون ایشان اند که در  
آتش دوزخ باشند امام ۴۰ فرمود پس هلاک باشد درین هنگام مؤمنان فرعون و حال  
آنکه مدح کرد است او را خدای تعالی بکلمات علم انجا که فرمود یکم ایمانله همیشه  
علم پوشیده و نهان بوده از آن زمان باز که خدای تعالی توح را به پیغمبری بر  
انگیزخت پس باید حسن نظر برین شمال خود کند تا بداند که یافت میشود  
علم مکر در پنجاه امام ۴۰ فرمود محنت مردمان بر ما عظیم است اگر میخواهم ایشان را  
اجابت نمیکند ما را و اگر میگرداریم مندی میشوند بغیر ما فصل در اینجا  
امام المفارب و المشرق ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در انواع  
شعی از علوم دینی بر اوصاف کثیر از اهل ملل و دیانات از هشام بن الحکم  
روایت کرده اند که وی گفت زندیقی نزد امام ابو عبد الله علیه السلام آمد و گفت  
ای امام زمان چه دلیل بر وجود صانع عالم داری امام ۴۰ فرمود وجود  
افاعیل که دلالت

افاعیل که دلالت دارند بر آنکه صانع ایشان را در وجود آورده آیا نمیبینی آنکه چون  
نظر کنی در بناء محکم میشد مرفوع بدانها آنکه او را بانی بوده اگر چه ندیده باشی آن  
بانی را و شنیده باشی او مخالف او را سایل گفت چه چیز است آن امام ۴۰ فرمود  
چیز است که مخالف اشیا که مانده کی بجیزی از موجودات عالم ندارد باز کرد گفتن  
من آنکه چیز است با ثبات وجود او و آنکه او چیز است بحقیقت شئی است آنست که  
جسم نیست و صورت نیست و محسوس نمیشود و مدرک نمیشود بحواس باطن  
و وهم را بیافتنی آن را نه نیست کاشش نماید برورد دور و متغیر نمیشود بتغیر  
از زمان سایل گفت بتحقیق ما نمیپایم موهومی مگر که مخلوق است امام ۴۰ فرمود  
که اگر امر بر وجهی باشد که شما میگویید هر آینه توحید از ما مرتفع باشد از برای آنکه  
ما مکلف نیستیم آنکه اعتقاد کنیم غیر موهوم را لیکن ما میگوییم که موهوم بحواس  
مدرک بحواسی که باید او را حواس مغلا پس او مخلوق است و ناچار است  
آنکه اثبات کنند صانع اشیا را بیرون از دو جهت مذموم یکی جهت نفی زیر  
که نفی او ابطال و عدم است و یکی دیگر جهت تشبیه بصفت مخلوق ظاهر الز  
کیف و التألیف پس ناچار باشد از اثبات صانع از برای وجود  
موضوعی و مضطرند ایشان از آن جهت که متعین اند بوجود صانع و آنکه ایشان  
غیر ایشان است و مثل ایشان نیست از برای آنکه مثل ایشان شبه ایشان  
است در ظاهر ترکیب و تألیف و در آنچه جاری می شود بر ایشان از حد و  
ایشان بعد از آنکه نبوده اند و از کوی یکی به بزرگی میروند از سواد به بیاض  
و از قوت بضعف و احوال موجد که حاجت نیست ما را بتفسیر آنها و



الله مشتق از الله است یعنی بنده کی کرد و بنده کی کردن اقتضای معبودی دارد که اسم عدد  
مسمی است کسی است که عبادت اسم کند مسمی و کافر است و معبودی ندارد و انکس  
که عبادت میکند اسم و مسمی را کافر است و عبادت کرده است دو معبود را و انکس  
که عبادت کرده است معنی را نه اسم را پس ان توحید است هشام گفت جانم فدای تو  
باد زیاده کردن از برای من این سخن را امام فرمود بتحقیق که خدای تعالی را نودنه  
نام است پس اگر اسم ان مسمی است پس هر اسمی از ان معبودی باشد ولیکن خدای  
معبود معنی که این ابعاد دولت بران دارند پس این اسماء همه آنها غیر او باشد باز فر  
مود ای هشام جز نام ماکول است و ماکول نام مشروب است و ثوب نام ملبوس است  
و نار نام محرق است آیا فهم کردی ای هشام چنان فهمی که دفع کنی بان مجادله اعداء  
ما را گفت بلی امام فرمود نفع دانا در اخدای تعالی بان وثابت کردن ناد بان هشام  
گفت بخدا سو کند که غلبه نکند بر من کسی در علم توحید از ان زمان باز که امام عاز  
برای من دعا فرمود در وایت است از هشام بن الحکم که گفت زندقه بود در ملک مصر  
چون حکایت علم و کمال امام امام ابو عبد الله عا با و رسید از مصر مدینه آمد تا منما  
فره کند با امام چون آمد و از امام عا پرسید خبر یافت که امام عا بمکه تشریف برده اند  
از برای حج بیت الله و زندقه نیز روانه شد و وفق امام عا ملاقات کرد آن حضرت  
در طواف بود بعد از طواف آن حضرت فرمود که نام توحید است گفت نام من سید ملک  
امام عا فرمود کنیت توحید است گفت ابو عبد الله و امام عا گفت کیست ان ملک که تو  
بنده او ای از ملک اسما است یا از ملک زمینی و خبر ده مرا از که پسر خود که او عبادت  
خدای الیمان میکند یا خدای زمینی زندقه خاموش شد امام عا فرمود سخن بگو باز

خاموشی از

خاموش شد امام عا فرمود چون از طواف فارغ شوم نزد من آی چون امام عا از  
طواف فارغ شد زندقه آمد و در مقابل امام عا نشست و ما انجا مجتمع بودیم امام عا  
فرمود آیا میدانی زمینی را فوق و انحنی است گفت بلی امام عا فرمود آیا در تحت  
زمینی در آمده گفت نه فرمود هیچ میدانی چیست در تحت زمین گفت نه لیکن  
کمان پیرم که در تحت زمینی چیزی هست امام عا فرمود کمان عجم کسی است که او را  
یقینی نیست باز امام عا فرمود هیچ با سمان رفته هیچ میدانی که چیزی است در سمان  
است گفت نه باز فرمود هیچ بمشرق و مغرب عالم رفته و دیده که چه چیز اند مخلوقات  
انجا گفت نه امام عا فرمود حال تو پس عجب است بمشرق و مغرب عالم نرسیده  
و در زیر زمین نیامده و صعود بر آسمان نکرده و ندانسته که مخلوقات انجا  
هم چیز است و منکر و جاحد ی ان چیزی را که در ایشان موجود است و هرگز شاکل  
وجود و انکار کند چیزی را که ندانند زندقه گفت هرگز نشنیدم چنانی سخنان را  
از غیر تو امام عا فرمود پس تو از این در شک هستی پس شاید که او باشد و  
شاید که نه او باشد زندقه گفت و شاید این باشد امام عا فرمود این مرد نیست  
انکس را که جاهل است حجت انکس که عالم است هرگز جاهل را حجت بر عالم نباشد  
ای برادر اهل فهم کن از سخن من را و بدان که آفتاب و ماه و شب و روز  
ملا اند در حرکت و سبقت نمیکند یکی بر دیگری میرند و باز نمیکند بتحقیق  
که ایشان مضطربند درین نیست او را مکانی مگر مکان ایشان پس اگر قادر بودند  
انکه بروند پس چرا باز میگویند و اگر ایشان غیر مضطرب بودند پس چرا روز شب  
نمیشد و چرا شب روز میشد بخدا سو کند ای برادر اهل مصر که ایشان مضطربند



آیا نمی بینی که آسمان مرفوع است و زمین موضوع است ساقط نمیشود آسمان  
 بر زمین و از جای خود بجای نمیبرد نگاه داشته است ایشان را آفریده ایشان را  
 چنانکه مقتضای مدبری اوست هشام گفت که آن زندیق ایمان آورد امام عاقل بود  
 تا شرایع تعالیم کنند و را با آفریده ایشان چنانکه مقتضای تدبیر اوست و  
 بیت است از عیسی بن یونس که گفت این ابی العوین از تلمذ نده من بصری  
 بود منحرف شد از توحید با وی گفتند چرا کفر را شتی مذهب صاحب خود را  
 و در آمدی بمذهبی که او را اصلی نیست گفت بدان دوست که صاحب من خداوند اعتقاد  
 نبود گاه قایل بود بقدر و گاه قایل بود بحد و او را دوام بر یک اعتقاد نبود بلکه آمد  
 و شکرت و انکس را هیچ گزارده بودند و علماء اسلام مکروه میداشتند ملاقات و  
 محالست او را بواسطه خبیث لسان او و فکر ضعیف او را و روزی نزد ابوعبید الله آمد  
 آمد و در میان مجلس نشست و گفت ای عبید الله مجالس با ما ناست و ناجارست کسی  
 که شرف باشد آنکه بشرف آید از دست میبوی که سخن گویم امام عاقل مرخص گردانید گفت تا  
 چند می نشاید بلکه و تضرع میکند باین سنگ و پرستش میکند این خانه را که از یک سنگ است  
 و برگرد او میدوید مانند دیدن شتر است که نعره کند هر عاقلی داند که این فعلی است که  
 اساس آن نه از جانب حکمی است بتحقیق که تو قدره و پیشوای این گروهی و نظام  
 این ملت بر تیر تو است امام عاقل فرمود انکس که خدای او را همراه کرد و به نقاب بریده  
 دل او کشید سخن حق را بدشوار در یابد و با سانی خاطر نشان او شود و خدا تالی به تعظیم  
 این خانه بنده کان خود را عبادت فرمود تا امتحان کند ایشان را در تعظیم این خانه که آن را مقام  
 انبیاء و قبله نماز گزارنده کان گردانیده پس او طریق رست که مؤدی میشود بر خوان  
 خدای تعالی و راهیست که میرساند بخیران خدا تعالی و آفریده است از ایشان از کبر و  
 (در این باره)

زمینی به دو هزار سال پس از او است کسی را که مطلع ابرو نبی خدای باشد انکه  
 دقیقه از وقایع تعظیم این خانه فرو نگذارد و این ابی العوین گفت پس شما تعظیم  
 تویر خانه میکنید از برای تعظیم کسی که او با مخلوقات است و مشاهده ایشان  
 میکند و اقرب است بایشان از ترک کردن بایشان چنانکه در آن مجید میفرماید  
 و سخن اقرب الیه من قبل الوریث میشود کلام ایشان را وی بیند  
 اشخاص ایشان را و میدهند بر ایشان را گفت پس او را در همه مکان  
 باید بود اگر در آسمان باشد چگونه در زمین باشد و اگر در زمین باشد در  
 آسمان چگونه تواند بود امام عاقل فرمود این صفت مخلوق است که مذکور شد  
 همه مخلوقات هر گاه که این تقالی کنند از حال بجمالی شغل کنند مکانی را و  
 شود از ایشان مکانی دیگر اما خداوند عظیم ایشان جمالی البرهان خالی  
 نمیشود از او مکانی و مافوق نمیشود باو مکانی و بمکانی نزدیک نمیشود  
 بمکانی روایت است از ابن العوین که سئوال کرد از امام عاقل امام عاقل  
 عاقل از حد و ث عالم امام عاقل فرمود نیای هیچ صغیری و کبیری مگر نه چون  
 ظلم کنی مانند او را بزرگ تر شود از آنچه بود و این صفت انتقال است  
 از حال بجمالی و اگر قدیم بودی منتقل گشتی از حال بجمالی زیرا که چیزی  
 که زوال می پذیرد و متحول میشود جایز است انکه بدید آید و ناپدید گردد  
 پس باشد بوجود او بعد از عدم او و تحول در حد و ث و در بودن او  
 و در از آن تحول او در عدم و این صفت قدم و حدود در سیم چیز  
 مجتمع نشود این العوین گفت چنان را می بینم که از چیزی حالتی بر روی  
 که سمیت در یافت است که الی بر حدود آنها توان کرد پس اگر باقی  
 ماند چیزی بر شرف خود و تغییر نیابد از کجا است که الی بر حدود آن

این حد و ث و در بودن او و در عدم او و تحول او در عدم و این صفت قدم و حدود در سیم چیز  
 مجتمع نشود این العوین گفت چنان را می بینم که از چیزی حالتی بر روی  
 که سمیت در یافت است که الی بر حدود آنها توان کرد پس اگر باقی  
 ماند چیزی بر شرف خود و تغییر نیابد از کجا است که الی بر حدود آن



تسلو هر خبر و در میان مردم و امر دین قوت یابد و عاقل گردد بدین بر شکو  
و او عالم و هیچ پیغمبری از دنیا بیرون نرفت مگر که اوست او را عقلی که کردند  
بعد از او و سبب اختلاف امام و حجت بود که در و اختلافی کرده اند و امام  
و حجت خود را بکند باشند سایل گفت هرگاه که امام و حجت در میان خلایق  
متروک باشند فایده در و در وجود او نخواهد بود امام عالم فرمود که این است  
که اقتدا میکنند با او و استفاده میکنند از او و آنچه نافع است از او و در و  
صلوات ایشان است و اگر ایشان اعدا شد بدعتی در دین کنند و ایشان  
باز سایل گفت خدای تعالی موجود است را از چه چیز آفرید امام عالم فرمود که از  
گفت چگونه شیئی از لا شیئی توان آفرید امام عالم فرمود که از لا شیئی که  
و با آن شیئی پس که مخلوق باشند از شیئی با وی باشند زیرا که آن شیئی که  
و قدیم حادث نباشد و فنا و تغییر را و راه نیاید و نه خلق و نه تخریب  
شیئی جوهر واحد است و بر لون واحد پس این اللون مخلوق است و در  
عالم با آنجا مختلف از یکجا بدید آمده باشد و مرکب و فنا از یکجا بدید آمده  
عالم صاحب حیات و زنده کی باشد و زنده کی از یکجا بدید آید که زنده  
زنده کی نبوده باشد و نتواند بود که از زنده و مرده قدیم ازلی بدید آید که زنده  
نتواند بود که مرده از زنده لا یزال بدید آید و نتواند بود که مرده قدیم ازلی بدید آید  
زیر که مرده را قدرت و بقا نتواند بود سایل گفت از یکجا میگویند که دنیا آفریده  
است امام عالم فرمود این مقاله قوی است که منکرانند مدبر ایشان را و بکنند  
بگفتند و گفت ایشان را اساطیر و لیبی میخوانند و دینی را از ایشان میگویند

نهاده اند و این ظاهر است که اشیاء در غیر و تبدیل اند متغیر و تبدیل نیست مگر حادث  
و حادث را ناچار باشد از صانع محدث سایل گفت آیا همیشه صانع عالم دانا بوده که  
ایشان را بوجود آورده امام عالم فرمود لا یزال دانا بوده و آفریده ایشان را همچنانکه در ابتدا  
سایل گفت آیا بصفت اختلاف است یا بصفت اتیلاف امام عالم فرمود صفت به  
اختلاف و اتیلاف نتواند بود زیرا که اختلاف صفت کبری است و اتیلاف  
صفت متعین پس او را نه مختلف توان گفت و نه موثل سایل گفت پس معبود  
چگونه واحدی تواند بود امام عالم فرمود او واحد است در حد ذات خود که او را  
مشابهتی بوحده است اشیاء نیست زیرا که هر واحد غیر اوست و متجزی و معدود است  
و صانع عالم از آن منز و مبر است سایل گفت از برای چه آفرید مخلوقات را  
و او محتاج نبود بمخلوقات و از ضرورت نبود آفریدن ایشان و لایق نیست  
که عبت آفریده باشند اشیاء را امام عالم فرمود که مقصود از آفرینش اظهار  
حکمت و نفاذ علم و امضای تدبیر است او بود سایل گفت چرا اقتضای نکرد  
صانع عالم بر آفریدن این دنیا و نکرد آفریدن این دنیا را از ثواب و عقاب  
خلایق امام عالم فرمود بدان جهت که این خانه بلاست و در اینجا کس ثواب  
و تحصیل رحمت توان کردن این دنیا از آفات و بلیات مملوست و فتنون  
آرزو و وضوف شهوات بر خواطر مستولی است تا امتحان کنند بنده کسان خود را  
چنانکه در کلام مجید میفرماید که تَبْلُوْا کُم بِالْأَشْرَارِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ و معصیت  
پس نتواند که در عمل و در چیز آید سایل گفت آیا حکمت اوست که گردانیده  
دشمنان از برای خود و حال آنکه موجود بود و او را دشمنی نبود همچنانکه زعم



تسلو بر خبر و در میان مردم و امر دین قوت یابد و عاقل گردد و یقین بر آنکس  
و او عالم و هیچ پیغمبری از دنیا بیرون نرفت مگر که امت او اختلافی کردند  
بعد از او و سبب اختلاف امام و حجت بود که در و اختلافی کردند و امام  
و حجت مفود را بگذاشتند سایل گفت هرگاه که امام و حجت در میان خلایق  
متروک باشند فایده در و در وجود او نخواهد بود امام علم فرمود بایست  
که اقتدا میکنند با و و استفاده میکنند از او و آنچه نافع است از برای خلق و ولایت  
صلوات بر ایشان است و اگر ایشان اعدا شد بدعتی در دین کنند اعدای ایشان را  
باز سایل گفت خدای تعالی موجودات را از چه چیز آفرید امام علم فرمود از لا شیء  
گفت چگونه شیئی از لا شیئی توان آفرید امام علم فرمود که آشیاء مخلوقند و از برای  
و با از لا شیئی پس اگر مخلوق باشند از شیئی با وی باشند زیرا که آن شیئی قدیم است  
و قدیم حادث نباشد و فنا و تغییر بر او راه نیابد و مثال نخواهد بود از آنکه آن  
شیئی جوهر واحد است و بر لون واحد پس این ألوان مختلفه و بسیار در دین  
عالم با اشياء مختلفه از یکجا بدید آمده باشد و مرکب و فنا از یکجا بدید آمده باشد  
عالم صاحب حیات و زنده کی باشد و زنده کی از یکجا بدید آید از یکجا بدید آید  
زنده کی نبوده باشد و نتواند بود که از زنده و مرده قدیم ازلی بدید آید از یکجا بدید آید  
نتواند بود که مرده از زنده لا یزال بدید آید و نتواند بود که مرده قدیم لا یزال بدید آید  
زیرا که مرده را قدرت و بقا نتواند بود سایل گفت از یکجا میگویند که اشياء قدیمه و  
است امام علم فرمود این مقاله قوی است که شکر اند مدبر اشياء را و نکند پس  
میکنند و گفت ایشان را اساطیر اولی میخوانند و دینی را از برای خود

نهاده اند و این ظاهر است که اشياء در تغیر و تبدل اند متغیر و متبدل نیست مگر حادث  
و حادث را ناچار باشد از صانع محدث سایل گفت آیا همیشه صانع عالم دانا بوده که  
انها را بوجود آورده امام علم فرمود لا یزال دانا بوده و آفریده اشياء را همچنانکه دانسته  
سایل گفت آیا بصفت اختلاف است یا بصفت اتیلاف امام علم فرمود صفت به  
اختلاف و اتیلاف نتواند بود زیرا که اختلاف صفت کبری است و اتیلاف  
صفت متعین پس او را نه مختلف توان گفت و نه مو تلف سایل گفت پس معبود  
چگونه واحدی تواند بود امام علم فرمود او واحد است در حد ذات خود که او را  
مشابهی بوحدهت اشیا نیست زیرا که هر واحد غیر اوست و متجزی و معدود است  
و صانع عالم از آن منز و مبراست سایل گفت از برای چه آفرید مخلوقات را  
و او محتاج نبود بمخلوقات و از ضرورت نبود آفریدن ایشان و لایق نیست  
که عبت آفریده باشد اشياء را امام علم فرمود که مقصود از آفرینش اظهار  
حکمت و تفاد علم و امضای تدبیر است او بود سایل گفت چرا اقتضای تکرار  
صانع عالم بر آفریدن این دنیا و نکرد اند این دنیا را از ثواب و عقاب  
خلایق امام علم فرمود بدان جهت که این خانه بلاست و در اینجا کسب ثواب  
و تحصیل رحمت توان کردن این دنیا از آفات و بلیات مملوست و فتنون  
آرزو و ضوف شهوات بر غواطر مستولی است تا امتحان کنند بنده کسان خود را  
چنانکه در کلام مجید میفرماید که نبلوکم بالشر و الخیر بطاعت و معصیت  
پس نتواند که در عمل و در چیزها باشد سایل گفت آیا حکمت اوست که گردانیده  
دشمنان از برای خود و حال آنکه موجود بود و او را دشمنی نبود همچنانکه زعم











که تو ایمان آوری چیزی که انرا بچشم سر دیده باشی و آنچه بچشم سر دیده کفایت است  
ترا اگر فهم و عقل ترا یاد و بر باشند سایل گفت که اگر حق تعالی در هر صد سال مرده  
کمان را بجا باز میکرد اینده تا از مرده کمان خود سؤال میکردیم چگونه حال ایشان  
را و آنچه ایشان رسیده از بعد از مرگ و آنچه ایشان چه نوع کردند هر آینه  
مردمان بر یقینی بودند در امر آخرت و شک و ریب ایشان بالکلیه زایل  
میکشت امام ع فرمود این مقالات آن کسانی است که منکر پیغمبران باشند و  
تکذیب اخبار ایشان نمایند و تصدیق نکنند بر آنچه ایشان از جانب حق تعالی  
فرموده اند آیا کسی راست گوی ترا از خدای تعالی و پیغمبران او تواند بود  
و حال آنکه رجوع کرده اند خلق بسیار بدینا از آنکه از دنیا رفقه مانند  
اصحاب کهف که سیصد نه سال مرده بودند و حق تعالی زنده گردانید در زمانی  
که مردمان آن منکر بعث و خبر بودند تا بعثت برایشان قایم کرده و بدانند که بعث حق است  
و میرانیده حق تعالی ارمیا پیغمبر را در وقتی که نظر کرد در شهری بیت المقدس و  
سوالی از آن در وقتیکه غزا کرد ایشان را بخت نصر و گفت ای یحیی <sup>ص</sup> هذه الله بعد  
موتها فاما الله ما امله عام ثم بعثه یعنی گوی زنده خواهد گردانید قریب  
خراب را خدای تعالی بعد آنکه موات و خراب شده پس بمیرانید خدا تعالی او را صد  
سال و بعد از آن زنده گردانید او را و نقل میکرد در اعضای خود که چگونه با هم  
ترکیب می یابد و گوشت بر او پوشیده میشود و مفاصل و عروق او بهم دیگر اتصال  
می یابد و چون ترکیب او تمام شد گفت اعلم ان الله على كل شئ قدير یعنی  
میدانم که خدا تعالی بر همه چیز قادر است و زنده گردانید حق تعالی قومی را که پیرون  
آمدند از دیار و زمان

آمدند از دیار و زمان از ترس طاعت او مردم پی شمار بودند پس بمیرانید خدا تعالی  
ایشان را و مدتی گذشت و استخوانی ایشان پوسیده و ریزیده گشت پس خدا  
تعالی ایشان را زنده گردانید تا خلق قدرت او را مشاهده کنند بدین پیغمبری  
که خرقه بلی گفتندی پس بدینهماری ایشان ترکیب یافت و روح در بدن ایشان  
در آمد و جنای شدند که در اول بودند و مدتی مدیدی بعد از آن در دنیا بودند  
و بمیرانید حق تعالی قومی را که با موسی علم گفتند که خدای تعالی را بجا بجای تا بچشم سر  
به بینم پس بمیرانید خدای تعالی ایشان را و بعد از آن زندگی داد ایشان را سایل  
گفت خبره مرا آنها که بتناسخ قایلند از یک این سخن میگویند و بخت ایشان چیست امام  
ع فرمود که اصحاب تناسخ راه دین بر پس پشت انداخته و کمرای را در نظر خود اراسته  
اند و زعم ایشان آنی است که مدبر عالم از صورت مخلوقات و بخت ایشان آنکه  
مروی است که خدای تعالی آفریده است ادیان را بصورت خود و منکر بعثت  
و دوزخ و عشت و مشراند و قیامت نزد ایشان بیرون آمدن روح است از غالی  
و در آمدن است در بدن دیگر اگر بگو کار بوده در غالب اول بازگشته میشود بقالی  
که فانی از باشد از غالب اول در احوال در جاست دنیا و اگر بد کردار و نادان باشد  
در می آید در بدن بعضی حیوانات که همواره در محنت و رنج دنیا باشند و در  
صورت عشت است ارضی و واجب نمیدانند بر خود چیزی از نماز و روزه و غیر آن  
از عبادات شرعیه آن معرفت آنچه لازم میدانند بر خود معرفت آن و هم مشهور  
دنیا را بر خود مباح دانسته اند از فروج نسا از دختران و خواهران و عیالت و خالات  
و زنان شوهر دار و همچنین شراب و خون بر خود حلال میدانند پس قبیح میشمارند  
مقالات ایشان را هر فرقه که هستند و لغت میکنند ایشان را هر امتی از امت و



وزعم ایشان آن است که ادیان اینتقال میکنند از قالبی بقالبی و ارواح از لیمه  
که متعلق شده بود به بدن آدم صغی و بعد از آن با ولاد او و اولاد او و اولاد او  
تا این زمان چون خالق در صورت مخلوق باشد پس به چنانستند لای توان بر آنکه  
یکی از ایشان آفریننده آن دیگر است و میگویند ملائکه از فرزندان آدم اند زیرا که  
هر کدام از بنی آدم در دین خود به مرتبه اعلا رسیدند بیرون میروند از مقام دنیا  
بصفت و منزلت ملکی از برای ایشان حاصل میشود سایل گفت خبر ده مرا از  
مجموعی که هیچ خدا قالی پیغمبری را بایشان فرستاده است یا نه زیرا که ما دیده ایم  
در میان ایشان کتب محکم و مواظبه بلیغ عملی نمایند امام علم فرمود هیچ  
امتی نیست که پیغمبری بایشان نیامده باشد و کتابی از حق قالی بایشان نیامده  
باشد پس انکار کردند آن پیغمبر را و حجت خود نموده اند کتاب او را سایل گفت  
پیغمبر ایشان چه کسی بود و چه بعضی مردم گمان میزند که خالد بن سنان بوده امام علم  
فرمود که در میان عرب بدوی بود و او پیغمبر نبود این سخنی است که مردمان مسکونند  
سایل گفت آیا زردشت پیغمبر ایشان بود امام علم فرمود آمد ایشان را زردشت  
بزمزم و ادعای نبوت کرد پس قومی از ایشان ایمان آوردند و قومی انجود و  
انکار کردند و اخراج نمودند او را از دیار و منازل خود و در بیابان او را  
اسباع هلاک کردند سایل گفت آیا مجوس بصواب نزدیک بودند در زمان  
خود یا عرب در جاهلیت امام علم فرمود عرب در جاهلیت خود بدین حقیقت  
نزدیکتر اند از مجوس بدان جهت که مجوس کافر بودند بهم انبیاء و منکر بودند  
کتابهای ایشان را و متابعت نمیکردند طریق و آثار انبیاء را و کینه و

امام علم فرمود

که ملک بود در عهد اول سید پیغمبر را قتل آورد و مجوس از جنابت غسل نمیکردند  
و قاعده عرب آن بود که از جنابت و حیض غسل میکردند و عهد بان نبوده همچنین  
عرب ختنه میکردند و از سنن انبیاست و مجوس بان عمل نمیکردند و همچنین مجوس غسل  
نمیدادند مردی خود را و عرب بان مقید بودند و مجوس مرده خود را در صحرای و  
در راههای عظیم می انداختند و عرب مردگان خود را در غبور متواری میکردند  
و همچنین مجوس بامادر و خواهر و دختر خود مباشرت میکردند و عرب آن را حرام  
میدانست و مجوس پست اند را منکر بودند و آن را پست شیطان میخواندند و عرب  
همواره حج میکردند و تعظیم انرا بجای می آوردند و خانه پروردگار میدانشند  
و اقرار بتورات و انجیل داشتند و از مشکلات سؤال از ایشان مینمودند و  
با انجمله عرب در اکثر اعمال بدین حق نزدیک تر بودند از مجوس سایل گفت  
ایشان در حلال بودن مادر و دختر نزد ایشان چه حجت است و حال آنکه حرام گردانید  
انهارا آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیاء سایل گفت حرام گردانیدند  
شراب را و حال آنکه هیچ نشاء فاضله از نشاء او نیست امام علم فرمود بدان جهت  
حرام گردانیده اند شراب را که آن ام انجلیت است و هم شری از او در وجود  
می آید شارب انجمر ساعی عقل وی ربوده میشود بروهی که نمیشناسد پرورد  
گار خود را و هیچ معصیتی نیست مگر که از تکالیف ان پنداید و حرمتی چیزی  
در نظر او باقی نماند و هیچ فائده نیست مگر که اتیان بان مینماید و در آن  
وقت زمام او بدست شیطان است سایل گفت چرا حرام گردانیده اند  
چون مسفوح را امام علم فرمود از برای آنکه خوردن خون قساوه قلب  
است و موجب عقوبت بدن و رگ آدمی را تغییر میدهد و خون خوردن از  
اعظم اسباب جذام است سایل گفت مرده چرا حرام است امام علم فرمود تا فرق باشد



وجود و انکار حق و صواب و عذاب ابدی باز میگردد سایل گفت حق تعالی عذاب  
میکند آنان را که انکار حق کردند و مستوجب عذاب گشتند بجهت انکار حق پس  
بجهت عذاب میکند آنان را که معرفت و شناخت حاصل کردند و حق  
قابل گشتند امام علیه السلام فرمود عذاب منکران الهیست و توحید عذاب است و توحید  
و ابدی و عذاب قابلان بتوحید و مقرران بحق عقوبتی است و عذاب  
محض ایشان در آنچه حق تعالی برایشان فرض کرده و پایان میرسد و نهایی  
دارد و حق تعالی ظلم نمیکند بر هیچ آفریده سایل گفت آیا در میان کفر و ایمان  
مزاله و واسطه هست و ایمان عبارت از چیست و کفر عبارت از چیست  
امام علیه السلام فرمود ایمان آن است که تصدیق کند خدای تعالی را در آنچه گفته است  
از او از عظمت و بزرگی حق تعالی همچنانکه تصدیق میکند او را با آنچه گفته است  
میشود او را و معاینتی بیند انرا و کفر وجود و انکار است سایل گفت اگر کسی  
و شک آن است که ضم کند بخدای یکتای بی همتای دیگر را در عبادت و  
عبودیت و شک آن است که اعتقاد نکند بدل حق را سایل گفت اگر کسی  
و شقاوت چیست امام علیه السلام فرمود سعادت سبب چیزی است که سبب  
میشود بان اهل سعادت پس او را نجات میبخشد و شقاوت سبب  
خداون است که مستمک میشود بان از باب شقاوت و بهلاکت میبخشد و  
هر یک را خدای تعالی میداند سایل گفت خبر ده مرا که چون چه را از عبادت  
میشود نوران بجا میرود امام علیه السلام فرمود میرود بجای که باز نمیکند

گفت

گفت چنانکه اگر میکنی آنکه آدمی را هم حال چنین باشد چون بمیرد روح که از بدن  
او مفارقت میکند با او باز نگردد همچنانکه روشنی به چراغ باز نمیکرد امام علیه السلام  
فرمود چنانچه قیاس نکنی که آتش در اجسام بنهالان است و اجسام قائم اند با عیان  
خود مانند آتش برکس پس هرگاه بنزدیکی بردی که روشنی میکرد در میان  
ایشان آتشی که روشنی میکرد اند از او چراغ را که روشنی میکرد اند غایتها را پس  
آتش در اجسام ثابت است و روشنی آن فانی میشود و روح جسم رقیق است  
که تعلق یافته به غالب کثیف و به منزله نور چراغ است که فانی میگردد پس تحقیق  
که آفرید خدای تعالی در رسم فرزندان از آب صافی و ترکیب کرد در آن انواع  
مختلفه از عروق و عصبه و استخوان و موی و استخوان و غیر آن و زنده کردند  
او را بعد از موت او و اعاده خواهند کرد او را بعد از فنا او سایل گفت پس  
روح کی میرود امام علیه السلام فرمود اندرون زمین اینجا که وفات نموده تا زمانی که  
ان بدن مبعوث گردد سایل گفت آنکس را که بردار کشیده باشند روح او کی  
میرود امام علیه السلام فرمود در کف ملکی است که قبضی نموده روح او را تا بودیعت بنهد  
در زمینی که مناسب داند سایل گفت خبر ده مرا که آیا روح غیر خون است امام علیه السلام  
فرمود بلی روح برویهایی که صفت کرده شد از برای تو ماده آن از خون است  
و از خون است رطوبت جسم و صفاء لون آن و حسن صوت و ثمرت نیکو پس  
هرگاه که خون بجا مگشت مفارقت میکند روح را از بدن سایل گفت آیا موصوف  
میشود روح بخفت و ثقل دوزن و امثال آن امام علیه السلام فرمود روح بمنزله ریح است  
در نیکی چون باد را در نیکی بد منند پرباد شود و وزن آن نیک از آن باد زیاده



نمیشود و اگر بیرون رود باد و چیزی از وزن خفک کاس نشود و همچنین است  
روح و انرا نقل و وزن نیست سایل گفت خبره مرا از جوهر ریح امام فرمود  
که ریح هوا متحرک است چون ساکن کرد و انرا هوا بیکویند و قوام دنیا بر ریح است  
و اگر باز ایستاده شود ریح در مدت ستر روز مثلا هر آینه فاسد گردد و هر  
چیزی که در روی زمین است و کنده شود زیرا که ریح بمنابۀ مردم است که  
دفع میکند فساد را از هر چیز و خوشی بوی میگرداند ان چیز را پس ان بمنزله  
روح است هرگاه که بیرون رود از بدن آن بدن کنده و بد بوی میشود و تغییران  
راه می یابد انگاه فرمود تبارک الله احسن الخالقین سایل گفت آیا که  
مثلا شئی می شود روح بعد از خروج از قالب یا باقی است امام فرمود  
بلکه باقی است تا زمانی نفخ صور و چون نفخ صور شود فانی گردد هر چه او را  
وجود باشد پس نه حس بماند و نه محسوس بعد از آن اعاده کرده شود اثباتا  
بروای که در اول مخلوق شده بودند و ان بعد از چهار صد سال باشد که در  
میان دو نفخ خواهد بود سایل گفت اجساد را کی محسوس شود و حال  
انکه اعضا پوسیده و ریزیده شده باشد عضوی در شهری سباع و جانوران  
خورده باشند و عضوی در شهری پوسیده و عضوی در محل دیگر خاک شده  
باشند و از آن خاک عمارات و بناهای محکم ساخته باشند امام فرمود انکس  
که آفریده او را و چیزی نبوده که او را از آن بسازند و او را صورت داد بی انکه  
مثالی و نمونه از برای او بوده باشد و قادر است بر آنکه اعاده کند همچنانکه  
در اول آفرید انرا سایل گفت این سخن را بهتر از اینی واضح گردان امام فرمود

تحقیق روح

بتحقیق که روح مقیم است در جای خود و روح نیکوکاران در روشنی و شادی است  
و روح بدکاران در مضیق و ظلمتی است و بدن او بانگ یکسان شد است و آنچه  
سباع و هوام انرا تناول کرده اند و هم خاک گشته اما معلوم و معینی اند در علم حق  
تعالی زیرا که از علم او غایب نیست مقدار زره در آسمانها و تاریکیهای زمین و  
پیدا اند شماره اشیا و مقادیر چیزی را و خاک روحانیان نسبت با خاک ابدان  
بمثابه خاک طلا است در میان خاک چون بعثت در رسد بارانی بر زمین بارد  
و ان باران بعثت و نشور است و شسته میشود و جدا میکند خاک روحانیان از  
خاک ابدان همچنانکه خاک طلا از خاک خالصی جدا می شود و چنانکه روغن از  
شیر جدا میگردد پس جمع کرده میشود خاک هر قالبی و نقل کرده می شود بامر خدا  
ی تعالی بانجا که روح او است و باز میگردد صورت های هر بدن بابدان خود و بر  
و چنانکه اول بود و درمی آیند و روح بابدان خود این شیر اینان است سایل  
گفت خبره مرا از مردمان که در روز قیامت برهنه محسوس خواهند شد امام  
فرمود با کفن های خود بمبعوث و محسوس می شوند سایل گفت کفنها پوسیده شده  
چگونه بود امام فرمود انکس که بدنهارا زنده میکردند و تجدید کفنهای میکنند سایل گفت  
اگر کسی که بی کفن باشد امام فرمود خدای تعالی می پوشاند عورت را از پیش  
خود سایل گفت در روز عرشی آنها خواهند ایستاد امام فرمود در آن روز ضد  
بیت هزار صف در عرض خواهند بود سایل گفت آیا اعمال بنده کان را در میزان  
خواهند آورد امام فرمود نه زیرا که اعمال اجسام نیستند تا ان را بوزن توان آورد  
و کسی که محتاج باشد بوزن در آوردن اشیا که جاہل باشد بمقادیر اشیا و نداند



گفت نمیدانم باز امام ع فرمود کدام ستاره است که چون طلوع شود موجب قوت کلاه سحر است  
گفت نمیدانم باز امام ع فرمود که زحل در میان ستاره ها چگونه است جواب داد که ستاره  
نخس است امام ع فرمود چنانی مگوی زحل ستاره حضرت امیر المؤمنین علی است و ستاره  
او حواء است و بر دست نجم ثاقب که حق تعالی در کتاب مجید فرمود بمانی گفت چیست معنی ثاقب  
امام ع فرمود مرا چنانکه از آسمان به قیام طلوع و درخشان است و از جاذبت آسمان دنیا بر اهل  
زمین تابان میشود منقول است از سعید بن الخضیب که گفت من و ابی لیلی بعد از رسول  
ل ۳ و آمدیم و در مسجد بودیم که ناگاه جعفر بن محمد آمد و پرسید که این مرد چه کسی است گفتم این  
ابی لیلی است قاضی مسلمانان امام ع فرمود بلی افکاره گفت فرامیگیری مالی این را و میدی بد  
گیری و تقریب میان زن و شوهر میکنی و هیچ اندیشه نمیکنی آیا بچه چیز قضا میکنی گفت میکنم با بچه  
بمن رسیده از پیغمبر خدا ۴ و از ابوبکر و عمر علیهم السلام امام ع فرمود آیا رسیده است بنوا که پیغمبر خدا  
۵ فرمود قضا که علی یعنی بهترین قاضیان شما در دنیا من علی بن ابی طالب ع است گفت  
بلی امام ع فرمود پس چگونه قضا میکنی بفرموده علی بن ابی طالب ع سعید بن الخضیب  
گفت که زرد شد روی ابن ابی لیلی و گفت بجز او سو کند که مرا اصلا قدرت سخن گفتن  
نماند روایت میکند حسین بن زید از امام ع امام ع فرمود که فرمود پیغمبر خدا ۶ فرمود از  
برای فاطمه ع که ای فاطمه خدای تعالی غضب میکند بجهت غضب تو و راضی می شود برضای تو  
حسین بن زید گفت که این صریح نزد امام ع آمد و گفت ای اباعبدالله ع از حدیثی از شما  
مشهور شده امام ع فرمود که کدام حدیث است این صریح گفت حدیثی که رسول خدا  
ع فرمود از برای فاطمه ع که خدای تعالی غضب میکند بجهت غضب تو و راضی می شود  
برضای تو امام ع فرمود بلی خدای تعالی غضب میکند چنانکه شما روایت کرده اید از  
برای بنده مؤمن و راضی میشود برضای او گفتند بلی امام ع فرمود پس چرا انکار میکنند  
آنکه باشد دختر پیغمبر بمنزله مؤمنی که غضب کند خدای تعالی بغض او و راضی باشد برضای او  
ابن صریح گفت ای فرزند رسول خدا ۷ بتحقیق که حق تعالی داناتر است بانجا که میگرداند

رسالات خود را

رسالات خود را مرویست از صفی بن غیاث که در مجلد الحرام بودم و ابن عیوب  
سؤال میکرد از امام ع امام ع اباعبدالله ع از قول حق تعالی انجا که بفرماید کلامه  
نصیحت ببلود هم بمانا هم ببلود آغیرها لید و قوال عذاب یعنی هرگاه  
که اهل دوزخ به پیغمبر میشود پوستهای بدن ایشان و سوخته میکرد و تبدیل  
میکند انرا به پوستهای دیگر غیر پوستهای اول تا به چشند عذاب دوزخ را امام  
ع فرمود وای بر تو اینها غیر اند و غیر اینها اند ابن عیوب گفت مثالی از برای  
ما از موجودات این دنیا بیا و تا مفهوم گردد مرا امام ع فرمود اگر مردی ششتی  
در هم شکنند و انرا در محلی افکنند که شست از انجا ساخته بود این آن خاک است  
و این غیر آن است مرویست از ابن عیوب که سؤال کرد از اباعبدالله ع  
ع در معنی قول حق تعالی در قضیه ابراهیم ع که فرمود بلی فعلی کبیر هم ع  
لنسلو هم ان کا نونیکم یعنی بلکه کرده است این بت شکنی را ان بت  
بزرگ این بتی سؤال کنید از ایشان اگر هستند که سخن میتوانند گفت سؤال  
ل کرد که این بتها این عمل نکرده بودند و روح بگفت ابراهیم چگونه تواند بود  
امام ع فرمود که ابراهیم ع گفت مگر آنکه سؤال کنند از ایشان اگر باشند  
که سخن توانند گفت مراد آنکه اگر ایشان سخن توانند گفت پس کبر ایشان  
کرده باشد انرا و اگر سخن نتوانند گفت کبر ایشان نکرده باشد و چون سخن  
نتوانستند کرد پس در روح گفتند باشد ابراهیم ع سؤال کردند از امام ع  
از معنی قول حق تعالی در قضیه ابراهیم ع که فرمود بلی کبیرا قون یعنی ای  
کاروان کنعان بتحقیق که شما این دزدید امام ع فرمود ایشان دزدیده بودند



یوسف را از پدر او آیانمی نپند که با ایشان گفتند صاذاتفق ان یعنی چه چیز است  
که از شما ناپدید گشته قالوا اتفق صواع الملك گفتند ناپدید گشته از ظرفی که کیل  
غلات پادشاهی بود و گفتند که دزدیده اید شما آن کیل را بلکه ایشان دزدیده  
بودند یوسف را از پدر او مرویست از عبد المؤمن انصاری که گفت سؤال کردم  
از امام بهنام ابا عبد الله علیه السلام که قومی روایت کردند که پیغمبر خدا ص فرمود که اختلاف  
ف امت من رحمت است امام ع گفت راست گفتند گفتیم اگر اختلاف فی این است  
باشد اجتماع ایشان عذاب خواهد بود امام ع فرمود مراد من آن است که بخاطر و  
یا بخاطر این ن میرسد بلکه اثر است به آن است که حق تعالی فرمود قلوا نفر من  
کل فؤله منهم طائفة کلفقوها و لیذرو قومی اذ ارجعوا الیهم  
لعلهم یحذرون یعنی پس جدا بیرون نبرند از هر فرقه از ایشان طایفه تا  
فقاہت حاصل کند و پیغمبر خود را چه باز گردند بسوی ایشان شاید که ایشان  
از مخالفت امر خدا نمانند مراد آن است که طایفه از بلدان بیرون روند و خود را  
بملازمست پیغمبر آخر زمان با او صیاء او و با علماء و مجتهدین رسانند و علم دین بیا  
موزند و هر طایفه فرقه خود را تعلیم کنند غرض اختلاف ایشان است در بلدان  
نه اختلاف فی ایشان در دین زیرا که دین بجز یکی نیست و از امام بهنام ابا عبد الله علیه السلام  
مرویست که حضرت پیغمبر ص فرمود ان حکمی را که یافته باشید در کتاب خدای  
عز و جل پس عمل بآن واجب باشد بر شما و هیچ عذری در ترک آن ندارد و ان  
حکمی که در کتاب خدای تعالی نیابید و حکم در سنت و حدیث من باشد شما را  
عذری در ترک سنت من نیست و آنچه در سنت من نیابید پس بکفته اصحاب

فی علی کتب

من عمل کنید بتحقیق که مثلی اصحاب من در میان همچو مثل ستار و ست در کدام را  
که پیروی کنید مرقدی کردید و هر سخنی اصحاب من که فرمایند راه حق باشد  
و اختلاف اصحاب من رحمت است از برای شما سؤال کردم ابا رسول الله ع کردند  
اصحاب تو کیا نند حضرت ص فرمود اهل بیت من اند ابو جعفر من عبد الله با بویه  
فهرضی الله عنه فرمود که اهل بیت پیغمبر اختلاف نمیکند ولیکن فتوی میدهند اهل  
شیعه خود را بمحض حق و بسیار باشد که فتوی دهند مردمان را از راه تقیه  
پس اختلاف در قول ایشان از راه تقیه است و تقیه رحمت است از برای  
شیعه ایشان و موعید این تاویل است اخبار و آثار بسیار از ان جمله روایت  
محمد بن سنان است از حضرت جعفری که گفت شنیدم از امام بهنام ابا عبد الله علیه السلام که فرمود  
که داند که ما نمیکویم مگر سخنی که حق و صدق باشد پس باید که گفتا کند یا آنچه داند  
که از ما است پس اگر بشنود از ما خلاف آنچه میداند از ما بداند که ان سخن از ما بطریق  
تقیه است مرویست از عمر بن حنظله که گفت سؤال کردم از امام بهنام ابا عبد الله علیه السلام  
از اصحاب ما که در میان ایشان منازعت باشد در دین یا در میراث پس حکم کرد ان پیغمبر خود  
پادشاهی را یا قاضی را از اهل خلاف آیا حلال باشد ایشان را این عمل امام ع فرمود آن  
کس که حکم کرد اند ایشان را یا در حق یا در باطل پس کو یا حکم گردانیده است طاعت را که  
از ان نهی و منع کرده اند و آنچه از حکم ایشان باز یافت نمایه سخت و حرام است و اگر چه حق  
او ثابت باشد زیرا که اخذ کرده است انرا بحکم طاعت و آنکس که امر کرده است خدای  
تعالی انکه کافر شوند یا و انجا که فرموده بود و ان ان یکموا الی الطاعت و قد کفروا ان  
یکفرو یعنی میخواهند انکه حکم کرد اند خود طاعت را و حال انکه امر کرده شده اند  
انکه کافر شوند را وی گوید گفتیم پس چگونه اند ایشان و حال انکه در میان ایشان اختلاف است



از اعیان نبود حدیث ما را و اینان عدل و ثقة باشند پس موضع است بر شما هر کدام  
خواهد عمل کنید تا زمانی که با امام ۱۲ برسید و حقیقت آن معلوم کنید و این است در  
سماعه بن مهران که وی گفت سئوال کردم از اباعبدالله علیه السلام و گفتم گاه وارد میشود  
بر ما و حدیث از شما که یکی امر میکند ما را بعمل بر چیزی و دیگری نهی میکند ما را از همان  
عمل امام ۱۲ فرمود عمل کنید یکی از آنها که ملاقات امام خود را نمائید بگویم اگر نه این را باشد  
عمل یکی از آنها نماید امام ۱۲ فرمود عمل کنید با آنچه مخالف قول عام باشد و هر فرمودی  
که آنچه موافق عام باشد زیرا که احتمال دارد که آنچه موافق عام است وارد شده باشد در  
موردی و آنچه مخالف عام است این احتمال درونی رود و درین باب احادیث  
بسیار است و اینجا موضع ذکر نیست روایت است از شری یحیی عامری روایت کرده است  
از ابن ابی لیلی که گفت من و ابو حنیفه نماندیم کوفی علیه السلام بمجلسی امام جعفر بن محمد (آئین)  
امام ۱۲ فرمود ای ابن ابی لیلی چه کسی است این رفیق تو گفتم بخان من فدای تو باد مردی  
است از اهل کوفه او را رای و بصیرتی است امام علیه السلام فرمود شاید آن مردی است که قیاس  
میکند اشیا را برای خود انگاه فرمود ای نعمان هیچ میدانی که چیست است که خدای تعالی  
ملاحت و شوری را در چشم مردمان نهاده و آب چشم شور است و تلخی در گوش مردمان  
نهاده و رطوبتی که در مجامع میشود در کمال تلخی است و خراش برودت و خشکی در بینی  
آدمی و شری و عذاب را در دهن آدمی ابو حنیفه بجز معترف شد و گفت ای پسر رسول  
خدا صغیر آنم این ابی لیلی گفت بجانم فدای تو باد ما را در جهل و نادانان دادی و مگذار  
باز امام علیه السلام فرمود که هیچ میدانی کلمه که اول آن کفر و آخر آن ایمان است گفت نه  
امام ۱۲ فرمود بدرم از آباء کرام خود روایت کرده آنکه پیغمبر ص فرمود که خداوند تعالی  
چشم را از چشم آفرید پس شوری را در آن خلق کرد تا که انداخته نشود این شوری بیرون  
می آید و آن چیزی را که در چشم افکنده شود یاد رکد از شویا و در و تلخی را از آن  
بهجت در گوش نهاده

بهجت در گوش نهاده که تا حجاب از برای دماغ باشد و حافظ از مغاره کرد  
زیرا که هیچ جانوری واقع نمیشود در گوش آدمی مگر از تلخی نفرت کند و  
اگر چنانچه نبود بسیاری جانوران از راه گوش بدماغ آمدی و آنرا  
بفساد رسانیدی و موجب هلاکت او گشتی و برودت و خشکی را در منخرنی  
نهاده تا دماغ را محافظت کند و اگر حرارت و گرمی در منجز او نمیشود دماغ  
از بهجت لطافتی که دروست گردانیده شدی و روان گشتی و گردانیدی  
خدای تعالی شری و عذوبت در دهن آدمی و این معنی است بر معنی آدم  
تا در بینه لذت طعام و شراب را و کلمه که اول آن کفر و آخر آن ایمان است  
از کلمه لا اله الا الله است اول آن کفر و آخر آن ایمان است بعد از آن امام علیه السلام فرمود ای  
نعمان از قیاس اجتناب و احتراز کن بجهت آنکه بدرم از آباء کرام خود روایت کرده است  
آنکه پیغمبر ص فرمود آنکس که قیاس کند چیزی را از دین برای خود حق تعالی او را با شیطان  
یعنی مشر و شر کند زیرا که شیطان اول کسی است که قیاس کرد اینجا که گفت خلقنی  
من النار و خلقناه من طینی یعنی مرا از آتش آفریده و آدم را از کل پس من بهتر از  
آدم باشم همچنانکه آتش بهتر از کل است ای نعمان رای و قیاس بگذار و از آن دوری  
بجوی که دین خدا تعالی بر قیاس نهاده اند و در روایت دیگر آن است که امام علیه السلام فرمود  
ای ابو حنیفه تو مفتی اهل عراقی گفت بلی امام علیه السلام فرمود بجهت فتوی میدانی ایشان را  
گفت بکتاب خدا تعالی امام علیه السلام فرمود که تو عالم بکتاب خدا تعالی و بنا سخ و  
منسوخ و محکم و متشابیه هستی گفت بلی امام علیه السلام فرمود بجهت مرا از معنی قول حق تعالی و قدرنا  
فیها السعیر سیرط و فیها لعلی و ایام انعمی یعنی و انداز که در میان آن قری و غیر  
ایشان را و گفتم سیر کند درین قری در شبها و روز در حالتی که ایمن باشم که این کدام جاست







دین الحق من الذین آوؤوا للکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون  
 یعنی قتالی کنید و کارزار کنید آنان را که ایمانی نمی آورند بخدا و تعالی و به روز  
 قیامت و حرام نمی گردانند آنچه حرام گردانیده اثر خدا و رسول خدا و فرمان  
 برداری نمیکند دین حق را از آنان که داده شده اند کتاب خدای تعالی تا زمانی که  
 بدهند جزیه را از دست خود و ایشان خار و دلیلی باشند حق تعالی ایشان را بدهد  
 و شرط فرمود که از اهل کتاب باشند پس آنانی که از اهل کتاب نباشند چگونه برابر  
 امام علی فرمود این سخن را بگذار این طایفه اگر جزیه قبول نکنند و قتالی کنند  
 ظفر باید برایشان خیمت ایشان را چگونه قسمت خواهید کرد و گفت کسی  
 از آن استخراج میکنم و چهار بخش باقی را در میان مقاتلان قسمت میکنم امام علی  
 فرمود قسمت میکنید در میان همه مقاتلان عمر و گفت بلی امام علی فرمود  
 گفت کردی سیرت پیغمبر خدا را احاطه بجیزی که علمای فقهای اسلام در آن اختلاف  
 نیست زیرا که پیغمبر خدا صلوات الله علیه بر آنکه ایشان را در دیار ایشان  
 رد و اگر بادنشمنی قتالی کند و ایشان را محاربه اعداء طلبید بقتال حاضر شوند و حاضر  
 کنند با اعدای آن حضرت و ایشان را از خیمت نصیبی نباشد و گفت  
 خیمت را در میان همه مقاتلان پس مخالفت کرده باشید سیرت پیغمبر خدا را  
 فرمود بگذار این سخن را و بگو صدقه را چگونه قسمت خواهی کرد در میان آنکه  
 فی آن عمر و آیه انما الصدقات للفقراء و المساکین را تا آخر آیه بخواند  
 گفت آن را بر مقتضای آیه کریم بر خشت قسم میکردم و هر صنفی از صنفها  
 میدهم امام علی فرمود صنفی را از ایشان ده هزار کس باشند و صنفی را ده هزار کس

باشند از هر

باشند از برای این دو نفر یا سه نفر آن مقدار مقرر خواهی کرد از برای ده هزار نفر گفت  
 بلی امام علی فرمود قسمت زکوة در میان اهل حضور و اهل بادیه چگونه خواهی کرد گفت به سویت  
 قسمت خواهم کرد امام علی فرمود مخالفت سیرت خدا تعالی میکنی در آنچه گفتی حضرت پیغمبر  
 قسمت میفرمود صدقه اهل بادیه را برابر اهل صدقه اهل حضور را برابر اهل حضور و در میان  
 ایشان بسویت قسمت میفرمود بلکه قسمت میفرمود بقدر آنچه حاضر بود او را از ایشان  
 و باندازه که رای آنحضرت اقتضای آن میفمود و باندازه آنچه حاضر بود آنحضرت را  
 و اگر تا بیاید ریوی در خاطر تو باشد از این سخن رجوع بفقهای مدینه کن تا معلوم کنی  
 اختلافی که درین باشد ده سیرت احدی انگاه امام علی با عمر و گفت از خدا تعالی اندیشه کن  
 ای عمر و دشمنای گروه از حق فانی برسید و اندیشه کنید پس بتحقیق که بدرم بهترین اهل  
 زمین و داناترین مردمان بعلم کتاب و سنت پیغمبر بود مرا خبر داد آنکه پیغمبر خدا حاضر فرمود  
 آنکس که شمرزند و بخوانند مردمان را از برای طاعت خود در میان مسلمانان شخصی باشد  
 داناتر از او باشد پس او اهل خلافت است روایت کرده شد سیرت یونس بن یعقوب  
 که گفت نزد امام بهام ابوسعید المدنی بودم مردی از اهل ثمام نزد امام آمد و گفت  
 من مردی صاحب کلام و فقیه فراموشی ام آمده ام تا با احباب تو مناظره کنم امام علی  
 فرمود سخنان تو از سخنان پیغمبر است یا از پیش خود میگوی گفته بعضی از سخنان  
 پیغمبر است و بعضی سخنان من است امام علی فرمود پس تو درین هنگام شریک پیغمبر خدا  
 باشی گفت نه امام علی فرمود پس وی بتوان زلی می شود گفت نه امام علی فرمود  
 پس واجب باشد طاعت تو همچو که واجب طاعت پیغمبر خدا است گفت نه یونس  
 گفت پس بمنت منت شد امام علی بجانب من و فرمود ای یونس این مرد خصومت میکند  
 نفس خود را پیش از آنکه سخن گوید انگاه هشام بن الحکم مأمور شد که در کلام پیغمبر  
 با وی مناظره کند هشام گفت خبره مرا آنکه پروردگار عالم نظر مصلحت خود افرید عالم را



یا نظر بمصلحت عالمیان عالم را آفرید مرد شای گفت نظر بصلاح عالمیان آفرید  
عالم را هشتم گفت آن نظر که از برای صلاح دین ایشان است چه بود مرد شای  
گفت تکلیف ایشان است بطریق سعادت و اقامت دلیل و حجت از برای  
ایشان بر آنچه تکلیف کرده ایشان را بان و از احکام کرده علی ایشان را هشتم  
گفت چیست آن دلیل که از برای ایشان نصب کرده شای گفت آن چهار است  
هشتم گفت بعد از پیغمبر حجت او چیست شای گفت کتاب و سنت است هشتم  
گفت هرگاه است اختلاف کنند در کتاب و سنت هیچ نافع باشد از برای  
ایشان کتاب و سنت در آنچه اخلاف کرده اند تا زمانی که اختلاف از میان بریزد  
و اتفاق نمایند بر یک سخن شای گفت نه هشتم گفت پس چه اختلاف  
میکنیم ما و تو و عالی آنکه تو متعرف شده بآنکه رای موجب اتفاق اهل خلافت  
نست مرد شای را گفت شد و متفکر گردید امام علیه فرمود چهار امام مؤلف گشتی  
و سخن نمیکوید شای گفت بنا بر آنکه اگر بگویم که اختلاف در میان ما نیست  
مکابره کرده باشم و اگر بگویم که کتاب و سنت را هیچ این اختلاف است  
باطل گفته باشم زیرا که کتاب و سنت احتمال و جوه اختلاف دارد احادیث  
همچنین ایراد با و میرسد امام علیه فرمود ایراد کن با و شاید درجه با بر شو  
شای گفت بعد از پیغمبر واجب است و اقامت کند از برای مردمان آنچه با  
اختلاف مرتفع گردد پس رفع اختلاف از کتاب و سنت نباشد از کجا تواند بود هشتم  
گفت از کسی که نایب و قائم مقام پیغمبر است شای گفت آن چه کسی است هشتم

گفت از وفد

گفت که از وقت ما سوال میکنی هشتم گفت این مرد است که در مقابل نشسته است  
یعنی اباجید الهی که از اطراف و اکناف نزد او می آیند و حقیقت اختلاف  
تحقیق نمایند و او وارث امام دین از پدر و اجداد خود است و از اخبار آسمانی  
ما را خبر میدهد و آگاه میگردد از هر شئی که گفت این دشوی که تو میکنی بر ما چگونه روشن  
کرد هشتم گفت سوال از آنچه شواهی کن تا بر تو ظاهر گردد حقیقت این مثال  
شای گفت راست گفتی ما را عذری نماید و بر ماست که سوال کنیم امام علیه  
فرمود ای شای سوال را از تو بر میدارم و خبر ده مرا که از کجا ابتداء سفر کردی  
و خبر داد که در منزل اول با چه کسانی ملاقات کردی و چه گفتی و چه شنیدی  
و معلوم چه بود که ترا ضیافت کرد و فلان روز از منزل بیرون آمدی و با  
فرزندان خود چینی و پنهانی گفتی و چنان وعده کردی که تا فلان مدت به  
ایشان مراجعت کنی و از این قبل آنچه بود امام علیه فرمود و شای تصدیق  
نکرد و از وفور حال امام علیه در نهایت تعجب بود آخر الامر شای گفت این  
ساعت ملان میثوم امام علیه فرمود بگو که این ساعت مؤمن میثوم زیرا که  
اسلام پیش از ایمان حاصل شده و توارث و تباک در میان شما با سلام متحقق  
است و بایمان تو اب آخرت و درجات آن توان رسید شای گفت انشود  
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و انشود الله و می الاوصیاء  
و بشرف ایمان مشرق گشت و از یونس بن یعقوب مرویست که گفت روزی  
در مجلس انور امام علیه السلام جماعتی از اصحاب بودند از جمله هزاران  
بی اعیان و مؤمن طاق و هشتم بن سالم و طیار و جماعتی دیگر و هشتم بن الحکم  
که جوانی نورسیده در علم و فضل و ایمان و ایقان بود امام علیه فرمود ای هشتم ابا  
خبر میدهی ما را چگونه حجت و مناظره کردی با عمرو بن عبید هشتم گفت بخاتم فدای

در این وقت  
در این وقت  
در این وقت



یعنی ارشاد کنی ما را راه راست آن راهی که موعود می شود بجهت تو و برساند ما را به بهشت تو  
و نگاه دارد ما را از آنکه بی روی کنیم میل و آرزوی خود را و هلاکت یابیم بان تا فراموش  
دین خود را باری خود و کمره شویم بان پس تحقیق که هر آنکس که متابعت کند هوا و خود را  
و عیب نماید بادی خود چون آن مرد باشد که شنیده بودم از عامه ناس صفات مدح  
او را و بزرگداشتن ایشان و بیاد میخواستم ملاقات او را بروی که شناسد مرا  
و معرفت قدر و منزلت او را بدانم روزی او را در جای دیدم که مردم بسیار بر او  
نظر داشتند و مراجعات جانب او می نمودند و انجا ایستادم و کنار جام خود را  
بر روی رفتم و مراقب احوال او و این جماعت بودم هر یک ایشان بطرفی روا  
نه کردند و رای که مخالف طریق ایشان بود روانه گشت و من در عقب او روانه  
شدم ببازاری در آمد و به دکان خبازی رسید ساعتی توقف کرد و چون خبا  
ز را مشغول به معامله دید دو فرسخ نان از او بر بود و در جام خود بنهال می کرد و  
من از این عمل او تعجب بسیار نمودم و از انجا بگذشت به دکان میوه فروشن رسید  
و او را غافل کرد و انار برید و تعجب من زیاد شد با خود گفتم شاید او را سقا  
ملک با آنها بهم باشد و اگر نه او را چه حاجت به زدی و مت رفقه است و چون  
از انجا بگذشت به در بیماری رسید آن دو نان و دو انار را نزد آن بیمار  
نهاد و از او بگذشت بکوشه رفت من نزد او آمدم و گفتم ای بنده خدا من ترا  
شنیده بودم و آرزوی ملاقات تو داشتم پس ملاقات کردم از آن جهت  
دیدم که موجب نفرت خاطر من گشت و تحقیقت انرا از تو مشغول میکنم پس  
که بگو گفتم دیدم ترا که زردکان خبازی و دو قرص نان و از دکان میوه فروشی  
دو انار بر بودی آن مرد پیش از انجا سخن با من گفت تو چه کسی گفتی فرزند آدم

و از امت محمد

و از امت محمد گفت از من است که گفتم از اهل بیت پیغمبر گفت از کدام شهر می آیی  
گفتم از مدینه رسول الله گفت از کجاست گفت از کجاست گفت از کجاست گفت از کجاست  
ای طالب علم با من گفتی که من را ملاقات کنی که هیچ نفع نکرده است ترا شرف اهل  
تو بواسطه جهل تو یا بیخبر که شرف کرد انیده شما را بان خدای تعالی و انرا داشته  
اید علم خود را گفتی که من را ملاقات کنی که کتاب خدای تعالی و قرآن مجید گفتم چه  
چیز است از کتاب خدای تعالی که از او جاهل و اهل مانده ام گفت قول حق را  
و من جاء بالاحسان فلا محضر احسانها یعنی هر آنکس که یک نیکوی از او در  
وجود آید پس مرا و راست ده برابر آن از ثواب و من جاء بالاسیئة فلا  
محضر الا مثلها و مرا اندک که یک بدی از او در وجود آید پس عقوبت او  
نیمست مگر مثل آن بدی و من دو قرص نان دزدیدم عقوبت آن دو بدی  
بودی و پنج دو انار دزدیدم عقوبت آن نیز دو بدی بود پس مجموع چهار  
عقوبت باشد و چون تصدق کردم بآن چهار مراد در برابر هر یک از آن ده نیکو  
رسید چهار نیکوی در برابر آن چهار بدی باشد و شش نیکو از برای من  
حاصل باشد گفتم مادر است بر تو بگریه و نوحه اهل بکتاب خدای تعالی بوده آیا  
شنیده که حق تعالی میفرماید انما یتقبل الله من المتقین یعنی قبول نمیکند خدا  
تعالی قربانی و قربات را مگر از سر متقینان چون آن دو قرص نان را ربودی  
دو سینه خانی کردی و چون دو انار دزدید چهار سینه حاصل کردی و چون بنده صاحب دادی  
بی رحمت ایشان چهار سینه دیگر فرموده اند آن چهار سینه شد نه آنکه جهل حسنه منتظم به چهار  
سینه شد است و چون دیدم هم نامی در مقام حاجت است او را گذاشتم و بمنزل خود تو به



کردم و با سنادی که بنویس ذکر یافت روایت کرده شده از امام ائمه الحسن و علی  
 انکم بعضی مخالفان در حضور حضرت اباعبدالله الصادق علیه السلام بایکی از شیعیان ایشان  
 گفت چه میگوید در حق عشره مبشره از اصحاب پیغمبران مرد شیعه گفتند نیکویم مگر  
 آنچه نیکو و پسندیده باشد حق تعالی ارفع درجات و محو سیئات من بانی بکنند و بپای  
 گفتند مرد خداوندی را که خلاص کرد اند ما را از بعضی و کینه تویمان پرورم که تو را  
 فیتی باشی و ترا کینه اصحاب باشد آن مرد گفت بدان و آگاه باشی که مرا کس بغض  
 یکی از اصحاب دارد پس در افتند خداست مخالف گفت شاید این سخن را از  
 راه تا و یل کوی پیغمبر میگویند در حق کسی که دشمن دارد این عشره را از اصحاب مرد  
 گفت آنکس که دشمن دارد این عشره را از اصحاب پس برو لغت شد اول لغت ملائک  
 و لغت هم مردمان است آن مخالف برخاست و بر سر او بوسه داد و گفت مرا  
 حلال کن بجهت نسبت را فضا که پیش از این بتو کردم آن مرد گفت که ترا حلال  
 لی کردم و تو برادر منی و او را روانه کردم امام علیه السلام آن مرد را تحسین بسیار کرد  
 و فرمود ملائک را در تعجب آوردی از حسن توری که مخالف کردی و تلافی که در  
 استخلاص خود با و بجای آوردی بعضی از اصحاب امام صادق علیه السلام گفتند ای  
 پسر رسول خدا هیچ مفهوم مانند از سخنان او مگر موافقت او با آن ناصب متعصب  
 امام علیه السلام فرمود بر ما توری او ظاهر شد و طریق دوستان ما آن است که چون مبتلا  
 شوند بجهت مخالف ما جواب بنوعی دهند که سالم باشد با آن وین ایشان و  
 عرض ایشان و بزرگ کرد اند خداوندی را تعقیب توبه او را بپذیرد که بر  
 در شما این مرد گفت هر که عیب کند یکی از ایشان را پس لغت خدا باشد مرد  
 از آن یکی امیر المؤمنین علیه السلام بود و چون در مرتبه دوم گفت که هر کسی عیب کند یا ناسزا  
 گوید ایشان را در لغت خدا باشد مراد از آن یکی امیر المؤمنین علیه السلام حسینی علیه السلام بود  
 و چون در مرتبه دوم گفت که هر کسی کند یا ناسزا گوید ایشان را در لغت خداست زیرا  
 که وی یکی از ایشان

که وی یکی از ایشان است پس مراد که عیب نکند یکی از ایشان را که حضرت امیر المؤمنین  
 منین است علیه السلام پس عیب نکرده است همه ایشان را بلکه عیب کرده است بعضی این  
 ن را و تحقیقی که پیش از این خرقیل مؤمنی الی فرعون با قوم فرعون که بدگوی  
 او را نزد فرعون کرده بودند مثل این توریه کرد در وقتی که خرقیل این را به  
 توحید و نبوت موسی علیه السلام دلالت میکرد و بر فضل محمد صبر هم انباء و تفضل علی  
 بن ابی طالب علیه السلام و سایر ائمه دین از اولاد او بر سایر اولیاء و برادرت از  
 دیوبلیت فرعون فرقه از قوم فرعون این سخنان را از خرقیل بفرون رسانید  
 ند و گفتند خرقیل مردم را بمخالفت تویخواند و ایمانت اعدای تو بجای می  
 آورد فرعون گفت وی پسر عم من و خلیفه و ولی عهد من است پس اگر از وی  
 آنها صادر شده باشد مستحق عقوبت است بر کفران نعمت و اگر شما در حق  
 او دروغ گوئید مستحق اشد عذاب خواهید بود بواسطه القاء عداوت در  
 میان من و او فرعون خرقیل را طلب کرد و ایشان را وی گفتند تو شکر شده ربه  
 بیت فرعون را و کفران نعمت او میکنی خرقیل گفت ای پادشاه هرگز از من دروغ  
 نمی شنیده گفت نه گفت از ایشان پیرس که هر روز کار ایشان کیست گفتند  
 فرعون خرقیل گفت مخالف شما کیست گفتند فرعون گفت رازق شما کیست گفتند  
 فرعون گفت دافع شما کیست گفتند فرعون خرقیل گفت ای مالک ترا میگردانم  
 و هر که حاضر مجلس است انکه برورد کار ایشان پروردگار من است و خالق ایشان  
 خالق من است و در رزاق ایشان از رزاق من است و معالج معاش ایشان معالج  
 معاش من است و تمسک خرقیل خدای تعالی بود که پروردگار و خالق و رزاق



پنجاه از ذره دیدم کفتم ای سید انشاء عالمیان این همه صحیفه است فرمود این صحیفه  
آن است که در او اسماء اعظم است از اولاد من کفتم بده نظر کنم فرمود نهی کرده  
اند آنکه مناسبت کند این صحیفه را مکر نبی یا وصی نبی یا اهل بیت من لیکن  
رخصت است که نظر کنی پس من خواندم و نوشته بود ابو القاسم محمد بن محمد بن  
المطوف و مادر او آمنه بنت وهب بن ابی الحسن علی بن ابی طالب مرتضی  
و مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف ابو محمد الحسن بن علی  
و ابو عبد الله الحسینی بن علی و مادر ایشان فاطمه بنت محمد و ابو عبد الله  
علی الحسینی مادر او شهر بانو بنت یزدجرد بن شهین ابو جعفر محمد بن علی  
مادر او ام عبد الله بنت الحسن بن علی بن ابی طالب علی ابو عبد الله جعفر بن علی  
دق علی مادر او فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر ابو ابراهیم موسی بن جعفر  
المکالم مادر او جاریه نام او حمیده ابو الحسن علی بن موسی از رضا مادر  
او جاریه نام او نجم ابو جعفر محمد بن علی از کی مادر او جاریه نام او میرزا  
ابو الحسن علی بن محمد الایمنی مادر او جاریه نام او سوسن ابو محمد الحسن بن  
علی مادر او جاریه نام او سمانه و کنیت او ام الحسن ابو القاسم محمد بن الحسن  
و او حجت الله است مادر او جاریه نام نرجه بنت سلوات اسماء بنت علی  
و علیهم اجمعین منقول است از زاره بن اعین که گفت با من دیدم علی  
نزد امام عبد الله بودم گفت ای جوان چه میگوئی در حق مردی از آل  
محمد که از تو طلب نصرت کند در جواب گفتم اگر مقرر حق الطاعه باشد  
نصرت خواهم

نصرت خواهم کرد و اگر مقرر حق الطاعه نباشد اگر خواهم نصرت دهم و اگر نخواهم نه چون از  
مجلس بیرون رفتم مرا تحسین کرد و فرمود چنان جوانی گفتی که دیگر راه سخن نمائند  
و از ابو بصیر منقول است که از امام بهام ابو عبد الله پرسیدم از آیه کریمه ثم  
اورثنا الكتاب الذین استطفوا من عبادنا یعنی بعد از آن به میراث بردم  
این کتاب را یعنی قرآن را با نانی که برگزیده ایم ایشان را امام فرمود تو چه  
میگویی در این آیه کفتم این برگزیده کان اولاد فاطمه قبول اند امام فرمود اما  
آنان کنند بشمار و مردم را بطاعت خود طلبند بصلوات و مکرایی از این  
بیرون اند کفتم که فتنهم ظالم لنفسه یعنی بعضی از ایشان ظلم کنندگان  
باشند بر نفس خود ایشان هم کسان باشند امام فرمود ایشان آناند  
که مردم را نه به هدایت دلالت کنند و نه بطلالت و مقصد و بیان حال از  
اما اهل بیت اند که عارف باشند بحق امام زمان خود و سابق بهجرات  
امام است مرویست از عبد الله بن فضال که شمی که گفت شنیدم از امام  
بهام اباب عبد الله که میفرماید به تحقیق که مرصع شما را شنیدم است که ناچار است  
از آن و در رنگ و ریب اند در آن اهل بطلان کفتم بهر است این ریب ایشان امام  
فرمود سبب آنی است که رخصت نداده اند او را که مردم کشف کنند و حکمت  
در غیبت او مانند حکمت در غیبت او مانند حکمت در غیبت او چای است که پیش  
از او بوده اند و ظاهر نخواهد شد مگر وقتی که صاحب شما ظهور کند و اعلام کند  
شما را از حکمت غیبت خود همچنانکه خضر کنی را شکست و بی کنه را بکشت و موسی را



باقامت جدا و او را فرمود حکمت آن ظاهر نبود تا زمانی که مفارقت واقع شد  
در میان ایشان حکمت انرا اعلام موسی علیه السلام را ترید  
نمودند در آنکه غیبت صاحب الامر متنی بر سری و حکمتی است و هرگاه  
دانی که خدای عز و جل حکم علی بن ابی طالب را می کند که هم افعالی و متنی  
بر حکمت بالغه است اگر چه و چه آن بر مردم منکشف نباشد از علی بن ابی طالب  
مروست که گفت از ابان بن ثعلب شنیدم که خبر داد مرا از احوال ابا  
جعفر محمد بن نعمان مؤمن طاق که روزی زید بن علی بن ابی طالب را نزد  
من فرستاد و او در گوشه مخفی بود و مرا نزد خود طلب کرد و گفت ای ابا  
جعفر اگر شوی نزد تو آید فرستاده من میخواهم نصرت من برون آید که گفت  
تو یا برادر تو بودی بیرون می آمدم گفت ای ابا جعفر روی از من می تابی  
گفتم جانم فدای تو باد هر چند شما به ثواب نفس و احدی اما اگر خدای عز و جل را  
در روی زمین با تو جفت هست پس مختلف از تو ناچای است و بیرون آید با تو  
نگاه است و اگر خدای تعالی در روی زمین با تو جفت نیست پس انکس که از  
تو مخالفت نمایند و انکس که با تو مخدوع کند یکسان و برابرند زید بن علی گفت  
ای ابا جعفر من با پدرم همیشه بر یک سفره طعام خورده ایم و البته که بهتر بود نزد من  
نهاد از غایتی شفقتی که با من داشت آیا شفقت ظاهر فرمود بر من که می داند  
مرا از آتش دوزخ و ترا از امر دین خرداد و مرا از ان بی خبر گذاشت و شفقت  
بر تو آن اقتضا کرد که ترا از کجایی حال خبر نداده باشد که قبول آن نکنی و با آن سبب  
در آتش دوزخ در آید و مرا از آن داد تا اگر قبول کنم نجات یابم و اگر قبول نکنم  
هلاکت یابم و اگر من در آتش آیم چند آن تفاوت نکند جدا از آن گفتم آیا تو فاضل  
شی یا جعفران گفت جعفران یعقوب یوسف یا یوسف صدیق ما گفت حکایت خواب  
لاذرا یا برادران

خود را با برادران بکوی پس کید کنند از برای تو کید کردن می پوشانید بر تو  
از برادران تا در مقام کید و عداوت در نیایند همچنین پدر تو پوشانید بر تو  
مبادا که در مقام کید و عداوت در آید بعد از آن زید بن علی گفت بخدا سوگند  
که صاحب تو که در مدینه است گفته است که من مقتول خواهم شد و مطلوب می شوم  
در کمانه و نزد او صحیفه هست که در آنجا قتل و صلب من مکتوب است ابو جعفر  
میگوید که بیوی من بزارت بدست الله رفتم حکایت زید را با امام عبد الله گفتم  
امام علیه السلام فرمود که من با او از هر جهت که ممکن بود سخن گفتم و مطاعت کردم و از  
ملک باطل خود باز نگشتم روایت است از احمد بن ابی عبد الله برقی که او  
از پدر خود روایت میکند و او از شریک بن عبد الله و از اعش بن روایت میکند که وی گفت روزی جماعتی  
از شیعه در محکم ابو نعیم نجفی در کوفه حاضر بودند ابو جعفر بن مؤمن طاق در میان ایشان بود مردی  
از مخالفان که او را بنی ابی جعفر خواندند گفت من ثابت میکنم بر شما ای گروه شیعه که ابو بکر لعین  
فاضل از علی مرتضی است و او بر همه اصحاب پیغمبر و چهار خصلت و پنج کس از مردمان قادیانیت  
که این حجت را منع و دفع نماید و او انکه او دوم پیغمبر است در آنجا که پیغمبر خدا مدفون است دوم انکه  
ثانی پیغمبر است در غاریم انکه او ثانی پیغمبر است در پیش تازی از برای مردم در بیماری پیغمبر خدا  
پهارم انکه او ثانی صدیق است است ابو جعفر مؤمن طاق رحمه الله تعالی گفت ای امین  
ای جعفر من ثابت میکنم که بر کتبی مرتضی علیه النجیة و الشاه صلوات الله علیه و الله تعالی  
فاضل است از ابو بکر لعین و از همه اصحاب پیغمبر با این خصالی که ذکر کردی تو ثابت  
میکنم که آن خصال معایب صاحب تو است و الزم میکنم ترا طاعت علی بن ابی طالب علیه السلام  
از سه وجه یکی از قرآن از روی وصف و یکی از خبر پیغمبر خدا از روی نص و یکی از دلیل  
و حجت عقل از روی اعتبار و درین اتفاق کردند که حکم درین بحث نزاع ابراهیم نجفی  
و ابی اسحق سبعی و سلمان بن مهران ابی اعشش باشند پس ابو جعفر مؤمن طاق گفت  
ای ابن ابی جعفر در دوزخه مرا انکه خانه های که پیغمبر خدا را از آنجا داشت و در حال حیات  
پیغمبر خدا آن خانه ها با حضرت منسوب بود و منع میفرمود مردمان را از دخول در آن بی اذن او



پس بتجلی که تودعوی میکنی از برای صاحب خود فضیلتی که تمام نمیشود از برای او و آن  
 بشهرت نزدیک ترست تا بفضلت و اگر این پیش نمازی بامر خدا بودی و او را از  
 آن نماز عزل نکردی آیا ندانستی که چون پیش رفت ابو بکر یمنی که نماز گذارد  
 برای مردمان بیرون فرمود بفرموده و پیشی گرفت و نماز گذارد از برای مردمان  
 و او را ازین مقام عزل فرمود و این نماز از دو وجه خالی نیست یا آنست که علم  
 هست از او درو بود آمده و چون بفرموده بر آن اطلاع یافت بیرون فرموده و  
 و محو باطل او نموده تا بجهت ناسزد آن را بعد از پیغمبر است او و ایشان معذور  
 و در باشند و یا آنست که پیغمبر خدا امر کرده او را در اول امر همچنانکه تبلیغ  
 آن سوره برات اول او مفوض شد و بعد از جبرئیل ع نازل شد که نرساند سوره بابت  
 راه مشرکان مکه مگر تو یا مردی از تو باشد پس امیر المؤمنین ع در طلب آیه نازل  
 و سوره را از او گرفت و او را از این منصب عزل فرمود پس با اینهمه بشارت  
 آن نماز و در حالین این امر از و مذموم و ناپسندیده است زیرا که کشف کرد  
 از و آنچه مستور بود بر و این دلیل واضح است بر آنکه او را صلاحیت استلاف  
 از پیغمبر نیست و بر و در امر دین اعتمادی نیست پس مردمان گفتند راست گفتی شیخ  
 جعفر رحمه الله گفت ای ابن ابی جعفر در همه دین تو بر باد رفت و مفتضح شدی زیرا  
 که مذمت بود آنچه او را در مدحت گفتی پس مردمان با ابو جعفر گفتند که ذکرین حدیث را بر  
 آنچه دعوی کردی از طاعت امیر المؤمنین ع شیخ ابو جعفر مؤمن طلاق گفت  
 از قرآن از روی وصف پس قول حق تعالی است یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و  
 کونوا مع الصادقین ای آنانکه ایمان آورید به پیغمبر از خدای تعالی و باشید با  
 صادقان پس یافتن ما علی بن ابی طالب را علم باین صفت که در قرآن است در قول حق تعالی

و الهادی

و الصابین فی لئلا ساء و الضراء و عین البأس یعنی و صبر کننده کان در آسانها  
 و در سختها و در وقت خوب و جنگ اولئك الذین صدقوا و اولئك هم المتقون این  
 گروه اند انان بر منزه کارند اجماع است واقع است بر آنکه علی بن ابی طالب ع او  
 لی است باین امر از غیر او زیرا که او بر فرار ننمود از جنگ کفار همچنانکه فرار نمودند غیر او  
 و فرار کردند بکرات و مرات پس مردمان گفتند راست گفتی شیخ ابو جعفر رحمه  
 الله گفت و اما خبر از رسول خدا که نص باشد آنست که فرمود ای تارک  
 فیکم النفلین صان تمسکتم بهما فی تقتلوا بعدی کتاب الله و عتوت اهل  
 بیتی فالنفلین یقاتی فاحتمی یرو علی الحوض یعنی بتحقیق که من سفر میکنم و در  
 میان شما میکنم از دم دو چیز را که مسافران از در مقام و منزلی که سفر کنند گذر کنند  
 باشند آن دو نیز که اگر تمسک جوئید باین هرگز گمراه نشوید بعد از من و آن کتاب  
 خدا است و عترت من و اهل بیت من پس بتحقیق که این برد و جدا نشوند از  
 یکدیگر تا زمانی که وارد شوند بر حوض کوشش متمسک باهل بیت رسول راه  
 یافته و راه نمایند است بشهادت پیغمبر خدا و متمسک بپیروانشان گمراه است و  
 گمراه کننده مردم گفتند راست گفتی ای ابو جعفر و اما بجهت عقلی پس بتحقیق که  
 هم مردمان پرستش خدای تعالی میکنند از راه فرمان برداری علم و مایافته اجماع  
 است بر آنکه علی بن ابی طالب ع اعلم حجاب است و هم مردم مشکلات خود را از و تحقیق  
 کرده اند و او در هیچ مشکل محتاج نشد بایشان این در صورت مشاهده است و دلیل  
 بران قول حق تعالی است افمن یهدی الله فله الهدی الی صراط مستقیم ان یتبع امن لایهدی الی



ان یهودی فها لکم کیف تحکمون یعنی ای پس انکس که راه بنمایید بسوی  
حق سزاوارتر است بآنکه بی روی گروه شود یا انکس نمی یابد مکرانکه راه  
نموده شود پس چیست مرثیا را چگونه حکم میکنند شما را پس اتفاق نیفتاد  
پس روزی بهتر از آن روز در محادله خصوم و دخل نکرد درین امر علی  
که بهتر از و الزام کند خصمان را و شیخ ابو جعفر مومن طاق را بمباشات و  
محادلات با ابو حنیفه لعنت الله بود از انجمله آن است که روایت کرده اند  
روزی از روزی با ابابا جعفر گفت که شما بر جنت قایلید شیخ ابو جعفر گفت  
بلی ابو حنیفه لعنت الله گفت که هزار درهم بمن بده که چون بطریق بارش  
بتوبان دهم شیخ ابو جعفر گفت تو گفتی از برای خود بدار که بصوت آدی رحمت  
خواهی کرد یا بصورت خنزیر تا بمیخ را بتو تسلیم نمایم و روزی از روزی  
ابو حنیفه لعنت الله با شیخ ابو جعفر گفت چرا طلب نکرد علی بن ابی طالب را  
حتی که او را بود بعد از وفات جعفر شیخ ابو جعفر رحمة الله جواب داد  
میرسد بکشد او را بمن همچنان بکشت سعد بن عباد را به تیر میزد بن  
شعبه نقل کرده که روزی ابو جعفر مومن طاق با ابو حنیفه لعنت الله  
در کوچه از کوفتهای کوفه میرفتند ناگاه نهادی ندا کرد و گفت بن  
بدلتی علی صی خصال یعنی کیست که دلالت میکند مرابری خصال کم  
شده ابو جعفر گفت اما صی خصال ندیدیم او را و اگر شیخ خصال را طلب  
میکنی این مرد را بگیر یعنی ابو حنیفه را آورده اند که خبر کوفه رسید که  
حضرت امام محمد بن جعفر بن محمد با جوار رحمت حق تعالی بتوبت  
ابو حنیفه لعنت الله با مومن طاق گفت هات امامت یعنی امام  
توبه و توبی

توبه مومن طاق گفت بلی امامت من المتطوعین الی یوم الوقت المعلوم یعنی  
امام توبت که مملکتش داده اند تا روز قیامت از شیطان رحیم منقول است که روزی  
فضال بن الحسن بن فضال بر ابو حنیفه بگذشت و او در میان جمع کثیر اهل حق و  
حدیث خود میکرد فضال با رفیق خود گفت بخدا سو کنید که تا غایت ندهم ابو  
حنیفه را از اینجا نگذرم رفیق او گفت ابو حنیفه مرتبه در علم فقه دارد و تحت او  
قوی است فضال گفت این همه سخن است هرگز نمی قوی تر از تحت مومن بمان  
شد پس نزدیک نیمه رفت و گفت مرادری و یاری است میگوید که بهترین مومن  
بعد از پیغمبر خدا علی بن ابی طالب است و من میگویم که ابوبکر یعنی بهترین مومن  
است و بعد از و عمر بن الخطاب لعین توبه میگوید حنیفه ملعون ساعتی تا اقل کرد  
و گفت کافی است از برای خرد و کرامت ایشان آنکه مدفون اند در خانه پیغمبر  
و ترا هیچ چندی روشن تر ازین نیست فضال گفت این سخن را با برادر خود  
گفتم گفت جواب که اگران خانه پیغمبر خدا است نه خانه ایشان پس دفن  
ایشان در اینجا خالص است که از ایشان درو بود آمده است و اگر خانه ایشان  
بوده به پیغمبر خدا بخشید اند پس بد کرده اند که رجوع کرده اند از بخشش خود  
و فراموش کرده اند عهد خود را ابو حنیفه تاملی کرد در جواب گفت این خانه  
از پیغمبر خداست و از ایشان نبود ایشان نظر بحق عایشه و عطفه استحقاق دفن  
در آن مقام دارند فضال گفت این سخن را با برادرم گفتم در جواب میگوید  
که توبه دانی که پیغمبر خدا را بدین بود و چون نظر کنیم در حصه هر یک از ایشان  
نه یک میشود از هشت یک باز نظر میکنم درین نه یک از مقدار یک و یک و یک  
یک و یک زیاده نمیشود پس این دو مرد از جهه جهت مستحق زیاده از



بکشید آن را که کسی را که عبد الرحمن در آن نباشد آیا این دیانه باشد انکه امیر گفتند  
بقتل اهل جنت و باز گفت خبره مرا ای ابو هندیل از عمر ملعون در زمانی که حضرت  
زید بروی ملاقات کرد با و عبد الله ابن عباس و دید که عمر علیه السلام بخرج میکند گفت  
با وی که این بخرج چیست گفت ای ابن عباس این بخرج نه از برای خود میکنم بلکه  
از برای آن میکنم که بعد از من والی امر که باشد میگوید که گفت و الی ابن امر طلحه بن  
عبد الله میتواند بود گفت طلحه مردی است حدبر و غالب است و لایق نیست که و  
لی امر مسلمانان باشد باز گفتیم زبیر بن عوام لیاقت دارد گفت او مرد بخیل است  
دیدم او را که یکس میگرد باز از خود در زبیری که رشته بوده لایق نیست چنین  
مردی والی امر باشد باز گفتیم سعد بن ابی وقاص لیاقت دارد گفت او مردی است  
صاحب اسب و تیر و کمان نه چنان است که در مقام خلافت تواند نشست باز گفتیم  
عبد الرحمن ابن عوف میتواند بود عمر ملعون گفت او مردی است که کفایت عیال خود  
بر وجه مستحق نمیتواند کرد چگونه متولی خلافت تواند شد گفتیم عبد الله عمر والی این امر  
شود عمر ملعون راست نیست و گفت ای پسر عباس مرکز سزاوار مقام خلافت  
تواند بود مردی که نداند چگونه طلاق دهد و بچه خود را باز گفتیم عثمان بن عفان  
علیه السلام تواند بود عمر یعنی گفت اگر او را والی خلافت کنم ولدان ای مغیبه را بر  
کردنهای مسلمانان خواهند نشانید و نزدیک است اگر او را متولی این امر کنم مردمان  
او را بقتل در آورند پس نوبت این سخن را تکرار کرد و ابن عباس گفت من خواهم  
شدم نمیدانم عداوتی را که با امیر المؤمنین علی داشت عمر علیه السلام گفت ای پسر عیال  
صاحب خود را یاد نکردی گفت بل و الی امر علی بن ابی طالب علم میتواند بود عمر ملعون  
گفت بخدا سوگند که نیست بخرج من مگر از برای آنکه فرا گرفته ام حق را از صاحبش

بخدا سوگند که اگر والی

بخدا سوگند که اگر والی امر کنم علی بن ابی طالب را بر این اهل اسلام بر وجه بیضا  
نبوی خواهد داشت و اگر طاعت کنند او را مسلمانان در بهشت در آیند عمر یعنی  
این سخن را گفت و بعد از آن خلافت را شوروی کردند و میدان سخن کسی  
وای بروست در موافقت قیامت و تحقیق که وارد شده است روایات و  
آثار از ائمه اهل بیت علیهم السلام بر افضلی آنسان که نصب کرده اند نفس خود را  
از علماء شیعه ایشان از برای منع اهل بدعت و ضلالت تا تسلط و استیلا  
نیابند بر صفای شیعه و مساکینی ایشان و از اینجهان بجزی است که روایت  
کرده شده است از امام ابو الحسن بن علی العسکری علیهم السلام انکه فرمود امام بهام  
جعفر بن محمد علماء شیعه ما را بطون اند در رخنه که از آن رخنه شیطان و  
و غفاریت در می آیند تا منع کنند ایشان را از خروج بر صفای شیعه ما و از  
انکه تسلط یابند بر ایشان شیطان و دوستان او که ناصبها اند علیه السلام  
پس بدان و آگاه باشی که هر آن کسی که نصب کند خود را از برای مراقبت این  
رخنه فاضل است نزد خدای تعالی از کسی که جهاد با روم و فرنگ و ترک نماید  
بهر از مرتبه زیرا که او دفع میکند مضرت از دین محبان ما و آنان دفع میکند  
مضرت را از ابدان ایشان فصل در احتجاج امام عالم ابی ابراهیم موسی بن  
جعفر الکاظم علیه السلام با ابناء مختلف بر مخالفان حق از حسن بن عبد الرحمن الحجازی شیعو  
لی است که گفت با حضرت امام ابراهیم علیه السلام که هشام بن الحکم از عجم آن است که خدا  
ی قاجم است ایامه مانند دیگر چشمها دانا و شنوا و بینا و توانا و متکلم و سخن  
گوی است و کلام و قدرت علم او بچند ام مخلوق نیست و باری مجری یک صفت اند  
امام فرمود که وای بر آنها که چنین میدانند آیا ندانسته که هیچ محدود و متناهی  
است و کلام غیر متکلم است پناه ببرم بخدای تعالی از این سخن و شر این سخن خدا  
ی تعالی چشم نیست و صورت نیست و محدود نمیشود و محدود و متناهی نیست



و آنچه سواي حق تعالى است مخلوق است و بزرگ در وجود نمی آیند مگر بارادت و شهادت  
 بی آنکه سخن گوید و نفس کشد یا حروف از مخارج بیرون آید و از یعقوب بن جعفر روایت  
 کرده اند که گفت امام ابو ابراهیم علیه السلام فرمود نمیگویم حق تعالی ایستاده است در مکانی  
 و نمیتوانم گفت که از مکانی بمکانی میرود و نمی یابم او را که متحرک باشد از راه امکان  
 و جوارح و نمی یابم او را که سخن گوید از شکاف دهن و لیکن همچنان است که حق  
 تعالی فرمود انما امره اذا اراد شئنا ان بقول له کن فیکون یعنی  
 نیست حکم خدای تعالی هرگاه که اراده کند چیزی را مگر آنکه میگوید مرا او را آنکه  
 باشد پس آدمی باشد بمحض اراده و مشیت حق تعالی بی آنکه نفس از مخارج  
 بیرون آید و محتاج نیست شریکی که او را مدد کند در مملکت او یا یکتا بد از  
 برای او در ری از در ری علم او و از یعقوب بن جعفر مرویست که امام  
 ابو ابراهیم موسی علیه السلام وقتیکه ذکر کردند نزد او قومی آن چیزی را که زعمشان  
 آن بود که حق تعالی فرومی آید با آسمان دنیا فرمود خدای تعالی فرو نمی آید و  
 محتاج نیست بآنکه فرو آید دور و نزدیک نظر بعلم و دانش او یکسان است و  
 دوری و نزدیکی و هم میبود است در یک حد اند از علم کامل الهی و محتاج  
 نیست بچیزی او و هم با و محتاج اند اما قوا و اصفای که خدای تعالی فرود می آید  
 به آسمان دنیا پس خدای تعالی از آن مقدس و منزله است این قولی که  
 است که نسبت میکنند زیادت و نقصان را بخدای تعالی و هر متحرک محتاج  
 است و خدای تعالی غنی و مطلق است پس خدا کند در صفات الهی آنکه  
 بدارد او را بر حدی که تحدید میکنند شما آنرا بعضیان یا زیاده یا تحریک یا تنزل  
 یا صغیر یا تنزیل

یا صعود یا تنهون یا قعود پس تحقیق که خدای تعالی منزله است و میرا از  
 صفت و اضعای و لغت ناغدان و توهم متوهمان و روایت از امام علی بن  
 محمد العسكري علیه السلام آنکه ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام فرمود که خدای تعالی آفرید خلق  
 را پس دانست آن چیزی را که ایشان را باز میکرد پس امر کرد ایشان را  
 و نهی کرد ایشان را و هر آنچه امر کرد ایشان را را بآن پس کرد ایشان را برای ایشان  
 راهی بجانب آن و آنچه نهی کرد ایشان را را از آن پس کرد ایشان را برای  
 ترک آن و ایشان بجای آورده و ترک کننده چیزی را نیستند مگر باذن حق  
 تعالی و خدای تعالی اختیار نمیکند هیچ احدی را از خلق خود بر معیشتی بلکه امتحان میکند  
 ایشان را چنانکه فرمود لیسئلکم انکم احسن عمل یعنی تا امتحان کند شما را آنکه کدام  
 از شما بهتر است از راه این معنی رحمه الله در تفسیر قول امام علیه السلام فرمود مرا بآنکه  
 اخذ و ترک باذن حق تعالی است آن است که تجمله حق تعالی میان او و میان کناه و  
 بعلم او است روایت کرده شده است آنکه ابو خنیفه یعنی چون محمد بن شرف  
 در احمد بن عبد الله بن مسلم با وی گفت که جعفر بن محمد که از علماء آل محمد است در  
 مدینه شریف دارد بیاناتی از او برویم و از علم او فایده برسیم با اتفاق به  
 دولت سرای امام علیه السلام آمدند و بیانی از شیعه امام علیه السلام را که متظر ملاقات امام  
 علیه السلام درین اثنا بیرون آمدند و دولت سرای امام علیه السلام صغیر السن بود مردمان  
 از سرای تعظیم و اجلالی او برخواستند و بر خدمت او اشتغال کردند ابو خنیفه یعنی  
 یا عبد الله بن مسلم گفت این بیانی که گفت پس موسی بن جعفر  
 ابو خنیفه گفت بخدا سوگواری که او را در میان شیعه او بخالتی خواهم داد عبد الله



خارج از مکتبها گفت ای امیرالمؤمنین پناه بپرسم بخدای تعالی آن تنوع با  
شمی و انتمک یعنی آنکه باز کردی توبه گناه من و بگناه خود و قبول کنی  
از دشمنان ما باطل ایشان را در حق ما و تو میدانی که سخن در حق ما کذب و  
بهتان است و اگر رخصت دهی حدیثی که پدرم از جدیم از آباء ایشان از جدیم از  
حدیث روایت کرده اند از برای تو ذکر کنم رشید گفت خبر ده مرا از حدیثی که بتو رسیده  
است امام ۴ فرمود بمن رسیده است از پیغمبر خدا ص انا ابراهیم اذ است ابراهیم  
محرکات و اضطراب یعنی تحقیق که بریم یعنی فرشت هرگاه برسد بریم یعنی همچون  
حرکت میکند و اضطراب بنماید پس باین گفت نزدیک شدم با و دست مرا گرفت  
و بجانب خود کشید و معانقه کرد باین انگاه مرا گذاشت و گفت بشیبه ای  
موسی و هیچ دغدغه بر من نظر کردم بجانب او دیدم که چشمهای او بر  
انگ شد و گفت راست گفتی و راست گفت جد تو خونم در حرکت آمد و رفت  
ای من مضطرب شد تا غایتی که رفت بر من غلبه کرد و انگ از چشم من رو  
گشت و میخواهم سوال کنم از چیزی که در سینه من می خلد و تا غایتی از کس سوال  
نکرده ام پس اگر جواب دهی مرا از آن سوال کنم ترا رخصت دهم که بپای خود  
ی و قبول کنی در حق تو سخن هیچ کس را بمن رسیده است آنکه تو هرگز دروغ نگفته  
پس راست بگوی با من هر سوالی که از تو بخواهم کرد امام ۴ فرمود که راست  
بانی هر گاه را داد امیرالمؤمنین کردانی رشید گفت ایمن کرد انیدم راست بگوی و  
ترک کنی بقیه را که شما با من معروف و مشهور بدای گروه بنی فاطمه خبر دهید مرا  
که بچه چیز فضیلت یافته آید شما بر ما و ما و شما از یکدیگر ختم و از اولاد عبدالمعظم  
ما فرزندان عباسیم و شما فرزندان ابوطالب و این مرد و علم پیغمبر خدا ۴ و در  
خویشاوندی برابرند امام ۴ فرمود ما نزدیک ترییم به پیغمبر خدا ادا از شما پس  
که سید الله که عبد الله و ابوطالب برادران مادر پدری بودند برادر پدری ایشان  
بودند

بود رشید گفت چراست که شما دعوی میراث میکنید و حال آنکه در شریعت پیغمبر ۴ علم  
پدری پس برادر مادری را منع میکنید از میراث و چون پیغمبر خدا ۴ وفات  
نمود ابوطالب زنده نبود عباس و علم پدری او در خیانت بود امام ۴ فرمود  
اگر ایمن کردانی مرا جواب صواب بگوید رشید گفت ایمن کرد انیدم ترا امام  
۴ فرمود علی بن ابی طالب ۴ فرموده که یا ولدی صلی میراث نمرد مگر پدر  
و مادر و زن و شوهر و ثابت نشده است که از برای علم یا ولدی صلی میراث و  
کتابی خدا تعالی بآن ناطق نیست لیکن تم و عدی و بنی امیه گفتند که علم بجای  
بدرست و این سخن رعای ایشان است بی آنکه درین باب از پیغمبر خدا ۴ وارد  
باشد و انکس که بقول علی بن ابی طالب ۴ عمل میکند حکم او برخلاف این  
جماعت است و نوح بن دراج درین مسئله بقول علی بن ابی طالب عمل میکند  
و بان حکم میکند و امیرالمؤمنین ۴ او را و الی کوفه و بصره گردانیده است رشید  
نوح بن دراج را طلب نمود و از این مسئله پرسید گفت قول علی بن ۴ در  
این مسئله بر من و وجه است و امر کرد با حضار مخالفان این از سفیان ثوری  
و ابراهیم مدنی و فضل اعیاضی ایشان گواهی دادند که قول علی بن ابی  
طالب ۴ درین مسئله بر وجهی است که ذکر یافت آنکه امام ۴ فرمود که  
پیغمبر خدا ص فرمود اقصاکم علی یعنی بهتر قاضیان شما علی بن ابی طالب است ۴  
و همچنین عمر خطاب لعین گفت بهترین قاضیان ما علی بن ابی طالب است ۴  
و این قضا اسمی است که جامع صفاتی است که مدح میکند بآن پیغمبر خدا ص صحابه  
خود را از قراءت فرائض و علم و دانش رشید گفت زیاده کردان از برای من  
بمان را امام ۴ فرمود مجلس با من است خصام مجلس شما پیغمبر خدا ص میراث



نداد آنکس را که هجرت نکرد و ثابت نگردانید از برای او ولایت را تا زمانی که  
هجرت نکرد رشید گفت چه حجت برین سخن داری امام ۳ فرمود بخت من قول حق تنها  
ست اینجا که فرموده و الذین یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیئی حتی یصاحبوا  
یعنی آنکسان که ایمان آورده اند و هجرت نکرده اند نسبت مرثما را از ولایت  
ایشان هیچ چیزی تا آنکه هجرت نمایند و تحقیق که علم من عباس هجرت نکرد رشید  
گفت ای موسی هیچ فتوی داده باین سخن کسی از دشمنان ما را و یا یکی از  
فقها را مطلع گردانیده برین مسئله امام ۳ فرمود نه و سئوال نکرد از من حضرت  
امیرالمؤمنین ۳ باز رشید گفت از حضرت امام ۳ چرا جایز میدارید که عامه  
مردم نسبت کنند شما را به پیغمبر خدا ۱ و گویند شما فرزندان پیغمبر خدا ۱ و  
حال آنکه شما فرزندان علی بن ابی طالب اید ۳ و فرزندان را نسبت به پدران  
میدهند نه بمادران و شما میگویند که از درایت پیغمبر خدا اید و حال آنکه ذریت  
پیغمبر آن است که از فرزندان نریند او باشد نه فرزندان فرزندان مادینه پس  
بیان کن حجتی که ترا درین سخن است ای فرزند علی بن ابی طالب ۳ و تو امام  
زمانی و از فرزندان علی بن ابی طالبی ۳ امام ۳ فرمود اعدوا لله من الشیطان  
ن الیهم لیس الله الیهم الرحیم و من ذریه داود و سلیمان و ایوب و یوسف  
و موسی و هارون و کذلک انجزل المحسنین و ذکر یا و عیسی و  
عیسی یعنی و از فرزندان اوست و فرزندان ابراهیم است داود و سلیمان  
و ایوب و موسی و هارون و همچنین جزا میدهم ما نیکوکاران را و ذکر یا و عیسی و  
عیسی پدر عیسی که بود رشید گفت عیسی را پدر نبود امام ۳ الخاف عیسی بذرت  
انباء ۳ از طریق مریم است که مادر او بود همچنین ما بذرت پیغمبر خدا از جانب  
مادر فاطمه

مادر فاطمه است علیها السلام و زیاده کم از برای تو بیان را حق تعالی میفرماید  
که فمن جاءک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع انباءکم  
و نسائنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله  
علی الکاذبین یعنی پس آنکس که مجادل کند بانوای محمد ص در امر عیسی ۳  
از بعد آنکه آمده است ترا از علم و دانش پس بگو به انصاری بیا بید  
شما بخوانیم پسران خود را و پسران شما را و زنان ما را و زنان شما را و بخوانیم  
نیم نفسهای خود را و نفسهای شما را بعد از آن تضرع و زاری کنیم و بگوئیم  
لعنة خدا را بر دروغ گویان و بخواند پیغمبر خدا هیچ احدی را و در زیر  
دریا و بر دزد مبادله نصاری مگر علی بن ابی طالب ۳ را و فاطمه و حسن  
و حسین است علیهم السلام و به نفسهای ما علی بن ابی طالب ۳ است و  
با آنکه علماء اتفاق نموده اند بر آنکه جبرئیل ۳ در روز احد میگفت ای محمد ص  
کمال مردی و مردانگی از علی بن ابی طالب ۳ در وجود او است و حضرت پیغمبر  
فرمود آنکه صفای و آن صفه تحقیق که او از من است و من از ویم جبرئیل ۳  
گفت لا فتن الا علی لا سبف الا ذوالفقار یعنی هیچ جوان مردی نیست مگر  
علی بن ابی طالب ۳ و هیچ شمیری نیست مگر ذوالفقار و این انجانی است که  
مدح کرده است حق تعالی ابراهیم خلیل را اینجا که فرمود فنی بن کوههم یقال له  
ابراهم یعنی جوانیست که غیب تنها را آن جوان را ابراهیم میگویند و ما افتخار  
میکنیم بقول جبرئیل ۳ که فرمود و من از شما ۳ رشید گفت نیکو گفتی ای موسی ۳  
خود را بمن بگوی و من به جواب تو قیام نمایم حضرت امام ۳ فرمود حاجت من آن است  
که رخصت دهی مرا تا باز کردم بجزم بقد خودم و بعبادت قیام نمایم رشید بلند



در زیر سایه او محرم بود و تحقیق انعام خدای تعالی بقیاس راست نیاید پس آن  
کسی که قیاس کرد بعضی از آنها را به بعضی گمراه شد محمد بن الحسن خاموش شد و جوابی  
نداد و ننماد و روایت کرده اند که روزی ابو یوسف در مجلس مهدی با امام ابو الحسن موسی<sup>ع</sup>  
گفت آنچه نزد یک باین سخن بود گفت ابو یوسف گفت ای ابو الحسن چه گوی در حق  
محرم در سایه چیزی تواند بود امام<sup>ع</sup> فرمود بلی تواند بود ابو یوسف گفت چه فرق است  
در میان این دو صورت امام<sup>ع</sup> فرمود چه میگوی در زن عاریض آیا قضا کند نماز  
خود را ابو یوسف گفت نه امام<sup>ع</sup> فرمود آن دو صورت نیز همچنان است مهدی با ابو  
یوسف گفت چنان می بینم کاری نشا ختی ابو یوسف گفت ای امیر المؤمنین مرا  
بشمار من هلاک کرد انید مرویت و از امام ابی محمد الحسن موسی العکری<sup>ع</sup>  
که فرمود مردی از خواص شیعه امام امام ابو الحسن موسی بن جعفر<sup>ع</sup> با آنحضرت  
گفت چون خلوت شد ای پسر رسول خدا ص فلان از شیعه خود منافق شده  
در اظهار اعتقاد امامت و وصایت تو ابو الحسن<sup>ع</sup> فرمود چگونه منافق شد  
گفت من حاضر بودم با او امروز در مجلس فلان که از کیار اهل بغداد است با وی  
گفت صاحب مجلس که تو کجانی میبری آنکه زمان موسی بن جعفر است نه این خلیفه  
که بر تخت نشسته آن مرد در جواب گفت من چنان نمیگویم بلکه زعم من آن است  
که موسی بن جعفر غیر امام است و اگر اعتقاد من چنان نباشد که او غیر امام است  
بر من و بر کسی اعتقاد او چنان نبوده باشد لعنت خدا و لعنت ملائکه برو  
باشد پس صاحب مجلس دعای خیر برد و لعن کرد بر کسی که بدگوی او کرده بود  
امام ابو الحسن<sup>ع</sup> فرمود نه چنان است که تو گمان برده و صاحب تو از تو  
فقیه تر است مراد او این است که موسی بن جعفر غیر امام است یعنی آنکه  
که او غیر امام است پس موسی بن جعفر غیر او است پس مراد او درین هنگام  
امام باشد پس او اثبات کرده است باین سخن امامت مروی که امامت غیر

مراد از تو

مرا پس تو گمان نفاقی که به برادر مؤمن برده کنه است از آن توبه کن و چون آن  
مرد فهم کرد آنچه مراد وی بود از آن سخن غمناک شد و گفت ای پسر رسول خدا ص  
مرا امانی نیست از برای کفارت این گمان خطا در راه خدای تعالی اتفاق کنم  
اما نصف ثواب عمل خود را از نماز و روزه و صلوات بر اهل بیت و ثواب  
لعن بر اعدای شما و هدایت کردم امام ابو الحسن<sup>ع</sup> فرمود اکنون از آتش  
دوزخ رستگاری یافتی و از امام ابو الحسن العکری<sup>ع</sup> مروی است آنکه فرمود  
یکمزد فقیه که بر عتبی را از ایام مکه از مشاهدۀ مادی و افتاده باشند تعلیم آنچه  
محتاج الیه ایشان باشد در امور دین دشوار تر است بر شیطان از هزار عابد زیرا  
که عابد همت او مصروف رستگاری نفس است و همت این فقیه مصروف رستگاری  
او و رستگاری بندگان خدای تعالی تا خلوصی دهد ایشان را از حیل شیطان و  
بی روان او و ازین جهت آن فقیه فاضل تر است نزد خدای تعالی از هزار عابد  
بلکه از هزار عابد مرویت آنکه امام ابو الحسن موسی بن جعفر<sup>ع</sup> بغایت حسن  
الصوت و حسن القراءت بود روزی از روز میفرمود امام المتقین علی بن ابی  
زین العابدین<sup>ع</sup> قراءت قرآن میفرمود بسیار بود که مردی قراءت او را میشد  
بهوش و بخت میشد و اگر امام زمان و بعد و حال خود را ظاهر کردند مردمان را  
طاعت و تحمل آن نخواهد بود سؤال کردند که ای پسر رسول خدا ص بسیار بود که  
حضرت رسالت پناه میکنند و با او از بلند قراءت قرآن را میفرمود امام<sup>ع</sup> فرمود  
چون خدا ص تحمل میکرد بر مردمان آنقدر که طاقت و تحمل ایشان بود فعل در اینجا  
امام الانس و الجنی ابو الحسن علی بن موسی<sup>ع</sup> در توحید و عدل و غیر آن برخلاف و



مؤلف واقارب واجانب منقول است که مردی بر امام عا در آمد و گفت ای پسر رسول  
خدا چه دلیل بر عدوت عالم چیست امام عا فرمود دلیل بر عدوت عالم آن است که تو نبودی  
و بعد از آن پیدا شدی و تو خود را بدید نیامودی و بدید نیامودی ترا کسی که مانند تو هست  
مروست از محمد بن اله خراسانی خادم الرضا عا که مرد زندقه نزد امام همام ابو الحسن  
علی رضا عا آمد و در مجلس شرف جماعات بودند امام عا با وی گفت اگر سخن بنوعی باشد  
که شما میگوئید و چنان نباشد که معتقد ما هست ما و شما یکسان خواهیم بود و نماز و روزه  
و زکوات و حج و جهاد ما مضرتی بهما نخواهد رسانید و اگر سخن بنوعی باشد که ما میگوییم  
و نه چنان باشد که شما میگوئید و شما هلاکت خواهید یافت و مانجات می یابیم زندقه  
گفت خدای تعالی بر تو رحمت کند ای ابو الحسن عا خبر ده مرا که خدای تعالی در کجاست  
و چگونه است امام عا فرمود ای بر تو آنچه گمان برده غلطه است او جای را جای  
کرد اند و او بود و هیچ جای نبود و او چگونه کرد اند و او بود چگونه نبود  
و او شناخته نمیشود به چگونه و یکجائی و نتوان یافت او را بحواس و قیاس با  
شیاء نتوان کرد زندقه گفت درین هنگام او شیئی و موجود نباشد زیرا که او  
به هیچ حواس از حسی مدرك نگردد و هر آنچه برین صفت باشد شیئی و موجود  
نیست امام عا فرمود ای بر تو چون عاجز میگردد حواس تو از ادراک او  
و افکار ربوبیت او ممکن و ما هرگاه و ما هرگاه که عاجز می شویم حواس ما از  
در یافت او بقی بر ربوبیت او میگویم و آنکه چیزی هست که مانده کسی با شیاء ندارد  
زندقه گفت ای ابو الحسن عا خبر ده مرا که کی بود خدای تعالی امام عا فرمود که  
خبر ده مرا که کی نبود تا خبر ده مرا که کی بود زندقه گفت چه دلیل بر وجود خدای  
تعالی داری امام عا فرمود چون نظر کردم در جسد خود دیدم که ممکن نیست مرا

ایمانی و تقوی

زیادتی و نقصان در طول و عرض آن و دفع مکاره از آن و جبر منافع بسوی  
او دانستم آنکه این بنا را بنای هست پس اقرار آوردم بآن با آنکه مشاهده میکنم  
در آن آسمانها را بقدرت او و انشاء سبحان و تشریف رباب و سیر آفتاب و ماه  
و ستاره گان و مانند آن از آیات عجیبه و دلایل بدیهه پس دانستم که اینها را آفریننده  
و اندازنده هست زندقه گفت چه را در نمی یابد او را خاصه بصراحت امام عا فرمود  
تا فرق میان او و میان مخلوقات او که بخاصه بصراحت او را نتوان یافت باز شوق پیدا  
از آن بزرگ تر هست در یابد او را بصراحت کذا با و و هم یا ضبط کند او را  
عقل زندقه گفت ای ابو الحسن محمد بد کنی او را از برای من امام عا فرمود او را  
حدی نیست زیرا که هر محد و دمتناهی است و هرگاه محتمل تجدید باشد محتمل زیاده  
باشد و هرگاه محتمل زیاده باشد محتمل نقصان باشد پس نه محدود باشد  
و نه متزاید و نه متناقص و نه متجزی و نه مشوهم زندقه گفت خبر ده مرا از  
کفایتها آنکه خدای تعالی لطیف و سمیع و بصیر است و عظیم و حکیم است آیا شنیده  
مباشند بی کوشش و دیدن میباشد بی چشم و لطیف تواند بودی عمل بد و حکیم تواند  
تواند بودی صنعت امام عا فرمود لطیف از ما بر حد اتحاد صنعت است پس اگر  
چیزی با زندقه و لطیف در صنعت او کنند گویند چه لطیف ساخته فلانی همچنین  
خدای تعالی لطیف است چرا که نیافریند اشیا را آفریدن لطف همانکه ترکیب  
کردند بدنهای حیوانات را با روح آنها و بیافرید هر جنسی را میان جنسی دیگر  
در صورت و مشابیه بناسبت بعضی از آن بعضی دیگر را و بیافریند درختها را  
و بارور گردانید جمیع گیاههای لطیف و مانند آن از صنایع الهی و بنا بر مشاهد این  
صنایع گفته میشود آنکه خالق ما لطیف است و میگوئیم آنکه خدای تعالی سمیع است



زیر که محقق نیست برود از مخلوقات از شئی تا فرش و اگر از آن در محراب و دریا و برجا  
که باشد و مشبه نمی شود بر زبانهای موجودات پس ما نزد تحقیق این عالم و  
میگوئیم آنکه خدای تعالی سمیع است بی آلت سامع و میگوئیم که بصیر است بی آلت  
بصره زیرا که می بیند اندر ذره که در لیل و نهار بر عجز سودا و می بیند و پست عمل را  
در شب تاریک و پچی پس نزد ما معلوم است اینها میگوئیم حق تعالی بصیر است نه  
همچنانکه مخلوقات و از این قبیل سخنان مخلوقات او و از این سخنان می گفت  
تا زمانی که اسلام آورد آن مرد زندقه روایت کرده شده است از امام همام  
ابو الحسن ع در خبر دیگر آنکه فرمود خدای تعالی را عالم گویند بغير علم حادث و میداند  
اشیا را آنچه گذشت و آنچه آینده است بی آنکه علمی بذات او قایم گردد و عالم از  
مخلوقات را عالم گویند بغير علم حادث پس پیش از آن علم جهل بوده باشد که علم از  
او زایل گردد و بنیادانی و جهل باز کرد خدای تعالی را عالم بان گویند که جاهل به  
اشیاء نیست پس جمع کرد خالق و مخلوق را نام علم و مختلف شدند در معنی آن  
و خدای تعالی قایم است نه بمعنی اینتنصاب خامه و قیام بر ساق همچنانکه قیام  
اشیا است ولیکن قایم است بآن معنی که حافظ و نگاه بان است حق تعالی فرمود  
افمن هو قایم علی کل نفس بما کسبت آیا پس آنکس که حافظ است بر هر نفس  
با آنچه کسب کرده اند هر نفسی قایم نیز در کلام مردمان بمعنی باقی است و قایم  
نیز بمعنی کافی آمده و قایم از ما آن است که قایم بر ساق باشد پس قایم  
جامع اسم با شیم با اختلاف در معنی و اما خبر کسی است که غایب نباشد از او  
چیزی و فوت نشود از او دانای هر چیز و خدای تعالی بخیر است همواره مخلوقات

و ذیل از مردمان

خود خبر از مردمان کسی است که متخیر باشد پس جمع کرده باشند اسم را یا اختلاف  
در معنی و اما ظاهر معنی آن بر آمدن بر چیزی نیست مراقبه و غلبه او بر اشیا است  
و قدرت او را بر اشیا همچنانکه عرب گویند ظهیر است علی اعدای هرگاه غالب  
آید بر دشمنان خود همچنین است ظهور خدای تعالی بر اشیا و وجه دیگر آن است  
که او جل جلاله ظاهر است بر کسی که اراده معرفت او داشته باشد و پوشیده  
نست بر و زیرا که دلیل و برهان بذات و صفات و افعال او در کمال  
ظهور است در هر چه موجود آمده پس هیچ ظاهری روشن تر نیست امر او از  
هستی حق تعالی و صفات و افعال او به شخص هر چه متوجه گردد آثار صنع او  
مشاهده میشود و هر آنکه ذات و صفات و افعال او است و معنی ظاهر نیست  
با ما آن است که باز باشد نفسی خود معصوم باشد بعد خود پس ما  
مشارک باشیم در اسم ظاهر و میان ما شیم در معنی آن و همچنین از اسم  
باطن آن میخواهند که اندر آن چیزی که روا بود که در او چیزی در آید  
بلکه مراد پنهان بودن حقیقت ذات و صفات و افعال او است از  
علم و دانش مردم و معنی باطنی نسبت با اندرون چیزی است پس مشارک  
باشیم در اسم و مخالف باشیم در معنی و همچنین است حال همه اسماء و صفات  
اگر چه نام ببریم انرا و تفضیل معنی مراد کنیم آورده اند که چون ماء مون لسانی  
میخواست که امام را و الی علی خود ذکر دارند جمع بنی با شیم را و گفت میخواهم که  
علی بن موسی ع را و الی این امر کردند بعد از خود بنی با شیم بر و حسد بردند  
و گفتند مردی را و الی امر میکردانی که او را معرفتی و تدبیری لایق در امر  
خلافت نیست و اگر درین معنی مردی داری او را حاضر گردان تا بر تو



نظایر کرد آنچه استلال توان کرد با و بر آنچه ما کفیم ماء مودن علی الله فرتاد و  
التماس حضور امام علی در مجلس او نمود امام علی شریف آورد بنی و گفتند  
ای ابوالحسن التماس آن است که بر منبر شرف و نصب کنی از برای ما علمی بان  
عبادت کنیم معبود بحق را امام علی بر منبر آمد و ساعتی نشست و تمام مل بود بعد از  
آن برخاست و راست استاد و به سپاس و ستایش حق تعالی قیام نمود و صلوات  
ست و تمجیلات بر پیغمبر خدا و اهل بیت او فرستاد و انگاه فرمود اول عبادت خدا  
تعالی معرفت اوست و اصل معرفت او توحید اوست و نظام توحید خداوندی است  
نفی صفات از او است بنا بر شهادت عقول سلیم بانکه هر صفت و موصوف  
مخلوق اند و هر مخلوق شایسته است بر آنکه او را خالق است که نه صفت باشد  
و نه موصوف و هر صفت و موصوف شاهد است باقران و اقربان شاهد است بر خود  
و حدوث شاهد است با متناهی از ازل که او متمنع است از حدت پس معبود  
بحق نیست آنکس که شناخته شود به تشبیه ذات او و او را نیافته است آن  
کس که گفته ذات او را بیان میکند و تحقیق که او نرسیده است آنکس که مثل او را  
از برای او میگوید نه او را نیامده آن کس که تشبیه میکند او را و نه او را اراده  
میکند آنکس که توهم میکند او را بر آنچه شناخته نشود بنفس خود مصنوع است و آنچه  
قائم شود بغیر ملول است مصنوع است خدا استلال توان کرد بر و بوقول  
مستقیم با و توان داشت معرفت او را بفکر و اندیشه ثابت می آید و در وقت  
او آفرید حق تعالی مخلوقات را تا حجابی باشد میان او و میان ایشان را  
میانت است در میان ایشان و اول بودن او ایشان را دلیل است بر آنکه  
اول نیست او را بنا بر آنکه هر چه او را اول است محتاج است به چیزی که اول  
او باشد پس اسماء تغییر است و افعال او تفهیم است و کذا و تفریق است  
در میان او و میان

در میان او و میان مخلوقات او و تحقیق که جلال بخدای تعالی آنکس که توصیف میکنند او  
را و تجاوز از حق بیاطل کرده آنکه تشبیه میکنند و خطا کرده آنکس که بیان کنند او میکنند  
و بر آنکس که او چگونه است پس تحقیق که تشبیه کرده است او را و بر آنکس که گوید  
چرا است تعلیل کرده او را و آنکس که گوید کی بود در وقت آورده است او را و  
آنکس که گوید در چه چیز است در ضمن چیزی در آورده باشد او را و آنکس که  
گوید تا کی است نهائیه گفته باشد او را و این جمله الحاد است در صفات خدای تعالی  
و متغیر نمیشود بتغییر مخلوق همچنانکه تجدد نمیشود به تجدید محدود و او راست معنی  
ربوبیت در وقتی که ربوبی نبود و او راست تحقیقت الوهیت در وقتی که  
هیچ مالومی نبود و او راست عالمیت در وقتی که هیچ معلومی نبود و او راست معنی خا  
لقت در وقتی که هیچ خلوقی نبود و او راست شنوای در وقتی که هیچ مسموعی نبود و او  
راست پناهی در وقتی که مبصری نبود و نه آن است که در وقتی که آفریده باشد خلوق  
را استحقاق یعنی اسم خالق یافته باشد برین قیاس است سایر صفات و باید که  
دالسته شود آنکه دیانت نمی باشد مگر بعد از معرفت و معرفت نمی باشد مگر  
بعد از اخلاص و اخلاص نمیشود با تشبیه و نفی نمیشود با اثبات صفات به  
تشبیه و بر آنچه در خلق است یافت نمیشود در خالق آن و بر آنچه ممکن در مصنوع  
متمنع است در صانع آن و علی الداعی محمد و آله یارین طهرین المعصومین روایت است  
از حسن بن محمد النوفل که چون مسلمانی مروزی مشکلم خراسان نزد ماء مودن یعنی  
آمد تعظیم و تکریم او قیام نمود با وی گفت که غم من علی بن موسی علیهما السلام از  
خجانه آمده و دوست من در علم کلام و اصحاب او را باید که در مجلس حاضر شود



مخلوق باشد و از آن مقدس است که سخن گوید مانند سخن گفتی مردمان  
لیس کثیره شیعیه و لا کمثله قابل یعنی نیست مانند خدای تعالی هیچ موجودی  
و نیست مانند او هیچ سخن گوینده ابو قریه گفت پس چگونه بوده است امام ۳  
فرمود کلام خالق از برای مخلوق مانند کلام مخلوق از برای مخلوق نیست  
و سخن گفتنی حق تعالی بدین کن دنی و زبان جنبانیدن نیست و لیکن میگوید  
انرا که باشی پس میباشد بشیعت و اراده ازلی خطایی که با موسی ۳ فرمود از  
امر و نواهی و قصص و مواضع نه بنزد نفس و توسط زبان بود ابو قریه گفت  
چگونه میگوی در کتب منزل امام ۳ فرمود تورات و انجیل و زبور و فرقان و هر کتاب  
منزل کلام حق تعالی است که فرستاده شده است از برای نور و هدایت عالمان و  
هم آنها محدث اند و غیر حق تعالی اند و دلیل برین قول حق تعالی است انجا که میفرماید  
او یحدث لهم ذکرا یعنی یا حادث میکند خدای تعالی از برای ایشان ذکری را  
یعنی که کتابی که در میان ایشان بخوانند و انجا که میفرماید فقال ما یا تیمم بن اذ  
کره من ربه من حدث الا ستمعه و هم یلعبون یعنی و نیامد ایشانرا هیچ کتابی  
از پروردگار ایشان که محدث بود مگر آنکه میشنیدند ایشان انرا و حال آنکه ایشان  
لعب و باز چه میکردند بآن غرض آنکه حق اعدا شده هر کتابی را که مخلوق فرستاده  
ابو قریه گفت آیا کتب آسمانی فانی و ناجزی شوند امام ابو الحسن ۳ فرمود انجا  
کرده اند اهل اسلام بر آنکه ما سواي خدای تعالی فانی است و ما سواي خدای تعالی  
فعل او است و تورات و انجیل و زبور و فرقان فعل خدای تعالی است اما نشنیده  
که مردمان میگویند رب قرآن یعنی پروردگار قرآن پس این کتب چهار گانه  
ربوبه و محدثان

مرفوعه و محدث اند اعدا شده است آنها را آنکس که نیست مانند او هیچ  
موجودی و هدایت است قوی را که خداوند عقل اند پس آنکس که گمان میبرد  
آنکه اینها قدیم و ازلی اند پس گمان میبرد که خدای تعالی نیست اول قدیم بکتابی  
پی هتمای و کلام همواره با او بوده و اول ندارد ابو قریه گفت روایت کرده اند  
از برای ما آنکه کتابهای آسمانی در روز بیایند و مردمان در عرصات قیامت  
حاضر باشند و صفها کنند بر پای ایستاده منظر حکم پروردگار عالمان باشند تا  
باز کردند بخداوند خود از برای آنکه این کتب ازوست و اینها خبری ازوست و  
بسوی او باز گشت ایشان است امام ۳ فرمود همچنین گفتند نصاری در حق میگویند  
آنکه او روح الله است و خبر داد است و باز میگوید بسوی او و خدای تعالی منزله است  
از آنکه منجری و مختلف باشد و اختلاف و مالف و صف متجری است زیرا که هر متجری  
متوهم است و قلت و کثرت مخلوق است دلالت میکند بر خالق که آفریده کاراوست  
ابو قریه گفت روایت از برای ما آنکه خدای تعالی قسمت کرد است رویه و کلام را  
در میان دو پیغمبر موسی را کلام داد و محمد را روایت امام ۳ فرمود پس کتب  
که میرسانند از خدای تعالی بانس و حق آنکه خدای تعالی در غیاب او را دیده  
و علم مخلوقات با و احاطه نمیکند و نیست مانند او چیزی آیا محمد ط گفت این را  
ابو قریه گفت بلی ابو الحسن ۳ گفت چگونه تواند بود که مردی از پیش خدای تعالی  
آمده باشد و خبر دهد ایشان را آنکه او از جانب خدای تعالی آمده است و میخواند  
ایشان را خدای تعالی و میگوید که خدای تعالی در غیاب او را دیده و احاطه نمیکند  
او را علم مخلوق و نیست مثل او آنکه گوید که من دیده ام او را بچشم سر خود و احاطه



کرده با و بعلم خود و او با صورت بشر دست آفاق نمیدانید شما این را بوقره  
گفت حق تعالی میگوید که ولقد آتانا اخری و هاتینا بتحقیق که دیده  
است او نوبتی دیگر امام م فرمود بعد ازین آیه چیزی است که داللت میکند  
بر آنچه دیده است انجا که میفرماید ولقد رای من آت ربه الکبری هاتینا  
بتحقیق که دیده است بعضی آیات بزرگ پروردگار خود را و آیات خدا  
غیر خدا تعالی است ابوقره گفت شما تکذیب روایت میکنید امام م فرمود درگاه  
روایت مخالف قرآن باشد تکذیب میکنم او را و اجماع اهل بر آن است که  
علم مخلوق احاطه حق تعالی نمیکند و در دنیا به او را دیده مردمان نیست مانند  
او چیزی و حق تعالی میفرماید سبیلان الذی اسری بعدده لیلان المسجد  
الحرام الی المسجد الاقصی یعنی یا کما منزه ان کسی که برد بنده خود را در شب  
از مسجد الحرام تا مسجد اقصا و انگاه خبر میدهد از برای چه برد او را پس میفرماید  
لنریه من آیاتنا یعنی تا بنمایم ما او را بعضی از آیات خود را غیر خدا تعالی  
باشد و میفرماید فیبای حدیث بعد الله و آیاتله یؤمنون یعنی پس  
بکدام سخنی از آیات خدای تعالی ایمان آورید درین آیه نیز خبر میدهد که آیات  
خدا غیر خدا تعالی است ابوقره گفت خدای تعالی در کجا است امام م فرمود  
جای و مکان باشد و مکان کسی را نخواهد بود که حاضر و غایب تواند شد و غایب  
شدن بر خدای تعالی روا نیست و در هر مکان موجود است مدبر و صانع و  
حافظ و نگاه بان آسمان و زمینی است و او در آسمان و زمین معبود است  
که تصویر کننده

که تصویر کننده صورتهای شما است در اقسام مادران شما انجنانکه میخواهد و او  
با شما است هر جا که هستید شما ابوقره گفت پس چیست شما را که میخواهد خدای تعالی را  
دستهای خود را بجانب آسمان بر میدارید امام ابو الحسن م فرمود خدای تعالی  
لی بنده کی و عبودیت از بنده کان خود با انواع مختلف طلب فرمود گاه عبودیت  
از راه سخن و گاه از راه علم و گاه از راه توبه فرمود و از این قبل است طلب  
روی آوردن مردم در نماز کعبه معظم و حج و عمره گذاردن و همچنین است طلب  
کردن از بنده کان که دعا و تضرع دستهای بجانب آسمان بر آوردن به  
جهت غاری و مسکنت و تذلل و عبودیت صفوان گفت که ابوقره  
ساعتهای نشست و متحرمانه و متامل بود بر خواست و پیرون رفت مروست  
از عبد السلام بن صالح مروی که گفت با امام الانس و ابن ابی الحسن م  
گفتم ای پسر رسول خدا م چه میگوی در حدیثی که روایت میکنند انرا اهل  
حدیث انجا که میگویند ان المؤمنین یذرون دینهم فی سبیل الله  
الجنه یعنی بتحقیق که مومنان زیارت میکنند پروردگار خود را در منازل  
ایشان در بهشت امام م فرمود ای ابوالفضل بتحقیق که خدای تعالی بتفضل نهادن  
ما را م چه بر همه خلافتی از پیغمبران و ملائک و کردانید طاعت خود را اطاعت او و  
مبايعت خود را مبايعت او و کردانید زیارت خود را زیارت او انجا که فرمودین  
یطیع الرسول وقل الله یعنی آنکس که فرمان برداری کند پیغمبر خدا را م  
پس بتحقیق که فرمان برداری کرده است حق تعالی را و فرمود ان الذین یبايعونک



حسن بن خالد که گفت شنیدم از امام ابوالحسن علی بن موسی علم که میفرمود همیشه  
خداوندی دانا و توانا و زنده و شنوا و بنیاست پس من گفتم ای سر رسول  
خدا ۴ بدرستی که قومی میگویند که همیشه خداوندی دانا و بنیاست و توانا و زنده  
به زندگی و شنوا به شنوندگی و بنیاست به بنده کی است امام ۴ فرمود آنکس که این سخن  
میگوید و معتقد این سخن است پس تحقیق که فرا گرفته با خداوندی دانا و بنیاست  
باطله را و از ولایت مایه بهره است انگاه فرمود همیشه خداوندی دانا و بنیاست  
زنده و شنوا بنیاست خود است و مقدس و منزّه است از آنچه شرکان و  
مشبهان گویند و ترنها بلیغ و شغول است از حسن بن خالد که گفت ای سر  
رسول خدا ۴ بتحقیق که گوی میگویند که پیغمبر خدا ۴ علیه فرمود ان الله خلق  
آدم علی صورته یعنی تحقیق که خداوندی دانا و بنیاست آدمی را بصورت خود  
امام ۴ فرمود بکن ناد خداوندی دانا و بنیاست که ایشان انداخته  
اند اول حدیث را چه اول حدیث آن است که پیغمبر خدا ۴ بگذاشت بر دو مرد که  
یکی یکدیگر دشنام میدادند پس شنید که یکی باد دیگری گفت که قیام کند خداوندی دانا  
روی ترا در روی کسی را که بر صورت تو باشد پیغمبر خدا ۴ فرمود ای بنده  
خدا ۴ ابرادر خود این سخن میگوید پس بدرستی که خداوندی عزوجل آفریده است  
آدم را بر صورت او ابراهیم بن محمّد میگوید که یا امام ابوالحسن علی بن  
موسی علیه التحیه الثناء لقم ای سر رسول خدا ۴ چه میگوید در حدیثی  
که روایت کرده اند مردمانی از پیغمبر خدا ۴ که فرمود بدرستی که خداوندی  
تبارک و تعالی در شب با سکان دنیا می آید امام ۴ فرمود لعنت کند  
خداوندی تعالی تغیر و تحریف کنندگان سخن را از محل خود بخدا سوگند

که پیغمبر خدا ۴

که پیغمبر خدا ۴ چنین نفرمود بلکه چنین فرمود که خداوندی تعالی در شب ملک را آید  
میفرستد چون دو دانه از آن در شب مانده باشد و در شب جمع از آن زمان  
که صبح طلوع کرد و پس امر میکند آن ملک را تا ناکند و بگوید هل من سائل  
فأعطاها صبح سوال کننده است تا بدیم او را آنچه حاجت است هل من تائب  
فأتوب علیه صبح توبه کننده است تا توبه او را به پسر سرم هل من مستغفر  
فأغفر له صبح آمرزشش خواهند است تا کلمات او را بپایم از ما طلب  
النجی اقبل و یا طالب الشی اقصای بگویند خبر روی بدرگاه ما آورد  
و ای طالب شر روی از شر بگردان هواره این ندا میکنند تا زمانی که صبح  
طلوع کرد و بعد از آن باز میگرد و بجل نمود از ملکوت ما روایت کرده است  
این حدیث را بدرستی که از بعد خود و از پدران خود که از پیغمبر خدا ۴ سوال کردند  
از امام امام علی بن موسی علم از قول حق تعالی کلام انهم عن ربهم یومئذ  
لمحبوب یعنی نه چنین است که کافران میگویند بتحقیق که ایشان از پروردگار  
خود در آینه در حجاب میخواستند بود امام ۴ فرمود حق تعالی در مکان نیست  
و با وصف لا زعم ملک و صوف نمیشود و چون در مکان دنیا به محبوب  
نشوند از او در مکان بنده کن او و لیکن مراد آن است که ایشان محبوب  
میشوند از ثواب پروردگار خود و سوال از معنی قول حق تعالی و جلاء  
دیک و الملک صفا صفا یعنی آمد پروردگار تو و آمد ملک صفا صفا امام  
فرمود حق تعالی موصوف نمیشود و آمدن در رفتن و از جای بجای این تعالی کردن



معنی آیت اینست آمد پروردگار تو و سئوال کردند از قول حق تعالی الله یستهنز  
بههم یعنی خدای تعالی استزا میکند با ایشان و از قول حق تعالی و مکر و مکر الله یعنی  
و مکر کردند کافران و مکر و با ایشان خدای تعالی و از قول حق تعالی یجادعون الله وهو  
خادعهم یعنی فریب میدهند ایشان خدای تعالی را و خدای تعالی هم فریب میدهد ایشان را  
امام ۳ فرمود خدای تعالی استهنز نمیکند و مکر نمیکند و فریب نمیدهد ولیکن جزا میدهد  
ایشان را جزای استهنز و جزای مکر و جزای فریب و منزله است خدای تعالی و ظالمان  
گویند تنزیه عظیم و سئوال کردند از قول حق تعالی فمن ید الله ان یمده به یشرح  
صدره للاسلام و من ید ان یضله یجعل صدره ضیقاً حریجاً یعنی پس  
انکس که میخواهد خدای تعالی انکه راه حق با و نماید کده میکرد اند سینه او را از برای  
قبول اسلام و انکس را که میخواهد کمره گرداند او را و میکرد اند سینه او را انکس که  
سر باز میزند از قبول اسلام امام ۳ فرمود یعنی انکس که میخواهد خدای تعالی انکه  
راه نماید او را بسبب ایمان او در دنیا بهشت و خانه کرامت او در عقبی کثرت ده  
میکرد اند سینه او را از برای تسلیم امر خدا و اعتماد بجانب حق تعالی و اطمینان به  
و عده های او بنواب آخرت و انکس که میخواهد کمره گرداند او را از بهشت و  
دار کرامت خود در آخرت بجهنم کفر و بآن و عصیان او در دنیا میکرد اند  
سینه او را انکس که میاورد دنیا و در وجود آن و اضطراب در اعتقاد او  
بدید آید تا بمرتب که گویا با آسمان بالا خواهد رفت و همچنین میکرد اند خدای تعالی  
بلندی را بر انکس که ایمان نمیاورند و باید که دانسته شود انکه مراد از راه  
هدایت اراده لطف است بمشوق آن و مراد از اراده کمره گرداند او را  
نحوه بازگشت

بخود باز گذاشتی و لطف با و ناکردن است مروی است از ابو الفلت هروی  
که گفت روزی ماء مونی علیه السلام از امام ابو الحسن علی بن موسی ۳ سئوال کرد  
از قول حق تعالی و هو الذی خلق السموات و الارض فی سبعة ایام  
و کان عرشه علی الماء لیلو کما لیکم احسن عمل یعنی و خدای تعالی انکس  
است که آفرید است آسمانها و زمینها را در شش روز و بود عرش او بر آب تا  
استحسان کند شما را تا انکه که کدام از شما آید از روی عمل امام ۳ فرمود خدای  
تبارک و تعالی آفرید عرش را و آب را و ملائیک را پیش از آفرینش  
آسمان و زمین پس ملائیک استدلال میکردند بآفرینش آسمان و زمین بر  
هستی حق تعالی بعد از آن عرش را بر روی آب نهاد تا قدرت او ظاهر  
گردد موجود است او و هر یک توبه لایق نمایند و از حد و ش هر یک استدلال  
لبر وجود محدث آن نمایند و بعد از آن و بنیاد عرش و سموات را بدان  
جهت که او را حاجتی بآفرینش اینها بود زیرا که او بی نیاز از آفرینش  
مخلوقات است و موصوف نمیشود بکون و عرش چه منزله است از صفات مخلوقا  
ت است ماء مونی یعنی گفت خدا گرداند خدای تعالی همچنانکه مرا شاد گردانید  
بعد از آن گفت ای پسر رسول خدا چیست معنی قول حق تعالی و لو شاء  
ربک لا من من فی الارض من حیثی اغاثت تکوه الناس حتی یکون مؤ  
منین یعنی و اگر خواهم پروردگار تو را آینه می آورند هر انکه در روی زمین اند



حضرت امام ۱۲ فرمود راه یافتنی است و بجای آوردن آنچه با مر کرده اند و اجتناب نمودن از آنچه از او نهی کردند گفته ای پسر رسول خدا ۱۲ هیچ خدای تعالی را در افعال بنده کان از دست و مشیت نیست امام ۱۲ فرمود اما طاعت پس اراده حق تعالی در آن امر کردن خدای تعالی بان و رضای خدای تعالی بان و معاونت و امداد او در آن و اراده و مشیت او در معاصی نهی حق تعالی است از آن و خذلان و غضب خدای تعالی بر آن گفته آید خدای تعالی را در افعال بنده کان قضای است امام ۱۲ فرمود بلی هیچ فعلی نیست از افعال عباد مگر که خدای تعالی را در آن قضای است خواه خیر باشد و خواه شر که معنی فساد درین مقام نیست امام ۱۲ فرمود حکم خدای تعالی بر ایشان با آنچه مستحق آن شده اند از ثواب و عقاب در دنیا و آخرت رواست میکند حسن بن خالد که سئوال کردم از امام همام ابو الحسن ۱۲ که مردمان نسبت میکنند ما را با آنکه قایلیم بحجبر و تشبیه بواسطه آنچه روایت میکنند از پدران شما از ائمه دین ۱۲ امام ۱۲ فرمود ای پسر خالد خبر ده مرا با آنکه اخباری که روایت کرده شده است از پدران ما بحجبر و تشبیه بیشتر است یا اخباری که روایت کرده شده است از پیغمبر خدا ۱۲ درین باب گفته آنچه روایت کرده شده است از پیغمبر خدا ۱۲ بیشتر است یا اخباری که روایت کرده شده است از پیغمبر خدا ۱۲ قایل نشدیم بچیزی از این اخبار و آنچه میگویند در روی است که پیغمبر خدا ۱۲ نسبت میکنند امام ۱۲ فرمود باید که نیز همچنانی بگویند نسبت با پدران من از ائمه دین علیهم السلام انگاه امام ۱۲ فرمود آنکس که قایل است بحجبر و تشبیه پس او را فریاد شرک است و ما را از او بیزاریم در دنیا و آخرت ای پسر خالد این

الانوار

اخبار که دلالت میکند بر حجبر و تشبیه واضح آن غلات شیعه اند که تصغیر عظمت حق تعالی میکنند پس بر که ایشان را دوست دارد ما را دشمن میدارد و آنکس که ایشان را دشمن میدارد دوست و محب ما است و آنکس که از ایشان بریده است بپایوسته است و آنکس که بایشان پیوسته است از ما بریده است و آنکس که بایشان بیگانه است بپایوسته است و هر که نیکوی کند بایشان بر ما بیگانه کرده است و هر که اکرام کند ایشان را امانت کرده است ما را و هر که امانت کند ایشان را اکرام کرده است ما را و هر که تصدیق کند ایشان را تکذیب کرده است ما را و هر که تکذیب کند ایشان را تصدیق کرده است ما را ای پسر خالد هر که از شیعه ما است پس باید که فراتگیرد و هیچ یک از ایشان را دوست و مددکار خود و طریق شریعت حضرت رسول ۱۲ از دست نکند

فصل در احتیاج امام همام ابو الحسن علی بن موسی ۱۲ بر اهل کتاب از مجوس و ربیعیان و غیر ایشان روایت کرده شد است از حسن بن محمد نو فلی انکه گفت چون امام همام علی بن موسی ۱۲ تشریف به خراسان آورد ماء مون لعینی فضل بن سیهل را امر کرد که جمیع کتب اصحاب مقالات را مانند جاتلیق و راس الجالوت و رؤساء صابینی و هرید و الحاسب زردست و قطاسی رومی و مشکلمان نا استماع کلام ایشان نماید فضل بن سیهل ایشان را جمیع کرد انگاه ماء مون علیه السلام را با اجتماع ایشان خبر داده ماء مون لعینی گفت ایشان را بمجلس حاضر گردان چون بمجلس حاضر شدند ماء مون لعینی هر یک را تعظیم و تکریم مناسبت حال نمود و گفت شما را جهت آن حاضر گردانیدم که تا با پسر عم من که از مدینه تشریف آورده مناظره کنید پس باید که با مدد حاضر شوید حضار گفتند سمعنا و اطعنا و از مجلس برخاستند حسن بن محمد نو فلی میگوید



من نزد امام علم در سخن بودم که با سر خادم امام علم آمد و گفت ای سید من ماء مون  
علیه السلام میراند ترا و میگوید برادر تو فدای تو باد جمع آمدند بر من اصحاب مقالات  
و اهل ادیان و متکلمان اهل مثل پس اگر صبح تشریف میفرمای که استماع مقالات  
ایشان نمای اختیار شما راست و اگر رخصت باشد با این جماعت بشرف  
خدمت مشرف گردیم حضرت امام علم فرمود که سلام من برسان و بگوی که برادر و مقصود  
شما اطلاع شد و بامداد بان مجلس حاضر میشوم یا سرپرون رفت امام علم باین گفت  
که نوافل چه عرض باشد این علم را در جمع کردن اهل شرکت و اصحاب مقالات را بر من  
گفتم چنان من فدای تو باد عرض او امتحان است تا بداند قدر و منزلت را در علوم  
دینی و عقایق ایمانی به تحقیق که بنای او بر اساسیت غیر وثیق الثبوت و مجدا  
سو کند که بنای او ضعیف الاساس است اما اصحاب مقالات و متکلمان و اهل  
شرک اصحابه انکار و اهل جدالی اند اگر میگوی با ایشان که خدا واحد و یگانه  
است اثبات و حدانیت او بکن و اگر میگوی محمد رسول او است میگویند اثبات  
رسالت او بکن و در هر باب مناظره میکنند و مقالات ایراد نمایند از  
ایشان حذر باید نمود حضرت امام علم تقسیم فرمود و گفت ای نوافل میترسی که  
که ایشان بجهت مراقبه کنند بر من بخدا سو کند که من نمیترسم امید چنان است که  
برایشان خلط ریسم و فرمود که ای نوافل میخواهی که بدانی که ماء مون یعنی کی  
بشیمان خواهد شد گفتم بلی گفت آن زمان که بمشغول احتیاج مرا بر اهل تواتر  
ایشان و بر اهل انجیل با انجیل ایشان و بر اهل زبور بر زبور ایشان و بر اهل  
صهی بر صهی ایشان و بر اهل برافارسی ایشان و بر اهل روم بر رومی ایشان و  
بر اهل مقالات بلغات ایشان در آن مقام پشیمانی خواهد یافت و توفیق

از جانب حق تعالی است

از جانب حق تعالی است و چون صبح شد فضل بن سیاهل نزد حضرت امام علم آمد و گفت  
چنان من فدای تو باد پس علم شی منتظر قدم شریف شما است امام علم برخواست و بوضو  
اشتغال نمود بعد از آن از منزل بیرون آمد و مادر خدمت بودیم تا مجلس شریف  
در آمد بغایت مجلس عظیم بود و محمد بن جعفر با جماعت طالبیان و شیعیان حاضر بودند  
و چون حضرت امام علم مجلس در آمد ماء مون یعنی و محمد بن جعفر با جماعت نمود همواره  
ایستاده بودند امام علم با ماء مون یعنی نشسته بودند آنکه امام علم ایشان را از فرمود  
بجلس پس بمقام خود قرار گرفتند پس ماء مون یعنی با جاثلیق گفت این پسر  
من علی بن موسی بن جعفر است و از فرزندان فاطمه علم دختر پسر ما است و از  
فرزندان علی بن ابی طالب است میخواهم که از او سؤال کنی تا مردمان از افاضت  
او مستفید گردند جاثلیق گفت چگونه احتیاج میکند باین کتاب خدا را و من شکر  
آنم و احتیاج میکند به پیری که من ایمان به پیغمبری او ندارم امام علم فرمود ای  
نصرانی اگر من احتیاج کنم بر تو یا انجیل آیا تو اقرار بآن داری جاثلیق گفت چه  
گونه اقرار بیاورم بچیزی که انجیل بآن ناطق باشد امام علم فرمود سؤال کن از آنچه  
خواهی جاثلیق گفت چه میگوی در نبوت عیسی علم و کتاب او و اقرار داری  
با ایشان امام علم فرمود من اقرار دارم به نبوت عیسی علم و کتاب او و با آنچه  
اشارت داده است امت خود را و اقرار کرده اند بآن حواریان و کافران نبوت آن  
عیسی علم که اقرار به نبوت محمد و کتاب او نیاورده باشد و بتاریت داده باشد  
بآن امت خود را جاثلیق گفت آیا قطع و فصل احکام بدو گواه عمل است یا نه  
امام علم فرمود بلی جاثلیق گفت دو گواه عدل را از غیر اهل بیت خود بر نبوت محمد  
از آن گان که انکار میکنند او را نصرانیان ما بآن اقرار بیاوریم امام علم فرمود



کین است و مردم دیگر از برای ایشان حفرها ساختند و چندان زمان گذشت  
که استخوانهای ایشان پوسیده و ریزیده شد پس پیغمبری از پیغمبران خدا  
بی تعالی بایشان برگزید و تعجب از حال ایشان نمود از بسیاری استخوان  
پوسیده ایشان و حتی کرد خدای تعالی بان پیغمبر که آیا میخواهی که زنده  
کنم ایشان را و پیغمبر ایشان بآشی و اندر کنی ایشان را گفت بلی یا رب پس و کرد  
خدای تعالی آن پیغمبر را تا بخواند ایشان را پس گفت ای استخوانهای پوسیده  
بر پیغمبر زنده شوید با مرقدای عزوجل آنگاه هم ایشان زنده شدند و  
شاک را از سر خود افشانند بار ابراهیم خلیل را در وقتی که قرار گرفت مرگشان  
و قطعه قطعه کردند مرغان را و بر سر هر کوه قطعه از آنها بنهاد پس بخوند آنها را  
بر یک از آن مرغان زنده شدند و نزد ابراهیم آمدند باز موسی بن عمران  
ع چون هفتاد نفر از اصحاب خود را بکوه طور برد تا کلام حق تعالی را استماع  
نمایند چون استماع کلام گفتند ایمان بتو نخواهیم آورد تا به بینیم حق تعالی را  
بجسم سرپس ساعقه رسید و ایشان را بهلاکت رسانید و موسی علیه السلام  
ماند پس گفت بار خدا ای من اختیار کردم از قوم خود هفتاد نفر را و ایشان  
را با خود آوردم تا شاهد معالی من باشند و من بمیان قوم خود را بگذاشتم  
تصدیق کنند مرا قوم من با آنچه خبر دهم ایشان را کاشکی میخواهستی بهلاکت  
ایشان را و بهلاکت مرا نیز آیا هلاک میکردی ما را با آنچه کردند صفها  
ما پس خدای تعالی زنده گردانید این هفتاد نفر را و تو بر عدم قبول این سخنان  
قادر نیستی چه تورا و انجیل و زبور بر صدق این سخنان ناایق است پس

هر آنکس که مرده

هر آنکس که مرده زنده گرداند و کور مادر زاد را بینای دهد و صاحب برص و  
مجاسی از او شفا یابد بخدای پرستش میکنند پس باید این جماعت را بخدای  
پرستش کنند سخن تو حجت در این مقام ای نصرانی باینکه گفت سخن سخن تو را  
و معبود بحق جز خداست چه میتواند بود آنگاه براسی الحالوت التفات فر  
مود و گفت ای یهودی بمن متوجه باش تا استوالی کنم از تو از ده آیت که  
نازلی شده بود بر موسی بر سر ایشان و از آنچه یافته باشی در تورا از پیغمبر خدا و  
امت او که برین وجه مکتوب است که چون بیاندا امت آخر زمان که بی روی  
کنید شتر سواران و شیخ کنند پروردگار خود را با تمام تمام شیخ تازه در مساجد  
که ایشان بنا کرده باشند پس باید که بنی اسرائیل خنک دریشان و در  
ملک ایشان زنده تا آرام گیرد دلهای ایشان پس بتحقیق که در دستهای  
ایشان است شمشیر که این مقام میکنند از گروه کافران در اطراف زمین  
همچون توره مکتوب است براسی الحالوت گفت بلی یافته ایم که مبنای مکتوب  
است آنکه امام ما با جاثلیق گفت ای نصرانی هیچ هستی بکتاب شعبا  
پیغمبر جاثلیق گفت من آن کتاب را میدانم حرف پیغمبر امام است با ایشان  
گفت آباد است ای در کتاب شعبا که فرمود ای قوم من دیده ام را که تمار  
را که جامهای نور پوشیده و دیده ام صورت شتر سوار را که روشنی او ما  
نند روشنی ماه است گفتند بی شعبا در کتاب خود چنین فرموده است امام  
ما فرمود ای نصرانی هیچ در انجیل دیده ای عیسی فرمود من میروم نزد پروردگار



نمود و پروردگار شما و قار قلیط بعد ازین خواهد آمد و گواهی خواهد داد از بر حق  
بحق آنکه گواهی دادم از برای او بحق و اوروشن میکرد اند از برای شما و  
امروز شیده را و بدست او شکسته خواهد شد ستونهای کفر پس جاثلیق  
گفت آنچه انجیل ذکر کردی بآن اقرار داریم امام ۳ فرمود ای جاثلیق آیا  
خبر نمیدی ما را از انجیل اولی در وقتی که ناید پیا از شما بنزد که یافتید از  
و که بود که وضع کرد از برای شما این انجیل را جاثلیق گفت ناید به گفت  
انجیل از ما مگر یک روز بعد از آن انجیل را یافتیم بحال خود بی تغییر  
تبدیلی یوحنا و متی انجیل را بر ما رسانیدند امام ۳ فرمود ای جاثلیق  
قلیل المعرفه بوده باحوال انجیل و علماء آن پس اگر حال بدین وجه بود  
که تو همان مبری چرا اختلاف میکردند علماء در انجیل که امروز درست  
ست و اگر انجیل بر عهد اول بودی اختلاف در آن واقع نبود لیکن ترا  
اعلام کنم از حال انجیل بدانکه چون انجیل ناید بدست اجتماع کردند از حاکمان  
بر علماء انجیل و گفتند عیسی ۳ شد و انجیل ناید بدست و شما علماء  
درین باب چه میگویید الوفا و مرقا نوش گفتند که انجیل در سینه است  
و ما جزو جزو آن را بر شما میخوانیم باید که در هر روز یکشنبه رکعتی  
حاضر شوید ما جزو جزو انجیل را تا هم آن را بهیچ کس ندهیم امام ۳ فرمود الوفا  
و مرقا نوش و یوحنا و متی وضع کردند از برای شما این انجیل بعد از آنکه  
ناید بدست بود انجیل اول و این تلاوته اولیان اند همیشه دانستی حال

انجیل را

انجیل را جاثلیق گفت پیش از این ندانسته بودم اکنون دانستم و بر من  
روشن شد کمال علم تو با انجیل موسی ۳ و آنچه از تو شنیدم در باب انجیل  
دل من گواهی داد بر حق است آن امام ۳ فرمود همچنان این جماعت نزد شما  
چگونه است گفت ایشان - امام انجیل اند و آنچه میگویند حق و صدق است امام ۳  
بامام مومن لعین و دیگر جماعت آن مجلس گفت که گواه باشید بر آنچه میگوی گفت  
گفتند بلی گواه شدیم ان شاء الله امام ۳ با جاثلیق گفت بحق پس و مادر که هیچ میداد  
نی که متی میگفت که هیچ پس را و دین ابراهیم بن اسحق بن یعقوب بن خضر بن  
سبت و مرقا نوش میافتن در نسبت عیسی ۳ آنکه او کلمه الله بود و فرمودان را  
در جسد آدمی پس باشت و آدمی شد و الوفا میگفت مریم ۳ و مادر او دو  
آدمی از گوشت و خون پس در آمد با ایشان روح قدس باز شد میفرماید که  
عیسی ۳ فرمود که من میگویم و قول من حق است آنکه با شما بر نیاید مگر کسی  
که از آسمان فرود آمده باشد مگر را کتب چهار بغیر خاتم النبیا که او صعود میکند بر  
آسمان و نزول میکند پس چه میگوئید در قول جاثلیق گفت این قول عیسی ۳  
ست و ما آنکارا نمیکنیم امام ۳ فرمود پس چه میگوئید در قول الوفا و مرقا نوش  
در حق عیسی ۳ و آنچه با و نسبت کردند جاثلیق گفت در حق گفتند در آنچه کرده اند  
بعیسی ۳ امام ۳ فرمود ای قوم نظر کنید که چون در اول تزکیه ایشان کردند و ایشان  
را علماء انجیل گفتند و قول ایشان را حق دانستند و در آخر تکذیب ایشان کردند  
جاثلیق گفت ای عالم شما را دوست ندارم که در کذری از امر این گروه  
امام ۳ فرمود در کذبتیم و فرمود سوال کن ای نصرانی از مشکلی که تراست



اسمان برد و در انجیل مکتوب است این البر و رنده و قافلیظا آئیده از بی  
او و او آسمان میکرد اندک سوار سوار را و امری پوشید را بر شما روشن می  
کرد اند و کواهی میدهد از برای من همچنانکه کواهی میدهم از برای او من  
آورده ام از برای شما مثلهای را و او میاورد از برای شما تا و بهار را  
آیا قبول داری این سخن را از تورا گفت بلی امام عا فرمود استوال  
میکنم ترا از پیغمبر موسی پسر عمران عا آیا چه تحت است ترا بر آنکه موسی  
پیغمبر است گفت تحت معجزاتی که از او در وجود آمد که از هیچ پیغمبری  
در وجود نیامده بود پیش از و امام عا فرمود مانند بهما گفت مانند  
دریا شکافتن و عصای او انداخته شد و عصا را بر سنگ زد و دوازده  
چشمه آب از آن روان گردید پس از اشکها را نمود و مانند آن امام  
فرمود راست گفتی که اینها معجزات موسی است پس هر آنکس که دعوی  
کند که پیغمبر است و بیاورد مانند آنچه موسی عا از آن حضرت که در قدرت  
بشر نباشد ایراد آن واجب باشد بر شما آنکه تصدیق کنید پیغمبری او را  
یهودی گفت نه زیرا که موسی عا را منزلتی فوقیست بخدای تعالی که  
دیگران را نیست و واجب نیست بر ما اقرار نبوت آنکس که دعوی  
کند نبوت را تا زمانی که بیاورد انجنان معجزات که موسی عا آورده  
بود امام عا فرمود پس شما چگونه اقرار آورده دیدید نبوت پیغمبرانی  
که پیش از موسی عا بودند و دریا شکافتند و دیدید بنص ظاهر سابقه  
و مانند آن را سبب اجمالوت گفت بضرورت قایل می شوم امام عا  
فرمود ای یهودی

فرمود ای یهودی چه مانع است ترا از اقرار به نبوت عیسی عا  
بر سر می و حالی که و مرده زنده میکرد و کور مادر زاد را بینا میکرد و  
و بر صفت زشت میداد و یهودی گفت میتوانی عیسی مریم این معجزات از  
او بطلب و بر سیده و ما انرا مشاهده نکردیم امام عا فرمود آیا آنچه میکنند  
از موسی عا مشاهده دریافت از معجزات مشاهده کرده بلکه خبر نمائید که انما  
صواب موسی را در اخبار تصدیق نمود یهودی گفت بلی امام عا  
فرمود همچنین انرا میتوان از احباب عیسی عا رسیده به معجزات مذ  
کور پس چگونه تصدیق میکنی موسی را و تصدیق نمیکنی عیسی را  
یهودی عا از او یافت امام عا فرمود همچنین است امر است محمد و  
معجزات او که همچنین است امر هر پیغمبری که بعوض شده اند از جانب  
من تعالی و در این احوال نبوت محمد عا آن است که او پیش و پیرو او  
و اجماع بود خواننده و می بینند نبود بیکتنی نرفته بود انگاه کتابی آورد  
که در آن نوشته است انبیا و انبیا را ایشان و اخبار را از استوال گذشته کان و آئیده  
و آن بود تا روز قیامت و خبر میداد مردم را از اسرار ایشان و آنچه  
ایشان را در روز قیامت می کردند و امثال این معجزات که در شمار سخنان  
آورد را سبب اجمالوت گفت بصحت رسیده است نزد ما خبر عیسی عا و  
خبر محمد عا و بهایز نیست ما را که گفت را آنچه تحت نیافتم باشد امام عا فرمود



اسمان برد و در انجیل مکتوب است این البر و نده و قافلیظا آئینده از پی  
او و او آسمان میکردانند و شوارها را و امری پوشید را بر شما روشن می  
کردانند و گواهی میدهند از برای من همچنانکه گواهی میدهم از برای او من  
آورده ام از برای شما مثلهای را و او میآورد از برای شما تا و بپهارا  
آیا قبول داری این سخن را از تورا گفت بلی امام عا فرمود مستوال  
میکنم ترا از پیغمبر تو موسی بر عمران عا آیا چه حجت است ترا بر آنکه موسی ع  
پیغمبر است گفت حجت معجزاتی که از او در وجود آمد که از هیچ پیغمبری  
در وجود نیامده بود پیش از او امام عا فرمود مانند شما گفت مانند  
دریا شکافتنی و عصای او انداخته شد و عصا را بر سنگ زد و دوازده  
چشم آب از آن روان گردید پس شما اشکارا نمود و مانند آن امام  
فرمود راست گفتی که اینها معجزات موسی است پس هر آنکس که دعوی  
کند که پیغمبر است و بیاورد مانند آنچه موسی عا از آن چیزها که در قدرت  
بشر نباشد ایراد آن واجب باشد بر شما آنکه قصد یقین کنید پیغمبری او را  
یهودی گفت نه زیرا که موسی عا را مثل قلی قلیست بخدای قالی که  
دیگران را نیست و واجب نیست بر ما اقرار نبوت آنکس که دعوی  
کند نبوت را تا زمانی که بیاورد اینچنان معجزات که موسی عا آورده  
بود امام عا فرمود پس شما چگونه اقرار آورده دید به نبوت پیغمبرانی  
که پیش از موسی عا بودند و دریا شکافتند و دید پس ظاهر ساخته  
و مانند آن را سنجالوت گفت بنزد و رست قایل می شویم امام عا  
فرمود ای یهودی

فرمود ای یهودی چه مانع است ترا از اقرار به نبوت عیسی ع  
پسر مریم و حال آنکه او مرده زنده میکرد و کورما در زاد را بینا میکردانند  
و برص را شفا میداد یهودی گفت میگویند عیسی مریم این معجزات از  
او بظهور رسیده و ما انرا مشاهده نکردیم امام عا فرمود آیا آنچه میگویند  
از موسی عا صدور یافت از معجزات مشاهده کرده بلکه خبر است که انما  
اصحاب موسی را در اخبار تصدیق نمود یهودی گفت بلی امام عا  
فرمود همچنین اخبار متواتره اصحاب عیسی عا رسیده بمعجزات مذ  
کوره پس چگونه تصدیق میکنی موسی را و تصدیق نمیکنی عیسی را  
یهودی الزام یافت امام عا فرمود همچنین است امر است محمد ع  
معجزات او بکلیه همچنین است امر هر پیغمبری که بمبعوث شده اند از جانب  
حق تعالی و اینها معجزات نبوت است که از آن است که او بیتم و غیره و این  
و اینها معجزات نبوت است و نویسنده نبود نمیتوانی شرفیه بود انگاه کتابی آورد  
که در صحایف است انبیا و اخبار ایشان و اخبار را از اسوال گذشته کان و آئینده  
کان بودند و اینها معجزات نبوت است و اینها معجزات نبوت است و اینها  
اینها در صحایف است و میگویند و امثال این معجزات که در صحایف است  
آورد بر ما سنجالوت گفت بصحبت رسیده است نزد ما خبر شبی ۱۲ و  
خبر محمد ع و باین نیست ما را که اقرار را بجهت نیافیه باشد امام عا فرمود



سؤال کند پس بگوئید که سؤال کند که اهل سرّی اند و طائران علم و شریعت  
اویند امرا و مکر با ندازه چشم برهم زدن با کمتر از آن چون خواهد بود و خود مو  
جودی میگوید باش پس او موجود میشود بحیثیت و اراده او نیست چیزی  
از موجودات نزدیک تر با و از چیزی دیگر نیست چیزی از موجودات دور  
از تر از موجودی دیگر درین اثنا فرمود ای عمران هیچ معلوم و مفهوم نمیشود  
انچه معهود کلام است عمران گفت بلی ای سید من و کواهی میدهم که خدای تعالی عالم  
با این صفات است که میگوی و کواهی میدهم که محمد بنده است و پیغمبر او و  
ست بر هدایت و دین حق است بعد از آن روی بقبله آورد و روی بر سر  
نهاد و ایمان آورد حسن بن محمد نو فلی گفت چون شب هنگام شد امام  
با مخصوصان خود بمنزل شریف معاودت فرمود مرکبی مقرر فرمود که  
بروند عمران را بمجلس انور حاضر سازند و چون عمران حاضر شد امام  
او را تعظیم و تکریم فرمودی نهایت و او را بر یک جانب خود بجا آورد  
بمجلسی لایق سرافراز گردانیده و ده هزار درهم برسم حله باو عطا فرمود  
گفتم بجان من فدای تو باد این رعایت و عطیه از شما مشابه بود  
مذنی علی بن ابی طالب است امام علی فرمود این عینی و اجماع بود  
ماء مومن علیه السلام چون شفاعت امام علی را نسبت با او مشاهده نمود هزار  
درهم با وصله نمود و فضل او را مال بسیار داد و امام علی را و امام رضا  
قات پنج گردانید و بعزت و منزلت سرافراز گشت روایت کرده شده  
است از علی بن جهم که گفت روزی بمجلس ماء مومن لعین حاضر شدم و امام

در مجلس او بود ماء مومن لعین گفت ای پسر رسول خدا طاعت اعتقاد شما بانبیا  
آن است که ایشان معصوم اند از گناه امام علی فرمود بلی ماء مومن لعین گفت  
پس چیست معنی قول حق تعالی و عصی آدم را به معنی عصیان و نافرمانی  
کرد آدم علی پروردگار خود را امام علی فرمود حق عز و علا با آدم گفت اسکن انت  
وز و جلت الجنان یعنی ساکن شوی تو و زن تو خوا در بهشت و کلا مثلها در غدا  
حلیث ثلثما و بخیرید از خوردینها بهشت در حالی که خوشگوارنده باشد هر جا  
از بهشت که خواهد و از تقریب بعضی ه الشجرة فتكون من الظالمین یعنی و نزدیکی  
مکنید این درخت کزدم را بر اشهر اقوال باشد شما از ظالمان و نه فرمود که بخو  
رید از این درخت و نه از هر آنچه از جنس این درخت باشد پس ایشان  
نزدیکی نکردند این درخت را و انچه خوردند از غیر این درخت خوردند آن  
زمان که و سوسه ایشان را شیطان و صدور این عمل از آدم بود و این گناه  
کبیره نبود که بانی مستحق دخول نار شود بلکه گناه صغیره بود که بر انبیا جائز  
است پیش از نزول وحی بر ایشان و چون خدای تعالی برگزید آدم علی را و به  
پیغمبری سرافراز گردانید معصوم بود از کبیره و صغیره گناه منزله و مقدس پس  
حق تعالی فرمود دفع عصی آدم را به دفع غوی لم اجتباه و به فتاب علیه  
و عصی پس عصیان و گناه کرد آدم پروردگار خود را پس همراه شد بار  
برگزید او را پروردگار او پس باز گشت باو بعنایت و رحمت و راه نمود  
او را و این اشارت بحال نایب است و فرمود ان الله اصطفى آدم و نوحا  
و ال ابراهیم و ال عمران علی العالمین یعنی بتحقیق که خدای تعالی برگزید آدم را



و توح را و الی ابراهیم را و الی عمران را بر عالمیان شیخ مصنف قدس الکمره  
میفرماید که شاید حضرت امام ۴ اراده کرده باشد از صفایرد را بجا ترک کند  
و ب و ا ر کتاب مکرره نه فعل قبیح که صغیر باشد باضافه با انچه ابرار  
اوست بجهت اقتضای ادله متحوله و آثار منقوله در بیان صفایر  
و کبایر بازگشتم بسباق حدیث بعد از آن ماء مون لعین گفت بجهت  
معنی قول حق تعالی فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال ربی یعنی چون به  
پوشید تاریکی شب چیزی را بدید ابراهیم سیاره را گفت این پروردگار من است  
امام ۴ فرمود که چون از سرداب بیرون آمد ملاقات با ملاطافه نمود یکی بها  
عت زهره پرستان و یکی فرقه افتاب پرستان چون ظلمت شب در آمد و  
ستاره زهره پدید آمد ابراهیم گفت این پروردگار من است بر سبیل انکار و طریق  
استخبار فلما اقل چون زهره بمغرب فرورفت قال الا احب الی قلبی ابراهیم  
گفت دوست نمیدارم فرورونده کان را زیرا که فرورفتی و غایب شدن صفت  
قدیم نیست فلما رای الصبر باز غایب چون دید ماه را که طلوع گشت قال فلما اقل  
ربی گفت ابراهیم این پروردگار من است بطریق انکار و استخبار فلما اقل  
قال لی لی لم یهدی ربی لا کون من القوم الضالین پس چون ماه فرورفت  
ابراهیم گفت اگر راه ننماید مرا پروردگار من بر آینه باشم من از قوم گمراهان و  
چون صبح شد و افتاب نمایان گشت قال فلما اقل ربی ابراهیم گفت این پرورد  
گار من است این بزرگ تر از ماه و زهره است بر سبیل انکار و استحاله نه  
بطریق اخبار و اقرار فلما اقلت پس چون افتاب غروب نمود ابراهیم باطوائف

الکلام

سکانه از زهره پرستان و ماه پرستان و افتاب پرستان گفت یا قوم  
ای بی حسی شما لشکر کونانی و جهت و بهی للذی فطر السموات و  
الارض حنیفا و ما انا من المشرکین یعنی ای قوم بتحقیق که من بزرگوار  
از انچه شرک میگردانی شما خدای برحق را بتحقیق که متوجه گردانیدم روی  
خود را بجانب آنکسی که آفرید آسمانها و زمین را میل کننده ام بجانب حق  
و نیستیم من از مشرکان مراد ابراهیم عا ان بود که بیان کند بطلان دین ایشان  
را و ثابت برایشان انکه عبادت ایشان باطل و غیر حق است و افتاب  
و ماه و زهره بصفات محدثات موصوف اند بصفات قدما و مستحق  
عبادت نیست مگر کسی که بصفات قدیم موصوف باشد و آن آفریننده  
آسمانها و زمین است و انچه ثابت گردانید ابراهیم عا بر قوم خود از جمله آن  
ع بود که الهام کرده بودند خدای عزوجل ابراهیم را اینها که حق تعالی میفرماید  
و تلک جنتنا ایضا عا ابراهیم علی قومهم و این بحث ماست داده ایم ما  
ان بحث را با ابراهیم عا تا غلبه کند بر خود ستاره پرستان اند ماء مون لعین چون  
این بیان بشنید لله درک یابنی و رسول الله ص مر خدا ایراست خوبی  
نوا ای پسر رسول خدا احاطه پس نموده مرا از معنی قول حق حکایت از ابراهیم  
دب ارضی کیف هیچ الموت قال اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی  
یعنی ابراهیم گفت ای پروردگار من بنمای مرا که چون زنده میگردانی مرده  
را حق تعالی گفت آیا ایمان نداری باین گفت بلی ایمان دارم و لیکن سؤال من  
از برای تو است که تا اطمینان یابد دل من امام عا فرمود خداوند تبارک و تعالی  
وحی با ابراهیم عا فرستاد که من دوست خلیل فرا خواهم گرفت که اگر سؤال کنی از من  
که مرده را زنده گردانم به عای او زنده خواهم گردانید پس در دل ابراهیم ۴ درآمد



تقتلنی كما قتلت نفساً بالاحسان ان فی ان یكون جبار فی الاله  
وصاتی بن ان یكون من مصلی بن کان بر مرد بنی اسرائیل که موسی ۳ قصد  
گرفت آن نمود گفت ای موسی آیا میخواهی آنکه بکشی مرا همچنانکه بکشی دیروز  
نفسی را میخواهی تو مگر آنکه مردی جبار باشی در زمین و میخواهی آنکه از معنی ان  
باشی ماء مون لغای گفت پس چیست معنی قول حق تعالی فعلتها اذ وانا من  
الضالین یعنی کردم انکار را در آن وقت و من از گمراهان بودم امام ع فرمود که  
فرعون با موسی ۳ گفت چون بنزد وی آمد که کردی آن فعلی که کردی و توانی  
فران بودی موسی ۳ فرمود کردم آنچه کردم در آن وقت و حال آنکه من گم کرده بودم  
راه و در امدم در شهر از شهرای تو پس گریختم از شما چون ترسیدم از شما پس مو  
هبست فرمود بر در کار من حکم و نبوت را و کردانید مرا از پیفران و این مشابه  
آن است که فرمود از برای پیفر ما ۴ الم یجدک یتیم ۵ فاوی اما نیافت بر در کار  
ترا پی پدر پس جای داد ترا در میان مردمان و و بعد از ضالا فهدی و یافت ترا  
گمراه شد بنزد قوم خود پس راه نمودم مردم را بیافتی تو ماء لعیفی گفت باریک الله  
فیک یا بنی رسول الله پس چیست معنی قول حق تعالی و لما جاء موسی ۳ میقاتنا و کلمه  
ربه قال رب ارنی انظر الیک قال لن فی انی الایه یعنی و چون آمد موسی ۳ از  
برای میقات ما و سخن با او و پروردگار او گفت موسی ۳ بنمای بمن ذات همچون و  
چگونه خود را تا به پنجم ترا گفت پروردگار عالم را که هرگز نخواهی دید و را چگونه جایز  
باشد آنکه کلیم الله را معلوم نباشد آنکه خدای تعالی بجایز نیست رویت او تا سؤال

نکند از او پس

نکند از رویت او امام ۳ فرمود آنکه کلیم الله میدانست خدای تعالی منزله است از  
رویت او با بصارت اما چون خدای تعالی با او سخن گفت و او را به نبوت برگزید و  
قوم خود را بان خبر داد گفتند ما ایمان نمیاوریم تا شنویم کلام خدای تعالی را هم  
چنانکه تو شنیده قوم موسی ۳ در آن وقت بمقتا و هزار مرد بودند پس اختیار کرد  
از ایشان هفت هزار مرد را بعد از ان اختیار کرد از ایشان هفصد کسی را  
و بعد از آن اختیار کرد از ایشان هفتاد نفر را از برای میقات بروردگار  
خود و ایشان را بکوه طور برد و در دامن کوه بداشت و موسی ۳ بکوه برآمد و در  
خواه کرد از حق تعالی آنکه سخن کند با موسی ۳ و ایشان استماع او نمودند و از  
بالا و از زیر و از راست و چپ و از برابر روی و از پس پشت زیرا که حق  
تعالی ایجا کرد سخن را در شجره بعد از آن گردانید انرا بر آنکسخت بنوعی که  
میشنیدند انرا از همه جهات پس از آن گفتند که ایمان نمیاوریم با آنکه آنچه  
شنیدیم کلام حق تعالی است تا زمانی که به پیغم خدای تعالی را اشکبار پس  
چون بگفتند این سخن عظیم را و استکبار و عناد از ایشان بظهور  
رسید حق تعالی صاعقه یونی ابری فرستاد ایشان را فرا گرفت بسبب  
ظلم ایشان و هم بکیا رسیدند موسی ۳ گفت ای پروردگار من چگونه  
با بنی اسرائیل چون باز کردم بجانب ایشان و گویند ایشان را با خود  
بردی که استماع کلام حق تعالی را نمایند آنکه ایشان را کشتی بدان جهت  
که در دعوی نبوت صادق نبود پس خدای تعالی زنده کرد انرا و انرا  
ن را پس گفتند ای موسی ۳ از خدای تعالی سؤال کن تا خود را بتو نماید و تو



خبرده مرا از چگونگی او تا بشناسم ما او را و حق معرفت او را موسی عا گفت ای  
قوم من بتحقیق که خدای تعالی دیده نمیشود بچشم سرو او را چگونگی نیست بلکه  
شناخت او با تبار قدرت اوست پس گفتند هرگز ایمان نخواهیم آورد بموت  
آنکه سؤالی کنی رء ویت را موسی عا گفت ای پروردگار من بتحقیق شنیدی که  
گفتار بنی اسرائیل را و تودانانتری بصلاح ایشان پس وحی کرد حق تعالی بر موسی عا  
که سؤالی کنی آنچه سؤالی میکنند بنی اسرائیل از تو پس بتحقیق که من مؤاخذه نخواهم  
کرد بتراجیل و کراهی ایشان بعد از آن موسی عا گفت رب اربنا انظر الیک فی  
ای پروردگار من بنمای بمن خود را تا نظر کنم بذات متعالی و صفات تو حق تعالی  
لی فرمود لی فی اخی هرگز نخواهی دید مرا و لکن انظر الی الجبل فان استقر من  
کانه فسوف یوخی و لیکن نظر کنی بکوه طومر پس اگر استقرار یابد کوه  
در جای خود پس زود باشد که به بنی تو مرا خلیما تجلی دیم الجبل پس  
چون تجلی کرد پروردگار او را ز برای کوه بصفتی از صفات کمال خود و  
فرمود جبله دکاء و غر موسی صفا گردانید کوه را باره باره و بپای  
موسی عا در حالتی که بعضی بهوش گشتند فلما افاق قال سبحانک  
تبت الیک و انا اول المؤمنین پس چون بهوشی آمد گفت پاک  
و منزهی تو از رء ویت ابصار باز گشتم از جهل قوم خود بمعرفتی که مرا به  
ذات برکمال تو بود من او مؤمنانم از این قوم بآنکه تودیده نمیشوند بچشم

سر ما و مو

سر ما و مو این گفتار بسیار باطنی پس خبرده مرا از معنی قول حق  
تعالی و در انبیا اذ ذریب من فبا فیلن ان لی فقد و علیه یعنی یونس  
آن زمان که رفت در حالی که با غضب و خشم بود پس همان برد آنکه ماهرگز  
قدرت نخواهم یافت بر او امام عا فرمود که این یونس بن مستی بود که بچشم  
قوم خود از میان رستگان برادر رفت پس همانا پروردگار ماهرگز شک نخواهم کرد آنچه  
پروردگار را مانند قول حق تعالی است فقد و علیه رزقه یعنی پس تک  
بیکرد اندر پروردگار از افراد فی ظلمات پس بخودند یونس در تابی  
ای شب و تاریکی در یاقوت یکی شکم ماهی ان لا اله الا انت سبحانک  
ای گفتار حق تعالی یعنی از ظلمات نم بزرگ این عبادت که در شکم  
ماهی بانی استخوان دارم پس مستجاب گردانید خدای تعالی دعای او را  
و فرمود ان یرحم یونس و ریح کفنه کان بودی در شکم ماهی مبدومون  
یعنی گفت که ای خداوند یونس خبرده مرا از قول حق تعالی ان یرحم  
لک اللهم و ان یرحم یونس و ما نال من عینی تا بیا مرزد حق تعالی از  
برای تو کنایه از یونس را که در شکم ماهی مانده بود امام عا فرمود هیچکس نبرد  
مشرکان عرب که در شکم ماهی مانده بود از برای آنکه عبادت میکردند  
سید شمس را و چون بهوش آمدند ببعوت بدعوت امت شدند و به  
کلمه تو هدیه یافتند از انان مشکم نمود و گفتند دروغی است که محمد ص  
غنه است پس چون فتح کرد خدای تعالی بر پیغمبر کلمه را با عجم گفت



کمان برد که مکران حضرت تعجب از حسن زوجه او فرموده بنزد پیغمبر خدا آمد  
و گفت یا رسول الله زوجه بدخوی میکند و میخواهم که او را طلاق دهم حضرت  
فرمود نگاه دار زوجه خود را و از خدای تعالی اندیشه کن و حال آنکه خدای  
تعالی پیغمبر خود را الگای داده بود بر عدد از ولایت حضرت و آنکه این زن از  
ایشان است پس بنهالان کرد ایند از در نفس خود و ظاهر نکرد ایند از ابر زید  
و ترسید آنکه مردمان بگویند که محمد از او کرده خود بگوید که زوجه بوزو  
باشد که زوجه من باشد و عیب کنند حضرت را بآن حق تعالی این آیه را فرستاد  
و اذ تقول للذی انعم الله یعنی یاد کن از زمان که میگفتی از برای آن  
کسی که انعام کرده است با و خدای تعالی که نعمت اسلام است و انعام  
کرده تو با و که آن نعمت ازادی است نگاه دار زوجه خود را و از خدا  
ی تعالی بترس و بنهالان کردی در نفس خود آنچه خدای تعالی بر تو ظاهر  
کرد اینده بود و ترسیدی از مردمان و خدای تعالی سزاوارتر است به  
آنکه بترسی تو از او و الفصحة زید بن عارض طلاق داد زوجه خود را و  
بعد از عده تزویج کرد او را خدای تعالی بر پیغمبر و همنانکه آیه کریمه قل  
فمنی زید منهلها و طراز و جنالها یعنی پس چون فضا کرد زید از  
زوجه خود حاجت را بترخت بدادیم ترا آن زن را لکیدا بگویند  
لثمنی جوج فی ازواج ادعاء هم اذا قسمن منهن و طراز تانی شد  
بر مؤنسان بزه در زنان پس خوانده بای خود هرگاه دخول کرده باشد  
ایشان را و پدر خوانده ای اثر نگاه کنند و کمان امر الله مفعول  
بهم از پیغمبر

همیشه امر خدای تعالی بجای آورده می شود و چون خدای تعالی میداند است که منافقان  
عیب خواهند کرد پیغمبر او را فرمود ما کان للنبی من جوج فیما فرض الله له  
یعنی نیست از برای پیغمبر خدا هیچ بزه در آنچه فرض کرده است خدای تعالی  
از برای او پس ماء مون لعنی گفت شفا دادی سینه مرا ای پسر رسول  
خدا و روشن گردانیدی آنچه پوشیده بود بر من و خدای تعالی ترا بجزاء  
خیر داد علی بن ابی طالب میگوید آنگاه ما مؤن برخواست از برای نماز گذا  
ردن و دست محمد بن جعفر را که از حاضران مجلس بود بگیرفت و من در  
عقب ایشان بودم پس گفت چون دیدی پسر برادر خود را گفت عالم  
ربانی است و هرگز ندیدیم او را بمجلس علمای از برای تحصیل علم تردد نماید  
ما مون لعنی گفت تحقیق پسر ترا در توان اهل بیت نبوت است آنان  
که پیغمبر خدا در حق ایشان فرمود ابرار عسرت من حلیم ترین مردمان است  
کوچکهای ایشان دانا ترین مردمان است بزرگهای ایشان در میاورند  
شما را از باب هدایت و نگاه میدارند شما را از راه ضلالت و چون  
امام علی بمنزل همایون تشریف برد و خبر داد آنچه ماء مون و هم حضرت  
شنیده بود بموقف عرض رسانیدم امام علی تبسمی فرمود و گفت ای پسر  
چشم مغرور نشوی با آنچه از ماء مون شنیدی پس تحقیق که زود باشد  
که او با من در مقام کید و عذر در آید و قصد قتل مرا کند خدای تعالی  
منتقم خواهد بود از برای من و السلام فصل در احتجاج امام  
همام ابو الحسن علی بن موسی در آنچه متعلق بامامت است و بیان آنست



کسی که خدای تعالی مخصوص گردانیده او را بشرف امامت و بیان طریق شناختن  
انکس که پیعت امامت شرف است و امر کردن بشیوه و مجاز خود بر محافضت  
تقیه و توریه نزد حاجت و بر حسن تاءدب ابو یعقوب بغدادی گفت که این  
سکینت از امام بهام ابو الحسن علی بن موسی ۲۰ پرسید که چرا است که حق تعالی موسی  
کلیم را مبعوث ساخت به ید و بیضا و عصا که مشابه آلات کبر بود و عیسی را  
مبعوث ساخت با پنجه مشابه طبابت بود و مبعوث ساخت مجد را بکلام و خطب  
امام ۳۰ فرمود که چون برانگیزد خدای تعالی موسی ۳۰ به نبوت غالب بر اهل عصر او  
ساخت بود مجد او نزد حق تعالی چیزی بود مناسب آنچه اهل عصر او بان متوجه بودند  
بر وجهی که در وسع هیچ احدی نبود ایشان بمنزل آن و آنچه باطل میکرد اندک سحر ایشان  
را و بان ثابت گردانید حجت خود را بر ایشان و چون برانگیزد عیسی مریم را به  
نبوت غالب بر اهل عصر او و پیمایهای مزمین بود و احتیاج ایشان با طهارت  
و قوت تجارت ایشان پس بداد خدای تعالی عیسی ۴۰ را معجزه از جنسی  
خود آنچه اهل عصر او طالب آن بودند بر وجهی که در وسع هیچ احدی نبود  
و ایشان بمنزل آن از علو و ابرص و امک و اعیای موتی و اثبات گردانید  
بان حجت را بر امت خود و چون برانگیزد حضرت محمد را در وقتی که غالب  
بر اهل عصر او و خطب بکلام و شعر بود پس آمد از برای ایشان از نزد حق تعالی  
لی کلامی متمم بر حکم و مواظبه و قصص و احکام که عاجز بود از ایشان بمنزل  
ان بشرو با این ثابت گردانید حجت خود را بر امت ابو یعقوب گفت که هر چه  
این سکینت میگفت هرگز ندیدم مثل ابو الحسن علم عالمی باز این سکینت توانا  
لی کرد از امام ۵۰ که چه چیز است امروز که حجت بار شد بر خلق امام ۶۰ فرمود  
عقل است که بشناسد بان کسی را که صادق است بر حق تعالی پس تکذیب کند

او را این یکنزد

او را این سکینت گفت بخدا سوگند جواب بجز این نیست و در ضمن این جواب  
اشارت است به آنکه عالم خالی نیست در زمان تکلیف از ماذی از قبل  
خدای تعالی که خلق شود با و مکلف در هر چه مشتبه شود بر او از امر دین و  
شیعه مؤمن عاقل صاحب دلالت است بان صادق ۲۰ قاسم بن مسلم از  
برادرش عبدا الغفر بن مسلم روایت میکند که گفت ما در ایام امام بهام  
علی بن موسی ۳۰ در شهر مرو بودیم پس شدیم در مسجد جامع در روز  
پنجم در ابتدا آمدن به مرو پس سخن میگفتند در امر امامت و بسیاری  
اختلاف مردمان در امامت میفروند پس سخن نزد سید و مولای خود  
علی بن موسی ۴۰ آمدیم و اعلام کردم خود مردمان را در امر امامت پس  
تکلیف نمود امام ۵۰ و فرمود ای عبدا الغفر چه جاهل اند قوم و فریب خورده  
اند از دین خود تحقیق که خداوند تعالی قبض نکرد روح سید المرسلین  
را تا کامل نکرد اندک از برای او دین او را و فرستاد با و قرآن که در رو  
تفصیلی هر چیز است و بیان کرد در و حلال و حرام و حدود و احکام را  
و هم آنچه محتاج الیه دین قوم است پس فرمود و ما نزلنا فی القرآن  
ببینة من شیعی یعنی تشدید نکردیم مادری گفت سید و فرمود  
فرو فرستاد در همه اوداع که در آن زمان متعارف بود از ایشان  
الکلمه لکم دینکم و استقامت حکام تعالی و در شیعه السلام الله علیه  
دینا یعنی امروز که کاملی گردانیدم از برای شما و شما را از این تمام  
کردانیدم بر شما نعمت خود را و از حق تعالی که از برای شما است  
دین شما باشد امام ۶۰ فرمود امر امامت شیعی نیست که از شما



و صلاح دنیا و غیره منین است امامت اساس اسلام است بهدایت امام تمام میشود  
و نماز و زکوات و روزه و حج و جهاد و توفیر غنیمت و قسمت صدقات و امضاء حدود  
و احکام و منبع ثغور و اطراف امام حلالی میکند اند حلالی خدا را و حرام میکند  
حرام خدا را و برای میدارد حدود خدا را و باز میدارد از دین خدا انقضای را  
و میخواند مردم را بر راه پروردگار خود گاه بحکمت و گاه بهوعظه حسنه و گاه بهجدالی  
بوجه احسن امام علی بن ابی طالب است که طالع میشود از برای عالم و در افضی باشد  
که نرسد بان دستها و دیده بای مردم بان امام بدر میزد و سراج زاهر و نور طبع  
و نجم بادی است امام شریف خوشگوار است از برای نشانه لبان امام ابریارنده  
و باران فرو ریزنده و افتاب تابان و زمینی گسترده است امام علی بن ابی طالب  
است در زمینی او و حجت خدا است بر بنده کائنات او و خلیفه خدا است در بلاد  
او و مطهر است از ذنوب و مبرا است از عیوب مخصوص است به علم و علوم  
است بحکم نظام دین است و عز مسلمان و غبط منافقین و ملاک برای فرین  
امام یگانه زمان است هیچ کس بکمال او نرسد و کسی مثلی و مانند آن ندارد  
بس کیت آنکه بعقل خود بشناخت امام زمان را پس برسد و اختیار کند  
از برای خود ایمانی را بهیأت کم شده اند درین شناخت عفو و حیران  
شده اند افهام و شاعر شده اند حکما و قاصر شده اند سلما و ابروی  
شده اند عظمی و صر شده اند بلقا و بی زبان شده اند در معرفت شانی  
از شیعه او و بغت فضایل او پس اعتراف بعجز و تقصیر و کمالی  
برند آنکه یافت شود چنانی کمالی در غیر آل رسول علیهم السلام پس او شده  
اند کمرای سخت و واقع شده اند در حیرت دور آنکه شرک کرده اند امام

و از برای

خود را از بی بصری و نگویند بایشان شیطان قبیح علی ایشان را و باز داشت ایشان را  
از راه راست روی گردانیدند از اختیار شدند از برای ایشان و روی آوردند با اختیار  
خود و قرآن منادی میکند و ربك یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیره  
سبحان الله عما یشئکون یعنی پروردگار تو ای آفریننده آنچه میخواهد بسزاوار  
نیست آنکه باشد مرند کائنات را اختیار بآی و منزله است خدای تعالی از آنچه  
شریک میکند اند خدای تعالی را مشرکان و چگونه ایشان اختیار توانند کرد  
از برای خود امام و عالی آنکه دانای است که هیچ چهل با او نیست معدن قدس و طهارت  
و شک و زعم و علم و عبادت است مخصوص است بدعوت رسول و شیعه است از فضل  
مطهر بقل شرف اشرف و فرعی از ال عبد مناف است قائم بامر الله و ناصح عباده  
و حافظ دین است مفروض انطباعه و عالم بعلوم سیاست است انبیاء و انجم تو  
فیق یافق کائنات اند نزد حق تعالی عطا میکند ایشان را از جز علم و حکمت خود آن چیزی  
که عطا نمیکند غیر ایشان را پس علم ایشان بر بالائی علم اهل زمان ایشان است چنانکه  
میفرماید افمن یتق الحق الحق ان یتبع من لا یهدی الا ان یتق فیما اکتف  
کیف تمکون یعنی پس آیا آنکس که راه نماید است بحق و صواب سزاوارتر است  
آنکه بیروی کرده شود یا آنکس که راه نمی یابد تا راه نمای نکند او را بس است  
مرثما را چگونه حکم میکند درین امر و حق تعالی در حق میفرماید ان الله استغنی  
علیکم و ذاده ابستطاعه فی العلم و الجسم و الله یوتی حلاله من یشاء  
والله واسع علم یعنی بتحقیق که خدای تعالی بزرگوار را بر شما و زیاده  
کرد از برای او کثافتی در علم و در قوت جسم و شمای میسر میسر و یاد  
شای خود را با آنکس که میخواهد و خدای تعالی کثرت و برهم چند دانایان  
و بد آنکه بنده هرگاه که اختیار کند او را خدای تعالی از برای اسیر بنده کائنات



خود شرح صدر او میکند از برای این امور و در دل او بدیدی آورد چشمهای حکمت  
 را و الهام میکند باو علم صلاح است را پس عاجز نمیشود بعد از آن جواب هیچ  
 سئوالی را و محصور نمیشود و متوفی و سداد از جانب خدای تعالی است پس هیچ  
 قاعده هستند بنده کمال آنکه اختیار کنند چنین شخصی را و او را امام خود گردانند این  
 کتاب خدای تعالی را در پس پشت افکنده اند که گویا هرگز ندانسته اند و ها  
 ل آنکه در کتاب خداست هدایت و شفاء صمد و روی میکنند هوا و آرزوی  
 خود را پس مذمت کرده است ایشان را خدای تعالی آنجا که فرموده و من اخل من  
 اتبع هکواه بغیر هدی من الله ان الله بهدی القوم الظالمین یعنی و کیست  
 آنکه همراه تر باشد از آن کسی که بروی میکند آرزوی خود را پی هدایت و راه نمای  
 از خدای تعالی بتحقیق که خدای تعالی هدایت نمیکند گروه ظالمان را روایت کرده  
 شده است از حسن بن فضال از امام عیسی بن موسی علم که فرمود بتحقیق که  
 امام زمان را علامات است از آنجمله آن است که اعلم زمان بر هر کارترین  
 اهل روزگار است و اسخی و اشجع و اعبد مردمان است متولد شده است ختنه  
 کرده و پاکیزه و مطهر و پند از پس پشت خود همچنانکه می بیند در برابر روی  
 شخص و او را سایه نیست و چون از شکم مادر بر زمین آید کفهای دست او  
 بر زمین باشد و به آواز بلند به شهادتین قایل گردد چشم به جواب رود  
 اما دلی او بخواب نرود و هرگز اختلاف نیابد و غایت فطنت محدث باشد  
 شد که گویا از غیب با او حوادث عالم سخن گفت اندر بره پیغمبر خدا هم برقا  
 مت او برافتنند هرگز بول و غایط او دیده نشود بدان جهت که حق تعالی موکل  
 گردانیده زمین را تا فرو برد آنچه از امام پیروی آید و بوی او خوشتر از بوی

مثل و بر باشد

مشک و عطر باشد و اولی بمردها باشد از نفسهای ایشان و متفق تر باشد  
 بمردها از پدیده ایشان و متواضع ترین مردمان باشد از برای خدای  
 تعالی و مطیع ترین خلق خدا باشد و امر و نهی و مستحبات و بدعت  
 باشد تا آنکه اگر دعا کند بر سنگی که شکافته شود بر آینه شکافته شود سلاج  
 پیغمبر خدا هم نزد وی باشد و شمشیر و الفقار نزد وی باشد و صحیفه که  
 در او اسماء شیعیه است تا روز قیامت و صحیفه که در او اسماء  
 اعدای اوست تا روز قیامت و نزد او باشد جامه و آن صحیفه  
 است که طول آن هفتاد و سه است و در و است آنچه محتاج اند بآن  
 ولد آدم و نزد او است جعفر اکبر و جعفر صغیر که مشتمل بر همه علوم است تا  
 ارزش خراشید بوسید و نزد او است صحیف فاطمه علم روایت کرده  
 شده از خاندن ابی البقیع که است سئوال کردم از امام همام  
 علی بن موسی علم آنکه مردمان کمان میزنند آنکه در زمین ابدال می باشد این  
 ابدال چه است گفت امام فرمود از است گفته اند این گروه اوصیاء اند که در  
 نده است خدای عز و جل ایشان را بدلی انبیای آن زمان انبیاء را ختم  
 ختم کرد بحضرت محمد که خاتم انبیاست و ایشان را از دنیا بیرون برد  
 و روایت کرده است از امام همام ابو الحسن علی بن موسی علم مذمت کرده  
 غلات و مفوض و تکفیر و تحلیل البیان و تفسیر از ایشان و از  
 آن کسان که ایشان را دوست دارند و فرمودند که اگر کسی از این  
 المؤمنین عالم و او را معبود خود دانند پس از بول و غایط او از جمله  
 ضالین است و امیر المؤمنین علم فرمود تجاوز نمکند از من و از من و غلو



بغرض این سؤال امام عا فرمود ضرورت است یحیی را آنکه خبر دهد از امامان  
خود بآنکه ایشان دروغ گفتند بر نفس خود یا راست گفتند پس اگر کمان برد  
آنکه ایشان دروغ گفتند پس شایسته امامت نباشد دروغ گوینده و اگر  
کمان برد که ایشان راست گفتند پس بتحقیق که اول ایشان گفت باطل کند  
عقد خلافت را از برای من کرده اید پس بتحقیق که من بهترین شما نیستم در  
حال آنکه علی بن ابی طالب عادل در میان شماست و دوم ایشان گفتند یعنی  
که با بوبکر لعین کردیم کاری نه از روی دانش و قائل بود پس هر آنکس که  
باز کرد بمثل آن کار پس بکشید او را بخدای سو کند که راضی نشده است  
از برای کسی که بمثل آن باز کرد مگر بکشتن پس آنکس که بهترین آن مردم  
نباشد و بهترین نیست مگر بصفات کمال و از انجمله جهاد است و دیگری  
فضایل علمی و علمی و این صفات در موجود نیست و کسی است که بدعت  
با اذن از راه دانش و تأمل است و واجب است قتل کسی که اقدام آن نماید  
چگونه قبول تواند عهد او را از برای خلافت غیر او ان سخن را از برای  
این عرض میکردم باز اول ایشان بر من میگفت بتحقیق که مرا شیطان است  
که می پوشاند دل مرا پس هرگاه که مرا از راه حق بگردانید مرا براه حق آوردید  
و هرگاه که خطائی کنم مرا ارشاد کنید پس ایشان امام و خلیفه زمان نتواند  
بود اگر راست گویند و اگر دروغ و چون نزدیکی ازین سؤال جوابی نبود

خاموشی افشا

خاموشی اختیار کرد ماعموئی لعینی از حسن این کلام تعجب بسیاری نمود  
و گفت ای ابوالحسن در روی زمین کسی باین خوبی سخن نتواند گفت  
روایت کرده اند از امام همام ابوالحسن ع که فرمود فاضلترین عبادی  
که ذخیره آخرت باشد حمایت عالمی است از محبتی و موالتای ما امام  
خود را از برای روزی فقر و فاقه و مسکنت او بآنکه فریادری کند  
در دنیا مسکینی را از محبتی و از دست ناپسی دشمنی خدا و رسول  
خدا طبرجند این عالم در روز قیامت از قبر بر خیزد و ملائک  
صفها زده باشند از قرا و تا آنجا که مکانی او است در بهشت پس برآ  
رند او را بر بالهای خود و گویند خوشحالی تو ای دافع کننده کفایت از  
ابرار و ای نفع کننده از برای گروه اختیار را بر ما اند او را به  
مکانی او و در فردوس اعلا و باستانی که سبق ذکر یافت مرور  
است از امام همام ابی محمد حسن ع که گفت روزی مردی  
آمد بجماعت امام ابوالحسن ع و گفت ای پسر رسول خدا ۱۲  
امروز چیزی عجیب مشاهده کردم دیدم مردی را که در پیش امام بود و  
انگشتها را محبت و موالتای ما امام همام را در دست داشت و میگفت  
می نمود امروز دیدم که خدای عز و جل مرا از راه حق بگردانید مرا براه حق آوردید  
و هرگاه که خطائی کنم مرا ارشاد کنید پس ایشان امام و خلیفه زمان نتواند  
بود اگر راست گویند و اگر دروغ و چون نزدیکی ازین سؤال جوابی نبود

خیر الله من بعد رسول الله ص



ناری میکنند به توبه او و تفضل او ابابکر ملعون را بر علی بن ابی طالب  
ترشح میداد امام عارف فرمود که چون خلوت شود اعاده کنی این سخن را  
چون خلوتی یافت اعاده سخن نمود امام عارف فرمود من تفسیر نکردم از  
برای تو معنی کلام آن مرد را در حضور انجمنی که حاضر بودند زیرا که مکره  
میداشتم آنکه جماعت این سخن را نقل کنند و مردمان به تقیه او برسند ایضا  
و اعانت باید از مخالفان نکفت آن مرد که بهترین مردمان بعد از رسول خدا  
خدا صلوات الله علیه و آله است تا تفضل نهاده باشد ابوبکر لعین بر علی بن ابی  
طالب علیه السلام و لیکن گفت خیر اناس بعد رسول الله اما ابو  
بکر ملعون منادی کرد ایند تا رضای آن گروه پهلایان را بدو از تر  
ایشان ایمن گردد و گردانیدند، خدای تعالی این تورات را از حق  
از برای شیعه و مجانبان الی محمد باستانی مذکور است و مرویست  
از امام عارف ابی محمد الحنفی العکری علیه السلام که چون امام ابوالحسن علی بن  
موسی علیه السلام در مقام امامت و ولایت متمکن گشت گروهی بدرگاه  
محل امام آمدند و از حاجبها بآنستد عا کردند بجلوس سامی  
امام عارف درآیند و گویند ما شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام چون التماس  
ایشان بعرض رسید امام عارف فرمود که ما را شغلی هست ایشان  
بازگشتند و روز دیگر همچنان دستور دیدند تا ماه بروز  
حاضر میشدند و جواب به یک قاعده میافتنند و باز میگویند  
به ناامیدی و از وصول شرف خدمت امام عارف به حاجبها

گفتند

گفتند که باو نمیدانم ما شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام و شما نیست میکنید با دشمنان ما ابوالفضل  
آنکه ما شیعه را از محبت شما این توبه را بگویم و اگر خدای عز و جل  
مردمان را بخواهد از محبت شما ببرد و شما را رسیده است امام عارف فرمود در خدمت  
دیده بیایند چون بمجلس رسید و سلام کردند جواب نیاقتند و بعد آنکه ایضا  
دند در خدمت نشستند و نزد میرای ایستاده گفتند ای پسر رسول خدا  
ما این چه نجاست است بعد از آن همه نجاست ما را چه هستی ما بدست بعد از  
این همه استیضاح فرمود که باید بدانند آنچه شما میرسد از عمل  
شما است با آنکه عارف در بسیاری واقعات من اقلیدان کردم مگر  
بمخداوند علی و سلام و تحیات و با امیرالمؤمنین و با باطن طاهرین خود علیهم  
السلام ایشان را در محبت خود انداخته و من اقلیدان کرده ام از برای  
همه عذاب کرده اند این امام عارف فرمود از برای آنکه شما خود را شیعه امیر  
المؤمنین علی خوانند و او را شیعه امیرالمؤمنین علی امام شناسی و امام عارف  
و سلمان و ابوذر و غیره را شیعه میگویند که مخالفت نکردند هیچ  
امری از او و امران حضرت با او و در پیشه اعمال نمیافتنند و اکثر فرایض  
و در تعظیم برادران خود و تعظیم شما به تقیه میکنند انچه تقیه و عیب  
است بر شما و ترک میکنند آنرا در مقام و خوب تقیه پس اگر گویند که ما  
دوستان و موالیان شما هستیم و دشمنان دشمنان ایشان این  
سخن را انکار کنیم از شما عظیم و منزلتی شریف است که دعوی







حقیقت حشر را و بر اید المومنین فی هر روزی مومن علیه الله نعت قرار  
سخن بر اینست هرگاه که کسی خوار مید یا بیند بر قیامش نیت در سرش  
بر آن قرار گرفت که یحیی بنیسم الهم فی فراق زان لبور متقی ابو جعفر علیه  
السلام سند در میان علم و سنتش که بعضی مستفاد است از ابو جعفر علیه السلام  
در جواب آن عاقل را یحیی بنیسم الهم درینهم و عددی با سوالی تقیید نمودند  
نزد مومن علیه السلام آمدند و التماس نمودند که روزی بر سر اینهم تقیید  
نماید و امر کنند با اجتماع رز با ب خصموس در روز تحقیق و اینهم حاضر مومن  
بودی و در آن روزی که تقیید کرده بودند اجتماع عظیم در آن روزی که تعیین  
کرده بودند اجتماع عظیم در آن روز واقع شد و ابو جعفر علیا مجلس درآمد  
و در آن وقت نه ساله بود و ابو جعفر را ام بر مندی که معینی نموده بودند  
بآن قرار متمکن شد و یحیی بنیسم الهم را در مقابل بجای دادند و مومن یحیی  
بن اکتهم را رخصت داد که سوالی کند از ابو جعفر علیا پس یحیی بن اکتهم گفت  
که جان من فدای تو باد چه گوی در حق محرمی که بکشید صیدی را چه کفار  
بر و نه آید ابو جعفر علیا فرمود آیا آن محرمی که کشته است صیدی را در  
جای یاد محرم و آن عالم بوده بحرمت صید یا جاهل و عهد گشته یا از راه  
خطا و آن کشته شده بنده بوده یا آزاد و کویک بوده یا بزرگ و صید از  
مرغان یا سرنده بوده یا از حیوانات چرنده صرار داشت سر فاعل خود  
یا از کرده دشمنان کشته و این قتل صید در شب بوده یا در روز و از  
بهره بسته بود یا بجهج یحیی بن اکتهم از بسیاری احتمالات سخن  
متحیر ماند و آثار بر شانی و عجز بر ناصیه و بر اهل مجلس ظاهر  
گشت و لکن فی در زبان یحیی بدید آمد مومن گفت محمد و عباس  
فرزادند

خداوندی را بر عطای این نعمت و توفیق بر راستی و درستی رای من  
نظر بجانب مر خود افکند و گفت اکنون بر شما خوار شد درستی تدبیر اندیشه  
من بعد از آن با ابو جعفر علیا گفت خطبه کن از برای نفس خود دخترم را ام الفضل  
ام ابو جعفر علیا بعد از آن و عباسی خداوند تعالی و درود بر سپید انبیا و صلوات  
بر آل و عترت اصفیا فرمود محمد بن علی بن موسی خطبه میکند ام الفضل دختر  
عبد الله ما مومن را که در عقد نگاه آورد بهره جدۀ او فاطمه علیا دختر رسول الله  
که آن بانصه در هم نقره نیکو خالص رایج در نکاح من در میا آورد او را ماه و نه  
انگاه ماه مومن گفت ام الفضل دختر خودم را در نگاه ابو جعفر علیا در آوردم  
بمهری که مذکور شد ابو جعفر علیا فرمود قبول کردم نکاح او را از برای خودم  
انگاه ماه مومن گفت که مردم را بر کس بجای نمودن نشاند و خادمان خاص  
کرد اند خرفه را که در آن غایبه و عطریات بود اهل مجلس بیام و محاسن  
معطر ساخته اند بعد از آن اصناف اطعمه و انواع اشربه حاضر گردانیدند  
و بر کس را جایزه عطیه و هدیه فرمودند حال او بود نمودن اهل مجلس  
متفرق شدند و بغیر از خاوری و کسی نماند مومن گفت یا ابو جعفر علیا  
که بان من فدای تو باد اگر بان کنی فقه انچه تحصیل کردی از وجوه قتل  
صید محرم تا بداند مردمان و متدینان از آن فایده گیرند وضع منی  
باشد ابو جعفر علیا فرمود محرم چون کسی آورد صید ببرد در محل و آن صید از  
ظاهر باشد و از کبار کفار کور فندی باشد و اگر در حره او را بقتل



هرگاه که بیاید شما را حکایتی از من پس عرض کند مرا بکتاب خدا و سنت رسول خدا  
 پس آنچه موافق کتاب و سنت باشد فرا گیرد و آنرا آنچه مخالف کتاب و سنت باشد  
 از آن بگذارد و فرا بگیرد و این خبر موافق کتب خدا و سنت نیست زیرا که حق تعالی میفرماید  
 وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ وَنَعَلِمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْإِزْدِ  
 نوردید یعنی بر آنکه بتحقیق که آفریدیم ما آدمی را و میدانیم آنچه در دل او در می آید و ما  
 نزدیک تریم با او از رگ کردن او با و چگونه تواند بود که رضا و سخط ابو بکر یعنی پوشیده  
 باشد بر حق تعالی تا سؤال کند از آنچه پدید پوشیده باشد از ابو بکر یعنی باز گفت یحیی  
 بن اکتام که روایت کرده است آنکه مثل ابو بکر و عمر علیهم السلام و میکائیل و جبرئیل و  
 است ابو جعفر فرمود جبرئیل و میکائیل علیهم السلام دو ملک مقرب اند که هرگز نافرمانی  
 حق تعالی نکردند و از طاعت حق تعالی بیرون نرفتند و ابو بکر و عمر علیهم السلام در بیشتر  
 اوقات مشرک و بت پرست بودند پس محال باشد که تشبیه کنند ایشان  
 را به جبرئیل و میکائیل علیهم السلام باز یحیی بن اکتام گفت روایت کرده اند که  
 پیغمبر خدا فرمود ابو بکر یعنی و عمر ملعون دو تا سید پیران اهل جنت اند و این  
 سخن چه میگوید ابو جعفر فرمود صدق این خبر از محالات است زیرا که اهل  
 بهشت همه ایشان جوانان اند و در میان ایشان پیران نمیباشند این خبر را  
 بنی امیه وضع کرده اند در برابر چیزی که مرویست از پیغمبر خدا ص که فرمود حسن  
 و حسین علیهما السلام سید جوانان اهل بهشت اند باز یحیی بن اکتام گفت روایت  
 کرده اند عمر بن الخطاب یعنی پیران اهل بهشت است ابو جعفر فرمود این  
 سخنی است محال زیرا که در بهشت ملائک مقرب هستند و در بهشت آدم و  
 نوح و ابراهیم و محمد و هم انبیاء و اوصیاء علیهم السلام هستند بنور ایشان  
 روشنی میرسد

روشن نیست و بعد یعنی ملعون روشن است باز یحیی گفت مرویست آنکه سکیه ناطق  
 میشود بزبان عمر یعنی امام ابو جعفر فرمود هر چند فضل عمر یعنی بسیار است اما ابو  
 بکر ملعون از او افضل است و او بر بالای منبر میگفت بتحقیق که مرا شیطانیت  
 که پیشوایان دلی مرا پس هرگز که میل کنم با و پس با صحت آوردید مرا باز یحیی بن  
 اکتام گفت روایت کرده اند که پیغمبر خدا ص فرمود که اگر من مبعوث نمیشدم به  
 نبوت و رسالت عمر خطاب یعنی مبعوث میشد ابو جعفر فرمود کتاب  
 خدا راست میگوید و دروغ نمیکوید اینجا که میگوید و اذا اخذنا من الغنای  
 میناقضهم و منك و من نوح فرا گرفته است خدای تعالی عهد و میثاق را از  
 پیغمران و از نوح پس چگونه تواند بود که تبدیلی کند عهد و میثاق خود را با آنکه  
 انبیاء هرگز چشم بر هم زدنی شرک بخدای تعالی نیاورده اند و چگونه برانگیزد  
 به نبوت کسی را که در آن اوقات شرک بخدای تعالی آورده باشد پیغمبر خدا  
 ص فرموده باشد که من پیغمبرم و آدم در میان آب و گل بود یحیی بن اکتام  
 گفت روایت کرده اند پیغمبر خدا ص فرمود هرگز و یحیی از منی در توقف  
 نیفتاد مگر که کجایان بردم که و یحیی برال خطاب فرود خواهد آمد امام  
 فرمود محال است که پیغمبر خدا را شک در نبوت خود واقع شده باشد و  
 حق تعالی فرمود اللَّهُ يَصْطَلِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ الْإِنسَانِ  
 خدای تعالی بر میگزیند از ملائک رسولانی را و از مردمان بر می  
 گزیند پیغمران را پس چگونه ممکن باشد که این تعالی کند به نبوت از  
 کسی که بر کذیده او را از برای نبوت بکسی که شرک بخدای تعالی  
 آورده باشد باز یحیی بن اکتام گفته از پیغمبر خدا ص مرویست که فرمود  
 اگر عذاب نازل میشد بر آنکه نجاست نمی یافتند از عذاب مگر نجاست







سبب است و مثلی که زده اند از برای جبر همچو مرد است که او را غلامی باشد که  
او را قدرت و دست رسی بر هیچ چیزی نباشد از اموال دنیا و داند خواجهم  
و این حال را و باین حال امر کنند او را خواجهم او که بازار رود و از برای او  
متاعی بخرد که بر بهای آن قدرت ندارد و هیچ کس آن متاع را با و بی بهای  
نخواهد داد و چون بازار رود و آن متاع را نیاورد و او را عقوبت کند  
و این خواجهم گوید که من در اندام عادل و با انصافم و ظلم بر احدی نمیکنم این سخن  
را از و مسموع نتوان درشت زیرا که آنچه میکند عینی جور و ستم است و کذب  
و خود میکند بعمل خود و خدی تعالی از چنینی عملی مقدس و منزله است باز  
امام ع فرمود اما تفویضی که ابطال کرده است از حضرت صادق ع قول  
قابلی است که میگوید خدای تعالی تفویض کرده است به بنده کانا اختیار امر و  
نهی خود را و ابطال کرده در حق ایشان و تدبیری در اختیار کردن و نکردن امر او  
و نهی را از برای او ننموده و در بین مخام کلام دقیق است که بغور آن نمیرسد  
و وقت آن را در نمی یابد مگر ائمه دینی از عزت خیر المرسلین و این سخن حکما  
دقیق آن است که میگویند اگر تفویض کرده باشد خدای تعالی اختیار امر و  
نهی خود را به بنده کانا بطریق ایهمال بر آئینه لازم باشد او را که رضاداده  
باشد یا آنچه اختیار کنند بنده کانا او مستوجب شوند بآن ثواب را یا  
عقاب را و این سخن به یکی از دو معنی است باز میگردد یکی آنکه بنده کانا  
غالب آید بر خدا

غالب آید بر خدا و الزام کنند او را بر قبول اختیار ایشان خواه مرا داد او  
باشد و خواه نه بر آئینه دهنی و سستی در امر بر او لازم آید و دوم آنکه باشد  
خدای تعالی که اراده او قاصر باشد از بنده کی فرمود ایشان با آنکه اختیار  
کنند امر و نهی کسی و وفق بر اراده او مثل تفویض مردی است که بجز بنده را از امر خداوند  
برادر او و بر و نهی او... و بنده که عباد الله اوق در وقت و حکیم است پس امر کننده بنده  
و نهی کننده و عباد الله است و بنده بر آن است و فرایدار و بهم دهد او را بایم عقوبت و فرمانی  
پس مخالفت کند بنده و نهی است و فرمان بردار نکند او امر و نهی او را و بر او از خود  
باشد و چون خواهد بر مخالفت و نهی او اطلاع یابد بنده گوید که مرا اعتد کردم بر تفویض تو امر را  
چنانچه میسر بود کردم و از خود برخاستم و از تو تفویض گرفتم از برای آنکه عباد الله  
اجتماع تفویض و تنفیص عباد الله لازم است که هر دو آنست که کانا می بردند خدای تعالی تفویض کرده است  
فعل امر و نهی را به بنده کانا تفویض است زیرا که خداوند توانی است و واجب گردانیده است بر خداوند  
قبول را آنچه بنده کانا کند از امر و نهی او پس امر و نهی خداوند است از امر علیه السلام فرمود تحقیق  
که خداوند آفرید خلقت بقدرت غنی و پاک گردانید این را از دست طاغوت بجزیرت که به آن امر و نهی  
فرمود و قبول مرگ از این پیوسته امر و نهی او و در آن امر مشعشع از بندگی و مرگ است  
اختیار در آنچه امر مرگ کند به آن و نهی مرگ کند از آن امر مرگ کند و نهی مرگ کند از آنچه  
مکرده است و ثواب میدهد و عقاب میگرداند و هر کس که عباد الله است بنده کانا تفویض است



از نزد و اتباع او و در اجتناب از معاشرت او از هر آنکه عادل و بار اصف است اختیار  
 با او است بر هر کس که در آن معاشرت کند و خود بر کفر و مجرمانه از هر آنکه عادل و بار اصف است  
 اگر توفیق دهد و اخبار را بر او بگوید و اینست که اخبار کنند و قریش از هر آنکه عادل و بار اصف است  
 بن این است و مسعودی شقی را بر آن که از قریش فخر از محمد صلی الله علیه و آله بودند و ازین  
 جهت مکه را در آن روز از قریش علی اجل من القریین عظیم بغیر جوارش ده قند  
 قران بر روی که بزرگ ازین دوده که در وی یافت شد مراد این که هر شخصی که و این فوکی است پس التوکل  
 نه جبر است و نه تقوی و خبر داده است ما را باین سخن امیر المومنین علیه السلام چون سوال کرد از رعیت  
 بن ربیع پس از استقامت امیر المومنین علیه السلام فرمود یا تو مالک شد استیلاست یا خدا آن  
 پس خاورش نه عباد بن ربیع امیر المومنین علیه السلام فرمود اگر عباد بن ربیع کسی عبادی که بگویم امیر المومنین  
 علیه السلام فرمود بگو که مالک شدیم از انجای که مالک استیلاست که داند از او است و اگر بگوید  
 از تو است است پس آن از ابتداء و معنی او است او مالک است آن خبری که که آن مالک کرد و دیده است  
 ترا و مالک است آن خبری که قادر گردانیده است تر با آن آتشیده آنچه مردم از خدای تعالی طلب میکنند  
 حولت انجا که مرگند لاحول و لا قوه الا بالله مردم را بگویند که این است امیر المومنین  
 علیه السلام یعنی نیست هیچ وقت ما را از آنکه دشت نفس از محبت خدا مگر از محبت خدا هیچ وقتی  
 نیست ما را بر طاعت خدا مگر چون ویاری خدا در حال بل بر خاست و پای امیر المومنین علیه السلام  
 بوسه داد و شکر کردی هدایت بخیرت بقدیم رسیده باز لام علیه فرمود پس اگر فایز کویست  
 معنی فایز که بصل من لیساء و بعلی من لیساء یعنی خدای تعالی که همراه میکرد اندکس که خواهد

و را نماید کس را که بخاطر امام علی فرمود بر مجاز این آیه دو معنی متصور است یکی  
 آنکه اخبار کنند حق تعالی با آنکه وی قادر است بر هدایت آنکس که خواهد و بر ضلالت  
 لت آنکس که نخواهد و اگر اخبار ایشان را بر یکی از هدایت و ضلالت واجب  
 نکرد و از برای ایشان توفیق و عقاب و معنی دوم آنکه هدایت از حق تعالی  
 شناسیدن را به خبر است هر دو مان مانند آنچه حق تعالی فرمود و ما نشمونه  
 عهد بنا هم فاستجبوا لعهی علی المهدی یعنی اما قوم نمود پس راه نمودم  
 غالبان را پس ایشان خبر کردند که راهی بر هدایت و این آیه از قرآن است قرآن است  
 نه از حدیث قرآن که پی روی قایم بر آن است واجب است و لازم باشد روایت کرده اند  
 از عده زیادی که گفتن متوکل را از هر داند نذر کرد که اگر حق تعالی او را از مرگ بجا دارد  
 مال سپارد در راه خدا تصدیق نماید چون ازین در خط خلاصی یافت از فقره آن سوال کرد که  
 انداز مال سپرد چند است پس اختلاف کردند در آن بعضی گفتند ده هزار درهم است و بعضی  
 گفتند صد هزار درهم است حقیقت و ابروی منتهی است بیک از نزدیکی وی گفت که جواب  
 از برای این سوال با ورم چه بود و بگویم متوکل گفت ترا ده هزار درهم عطا کنم و اگر جواب  
 نیا بگویم تو ده صد هزار تا زیاده از آن گفت این را در حق من پس نزد امیر المومنین علیه السلام  
 آمد صورت واقعه باز نمود و از خدا مال بسیار سوال کرد امیر علیه السلام فرمود هشتاد و ده هزار  
 کند آن شخص نزد متوکل آمد و آنچه شنیده بود بآوی گفت متوکل در آن تیر ماند و وی گفت باز



آیا حق تعالی فرمود یا ایها الذین امنوا ای آنانکه ایمان آورده اند اذ اقبلکم  
تفسیر حق تعالی فی المحاملس فافسحوا فیفسح الله لکم هرگاه که گفته شود از  
برای آنکه که گفته کرد اند در محاسنی خود کثاده کرد اند تا کثاده کردند  
خدا ای ای از برای شما امور شما و اذ اقبل لکم الفتن و هرگاه که گفته شود  
از برای شما که در شویید از برای خود پس در شویید از برای خود تا کثاده کرد  
برادران شما فی حق الله الذین امنوا فافسحوا فیفسح الله لکم هرگاه که گفته  
آورده اند از شما و الذین امنوا فی حق الله الذین امنوا فافسحوا فیفسح الله لکم  
علم و دانش را برایتان برکنان که عزیزان اند پس در شویید از برای خود تا کثاده  
بروین عزیز عالم عینا که در شویید از برای خود تا کثاده کرد اند از برای خود  
باشد و در حال برکنان که در شویید از برای خود تا کثاده کرد اند از برای خود  
آنکه که اهل علم اند و آنانکه اهل علم باشند پس چگونه انکار میکنند برافراشته قدر این عالم  
پس تحقیق که در همه کس فی حق الله الذین امنوا فافسحوا فیفسح الله لکم هرگاه که گفته  
هر آنکه فاضل است از هر آنکه که در شویید از برای خود تا کثاده کرد اند از برای خود  
و عزت دادی بر آنان که در شویید از برای خود تا کثاده کرد اند از برای خود  
آنان که فاضل تر بودند در نسب نام الله السلام فرمود سبحان الله اباعیسی که در شویید از برای خود  
تا ابعیسی علیه السلام بود که از قبله ستم بود لا یعبده علیس قدست علی علیه السلام اختار یزید و او را  
بود و عمر علیه السلام بودی اباعیسی علیه السلام درینا در مردی را که از قریش بودند در ثور و علیس که از قریش  
و عیسی بود در ثور و یزید اباعیسی علیه السلام را که عیسی بود بر کس که عیسی بود و از برای  
انکار نیست پس الزام و اقام یافت عیسی و یزید خود در کتب قابل کث و در کتب از لام عیسی

که ازین

که ازین خود علی بن محمد علیها السلام روایت میکند که فرمود اگر نه آن بودی که بعد  
از غیبت قایم ما علم علیا بودندی که مردم را بر راه ما خواندندی و اولی  
کردندی مردم را بجا و برگردانیدی از طریق حق و راه صواب ما به جهت  
خدا انگور و شبه مخالفان را و نجات دادندی ضعیفان و دست ایشان را  
از دامنهای شیطان و از مجادله و محاصره نواصب نمادندی و احدی  
مگر که مرتد میشد از دین خدا لیکن ایشان را آنکه اندک اندک میدادند  
عنان دلهای ضعیف شیعه ما را همچنانکه نگاه میداد صاحب کشتی  
مسکان کشتی را این گروه فاضل تر اند نزد خدای عزوجل فصل  
در احقی حق امام امام ابی محمد الحسن بن علی العسکری عا در انواع مختلفه  
از علوم دین روایت کرده شده است از امام امام ابی محمد الحسن بن علی العسکری عا  
باستادی که سبق ذکر یافت در تفسیر قول حق تعالی فافسحوا فیفسح الله لکم  
و علی علیه السلام و علی ابیضا و هم غشوا و یعنی مهر نهاده است حق تعالی  
بر دلهای کافران و بر چشمهای ایشان پرده کوری است و اهل عذاب  
عظیم و مرایان راست عذاب بزرگ آنکه فرمود یعنی حق تعالی نشانی  
و علامتی میکند بر دلهای ایشان که باین علامت و نشان ملائک بدانند  
که ایشان ایمان نیاوردند و صراحت بفرموده اند و همچنین بر گوش علامت  
مست و نشانی حق ناشنیدن ایشان نهاده تا ملائک را باین معلوم  
شود که ایشان در استماع حق عناد نموده اند و بر چشمهای ایشان علامت  
کرده که از آن علامت معلوم ملائک شود که ایشان فاضل تر اند و اولی ذات و  
صفات حق تعالی نمیدانند و کشته اند مشابیه شخصی که بر دیده او پرده  
باشد که آنچه در برابر ایشان باشد نتواند دید و امر حق تعالی از غیبت



و ف د س ر ه هت و مبر است از مطالبه بنده کان مانجه منع کرده باشد ایشان  
را بقهر و استیاده از کردن آن و مر ایشان راست در آخرت خدایی که از برای  
کافران مهیا و آماده شده در دنیا نیز خدایی که از برای صلاح حال آنکه  
صلاح او را خواهند تا اختیار راه حق و صواب نماید از برای ایشان  
آماده است با خدایی که از برای استیصال ایشان باشند تا عدل و حکمت  
او ظاهر گردد در روایت کرده است از امام ابو محمد عسکری علیه السلام به  
اسنادی که سبق ذکر یافت در تفسیر قول حق تعالی **الَّذِينَ يَجْعَلُونَ لِكُلِّ**  
**دَفْنٍ فَوَاشٍ** یعنی آن خداوندی که گردانیده است از برای شما زمین  
فرانی که برومی نشینید و میخوانند و از جای بجای میگردند فرمود در  
آن است که گردانیده است زمینی را ملایم طبایع و موافق ابعاد شما  
نگردانیده این را بسیار کرم بسی بوزانند اندر آن شما و نه بسیار سرد  
تا خشک کند و منجمد گردانند بدنهای شما را و امرا بوی تنندی نداده  
تا صداع آورنده شما باشد و بسیار بد بونگردانیده تا موجب هلاک  
شما گردد و بسیار نرم نگردانیده همچو آب تا سبب غرق شدن شما باشد  
و بسیار محکم نیا فریده که مانع عمارت و زراعت و دفن مرده کان شما باشد  
بلکه او را بنوعی گردانیده که شما را از آن این منافع متصور است گردانیده  
است در روان مقدار غما که ابدان شما و عمارات شما را نگاه تواند داد  
شت و آن مقدار زمینی در آن مخلوق است که منقاد شما گردد و شما را در

عماران و زراعت

عمارت و زراعت و قبول شما بعد از آن فرمود **وَالسَّمَاءَ بَنَاءً** یعنی دیگر گردانیده  
است امارا بنای از برای شما و سقفی بر بالای سر شما میگردانند بر سر شما آفتاب و ماه  
و سیاره را از برای شما بعد از آن فرمود **وَالْأَرْضَ لِنَارِ السَّمَاءِ مَاءً** یعنی فرو  
فرستادیم ما از آسمان آبی را که آن باران است که از جانب آسمان می آید و  
بر کوهها و بلندیها و کودکها قرار میگیرد و بتدریج بمنزروعات شما می آید و بدفعات  
باندازه که مصلحت شما باشد فرو می آید نه یکبار که موجب خرابی خانههای و  
باغات و مزاروعات شما باشد بعد از آن فرمود **فَاخْرِجْ لَهُ مِنْ الثَّمَرَاتِ**  
**ذُرْقًا لَكُمْ** یعنی پس پروان آورد بان آب میوهها را از جهت روزی شما فلا  
**يَجْعَلُ اللَّهُ** انداد آبی پس میگردانند از برای خدای تعالی هیچ مانند ی را  
از بطنها که عبادت کنید آنها را و حال آنکه این بطنها نمی بینند و نمی شنوند و ادراک  
هیچرا نمیکند و توانای بر هیچ کاری ندارند و انتم تعلمون و حال آنکه شما میدانید  
نید که ایشان باین صفات اند و اینچنین انعام و احسان بزرگ از ایشان  
نمی آید و روایت کرده است باسنادی که ذکر آن گذشت از امام ابو  
**الحسن العسکری** علم در معنی قول حق تعالی **وَسَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَكُمْ**  
**بِآيَاتِهِ** امانتی یعنی بعضی از موهبتها را ایمان اند نمیدانند کتاب را مگر روزی  
آنکه از مژغوب است با هم که در پیشه یعنی هم چنان دارند پروان رند و نمیدانند و نمیدانند  
رند نمیدانند که پروان که فرود آمده است بر ایشان در زمین مگر روزی که در پیشه



او در کمال وضوح و نهایت ظهور است و همچنین است حال امت ما هرگاه که  
دانند که علماء و فقهای ایشان فاسق و سندی المعصیت اند و از برای حطام  
دنیا رعایت امور آخرت را از دست میگذارند اگر تقلید کنند چنین فقهای را در  
امردین مانند یهود مذموم است تقلید ایشان و اما از فقهای ما آنان که در محاسن  
فطرت دین کوشند و اطاعت او امر و نواهی الهی نمایند و از هوا و آرزوی  
نفس اجتناب نمایند عوام را اهلیت که تقلید ایشان کنند و این حال بعضی  
از علماء شیعه را تواند بود که با اعتقاد و ایمان درست مرکب قبایح و فوا  
حش نشدند و ملازمت تقوی و مروت بر خود لازم شمرده نه فقهای عام  
که سبب فساد ایمان و اعتقاد ظالم و فاسق اند و همچو یهود تحریف سخنان  
از مواضع خود کرده اند و دروغ و بهتان را بجای راستی و درستی نهاده اند  
از جهت جهل و قلت معرفت و نه بعضی فقهای ما که سید بدایت و راستی نباشند سخنانی  
که از ما شنیده باشند بتغییر و تحریف نمایند و بعضی سخنان دروغ بآنها میزنند و بما  
نسبت کنند تا بعضی اعراض دین و ایشان متمشی مردم و نه بعضی از نواصب که  
قادر نیستند آنکه قدح کنند در ماسطری از علوم صحیح ما را از علماء ما فرا  
میگیرند و اکاذیب و اغالیط بسیار بآنها می آمیزند که ما را از آن هیچ خبر و آگاهی  
نیست و آن سخنان را بصرفاء شیعه ما میرسانند و ما را بواسطه نقص  
آن سخنان مذمت میکنند تا ضعفاء شیعه ما را گمراه بگردانند و مضرت  
این جماعت بر ضعفاء شیعه ما زیاده از مضرت لشکر یزید علیه اللعنه و  
العذاب العظیم بر حسین بن علی است علیهما السلام زیرا که این دشمنان قصد روح

میکنند از ابدان

میکنند از ابدان و این عالمان بد که خود را مثابه شیعه ما بگردانانند و  
در صورت دوستی قصد ضعفاء شیعه ما میکنند و شک شبهه در اعتقاد ایشان  
بدیده می آورند و ایشان را از راه حق بیرون سپرد پس آنکس که  
خدای تعالی در دل او می داند که غرضی او نگاه داشتن دین و تعظیم او  
لیاء خداوند نمیکند و او را در تلبیس چنین مفسدان و توفیق مها  
جبت و معنای صادق که او را راه حق و صواب نمایند از زانی  
میدارد و او را وسیله خیر دنیا و آخرت ایشان نمیکردند بعد از آن  
امام ۳ فرمود که پیغمبر خدا ص که فرمود بدترین علماء ما آنان اند که گمراه  
میگردانند از مادی و ستان ما را و قطاع الطرق اند و مردم را از راه ما  
باز میدارند و اضعاف ما را بنام ما میخوانند و دشمنان ما را بالقاب  
مای ستانید و صلوات بر ایشان میفرستند و ایشان مستحق لعن اند و  
از ما پیژاری میکنند مستحق صلواتیم و کرامت از جانب خدا و ملائکه  
و از جانب مردمان باین امام عا کفرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بهترین  
خلق خدا بعد از ایشانند علماء اند که گفتند ای امیر المؤمنین بدترین  
خلق خدا بعد از ابلیس و فرعون و نمرود و آنان نام شما را بر خود  
نهاده اند و خود را بالقاب شما بمرسم نموده اند و منصب مقام و منزلت  
شما نموده اند چه کسانی اند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که عالمان بد اند که چون  
فدایشان را راه یافت اظهار باطله کاذبه میکنند و حق حقیقت را به تشبههای



باطل می بودند خدا ای تعالی در حق ایشان میفرماید اولئك ملعونهم الله و  
ملعونهم الا عنوان یعنی این گروه لعنت میکنند ایشان را خدای تعالی و لعنت  
میکند ایشان را لعنت کننده گان از ملائک و مردمان روایت کرده شده  
ست باستانی که سبق ذکر یافت از ابو یعقوب یوسف بن محمد زیاد و ابو  
الحسن علی بن محمد بن سیار انکه ایشان گفتند که ما با امام ابوالحسن العسکری  
علیه السلام گفتیم انکه قوی گمان ببرند که ما روت و ماروت دو ملک اند که اخبار  
ایشان را ملائک در وقتی که عصیان بنی آدم بسیار شده بود فرستاده  
بود ایشان را بر زمین و ایشان فرشته زهره شدند و خواستند که با او زنا  
و شراب خورند و شخصی را بقتل آورند بغیر حق و عذاب کرد خدای تعالی ایشان را در جهنم  
بابل و مردمان سحر از این دو ملک می آموزند حق تعالی آن زن را مسیح کرد و بن سحر  
زهره شد امام عارفان چنانی بوده باشد تحقیق که ملائک معصوم اند و  
محفوظ اند از کفر و قبیح اعمال بواسطه الطاف حق تعالی و خداوند عزوجل در  
حق ملائک میفرماید لا یعصون الله ما امرهم و يفعلون ما یؤمرون  
یعنی نافرمانی نمیکند ملائک خدای تعالی را در آنچه امر کرده است ایشان را  
بآن و میکنند آنچه بآن امر موراوند و از این قبیل آیات که دلیل عصمت ملائک  
نیک باشد از کثرت بسیار و بعضی رست ملائک در سابق خلیفه حق تعالی  
بود در زمینی و ایشان همچو پیران و انجمن بودند در دنیا هیچ نتواند بود از ایشان  
و ایشان زن و خون ناسحق در وجود آید چنانی از ملائک نیز نتواند بود که ایشان  
در وجود آید ایشان با امام علیه السلام گفتند برین تقدیر ابلیس نتواند بود که از ملائک

باز آید

باشد امام علیه السلام فرمود البسیب من ملایک است که از جن است و حق تعالی از آن  
خبر داد در سجده فرمود گمان نیست الحسین یحیی بن یوسف بن یوسف و فقیه آن امر  
و بیک پس غمگینان کرد و پیروز رفت از سر پروردگار امام علیه السلام فرمود  
پدرم روایت کرد از جدیم زید بن ابراهیم از حضرت امام علیه السلام از آن امر  
خودش از امیرالمومنین علیه السلام از جدیم زید بن ابراهیم که فرمود تحقیق که خداوند تعالی  
راست است و یقین کرده الی محمد و آله و خاندان و پیغمبر انرا غنیمت است و خوار  
کرد ملائک مقربند و از حق زکوة در ایشان را مگر زکوة در علم حق تعالی بود و ایشان نیز  
مترکب از مرغی بودند که بیرون بردارند از زوایات ایشان و قدوه کنند و عصمت  
ایشان و مستحق عذاب و عقوبت الهی گردند گفتند یا امام علیه السلام غنیمت روایت  
کنید از برادر انکه میفرمود خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق امیرالمومنین علیه السلام فرمود  
نزد خداوند و ولایت امیرالمومنین علیه السلام بر ملائک پس ابانند جمعی از ایشان  
از قبول آن پس حق تعالی ایشان را منسج کرد ایند بر صورت صفی و امام علیه السلام فر  
مود معاذ الله این سخن در رفع رست که در رفع کویان از بر سر جنبه ملائک معصوم  
اند همچو سایر انبیا پس بگونه از ایشان کفر و قبیح اعمال در وجود آید تحقیق  
که شان ملائک عظیم و خطیب ایشان جلیل است با سند مقدم روایت  
کرده اند ابو یعقوب و ابوالحسن که از پیش سمت ذکر یافتند انکه نزد  
امام ابومحمد الحسن العسکری علیه السلام حاضر بودند که یکی از اصحاب آن حضرت  
گفت یکی از برادران ما و شیوه اهل بیت بدست جهلان عامه متلا  
و متحسین شده بود و از و شوال از امامت میبردند و اگر بولای از راه  
تقیه میداد او را سوگند میدادند باین گفت بگونه خلوص توانم شد از  
بلا ی ایشان گفتیم با تو میگویند که تو قالی که تو خلیفه حق بعد از جعفر صادق علیه السلام بود پس  
ضرورت میشود مرا که بگویم بلی چون گفتیم بلی میگویند که بگوی و الله یغنی عنک گفتیم بگو



الضیعی رضی الله عنه میگوید که روزی مبتلا شدم بمنازعه ناصبی ملعونی در  
اشنای منازعه بامن گفت ملاکت بر تو باد و اصحاب تو باد ای گروه را  
فضیان شما طعن میکنند در مهاجرت و انصار و ناسرا میگویند ایشان را و حال آنکه  
ابو بکر یعنی سابق ایشان است در اسلام و پیغمبر خدا در شب غار از آن  
جهت او را با خود بغار برد که میترسید بر او همچنانکه می ترسید بر نفس  
نفس خود زیرا که میدانست که او خلیفه خواهد بود بعد از او پس خواست  
که محافظت کند او را همچنانکه محافظت میکرد نفس خود را تا احوال دین  
اختلاف پذیر شود و بعد از او امر اسلام با او منتظم باشد و علی بن  
ابی طالب ع را در آن شب در فراش خود خوابانید چون میدانست که اگر  
کشته شود اختلاف در امر دین بیدار خواهد آمد از این جهت اندیشه از قبل او  
نداشت و از این قبل از غزوات میگفت سعد میگفت که با خود اندیشه میکردم  
که بجواب آن باطل مشغول شوم دیگر دیدم که تقیه لازم است از آن در گذشتم باز  
گفت ای گروه را ضعی شما میگویند که اول دوم منافق بودند و استدلال  
میکند به لیلۃ العقیبه بعد از آن گفت که خبرده مرا از اسلام ایشان که بطوع  
و رغبت ایشان بود یا اکراه و اجبار من اعتراض کردم از جواب این  
سخن با خود گفتم اگر کوی که اسلام او بطوع و رغبت میگوید پس ایمان ایشان  
از راه اتفاق نبوده باشد و اگر کوی که اسلام ایشان بکراه و اجبار بود  
میگوید که در آن وقت اسلام را قوت و شوکت نبود تا اسلام ایشان اکراه  
بوده باشد.

بوده باشد رجوع کردم از این محاصره با خشنی که حکرم از غصه آن پاره پاره  
خواهست شد و درین حال طوماری بر گرفتم و چهل و چند مسئله از مسائل  
عامه مسئله در آن نوشتم که بجواب آن بر حقه پوشیده بود و خواستم که  
انرا بمصاحب مولی و امام خود ابو محمد الحسن العسکری ع یعنی احمد بن  
اسحق که در آن وقت در بلده قم بود رسانم و چون بمنزل او رفتم گفتند  
از شهر بیرون رفت در عقب او رفتم تا با او رسیدم و طومار را باو دادم  
که انرا بجواب رساند گفت بیانا با اتفاق بر من رای رفتم بعد از آن بدو  
لست برای امام ع آمدم در عقب دخول طلبیدم رخصت یافتیم و بجلال خود آمدم با  
احمد بن اسحق انبان بردم پرده پرده بروی او پوشید و در آن انبان  
سیصد شصت کیسه بود که در آنها طلا و نقره بود که مهر صاحبانش در آن  
کیسه های بود که فرستاده بودند چشتم من چون برخاستم انرا نور امام ع افتاد  
روی در نظر من آمد همچو بدر میزد و بر بالای زانوی آن حضرت پستی دیدم  
نشسته که منابه مشتری بود در حسن و جمال و برفق مبارکش و کیسوی  
بود احمد اسحق در انبان در نظر امام ع با پسر خود بگفت دو کیسه بمهر صاحبان  
بیرون آورده امام ع با پسر خود گفت که مهر از کیسه ها که هدایای شیعه و موافقان  
ایان تو است بردار پس گفت ای مولای من کی روا باشد که دست پاک  
مطهر را بمهر ایاء رجس و اموال نجس ایشان بیالای امام ع فرمود ای  
احمد بن اسحق یک یک از این کیسه ها بیرون آور تا او تمیز حلال از حرام آنها  
نماید احمد بن اسحق حقه بیرون آورد صاحب الامر ع فرمود این کیسه



از فلان بن فلان است که در محله فلان از محلات قم ساکن است و مشتمل است  
بر شصت و دو اشرفی چهل پنج اشرفی از آن بهاء اندری است از میراث  
باورسیده بود و قشقه از بدل اجاره زمین است غصب کرده از برادر  
خود و این مبلغ بواسطه آمیزش آن باین مبلغ حرام گشته و ما را  
بان توهین نیست و هر یک از کسها که بیرون میاورد صاحب الا میراث  
حقیقت حال آنرا باز می نمود و آمیزش هر یک بجلال و حرام که داشت  
باز نمود و میفرمود و امر میکرد که آنرا بصاحب آن باز دهد و چون آمد  
بنی اسحق حکایات او بانجام رسید و رخصت یافت که بمنزل خود رود  
نماید امام هم ابو محمد بجانب من توجیه نمود و گفت ای سعد چه چیز  
ترا باین بلاد آوردی گفتیم بجانم فدای تو باد اشتیاق خدمت حضرت امام  
مرا باین بلاد آورده فرمود که آن مسایل که در آده آن داشتی که تحقیق  
نمائی سئوال کن از قره العینی من تا هر یک را جواب شافی بخاطر آن  
نماید گفت ای مولای من و ای پسر مولای من روایت کرده اند از برای  
آنکه پیغمبر خدا ص کرد و تلاق زمان خود را بدست امیرالمؤمنین ع تا آنکه  
امیرالمؤمنین ع در روز جمعه شخصی نزد عایشه ملعون فرستاد و گفت فتنه  
در میان اسلام انگیزی و راه حق بر عوام و ضعفاء امت پوشیدی و فرزندان  
را در معرض هلاکت در آوردی بجهالت و نادانی اکنون باید  
که از این افعال امتناع نمائی و اگر باز نمیکردی بد آنکه طلاق ترا خواهم  
داد خبر ده مرا ای مولای من از معنی این طلاق که تفویض کرده است

علی انرا

حکیم انرا پیغمبر خدا ص با حضرت امیرالمؤمنین ع صاحب الا مراد فرمود  
که حق تعالی بزرگ داشت شأن بر تان پیغمبر خدا ص و ایشان را  
امهات المؤمنین خواند و این شرفی بود از برای ایشان پس پیغمبر  
خدا ص با امیرالمؤمنین ع گفت ای ابوالحسن این شرف از برای  
ایشان باقی خواهد بود تا زمانی که ایشان بر طاعت خدای تعالی  
باشند پس اگر از دست خدای تعالی بیرون روند و بر تو خروج نمایند آنرا در میان ازواج  
من طلاق دهد و آن شرف از وی ساقط کن تا از جمله ادا فی و ازال بشد  
گفتم ای پسر پیغمبر خدا ص اصله علیه خبر ده مرا از معنی قول حق تعالی که از برای پیغمبر خود  
علیه السلام که گفته تا خلق نعلبک انک بالواد المقدس طوی یعنی بر  
کن از برای خود هر دو کفش خود را بنحیف که تو در وادی مقدس طوی در آمده و فقهای  
فریقین کمان برده اند آنکه گفتند ای موس علیه السلام زبونت مرده بود امام علیه السلام  
فرمود آنکس که این سخن بگوید بکس حرام نیست جز مرگد بکس علیه السلام در  
وقت نبوت او زیرا که رحمت الهی بر او نازل شد و آنست که باز بکس علیه السلام  
بان کفش جایز بود پس اگر باز بکس علیه السلام جایز نباشد در آن کفش جایز نبوده  
که موس علیه السلام آن کفش را پوشیده در وادی مقدس طوی میزد که آن وادی قطره و فتنه  
باشد و اگر باز جایز نبوده در آن کفش نیست جز مرگد بکس علیه السلام و حرام بود  
السلام که پوشیده و موس علیه السلام بدان چه چیز باشد در آن کفش باشد در آن کفش



چون موسی و عیسی و چون اختیار کردند ایشان و فور عقل و کمال علم اختیار  
اختیار ایشان بر منافقان واقع شد و ایشان مؤمنان اند چه موسی کلمه با کمال  
عقل و فور علم و نزول وحی بر و اختیار کرد از وجوه قوم خود معتقد نظر را  
از برای میقات برورد کار خود از آن کسان که شک در ایمان و اخلاص نبوده  
و اختیار ایشان در حقیقت بر جمعی منافقان واقع شده بود چون یافتیم که  
اختیار بر کذب کان بر سالت و نبوت واقع میشود نه بر مصلح و او کمان برود  
که مصلح است نه مفید استیم که اختیار کسی عالم السر و الخفیات نباشد  
مجاز است که اختیار مفید بر مصلح نموده باشد و اعتماد در آن باید بار صاحب  
الامر و فرمودای سعد انکس که دعوی نمود و او خصم تو بود آنکه پیغمبر مختار  
این امت را با خود بغار برد بنا بر آنکه بر مملکت او می ترسید همچنانکه بر  
مملکت نفس خود می ترسید زیرا که میدانست آنکه وی خلیفه بود بر امت  
او بعد از او و بر محافظت او اهتمام نمود و علی بن ابی طالب ع را بر فراش  
خود حرا باند بنا بر آنکه میدانست که اگر کشته شود خللی در امر دین  
واقع نمیشود و زیرا که علی بن ابی طالب ع را بدین و قایم مقام در امت  
بود جبر جواب ندادی که ایشان میگویند آنکه پیغمبر خدا ص فرمود که خلایق  
فت بعد از من سی سال خواهد بود مطابق این اعمال این چهار نفر یعنی ابو  
بکر لعنی و عمر لعنی و عثمان لعنی و حضرت امیر المؤمنین ع را زیرا که ایشان خلفاء  
بودند بر مذهب شما و چون غیبی باشد پس چنانکه ابو بکر خلیفه بود و شما نفر

دیگر خلیفه

دیگر خلیفه بودند چه این اختلاف بدیدید بهلاکت ابو بکر لعنی نه مملکت آن  
ست نفر دیگر و سبب چه بود که ابو بکر لعنی را با خود بغار میرد و شما نفر دیگر  
میکند است پس اینهم پیغمبر با ابو بکر لعنی نه بدیدید خلیفانها و ن بوده باشد در  
امت و تا که سعادت بوده باشد برایشان و اما آنچه خصم تو میگفت که  
ابو بکر لعنی و عمر لعنی مسلمان شده بودند بطوع و اختیار خود یا با کراه و اجبار  
جبر در جواب گفتی که ایشان مسلمان شده بودند بطوع و اختیار اما سبب  
آن بود که ایشان مختلطی بودند به یهود و خبر میدادند ایشان را با آنکه  
حضرت محمد ص خروج خواهد کرد و استیلا خواهد یافت بر عرب بنا بر آنکه  
در تورات و انجیل و سایر کتب منزل قصه محمد ص و ملاحم او مذکور و  
مستور بود و ابو بکر لعنی و عمر لعنی میگفتند که استیلا ی محمد ص بر عرب است  
استیلا ی بخت نصر بر بنی اسرائیل خواهد بود الا آن است که محمد ص دعوی  
نبوت خواهد کرد و او پیغمبر خواهد بود و چون ظهور کرد پیغمبر ماحم اهری  
کردند ابو بکر و عمر لعنی آن حضرت را بر شهادت که الله الله محمد رسو  
ل الله بر طمع آنکه بیا بندگان است پیغمبر و لا بیت یا شهری را یا حکومت  
ناحیه را هرگاه که مستلم شود امر او و مستقیم شود و لا بیت او و چون از  
طبع ماه یوس شدند موافقت کردند با امتداد خود از منافقان در شب  
عقیبه و سنگها در دیها تعبه کردند و از بالای کوه انداختند تا نفرت کند  
شتر پیغمبر خدا ص و آنحضرت را بیندازد و بهلاکت رساند پس خدای تعالی



نگاه داشت پیغمبر خود را از کید ایشان و قدرت نیافتند که مضرتی به پیغمبر خدا  
رسند و حال ایشان همچو طلحه و زبیر بود که بیعت کردند با امیر المؤمنین علی بر طمع آنکه  
ایشان ولایت بعضی از بلاد و نواحی باشند و چون ماه بوسی شدند از حکومت  
و ولایت بیعت را شکستند و خروج کردند تا منتهی شد امر ایشان با پنجه منتهی  
شد بان امر عهد شکنگان بعد از آن برخواست امام علی علیه السلام و الحسن العسکری  
علیه السلام از برای ادای نماز و برخواست با او قایم من الا مرحلوات الله علیها  
من باز گشتم از خدمت ایشان و نزد احمد بن اسحق آمدم و احمد را مضطرب و  
گریان دیدم گفتم چه میشود ترا گفت جامه که مولای من از من طلب نمود و به  
اختصار آن ماء مور بودم کم شده و گفتم اندیشه میکنی و بخدمت امام حقیقت  
حال را باز نمودی کنی احمد بن اسحق نزد امام علی رفت و خوشحال و متبسم باز  
گشت و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد گفتم خبر چیست گفت آن جامه در زیر  
قدم امام علی مسبوط بود و بر روی آن نماز میکرد و بعد از آن مکرر بخدمت امام  
ابو محمد رسیدم و دیگر صاحب الامر را ندیدم و در ملاقات و دواعی احمد بن اسحق  
در برابر روی امام علی برخواست و گفت ای پسر رسولی خدا منم رفتی شده  
و ما از خدای تعالی درخواه میکنیم بجز من بجز تو مصطفی و مرتضی و سید و نساء ما  
لمیان مادر تو و بحق سید جوانان اهل بهشت علم تو و برایم طاهر بن علیهم السلام  
از بعد ایشان که پدران تواند آنکه نکردند خدای تعالی این ملاقات آخر عهد ما  
ملاقات تو و چون احمد این سخن بگفت ابو محمد بگریست چندان که اشک از  
چشم مبارک

محاسن مبارک آن حضرت علی بر جامه آن ریزان گشت و فرمود ای پسر  
اسحق مبالغه درین دعا ننمای که اوقات رحلت تو بقایت نزدیک شده  
احمد زمانی بهوش افتاد و چون بهوش آمد امام علی خرقه طلب نمود  
که از برای او کفن باشد امام علی دست مبارک در زیربای علی برد که  
بروشسته بود و دوازده دینار طلا باهد داد و فرمود این را اتفاق  
کن بر خود و مراقب باشی که آنچه طلب کرده باشی بماند و خدای تعالی  
ضایع نکند و از دنیا بگذرد و نزد اسحق گفت که چون ما را خبر شد از سر آمدیم و فریب نداشتیم  
و شدیم احمد بن اسحق تب کرد آمدیم کشته خود را که در آن کاروان بویع کرد و در زیر  
سختن مرگش و وصیت کرد و وصیت نمود الفداء گفت مستغرق شوی و بخت مرا  
نشان بماند و مردم منمن شدند سعد مرگ را که هیچ طایع شد مرا از این دنیا را رسید در  
پانصد و در آن فکر کردم چون چشم کشادم کا فوراً دم امام ابو محمد علی السلام را دیدم که مرگش  
خدا شد و خبر از خبری در وی گفت شما را به تیغ زردان داد و در زیر احمد بن اسحق  
الحق را ندیدم از زنی که گفت از او بر خیزید و بدین او شنوای بشید تحقیق که او زنی  
ترنج مردم است به نزد امام علی السلام رسیدنش فعلی بعد و آن در زیر پای  
شد پس به مرد او جمع شدیم و نوچه و برادر و در غایت داده و گفتن کرده باشم  
و بدین مشغول شدیم و در حق حق و در حقیقت و مقدرات خودیم رحمت الله علیه  
مرگش از شیخ مشرفی ایبر شد و عمر که گفت است ببرد و می خوردند از این  
پیرش و فرزند و برادر و شیخ و در این شهر و در این شهر و در این شهر  
جمع است به ابو عالم گفت که ابو محمد از دنیا رفته است و تو را خبر نماند و فرقه  
را شنیدند از این ابو محمد صاحب الامر است علیه السلام و آنرا شنیده  
بعد از آن از بنو و اقربا در آن روز و در آنجا حمله فرستادند و در نظر خود  
جهنم که بود به تمامت ایشان که بعد از آن به الامام رسید و سوره  
گفت بخت را عینم بود که بسم الله الرحمن الرحیم عاقبت دادم و خدا تعالی شاهد است

و چهار روز  
خاکستند و چون  
معلوم رسیدیم  
اسحق



و فرستادند برایشان کتابی را و ظاهر کردین و ملت ایشان را و بداد هر یک  
از انبیا دلائل ظاهره و معجزات باهره و آیات غالبه آتش بر بعضی از ایشان  
خنک و سلامت گردانید و فرا گرفت او را دوست و خلیل خود و با بعضی  
کخن گفت و عصای او را از دست برد و گردانید او را پید پضا داد و بعضی را  
زبان مرغان اموصفت و بعضی مرده را زنده میکرد و ایندند و کور مادر  
زاد را پنا میکرد و ایندند باذن پروردگار خود و سلطنت و پادشاهی  
عظیم داد و بعد از این ن محمد ص را رحمت عالمیان گردانید و تمام گردانید  
با و نعمت خود را و خشم کرد بر و پیغمبری را و پیشتر عالمیان گردانید و بعد از  
کمال دین او را بهجوار رحمت خود برد و برادر و پسرش و علی بن ابی طالب  
ع را امام و وارث و وصی او گردانید و بعد از او فرزندان او را یکی بعد از دیگری  
امام و نایب مناب یکدیگر گردانید و احباب دین بوجود ایشان نمود و در میان و  
برادران و بنی عام و خویشان نزدیک ایشان فرقی روشن بدید آورد که  
با ن دانسته میشود خداوند تحت از غیران و امام از غیر امام و معصوم  
و پاکینی گردانید ایشان را از رحمت و به نسی گردانید ایشان را از عذاب و علم  
و مستودع به حکمت و موضع ستر خود و مؤید گردانید ایشان را بدلائل ظاهره  
و اگر نه آن دلائل بودی هم مردم با ایشان برابر بودند و بر آینه دعوی  
کردند و میرگز علم از جهل و حق از باطل امتیاز نیافتی و بتحقیق که دعوی کرد  
امامت را این بسطل که مدعی است بر خدای تعالی دروغ و باطل را نمیدانند که

حالا و آیه این

حالی او آیا جنان ساده است که امید توان داشت که تمام شود دعوی او بخدا  
سو کند که در صفت دین خدا بمرتبه نیست نمیداند حلال را از حرام و فرق نمیکند  
در میان ثواب و خطا و نمیدانند محکم و متشابه را از کذب بلکه نمیدانند حد  
صلوات و اوقات انرا نگاه دارد خدای تعالی حق را بر باطل حق و قرار  
داد و او را در مستقر خود و بدانند که حق تعالی ابا دارد آنکه باشد امامت  
در میان دو برادر برادر حسن و حسین علیهم السلام و هر یک که اذن دهد ما را در حق  
ظاهر کرد حق و شود باطل و بخدای تعالی را غم در کفایت و جمیل صنع در ویت و حبیب  
الله و نعم الوکیل و صلی الله علی محمد و آل محمد روایت کرده است که  
یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب که گفت سوال کردم از عیسی بن عثمان عمری رحمه الله که  
مرا که است که سوال کرده ام از من ببلشکه که مراست و توقع دارم به جواب بدهد  
این عثمان قبول کرد و از من به عل خطاب نمیدانم بیرون ترویج به خطاب حضرت صاحب الامر  
عنه علیه السلام که از من سوال کرده فی الزمان از من مندرج من الزمان است و منی انعام  
عالمی بدان که نیست در میان خدای تعالی و در میان حقوق تبیح قرابت و خویش وندی  
و انکس که انکس از من است پس از من پس از من پس از من پس از من پس از من پس از من  
ندان او سپیل برادر را بوسف است و لا فقا پس خردن حرام است و لا ظهور فرح پس  
امر او مغضوب به حق است و لا قول انکس که کمال مریدان که حسی بن علی علیه السلام گفته



نشد و شهادت یافت بفر و ضلالت و لا یجری عثمان عری پس خدا از نور رضی به دور  
پیدا کرد از پیش که نشنید پس تحقیق که او از اعتقاد است و کتاب او کتاب منست و لا یجری  
علی بن مرتضی از ابوری پس زور باشد که خدای تعالی بصلاح آورد دل او را و زایل گرداند زو  
لک او را و لا یجری بن دان این فحیم پس آمدی از رسیع اهل بیت است و لا یجری الخطب  
محمد بن زینب الا عوج ملول است و ایضا او ملعونان اند و هم نشینی با اصحاب عقوبات  
این جان نیز نیست پس تحقیق من از این نیرام و بدو از این نیرازند و لا یجری  
به احوال پس آنکه که حلال میداند چیزی به از احوال ما برخفا او خورنده سوزان است و لا یجری  
پس مباح گردانیده ایم ما از رسیع خفته و وقتی که ظهور کند امر ما و لا یجری آنچه واقع شده  
است از امر غیبت پس غیبت پس تحقیق که حق تا مینماید یا ایها الذین آمنوا  
تسألوا عن انشاء انبل لکم نشاء که یعنی از آن گن که ایمان آوردند و لا یجری  
مرکز از خبری که اگر ظاهر کند فلان خبر را بسبب به حال باشد به تحقیق که هیچ یک از  
پیدا نمی نمودند که در کردن او بیعت یکی از طایفان زان نبود و می پروان آورم در وقتی که  
پروان آمد و بیعت یکی از طایفان در کردن من نیست و لا وجه ارتفاع در غیبت من پس هیچ  
ارتفاع است به اقباب هر جا که غایب گردانده آن سبب و تحقیق که لان اهل بیت ام  
چنانکه ستان لان اهل بیت پس به بندید در ای سوال را از آنچه که در دنیا نیست و لا یجری  
بشتر دعا تا تمیل فرج باشد به تحقیق که این فرج است و بیعت از ابوالحسن علی بن ابی طالب  
آنکه گفت اختلاف کردند با عدی از رسیع و در آنکه حق تا تقویض کرده است با آنکه در صلوات

السلام

السلام علیهم انکه با وین خطا بود و روزی در این را پس که شرفی که این حال است و  
جان نیز نیست خدا را از برای آنکه حب م قادر نیست بر حق و از فرشتان آن بگردانند و وقتی گفتند  
که خداوند قادر و مکررند آنکه درین برافراشتن احب م و تقویض کرده است با این از فرشتان و از  
زاق پس این است آنکه قادر گردانیده است بعضی این را بر مرده زنده گردانید و در این باب نزاع  
عظیم کردند در میان بعضی از این گفتند چیست که را که رجوع نمیکند با جعفر محمد بن عثمان  
و سوال کنید این مسئله است حق بر سر و واضح کرد و تحقیق که او طریقی بصاحب الامر است صلوات علیه  
پس رضی شود به بیعت با جعفر و نسیم گردانید امر را و ظهور حق را بر این را و قرار دادند  
و سوال خود را داشته با جعفر فرستاد پس پروان آمد از جهت این جعفر و قیاس رفیع خطا ام  
علیه السلام نوشته مضمون آنکه تحقیق که خداوند ثانی دوست از فرشته احب م و نسبت کند  
ایزدان از برای آنکه او نه جسم است و نه حال و چشم و دینت مانند او چیزی دار و شنو او نیست  
و ایام آنکه عیبه السلام پس این در خواه گفته از خدای تعالی پس از فرزند آنچه این می خوانند  
و سوال عیبه السلام از برای مردمان پس روزی میدیدم مردمانی که این می خوانند و در سوال  
این نکرده باشد و بزرگ داشت حق این نموده باشد روایت کرده است از جعفر محمد بن  
علی بن الحسین بن ابی نبویه قمر رحمة الله علیه از ابی جعفر محمد بن عثمان که گفت می فرستاد  
القاسم الحسین بن روح رضی الله عنه و در این خطا که از این خطا که جعفر بن عثمان بود در خط  
مردی گفت از شیخ سوال کردم شیخ فرمود که سوال کن مردی گفت خبر ده مرا از حسین بن علی عیبه  
السلام که از وی خدای تعالی فرستاد این را به دست خدای تعالی که گفته اند گفت عیبه







الام محمد بن حسن بن حسين  
غنيمة

بسم الله الرحمن الرحيم

باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باید از همه رشته‌ها بیرون بیایم و در عالم سبزه گرز زمین  
به نفع خود خواسته تا عرش اعظم است

و این هیچ تیره باز نسید از کجائز و  
کار جهان و خلق جهان علم در هم است

که این نفس قیامت دنیا بعید نیست این رستخیز سام که نامش غرم است

«در بارگاه قدس که جای ملائک است سرمدی قدسیان هم برزاقوی غم است»

پیش ما که بر آدیان نوعه میکنند      گویا عزای اشرف اولاد آدم است

کویا طلوع میکند از مغرب آفتاب  
سما شوب در تمام زرات عالم است

و در سوره اسما آن نه میانی نور مشرقی  
برورد کن رسول خدا عین حقیقی

بہارِ ہندوستان

بند دهم  
شش شکست خورد و ملوک آن گرفتند  
در خاک خون فدا ده بمیدان گرفتند

هفتم روز کار بر وفاش میگیریم

دست و پا در راه می افتد و می راند

از آب می مضایقه کردند کوفیان  
خوش داشتند هرمت همان نرنگ

بودند و نبود و هم سیرا س می کشید



پس سرشان کنند سریرا که جبرئیل شود غبار کیسویس از آب سلیل

روز که شد به نیر سران بزرگوار خورشید سر برهنه برآمد ز کوه سار  
موج بر جنبش آمد برخواست کواکبه ابری بارش آمد بکبریت زار زار  
کفتی تمام ز لرزه شد خاک طغیانی کشتی فتاد از حرکت جبرخ بقرار  
عرش انجمنی لرزه در آمد که جبر بر افتاد در کمان که قیامت شد اشکار  
ان خیمه که کیسوی خورش طاب بود شد سرنگون زیاد مخالف بهای و ار  
جمعی که باسی بختان داشتند بپای کشند بهماری بپای شتر سوار  
با آنکه سرزد این عمل از امت نبی روح الامینی ز روی نبی کشتن ز مرصه  
و انگاه ز کوفه خیل الم رویشام کوفه نوکر عفل گفت قیامت قیام که

بهر برب گاه چون ره آن کاروان فتاد شور شور واهم را در کان فتاد  
هم بانس نوحه غلغله در شش بهت فکند هم گریه بر ملا یک هفت آسمان فتاد  
هر جا که بود طابری از آشیان فتاد چون چشم اهل بیت بر آن کشید فتاد  
به چند برتن شهدا چشم بکار کرد بر زخمهای کجاری تیغ و سنان فتاد  
تا که چشم دختر زهرا در آن میان بر پیکر شریف امام زمان فتاد  
با اختیار نعره خدا حسینی از او سرزد چنانکه آتش از او در بر داشت

پس باز بان بر ملا آن بقطعه بتول

این کشته فتاده بهامون حینی توبت  
وین مانی فتاده بدریای خون گشت  
وین غرغره محیط شهادت که روی داشت  
وین شاه کم سپاه که خیل اشک آه آه  
وین قالب طبلان که چینی مانده بر زمین  
وین خشک لب فتاده صنوع از فرات  
وین حال ترکز آتش جان سوز اهل بیت  
پس روی در بقیع بر ز خطا بکود

یکه مونس شکسته دلان حال مایه پی  
اولاد خویش را که شفیعان محشرند  
در غلغل در تجاب هر کون آستین فتان  
لایه در لایه بر غرغره شانی بگرید  
تنهای کشتگان هم بر غرغره خون کرد  
آنکه بود بر سر خویش نبی مدام  
و آنکه بود بر سر خویش در کنار تو  
بقطعه الرسول از این زیاده داد

رو به مدینه کرد یا ایها الرسول

وین صید دست بازده در خون مدینه توبت  
زخم از ستاره بر تنش افروان حینی توبت  
از موج خون او شده فلکون حینی توبت  
غرغره از این جهان زده بیرون حینی توبت  
شاه شهید نشده مدفون حینی توبت  
کز خون او زمین شده چرخون حینی توبت  
دود از زمین رسانده بکودون حینی توبت  
و حش زمینی مرغ بوارا کباب کرد

ما را غریب و پیکس و پد اشک  
در ورطه عقوبت اهل جفا  
در جهان متحیت ما بر ملا  
المفیان سبیل فتاده و موت بلا  
سره کی سروران هم بر نیزایم  
یک نیزه اش ز مهرش مخالف  
خلطان بجاک معرکه کر بلا  
فوخاک اهل بیت رسالت بیاد داد



ای چرخ غافل که چه پیدا کرده  
وز ظلم چهار دین ستم آباد کرده  
کام یزید داده از کشتن حیاتی  
بنکر کرا بقتل که دل شاد کرده  
حلقی که سوده لعل لب خود نبی بر آن  
آز رده اش به خنجر فولاد کرده  
ترسم ترا دی که بمحشر در آورند  
از آتش تو در محشر در آورند  
در طاعت این پس است که با عترت رسول  
پیدا کرده خصم تو امداد کرده  
بهر خسی که بار درخت شفاوت است  
در باغ دین چه با گل شمشاد کرده  
ای زاده زیاد نکرده است هیچکس  
نمود این عمل که نوشداد کرده  
باد شمعان دین نتوان کرد آنچه تو  
باصطفی و حیدر اولاد کرده  
خاموشی محترم که دل سنگ آب شد  
بنیاد صبر خانه طاقه خراب شد  
خاموشی محترم که از این حرف کوزناک  
مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد  
خاموشی محترم که از این شوخون چکان  
در دیده اشک مستمعان خون تاب شد  
خاموشی محترم که از این نظم کریمه خیز  
رو بر زمین ز اشک چکر کون خضاب شد  
خاموشی محترم که ز سوز تو آفتاب  
از آه سرد ماتمیان ماه تاب شد  
خاموشی محترم که ملک بکس خون گریست  
در یا جزا مرتبه کلکون حجاب شد  
خاموشی محترم که ز ذکر غم حنین  
جبرئیل را ز روی پیمبر حجاب شد  
شما چرخ شعله بود خطا به چنانی نکرد  
با هیچ آفریده بجای چنانی نکرد

باز در جلوه در عقد کشف نغمه سرا  
طوطی فکر تبادا و مترنم بنوا  
گویم جاهد ثنا ساز عیان کوی بیان  
چند نهان در شبان ورد زبان  
شکر خدا را که بود خالق اشیا احدی  
توانا صد قادر یکتا ز ثراتا به ثریا  
هم جا حاضر پیدا هم آن عارف دانا  
هم آن دیده بنا حاکم لم یزل است آن زحیا  
به مثل است آن به یقین به غفل است آن  
اضل است آن ابد است آن که بود روز  
السلط آن من توحید خداوند کجا قوت  
پارا شده مارا بنم هر ناطق لا  
لشی نرسد کس بیکاشی من نهما و خیالشی  
شب روز من سالتش متفکر بیکاش  
که ز قدرت من نور شید منور کنند باز  
صحاب آرد کل بار و از صنع کند چشم زخا  
مرغ از بزم بر آرد پس از آن بال بر آرد  
سحر از هر شجر آرد شجر از هر سمر آرد  
پسر بر پدر آرد پدر از هر پسر آرد  
هم اینها به سر آرد دیگر بر سر آرد  
ز دل با شکر آرد چه ز دریا که آرد  
ز بقر عنبر سارا کرد کاری است که او  
را نه شریک است نه مانند نه خویش است  
نه پیوند کریمی است که فیض  
کش بر هم کسی میرسد ابر عطایش  
بکل نفسی هم میبارد واقف هم از احوال  
دل به بر بالان هم از دم زدن مور چکان  
در تنگ جالان حکمی است که در مان  
درون هم را واسطه شربت دارو کند  
مرحم جان با رفکار است بهر غمزه بار



و عنایت به نبی مرده رحمت ز برای هم است برسانید و محددا شده خوشحال  
سرازجده بر آورد و نظر کرد یکی دست بیرون آمد از آن پرده و آورد یکی  
کاسه از ماست در آن با خود نان گفت که این ما حاضر ماست روان  
خوش کن خوشی گذر این گفت محددا که به تنهایی نتوان خورد نبوده است  
چینی قاعده اهل صفارا پس همان دست که از آن پرده بیرون آمده  
و همراه نبی خورد از آن ماست چنان راست که اعلاست تماشا است  
هم اینجا است که آن دست کنز آن پرده بیرون آمده سرشچه شیرانه  
فرزانه مولا است یکی قطره ز دست نبی افتاد بدستش و نبی خواست از آن معذرت  
در خلعت باسی شدن از شب که نبی بود بمنزل بروای عاقل باجل که  
چشم نکوست شمارا صمیم بود که حیدر علی ان خواهم قنبر سوی آن  
ستید سرور شده گفتا که مبارک تو معراج و نبی گفت تکلفم بکسی راز  
بیان سازم بنی ای شه مختار علی گفت که ما را نبود بار دیگر حاجت  
تکرار که اینها همه میدانم و بر من شده ظاهر منم آنکس که خداوند مرا خوا  
نده بتورات و با انجیل و زبور و صحف و مصحف اعظم که فرستاده به  
خلقان بصفا تم منم آنکس که خداوند مرا ستودنی خوانده و کسی  
به شکر خدا را پس نبی گفت بنی ده خبر رفتی معراج روان شاه  
ولایت ز سر لطف عنایت به نبی گفت چه خوشی گفت چه در رحمت

نبی گفت

نیاست که آن شیر که گرفت سر راه ترا و تو بد و خاتم خود لطف نمودی  
که بدان شیر منم گفت بگیر از کف من خاتم و مشکل ترا این پس چه حکایت  
بشنو شرح روایت که نبوده است نباشد بجهان غیر علی پادشاهی ملک  
بقارا باز گفت آن شه لولا که بوفتی که گذشتم ز منم طارم افلاک سوی  
قاب قوسین بجای که نه جبرئیل رسید و نه میکائیل توانست گذر کرد  
لش از چپست علی گفت از جمله که دیدی بیک پرده رسیدی و یک آواز  
شنیدی و یکی دست بیرون آمد از آن پرده آورد ترا ما حضری پیش  
و از آن اکل نمودی که به آنکس که به همراه تو ز آن کرد تناول منم آخر نظری  
جانب دسم کن و بگره می نقشی و نگارا چون نظر کرد رسول عربی و عجمی  
علوی و قرشی و مدنی دید که زان است یکی قطره مهابت بدست شه  
مردان و زن ستر شده شادان و بدو گفت توبه لکم لحي و توبه لکم  
جسمی توبه لکم قلبی و توبه لکم نفسی توبه لکم دمی و توبه لکم  
روحی و توبه لکم ملاقات و توبه لکم اصل مناجات و توبه لکم حاجت  
و توبه لکم دفع بلیات و توبه لکم نور سموات و توبه لکم فروغ از رخ ماه تو  
بود روشنی ارض سمارا یا علی هر که ندارد بتواخلاص اما منم توبه لکم  
روسیه از خاک زند سر نبود غیر سفر منزل سک کفر بکفر خارجی خانه عظم  
در صدق بیاور علی است از هم اعظم علی از هم اکرم ز علی روی مگردان که بری  
کردی از ایمان زنده سود و پشیمان شدنت ای سک نادان چکنی روز جزا را



بجز علی نیست امامی بخدا عرش مقامی چه نبی صدر خدای ولی خاص و تمامی  
به از این نیست کلامی علی و عالی و اعلا و ولی و والی والا بروای مؤمن  
و انا چون عاشق شید از علی کو علی کو هم مقصد ز علی جو که شود کار تو نیکو بگو  
آری هر سر را آن امامی هست که هفتاد و دو نویت بر خود داد بدشمن  
برضای حق از اشجار که صد میوه بدید آرد چنان سیب چه از نار برای  
دل حصار تنگها رضا کار ملا عیان شیاطین سزاوار بلعن است و به  
نفرین هم گفتی که ای حیدر گوار ندیدیم بجای تو جادوگر و ساحر سخا  
گفت حیدر که هر حد لغت حق باد بجادو کن و ساحر تبه کار تبه کار شد  
آن خارچی و دنگ و دنگی نشناسد کند فرق همین معجزه موسی و از کمره  
فرعون حق باطل ملحد ز موحد که کند دعوی دانش نداند که منم محبت  
فاطم بخدا بعد نبی سرور و نایب که بلا فصل منم صاحب مبرز سوی حق  
راه نما خلق خدا را عیادت راه گوثر علی هست خواجہ فخر علی است انشاء صفا  
که کند صد چه غضف شکننده کلمه قیصر بدر د تا دم از در علی است انکه از  
سنگ یکی چشم بیرون کرد هر صد مرغ بر آورد و به بخشید بد رویش قطار شر  
و باز روز یور و اسباب و قبارا کرد کارا بحق جاہ و خلل نمودند  
نبی و حرمت حیدر بحق نور دل فاطمه و آب رخ شیر و شیر حق طلوع  
عابد پس از آن با قدر و جعفر بحق موسی کاظم برضا آن در مطهر بحق جاہ نفی و نفی  
و حالتی عکری بحق حضرت مهدی شاه افغان و رسید سرور به یقین امر تو بشیر  
حیدر کریم و مرهمی کن بگرداو به نوا لکر شما را به جنت جهانی شربت که شربت نام



